3 Aal imran kashaful israr meybody khwaja Abdullah Ansari

تفسير كشف الاسرار و عدة الابرار معروف بتفسير خواجه عبدالله انصاري

تاليف رشيدالدين الميبدوي (520 هجري)

Tafsir Kashafal asraar wa Uddatulabrar by Rasheeduddin Almeybodi

Rasheedudin Al-Meybodi (520 Hijri)

هو

121

كشف الأسرار و عُدَّةُ الأبرار
ابوالفضل رشيدالدين الميبدوى
مشهور به تفسير
خواجه عبدالله انصارى
به كوشش: زهرا خالوئى

http://www.sufism.ir/MysticalBooks%2892%29.php (word)

http://www.sufism.ir/books/download/farsi/meybodi/kashfol-asrar-kamel.pdf

3- سورة آل عمران- مدنية



الم {1}
اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ {2}
نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ {3}
مِنْ قَبْلُ هُدًى لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ ۗ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ ۗ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ {4}
إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ {5}
هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ ۚ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ {6}

1 النوبة الاولى

بنام خداوند بخشاينده مهربان
الم، اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ آن خدايى است كه نيست خدايى جز او الْحَيُّ الْقَيُّومُ (2) زنده پاينده، نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتابَ فرو فرستاد بر تو اين نامه، بِالْحَقِّ براستى و درستى، مُصَدِّقاً گواهى استواركير، لِما بَيْنَ يَدَيْهِ

آن نامها را كه پيش ازين فرو فرستاد، وَ أَنْزَلَ التَّوْراةَ وَ الْإِنْجِيلَ مِنْ قَبْلُ و فرو فرستاد توريت موسى و انجيل عيسى از پيش، هُدىً لِلنَّاسِ اين كتاب و آن توريت و انجيل هر سه راه نمونى را فرو فرستاد مردمان را، وَ أَنْزَلَ الْفُرْقانَ (3) و فرو فرستاد نامه كه جدايى پيدا كند ميان حق و باطل.
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا ايشان كه كافر شدند، بِآياتِ اللَّهِ بسخنان خداى، لَهُمْ عَذابٌ شَدِيدٌ ايشانراست عذابى سخت، وَ اللَّهُ عَزِيزٌ و خداى قوى است سخت گير، ذُو انْتِقامٍ (4) با كين كشى.
إِنَّ اللَّهَ لا يَخْفى عَلَيْهِ شَيْ‏ءٌ خداى آنست كه چيزى پوشيده نماند بر وى فِي الْأَرْضِ وَ لا فِي السَّماءِ (5) نه در زمين و نه در آسمان.
هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ او آنست كه شما را مى‏نگارد، فِي الْأَرْحامِ در رحمهاى مادران كَيْفَ يَشاءُ چنان كه خود خواهد.
لا إِلهَ إِلَّا هُوَ نيست خداى جز وى الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (6) آن تواناى دانا.

النوبة الثانية
اين سوره آل عمران گفته‏اند دويست آيت است، و سه هزار و چهارصد و هشتاد كلمه، و چهارده هزار و پانصد و بيست و پنج حرف. جمله بمدينه فرود آمد از آسمان عزّت، از نزديك خداوند جلّ ثناؤه، بمصطفى صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم سعيد جبير گفت: «اوّل آيت ازين سوره كه فرو آمد اين بود هذا بَيانٌ لِلنَّاسِ وَ هُدىً وَ مَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ» و مصطفى در بيان فضيلت اين سوره گفت: هر آن كس كه برخواند روز آدينه خداى عزّ و جلّ و فريشتگان او بر وى ثنا گويند، و درود فرستند، تا آن گه آفتاب فرو شود. و بروايتى ديگر مى‏آيد كه اگر شب آدينه بر خواند روز قيامت وى را دو پر دهند تا بدان دو پر اندر صراط بآسانى باز گردد. و بروايتى ديگر اگر بر اطلاق در عموم احوال و اوقات برخواند بهر آيتى وى را امانى دهند و زينهارى، فرداى قيامت اندران جسر دوزخ. ابن مسعود گفت: «من قرأ آل عمران فهو غني» توانگر بحقيقت آن كس است كه آل عمران داند و خواند.

امّا سبب نزول آيات كه در صدر اين سورتست بر قول كلبى و بيع و انس و جماعتى مفسّران آنست كه ترسايان نجران آمدند بر مصطفى صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم شصت مرد سواران، چهارده از ايشان سران و سالاران و اشراف ايشان، و درين چهارده سه كس بودند كه مدار كار ايشان باين سه كس بود، و بر همه مقدّم و فرمان ده بودند يكى عاقب امير قوم بود، و صاحب مشورت ايشان، كه همه گوش باشارت و راى وى داشتند، نام وى عبد المسيح بود. ديگر سيّد بود ثمال ايشان، و صاحب رحل ايشان، نام وى ايهم. سديگر ابو حارثة بن علقمه قاضى و امام و صاحب مدار. پس ايشان آمدند و در مسجد رسول خدا شدند، بعد از نماز ديگر با جامهاى نيكو، و هيئت آراسته، تا آن حدّ كه يكى از صحابه گفت: مانند اين قوم ما هرگز نديده‏ايم.
وقت نماز ايشان در آمد، برخاستند و هم اندر مسجد نماز خويش بگزاردند رو سوى مشرق، و رسول خدا گفت بگذاريدشان تا نماز خويش بكنند. پس سيّد و عاقب هر دو در سخن آمدند و با رسول سخن درگرفتند. رسول خدا گفت: مسلمان شويد ايشان گفتند ما مسلمان شديم پيش ازين. رسول گفت دروغ گفتيد كه شما مسلمان نه‏ايد، نه آنكه خداى را فرزند مى‏گوييد؟ و صليب مى‏پرستيد؟ و گوشت خوك مى‏خوريد؟ ايشان گفتند: إن لم يكن ولدا للَّه فمن أبوه؟ اگر عيسى فرزند اللَّه نبود پس پدر وى كه بود؟ و مخاصمتى در گرفتند در كار عيسى، پس مصطفى (ص) گفت: نه شما مى‏دانيد و مى‏شناسيد كه فرزند بپدر ماند لا محاله؟ كه جنسيّت ميان پدر و فرزند اين اقتضا كند. گفتند بلى چنين است. رسول گفت پس خداوند ما عزّ و جلّ زنده است كه مرگ را بوى راه نه، هميشه بود، و هست، و باشد. و عيسى نبود پس بود است. آن گه مرگ و فنا را بوى راهست! و نيز خداى ما نگهبان هر چيزست، و روزى گمار هر كس، و در عيسى ازين هيچ چيز نيست! و خداوند ما آنست كه لا يخفى عليه شي‏ء فى الارض و لا فى السماء نه در زمين و نه در آسمان چيزى از وى پوشيده، و عيسى نداند مگر آنچ او را درآموختند! و خداوند ما عيسى را در رحم مادر نگاشت، چنان كه خود خواست، تا مادر بوى باروز شده و او را فرو نهاد، چنان كه مادر فرزند نهد، پس او را بپرورد چنان كه كودك خرد را

پرورند بطعام و شراب، و خداوند ما ازين همه پاكست و منزّه، نه خورد، نه آشامد، نه هيچ عيب و رنج بوى در آيد، «تعالي و تقدس عما يقول الظالمون علوا كبيرا. اين سخن در ايشان گرفت و خاموش شدند. تا مخاصمت منقطع گشت، و ربّ العالمين درين حال اين آيات فرستاد از اوّل سوره.
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ عكرمه گفت: پيش از موجودات و مكوّنات خدا بود، دگر هيچ چيز نبود، نورى بيافَريد و از آن نور لَوح و قلم بيافريد، آن گه اوّل چيز كه بر لوح نوشت بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ بود. عثمان عفان از مصطفى (ص) پرسيد كه در اين «آيت تسميت» چه گويى؟ مصطفى گفت: «نامى از نامهاى خداوند است جلّ جلاله، با نام اعظم نزديك، و هم بر چنان كه سياهى چشم سپيدى را نزديك است. و هم بر جعفر بن محمد گفت: بسم اللَّه كتاب خداى را همچون كليد است درها را، پس بهيچ در خانه در نتوان شدن بى كليد، همچنين دستورى نيست كه بحضرت قرآن شوند بى بسم اللَّه. آن گه اين بيت بر گفت جعفر: شعر
«بسم الله مفتتح الكلام. و بسم الله شافية السقام».

ابو سعيد خدرى روايت كند از مصطفى گفت ميان عورات بنى آدم و ميان ديو پرده بسم اللَّه است، كسى كه بخلوت جاى شود قضاء حاجت را، تا بسم اللَّه نگويد كه ديده ديو از آن دربند حجاب نشود. و ديو از هيچ چيز چنان كوفته و كشته نشود كه از بسم اللَّه شود، نبينى كه مردى بحضرت مصطفى گفت «تعس الشّيطان» مصطفى گفت: چنين مگوى كه ديو ازين بزرگى بر خود نهد و گويد
«بعزّتي صغّرتك! فإذا قلت بسم اللَّه تصاغر حتّى يصير مثل الذّباب.»
و عن عبد اللَّه بن مسعود، قال: «من أراد ان ينجيه اللَّه من الزّبانية التسعة عشر فليقرأ بسم اللَّه الرحمن الرحيم فانّها تسعة عسر حرفا ليجعل اللَّه تعالى كلّ حرف منها جنّة من واحد منهم» و شرح اين آيت تسميت بالطائف و نكت كه بآن تعلّق دارد در سوره بقره از پيش رفت.
قوله تعالى: الم روايت كردند از ابن عباس در تفسير الم كه الف اشارتست باللّه، و لام بجبريل. و ميم بمحمّد (ص) اين تفسير دلالت كند كه مبدأ قرآن از خداست و واسطه جبرئيل و منتهى محمد صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم. و مخرج الف كه بدايت مخارج حروفست دلالت ميكند بدان كه مبدأ قرآن از خداست، و مخرج لام كه اوسط المخارجست بر جبرئيل كه واسطه است، و مخرج ميم كه منتهى مخارج است بر مصطفى كه منتهاى قرآنست، چنانستى كه ربّ العالمين گفت: ازين حروف كه دلالت ميكند بر اسباب سگانه كتاب قرآن حاصل شد: آن كتابى كه شما با فصاحت و براعت از مثل آن گفتن درمانديد، و عاجز گشتيد. و گفته‌اند «الف» از احديّت است، و «لام» از لطف، و «ميم» از ملك. معنى آنست كه: «الاحد اللّطيف الملك.
قوله: اللَّه لا اله الّا هو».

«اللَّه» بعضى از مفسّران در معنى اللَّه و در اشتقاق آن گفتند:
- «هو الّذي يحقّ له العبادة،
- و الّذي يؤل الاشياء اليه» «اللَّه»

آن خداونديست كه عبادت كردن و گردن نهادن وى را سزاست، و بازگشت هر چيز و هر كار اعلم اوست و با حكم او.

و گفته‌اند كه اللَّه الف اشارتست بآلاء خدا، و لام اشارتست به لطف خدا و لام ديگر به لقاء خدا و ها تنبيه است. ميگويد كه بيدار باشيد و بدانيد كه هر كه بديدار اللَّه رسيد هم بنعمت و لطف اللَّه رسيد اگر نه لطف او بودى بنده بلقاء او نرسيدى.

معتقد اهل سنت برين قاعده بنا نهادند: تا گفتند خدا را هم بخدا شناسيم، يعنى كه تا رب العزّة خود را با دل بنده تعريف نكند، و شواهد صفات قديم در دلِ وى ثبت نكند، بنده به معرفت او راه نبرد، اينست كه مصطفى صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم گفت:

«و اللَّه لو لا اللَّه ما اهتدينا و لا تصدّقنا و لا صلّينا»

و مصداق اين خبر از قرآن مجيد آنست كه گفت حكايت از اهل بهشت: وَ قالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدانا لِهذا وَ ما كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لا أَنْ هَدانَا اللَّهُ.

آن گه تنزيه و تقديس خود را گفت: لا إِلهَ إِلَّا هُوَ، و بجواب آن كافران كه مى‌گفتند: جملة الاشياء سه چيزست

- عابدى كه نه معبود بود يعنى بنده،
- و معبودى كه نه عابد بود يعنى خداى عزّ و جلّ،
- و معبودى عابد يعنى عيسى.

ربّ العالمين بيان كرد كه مستحقّ عبادت بر اطلاق جز اللّه نيست آن خداوندى كه جز او معبود نيست لا إِلهَ إِلَّا هُوَ.

آنكه تأكيد را گفت: الْحَيُّ الْقَيُّومُ

- زنده پاينده، كه بر وى مرگ روانه،
- و فنا بوى راه نه،
- و زندگى همه زندگان بدست وى و بقدرة اوست،

و القيوم هو القائم بحفظ كلّ شيء و المعطى له ما به قوامه.
همانست كه جاى ديگر گفت: أَعْطى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدى.
أَ فَمَنْ هُوَ قائِمٌ عَلى كُلِّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ.
و تمامى شرح اين كلمات در سورة البقره رفت.

نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتابَ كتاب اينجا قرآنست،
«و إنّما سمّي كتابا لكتب الحروف بعضها الى بعض، اى ضمّها»
و تنزيل بناء مبالغت و كثرت است، يعنى كه نه بيكبار فرود آمد اين، بلكه اندر سالها، نجم نجم، آيت آيت، بقدر حاجت و ضرورت، بدفعات و كرّات فرو آمد، تا گرفتن آن بتلقّف و يادداشت آن بدل آسان‌تر بود، و پاينده‌تر.
چنان كه جاى ديگر گفت: كَذلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤادَكَ وَ رَتَّلْناهُ تَرْتِيلًا
جاى ديگر گفت وَ قُرْآناً فَرَقْناهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلى مُكْثٍ.
نه چون توريت موسى كه بيكبار از آسمان فرود آمد. گويند هفتاد شتروار بود، و يك جزو از آن بيكسال بر مى خواندند، و در همه بنى اسرائيل هيچ كس همه توريت برنخواند، مگر چهار كس: موسى عمران و يوشع بن نون، و ~~عزيز~~ (عزير) و عيسى عليهم السلام.
پس از اين جهت توريت و انجيل را أنزل، گفت و نزّل، نگفت.

معنى ديگر گفته‌اند كه.

- نزّل، قرآن را گفت از بهر آنكه اين بناء مبالغت است و حكم قرآن مؤبّد است تا لا جرم باين لفظ مخصوص گشت،
- و حكم توريت و انجيل مؤبّد نيست، ازين جهت ببناء مبالغه نگفت.

نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ الاية اى بالعدل، لم ينزله باطلا عبثا بغير شيء كقوله: لا يَأْتِيهِ الْباطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ.
ميگويد اين قرآن كه فرو فرستاد، بعدل فرستاد، و براستى و درستى، نه بباطل، كه باطل را در آن

گنجایی نه! و بازی و محال را در آن جای نه!
و قيل: بِالْحَقِّ ای بما حقّ في كتبه من إنزاله عليك» گفت فرو فرستاد بر تو قرآن بدان كه درست گشته بود در كتب پيشينه كه اين كتاب بتو خواهيم داد.

مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ. ای موافقا لما تقدّم الخبر به في سائر الكتب، معنی همان است. و قيل موافقا لما كان قبله من التّوراة و الانجيل و الزّبور فی التوحيد و النبوّات و بعض الشرائع، ميگويد اين قرآن موافق توريت و انجيل و زبور است

در بيان توحيد و اثبات نبوّات و ذكر بعضی شرائع.
آن گه تشريف توريت و انجيل را ديگر باره بذكر صريح مخصوص كرد گفت: «وَ أَنْزَلَ التَّوْراةَ وَ الْإِنْجِيلَ مِنْ قَبْلُ» ای من قبل هذا القرآن. هُدىً لِلنَّاسِ صفت توريت و انجيل است، و ناس بنی اسرائيل‌اند. اي هما هدی لبني اسرائيل من الضّلالة.
وَ أَنْزَلَ الْفُرْقانَ
روا باشد كه اين فرقان بقرآن مخصوص بود كه جای ديگر گفت:
وَ بَيِّناتٍ مِنَ الْهُدى وَ الْفُرْقانِ و روا باشد كه بر عموم برانند و همه كتابهای خدا در آن مندرج بود، كه همه آنند كه حق از باطل جدا ميكنند، و حقيقت از شبهت، و هدايت از ضلالت پيدا كنند.

و اشتقاق توريت از «توريه» است، و توريه روشن كردن بود و نمودن، يعنی كه توريت همه روشنايی است، و سبب نور دل و هدايت.
چنان كه گفت: وَ ضِياءً وَ ذِكْراً لِلْمُتَّقِينَ
و اشتقاق **انجيل از «نجل» است** و نجل اصل بود يعنی كه انجيل دين را و علم را اصل است.
و اللَّه اعلم.
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا الاية... يعنی بالقرآن و بدين اللَّه عزّ و جلّ، لهم عذاب شديد في الآخرة ايشان كه كافر شدند بسخنان خدای كه بدان ايمان ندادند و نپذيرفتند، و رسالت رسول و نبوت وی را منكر شدند، و سخنان خدای را اساطير الاولين گفتند، و نيز آيات و علامات كه بر وحدانيت اللَّه دلالت ميكند، و بر صدق نبوت گواهی ميدهد، از اين دلائل عقلی و سمعی آن را مكابر شدند، ايشانراست عذابی سخت در آن جهان. و خدای را هست كه عذاب كند و كين كشد آن را كه خواهد، و كس را نيست و نرسد كه وی را منع كند از آن كه وَ اللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقامٍ وی عزيز است و قوی و قادر بر همه غلبه دارد و با همه تاود و سزای همه داند و تواند.
إِنَّ اللَّهَ لا يَخْفى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَ لا فِي السَّماءِ الآية... كلبی گفت: در زمين هيچيز از خدای پوشيده نيست، يعنی وفد نجران و كيد ايشان با رسول خدای و در آسمان هيچيز پوشيده نيست، يعنی اعمال بندگان. و تخصيص آسمان و زمين بذكر از آنست كه ذكر آسمان و زمين باضافت با مخلوقان هائل‌ترست و عظيم‌تر، و در دلها اثر بيشتر دارد، آن گه هر چه هست بيرون از آسمان و زمين خود بر آن دلالت می‌كند.
قوله: هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحامِ كَيْفَ يَشاءُ الايه...
جای ديگر گفت بلفظ ماضی: هو الّذي يصوركم فاحسن صوركم .
آنچه ماضی است بر سبيل تقدير است و فعل خدای عزّ و جلّ لا محاله بودنی است. و از روی حكم چنانست كه از آن پرداختند چنان كه گفت: أتی أمر اللَّه. أمّا آنچه بر لفظ مستقبل گفت: يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحامِ اين بر حسب حال مخلوقان است، چنان كه بعزّت خود جلّ جلاله، حالا فحالا اظهار می‌كند فعل خود، و می‌آفريند، و از آن خبر ميدهد كه: يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحامِ كَيْفَ يَشاءُ گفت: او خداوندی است دارنده، و نگارنده، هم مصور و هم مدبّر، خلق را مصور است و عالم را مدبّر و درست است از مصطفی (ص) كه گفت: «إذا أراد اللَّه عزّ و جلّ خلق عبد فجامع الرّجل المرأة طار ماؤه في كلّ عرق و عضو، فاذا كان يوم السابع جمعه اللَّه تعالی ثمّ أخضره كل عرق له في ايّ صورة ما شاء

ركبه».
حاصل خبر آنست كه ربّ العالمين چون خواهد كه بنده بيافريند مرد و زن فرا صحبت دارد، تا آن گه آب وى پراكنده شود، پس روز هفتم همه با هم آرد آن آب و آن عروق، و چنان كه خواهد صورت وى مى‌نگارد، ترتيب اعضا مى‌دهد، و برهم مى‌نشاند، يكى كوتاه، يكى دراز، يكى نرينه، يكى مادينه. يكى نيكو صورت و يكى منكر صورت، يكى را خلق ظاهر تمام، يكى ناقص، يكى سياه، يكى سپيد. پس مصور بحقيقت خداى است كه قدرتش بى‌نهايت، و خود بى‌همتا است. و كس را نسزاست و نه رواست از مخلوقان كه صورت گرى كند. مصطفى (ص) از آن نهى كرده و گفت: «من صوّر صورة كلف يوم القيمة أن ينفخ فيها الرّوح و ليس بنافخ.»
و قال «إنّ أصحاب هذه الصّور يعذون يوم القيمة و يقال لهم أحيوا ما خلقتم»
و قال» إنّ البيت الّذى فيه تصاوير لا تدخله الملائكة.»
قيل يعنى ملائكة الرحمة فان ملائكه العذاب تدخله لا محالة. و رأى النّبي ص سترا فيه تمثال فهتكه، و لم يدخل البيت الذي كان معلقا عليه.
ثم قال تعالى لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ كلمه «لا إله إلّا اللَّه» بآخر آيت اعادت كردن بدان معنى است، كه چون بدلائل روشن و برهان صادق درين آيات معلوم شد كه عيسى مخلوق است. و اللَّه خالق عيسى، يعنى پس مى‌دانيد كه معبود بجز اللَّه نيست، و سزاى خدائي جز او نيست، عزيز است كه او را همتا و مانند نيست، و كس را با وى تابستن نيست، حكيم است در كار خويش، كه او را حاجت بانباز و فرزند نيست، و شركت و ولادت در حكمت خود مقتضى ربوبيت نيست.
و درست است خبر از مصطفى ص گفت:
إنّ اللَّه عزّ و جلّ يصدّق العبد بخمس

- يقولهن إذا قال لا إله إلا اللَّه له الملك و له الحمد» قال صدق عبدى،
- و اذا قال «لا إله إلا اللَّه و الحمد للَّه» قال صدق عبدى. و اذا قال «لا إله إلّا اللَّه و اللَّه اكبر» قال صدق عبدى.
- و اذا قال «لا اله الا اللَّه وحده لا شريك له» قال صدق عبدى.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ
اشتقاق «اسم» از سموّ است. و معنى سموّ ارتفاع است،
يعنى كه نام سماء نامورست و نشان ارتفاع او.
و خداوند ما را عزّ و جلّ نامهاست در كتاب و در سنّت و بدان نامها نامور است، آن نامست كه هست و آن هست كه نام هرگز چنو نامور بدين صفت.

- كدام مخلوق را شير نام كنند و بد دل آيد؟
- و دريا نام كنند و بخيل بود؟
- و ماه نام كنند و زشت آيد؟

خالق جل ثناؤه بر خلاف اينست كه خداوندى بى عيب و بر صفت كمالست. با عزت و با جلالست با لطف و با جمالست. با فضل و با نوالست. وجود او دلها را كرامت است! شهود او جانها را ولايت است! نادر يافته در عيان، و شيرين در حكايت است! يك نظر بعنايت اگر كند همه را كفايتست.
اگر روزى بيندازد كمند از برج ايوانش   بسا دلها كه اندر حضرت او در شكار آرد

آن **پير طريقت** گفت: «خداوندا! نثار دل من اميد ديدار تست، بهار جان من در مرغزار وصال

تست.» آن همان آرزوست که آن مخدّره کرد «ربّ ابن لی عندك بیتا فی الجنة».
یحیی معاذ همین گفت «الهی! أخلی العطایا فی قلبی رجاؤك، و أحبّ الساعات إلیّ ساعة فیها لقاؤك» آن چه جایی بود که وعده دیدار فراموش کند؟، و آن چه دلی بود که نسیم معارف از گلزار وصال نبوید؟، و آن چه زبانی بود که جز نام دوست بخود راه دهد؟ کز نام دوست بوی دوست آید، و از حدیث دوست راحت جان فزاید!

روی ما شادست تا تو حاضری با روی تو — جان ما خوش باد چون غائب شوی با یاد تو
ای بسا در حقّه جان غیورانت که هست — نعرهای سر بمهر از درد بی فریاد تو

قوله: **الم، اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ**

- الم رمز دوستی است، خطابی سربسته با عاشقان کار افتاده.
- اللَّه توحید عارفانست، اسباب و اشکال و اغیار فراموش کرده، و زبانشان با نفی اینها ناپرداخته،
- هم از اول بر سر نکته اثبات حق افتاده.
- «لا إله إلّا هو». توحید عامه مؤمنانست، از در نفی درآمده و از تاریکی بیگانگی و پراکندگی باز رسته، و بعاقبت بنور توحید بر افروخته!

چو لا از صدر انسانی فکندت در ره حیرت — پس از نور إلهیت باللّه آی از إلّا

- اول راز با عاشقانست،
- آخر نیاز آشنایانست،
- میانه ناز عارفانست
- و راز عاشقی تا نیاز آشنایی هزار منزلست .
    - آشنایان را فرود آرند «فی جنّات و نهر» عارفان را فرود آرند «فی مقعد صدق» عاشقان را فرود آرند در حضرت عندیّت «عند ملیك مقتدر». چندان که میان آشنایی و عاشقی است همچندان میان جنات و نهر و میان عند ملیك مقتدر است، هر کس را بقدر همت و اندازه معرفت خویش.

خطاب آشنایان از جبّار عالم آنست که مصطفی (ص) گفت: ان شئتم انبأتکم ما اوّل ما یقول اللَّه عزّ و جلّ للمؤمنین و اول ما یقولون له؟ قلنا نعم یا رسول اللَّه. قال: انّ اللَّه یقول للمؤمنین هل احببتم لقایی؟ فیقولون نعم. فیقول: لم؟ فیقولون: رجاء عفوك و مغفرتك فیقول: وجبت لکم مغفرتی»
حاصل کار آشنایان آنست که از خدا مغفرت و عفو خواهند، و حاصل کار عاشقان آنست که با مصطفی ص گفت شب معراج: «کن لی کما لم تکن فاکون لك کما لم ازل».

من آن توأم تو آن من باش ز دل — بستاخی کن چرا نشینی تو خجل

آن گه خطاب با مواجهت گردانید و منّت بر آن مهتر عالم نهاد و گفت:
«نزّل علیك الکتاب بالحق»
ای مهتر! ترا چه زیان گر بادیه غیبت روز کی چند نصیب خلق را در پیش کعبه وصالت نهادم؟ تو آن بین که یك ساعت ترا از فراموش کردگان نکردم، نه پیغام و نامه از تو باز گرفتم. عاشق را همه تسلی در نامه دوست بود، غریب را همه راحت از نامه خویش بگشاید.

«ورد الکتاب بما اقرّ الاعینا — و شفی النفوس فنلن غایات المنی

مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ
ای مهتر! انبیاء پیشینه را و امّت گذشته را گفته بودم در آن نامها که بایشان دادم که مرا دوستی عزیز است و حبیبی کریم، بمؤمنان رحیم، با درویشان چرب سخن و مهربان، و با خُلق عظیم، بساط شرع

او در آخر الزمان گسترانیم تا همه شرعها نسخ کند، و همه عقدها فسخ کند. این نامه که بتو فرستادم ای مهتر! تحقیق آن وعده موعودست که وعده ما بازی نبود و سخن ما مجازی نبود. وَ أَنْزَلَ التَّوْراةَ وَ الْإِنْجِيلَ مِنْ قَبْلُ هُدىً لِلنَّاسِ وَ أَنْزَلَ الْفُرْقانَ ای مهتر نگر تا غیریّت در راه نبوت نیاید. بدانکه انبیا را نامه‌ها فرستادم پیش از تو، که مضمون آن نامه‌ها حدیث تو بود و ترتیب کار تو و کرامت تو،

«فعندی لاخوانی الغائبین صحائف ذکری عنوانها».

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآياتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذابٌ شَدِيدٌ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقامٍ ای مهتر! تا کی حق خویش فداء این رمیدگان کنی و هزیمت ایشان از سیاست قطیعت ماست، لَعَلَّكَ باخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ. تا کی گرد دلهای زنگار گرفته ایشان برائی؟ و خرابی آن دلها از صولت عزّت ماست بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْها بِكُفْرِهِمْ.

تا کی تدبیر کشاندن آن قفلها کنی؟ و نقش آن مهر از خزینه عدل ماست، أَمْ عَلى قُلُوبٍ أَقْفالُها تا کی وعد و وعید و ناز و نعیم بسمع بو طالب و بو جهل فرو خوانی؟

و ریزنده آن ارزیر بسمع ایشان قهر ماست! إنّك لا تهدی من أحببت. تا کی ماه بدو نیم کنی؟ و معجزات عرضه کنی؟ آن هیچ گه در چشمشان نیاید که پوشش آن بصیرت و نجاست آن نهاد ایشان از حکم ماست. أولئك الّذین لم یرد اللّٰه أن یطهّر قلوبهم. نعوذ باللّٰه من عذابه و نقمته.

إِنَّ اللَّهَ لا يَخْفى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَ لا فِي السَّماءِ ای خداوند دانای پاك دان، نیك دان، همه دان، دوربین نزدیك دان، تویی از نهان آگاه و آگاه بهر گاه تویی.

از راز دلم جملگی آگاه تویی اندر دل من بگاه و بیگاه تویی

ترا چه بانك بلند چه راز باریك، چه روز روشن چه شب تاریك، ای شنوایی که همه آوازها شنوی، ای دانایی که بهمه رازها رسی، ای بینایی که همه دورها بینی.

وسع الذی تحت النجوم سمائه من فوق عرش ثابت الارکان
ابصر به و الذّرّ یخطو فی الثّری تریانه من ربك العینان
هر ان چیزی که شد پنهان نبیند دیده ما آن بهر چیزی که شد پنهان بود یزدان ما بینا
کرا باشد بصر زین سان که هر یك ذره زین عالم نگردد زو کم از وادی نپوشد زو شب یلدا

هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحامِ كَيْفَ يَشاءُ الآيه... سخن درین از دو وجه است:

- یکی در اثبات صورت آفریدگار جل جلاله و عز شانه،
- دیگر در بیان قدرت وی و اظهار نعمت و بر نهاد منت در تقدیر و تصویر خلق.

اما در اثبات صورت خالق خبر درست است از مصطفی ص:

«خلق آدم علی صورته و طوله ستون ذراعا.»

و روی «علی صورة وجهه».

اهل تأویل که مایه دین ایشان تمویه و تأویل و نفی است اضافت «ها» از حق جل جلاله بگردانیدند و از ظاهر برگشتند. و اهل سنت که مایه دین ایشان سمع و قبول و تسلیم است تأویل بگذاشتند و بر ظاهر برفتند و گفتند اضافت «ها» دین خبر با خداست و بحث و تفکر و تأویل نرواست، و بتشبیه پنداشتن خطاست، که حق جل جلاله در همه صفات بی‌همتاست.

و در باب رؤیت خبرها فراوانست، که حق را جل جلاله، صورة و وجه تابانست ابن عباس روایت کند که مصطفی ص گفت «رأیت ربی فی احسن صورة»

و بروایت ابو امامة باهلی مصطفی گفت «تراءا لی ربی فی احسن صورة فقال یا محمد! فقلت لبّیك و سعدیك! فقال فیم اختصم الملأ الاعلی؟...»

و این خبر بسطی دارد و بجای خویش گفته شود انشاء اللّٰه و روایت جابر ابن سمره آنست که «إن اللّٰه

تبارك و تعالى تجلّى لى فى احسن صورة»
و بروايت انس
«اتانى ربى فى احسن صورة».
و هم انس ميگويد (موقوف بروى): إن فيما يمن اللَّه عز و جل به على آدم يوم القيامة ان يقول له: «الم انحلك صورتى».
و عن ابن عباس قال: «سخط موسى على بنى اسرائيل فلما نزل بالحجر قال اشربوا يا حمير! فاوحى اللَّه تعالى اليه «مثّلت خلقا خلقتهم على صورتى بالحمر».
و در خبر قيامت معروفست كه مصطفى ص گفت «فياتيهم اللَّه عز و جل فى غير الصورة اللتى يعرفون، فيقول انا ربكم، فيقولون ربّنا، فيتبعونه»
و عن عكرمه عن ابن عباس قال النبى: «الصورة الرأس فاذا أقطع فلا صورة»
درين خبرها خداوندان دل را بيان روشن است و برهان صادق كه آفريدگار را صورت است و لفظ محترز متبع آنست كه گويند «له صورة» يا گويند «هو ذو صورة،» نگوئيم او را كه مصوّر است، كه ائمه سلف اين نگفته‌اند و نپسنديده بلكه گفته‌اند كه او را صورة است و وجه است، و خود عز جلاله بعلم آن مستأثر، و خلق از دريافت كيف و كنه آن عاجز، چنان كه خود بخلق نماند صورة و وجه وى بصورة و وجه خلق نماند. صورة خلق ريزد و ناچيز شود و فانى گردد، و صورة خداوند با جلال و اكرامست و با سبحات نور و برقهاى درخشان، اگر حجاب از آن بردارد از سبحات و روشنايى و درخشانى وى آسمان و زمين بسوزد و بريزد. و اين در خبر است: «لو كشفها لأحرقت سبحات وجهه كلّ شي‌ء ادركه بصره.»

گر يك نظرت چنان كه هستى نگرى	نه بت ماند نه بت پرست و نه پرى

اما سخن از روى تصوير آنست كه رب العالمين منت بر آدميان نهاد باين صورة بر كمال و چهره باجمال كه ايشان را داد گفت: «وَ صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ».
جاى ديگر گفت: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» و اين تخصيص آدميان است از ميان جانوران، و بجز ايشان كس را اين منزلت نداد و بدين مثابت نرسانيد ور همه فريشته مقرب است. در آثار بيارند كه يا عجبا، فريشته را بيافريد نام وى جبرئيل، وى را ششصد پر طاوسى داد مرصّع بجواهر، با جلجله‌هاى زرّين، آگنده بمشك بويا چون بر خود بجنبد از هر جلجلى آوازى خوش بيرون آيد و نغمتى كه بدان ديگر نماند. و آن فريشته ديگر اسرافيل كه يك پايه عرش بر دوش ويست هر گه كه تسبيح درگيرد همه فريشتگان آسمان خاموش شوند و تسبيح خويش در باقى نهند از آن صوت نيكو و نغمت خوش كه اسرافيل بيرون مى‌دهد. و زينجا فراگذر عرش عظيم، كه مستوى بر وى خداى جهانست، و او را كنگره‌هاست كه در وهم آدمى نيايد، و قدر آن كس نداند، و نور آفتاب در جنب نور عرش ناپديدست و ناچيز.
اين همه مخلوقات برين صفت بيافريد و هيچيز را نگفت كه نيكوش صورتى دادم يا نيكوش آفريدم، مگر آدمى را كه از خاك تيره بر كشيد و وى را بدان منزلت رسانيد كه در آفرينش وى گاه خود را ستود و گاه وى را: خود را، گفت «فتبارك اللَّه أحسن الخالقين،» و وى را گفت «اولئك هم الراشدون» «اولئك خير البرية» سبحانه سبحانه هذا هو الفضل الكبير و الفوز العظيم. يقول تعالى فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ نِعْمَةً وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ.

2 النوبة الاولى

قوله تعالى: هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتابَ. او آنست كه فرو فرستاد بر تو اين نامه، مِنْهُ آياتٌ مُحْكَماتٌ ازوست آيتهاى استوار داشته و تمام كرده هُنَّ أُمُّ الْكِتابِ معظم قرآن و مايه دين داران و علم جويان آنست. وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ و آيتهاى ديگر است كه بهم مانند در ظاهر، و جز از يكديگرند در حقيقت فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ اما ايشان كه در دل ايشان كژى و چفتگى است.
فَيَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ بر پى آن متشابه ايستاده‌اند از اين كتاب «ابتغاء الفتنة» جستن شور دل را و

آشفتگى دين را، وَ ابْتِغاءَ تَأْوِيلِهِ و جستن تأويل آن، كه تا حقيقت مراد خداى از آن چيز بدانند وَ ما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ و نداند تأويل آن مگر خداى وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ، يَقُولُونَ و تمام دانشان كه در علم پاى بر استوارى دادند مى‌گويند آمَنَّا بِهِ بگرويديم بآنچ خداى فرو فرستاد كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا همه از نزديك خداى ماست... وَ ما يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبابِ (7) و حق در نيابد و پند نپذيرد مگر خداوندان مغز.
رَبَّنا خداوند ما! لا تُزِغْ قُلُوبَنا مجسبان دلهاى ما را بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنا پس آنكه راه نمودى ما را وَ هَبْ لَنا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً و ما را از نزديك خود رحمتى بخش إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ (8) تويى كه تويى خداوند فراح بخش نيكو دار.
رَبَّنا! خداوند ما، إِنَّكَ جامِعُ النَّاسِ تويى فراهم آرنده مردمان لِيَوْمٍ لا رَيْبَ فِيهِ روزى را كه در بودن آن روز گمان نيست، إِنَّ اللَّهَ لا يُخْلِفُ الْمِيعادَ (9) كه خداى خلاف نكند هنگامى كه نامزد كند يا وعده كه دهد.

النوبة الثانية

قوله تعالى هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتابَ يعنى: القرآن مِنْهُ اى من القرآن آياتٌ مُحْكَماتٌ اى متقنات مبينات مفصّلات لا اشكال فى لفظهن و ظاهرهن، يعمل بهنّ ميگويد: اين قرآن بعضى محكمات است و بعضى متشابهات.
محكمات آنست كه در لفظ و معنى آن هيچ اشكال نبود، نسخ از آن باز گرفته‌اند و معارضه از آن باز گردانيده، و اختلاف را در آن حاجت بتكلف نظر نباشد، از آنك روشن و پيدا و ظاهر بود و آن فرائض و حدود است، امر و نهى، و حلال و حرام. و معظم قرآن و اصل قرآن آنست، چنان كه گفت هُنَّ أُمُّ الْكِتابِ أمّ هر چيز معظم آنست كه قوام آن چيز بدانست و از سر جانور أمّ آنست كه زندگانى آدمى در بقاء آنست و گفته‌اند: هنّ أمّ الكتاب اى: أم كل كتاب أنزله اللّه على كل نبي فيهن كل ما احل و كل ما حرم ميگويد اين آيات محكمات كه درين قرآن بتو فرو فرستاديم اصل همه كتاب خداى‌اند كه پيغامبران را داد، يعنى كه همه را بيان حلال و حرام و فروض و حدود كرديم و روشن گفتيم. ابن عباس گفت: آنست كه در سورة الانعام بسه آيت بيان كرد: قُلْ تَعالَوْا أَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ الى آخر الآيات الثلاث و نظير آن در سوره بنى اسرائيل است وَ قَضى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ الآيات وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ أخر جمع أخرى است ميگويد: متشابهات است درين قرآن. و متشابهات آنست كه بچيزى ماند در ظاهر و كه جز از آن باشد در حقيقت، چنان كه ميگويد وَ إِذا أَرَدْنا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنا مُتْرَفِيها فَفَسَقُوا فِيها (فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ) فَدَمَّرْناها تَدْمِيراً.
و در آيتى ديگر گفت: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إِيتاءِ ذِي الْقُرْبى وَ يَنْهى عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ ظاهر اين هر دو بدان ماند كه آن جا بفسق مى‌فرمايد و اين جا نهى از آن مى‌كند، تا آن گه كه عالم بيان كند و گويد معنى آيت آنست كه: امرناهم بالطاعة فخالفوا و فسقوا.
قتاده و ربيع و ضحاك و سدى گفتند: محكمات ناسخات است كه موجب عمل است، و متشابهات منسوخات است كه ايمان آوردن بدان واجب است، اما عمل بدان نيست. ابن زيد گفت: محكمات قصص انبياء است، كه رب العالمين آن را مفصل و مبين كرده در قرآن، قصه نوح در بيست و چهار آيت، قصه هود در ده آيت، قصه صالح در هشت آيت، قصه لوط در هشت آيت، قصه شعيب در سيزده آيت، قصه موسى در آيات فراوان، و ذكر پيغامبر ما (ص) در بيست و چهار آيت باز گفته، و فضل و شرف وى در آن مبين كرده. و متشابهات آنست كه درين قصه‌ها مكرر مى‌شود.
چنان كه در قصه نوح گفت قُلْنَا احْمِلْ جاى ديگر گفت فَاسْلُكْ فِيها و عصاء موسى را گفت فَإِذا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعى جاى ديگر گفت فَإِذا هِيَ ثُعْبانٌ مُبِينٌ.
و گفته‌اند كه محكمات آنست كه علما را دريافت معنى آن هست و بر تأويل آن رسند، و متشابهات آنست كه علم آن جز اللّه نداند، چنان كه وقت خروج دجال و نزول عيسى، و آفتاب از مغرب برآمدن، و قيامت برخواستن، و مانند اين كه اللّه بدانستن آن متأثر است، و خلق را بران اطلاع نه، و جز ايمان آوردن بدان كس را در آن نصيب نه.
و بروايتى ديگر از ابن عباس متشابهات آنست كه تشابهت على اليهود، و هى حروف التهجى فى اوائل السّور. و اصل اين قصه آنست كه قومى جهودان چون كعب اشرف و حيى اخطب و همسران

ایشان آمدند بنزدیك رسول ص و گفتند «بما رسید که در جمله آن چه بر تو فرو فرستادند الم است، و اگر این حق است پس ما مدت ملك امت تو می‌دانیم که چند خواهد بود و تا کی خواهد بود، بیش از هفتاد و یك سال نخواهد بود» و این تأویل که نهادند از شمار جمل بر گرفتند، یعنی که الف یکی، لام سی، و میم چهل. مصطفی ص گفت پس ازین بیشتر هست المص. ایشان گفتند «ص» نود باشد پس صد و شصت و یك سال خواهد بود. ایشان گفتند: مانند این دیگر هست؟ مصطفی ص گفت: الر. ایشان گفتند: اکنون دویست و سی و یکسان خواهد بود مصطفی گفت ازین بیشتر هست المر. ایشان گفتند: این بسیار بیفزود دویست و هفتاد و یکی باشد و این بر ما مشتبه شد ندانیم آن بیشتر گیریم یا کمتر؟ ما خود بتو ایمان نخواهیم آوردن. پس رب العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد: هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتابَ مِنْهُ آياتٌ مُحْكَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ یعنی اشتبه علی الیهود بما أولو الحروف علی حساب الجمل.

اگر کسی گوید چه فایدت راست متشابه در قرآن آوردن و چه حکمت است در آن که همه محکمات نبود؟ جواب آنست که تشریف و تخصیص علما را، تا بمنقاش فهم معانی دقیق از آیات استخراج میکنند، و بدان معنی از عامه خلق متمیز میشوند، و نیز مستحق ثواب اخروی میگردند، بآن که در آن استنباط خاطر و فکرت خویش را می‌رنجانند، و اگر همه محکمات بودی حاجت بتکلف نظر و اتعاب فکرت نبودی، و آن ثواب حاصل نیامدی. معنی دیگر آنست که دانایان چون در متشابهات تأمل کنند و از دریافت معانی آن عاجز شوند نقص خویش ببینند و عجز خویش بشناسند و آن گه در راه بندگی راست‌تر روند، که بندگی عجز خود شناختن است و بدرماندگی خود اقرار کردن.

فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ معنی زیغ آنست که از راه استقامت با یك سویی چسبد. یقال «زاغ القلب، و زاغت الشمس من کبد السّماء» و منه قوله: «فَلَمَّا زاغُوا أَزاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ». میگوید ایشان که در دل زیغ دارند همواره بر پی متشابهات باشند، یعنی کافران و منافقان و جهودان که طلب مدت ملك این امت از حساب جمل استخراج میکنند.

و جماعتی از مفسران گفتند مراد باین همه مبتدعان‌اند که عائشه گفت: رسول خدا هر گه که این آیت برخواندی گفتی: «اذا رأیتم الذین یجادلون فیه فهم الذین عنی اللَّه عز و جل فاحذروهم و لا تجالسوهم.»

فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ای تشابه لفظه، و اشکل معناه و هو صحیح فی نظمه و تألیفه. پس خبر داد که چه معنی را بر پی متشابه باشند و گفت: ابْتِغاءَ الْفِتْنَةِ ای ابتغاء التکذیب و قیل ابتغاء الشّبهات و اللبس لیضلّوا بها جهالهم. میگوید آن را متشابه جویند تا بدروغ دارند، یا جهال را اندران در شبهت افکنند، و دین بر ضعیفان بشورانند. وَ ابْتِغاءَ تَأْوِيلِهِ و تأویلی بر آن متشابه نهند تا حقیقت و مراد اللَّه از ان بدانند، و هرگز ندانند که اللَّه گفت: وَ ما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ. تأویل بر لفظ تفعیل است، و مراد بآن متأوّل است، هم چنان که تنزیل در صدر سورة الزمر مراد بآن منزّل است نه بینی که جای دیگر گفت يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ ای یأتی متأوّله و مآله یعنی آنچ عاقبت معنی در آخر با آن آید.

و فرق میان تفسیر و تأویل آنست که تفسیر علم نزول و شأن و قصه آیت است و این جز بتوقیف و سماع درست نیاید، و نتوان گفت الّا بنقل و اثر و تأویل حمل آیت است بر معنی که احتمال کند، و استنباط این معنی بر علما محظور نیست بعد از آن که موافق کتاب و سنت باشد.

استعمال تفسیر یا در الفاظ غریب باشد چنان که بحیره و سائبه و وصیله، یا در سخن موجز باشد که حاجت بشرح دارد چون أَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ یا سخنی که قصه در آن تعبیه باشد و تا آن قصه بندانند آن سخن متصور نشوند چنان که گفت: إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيادَةٌ فِي الْكُفْرِ.

اما استعمال «تأویل» گاه بر سبیل عموم بود، گاه بر سبیل خصوص. چنان که «کفر» گاه در جحود مطلق کار فرمایند و گاه در جحود باری جل ثنائه علی الخصوص، و چون «ایمان» که گاه در تصدیق مطلق کار فرمایند و گاه در تصدیق دین حق علی الخصوص.

و هم از تأویل است لفظی مشترك میان معنیهای مختلف، چنان که لفظ «وجد» کار فرمایند هم در «جدة» و هم در «وجد» و هم در «وجود». هم از تأویل است آنچه رب العالمین گفت: لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ میان علما اختلاف است که این بصر عین است یا بصر قلب.

وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ. اين ابتداء سخن است، كه بر إِلَّا اللَّهُ وقفى تمام است. ميگويد كه راسخان در علم از دانش تأويل نوميدند. و دليل بر آن قرائت ابى كعب است و در مصحف انس و بو صالح. و ابتغاء تأويله و ما لهم بتأويله من علم إن تاويله إلا عند اللَّه. عمر عبد العزيز هر گاه كه اين آيت بر خواندى گفتى: انتهى علم الراسخين فى الغلم بتأويل القرآن الى ان قالوا «آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا».
ابن عباس گفت رسوخ ايشان و ثبوت ايشان در علم آنست كه گفتند آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا همانست كه عائشه گفت «من رسوخ علمهم الايمان بمحكمه و متشابهه و ان لم يعلموا تأويله» از مصطفى (ص) پرسيدند كه راسخان در علم كداماند؟ گفت «من برّت يمينه و صدق لسانه، و استقام قلبه و عفّ بطنه و فرجه، فذلك الراسخ فى العلم».
و گفتهاند تقوى بايد با حق و تواضع با خلق، و زهد با دنيا، و مجاهدت با نفس تا از راسخان در علم باشى. اين راسخان درين آيت هم ايشاناند كه در آن آيت گفت: لكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ. پس معنى هر دو آيت آنست كه راسخان در علم ميگويند: ما بگرويديم بآنچه اللَّه فرو فرستاد، كلّ من عند ربنا دريافته و نادريافته ما، همه پاكست و راست، و از نزديك خداوند ما جلّ جلاله.
مذهب اهل سنت و تسليم، و راسخان در علم، و ثابتان در ايمان، و جمهور اهل اثبات و جماعت آنست كه نامعقول قبول كردن بتسليم درست آيد و اهل تكلف و كلام ميگويند كه معقول بقبول درست آيد.
وَ ما يَذَّكَّرُ اى و ما يتذكر و ما يتعظ بالقرآن الّا اولو اللّبّ و الحجى.
ميگويد جز خردمندان پند نپذيرند باين قرآن.
آن گه درآموخت رهيگان خود را تا گويند رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا اين آيت رد قدريانست. و وجه دليل اهل سنت و ردّ ايشان در آن روشنست و ظاهر، كه اضافت ازاغت و هدايت بكليت با خداست، و خلق در آن مجبورند و مقهور. ميگويد خداوند ما! دلهاى ما از دين حق، و راه استقامت، و سنن صواب بمگردان، چنان كه دل جهودان، و ترسايان، و مبتدعان كه در دل زيغ دارند بگردانيدى. مصطفى (ص) اين دعا بسيار كردى كه: «يا مقلّب القلوب! ثبت قلبى على دينك»
ياران گفتند يا رسول اللَّه مىبترسى بر ما و بر دين ما؟ پس از آنكه ايمان آورديم بتو، و ترا استوار گرفتيم بدانچه گفتى و رسانيدى از كتاب و دين و شريعت؟ مصطفى ايشان را جواب داد كه «إنّ قلوب بنى آدم كلها بين اصبعين من اصابع الرحمن، يقيمه إن شاء و يزيغه إن شاء، و الميزان بيد الرحمن يرفع أقواما و يضع آخرين الى يوم القيامة».
و روى انه قال (ص): انّ قلب ابن آدم مثل العصفور يتقلب فى اليوم سبع مرات
و عن ابى موسى قال: إنّما سمّي القلب لتقلبه، و انما مثل القلب مثل ريشة بفلاة من الارض.
و گفتهاند در معنى رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا اى لا تفعل بنا من الاكرام ما يودى إلى الزيغ فكان الازاغة اعطاء الخيرات الدنيويّة المثبطة عن الخيرات الأخروية المشار اليه بقوله: وَ لَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ. و لهذا
قال علي عليه السلام: من وسّع عليه دنياه و لم يعلم انّه مكر به فهو مخدوع عن عقله.
وَ هَبْ لَنا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً: رحمت ايدر ثباتست بر صواب، و عصمت از ريبت. و فائده مِنْ لَدُنْكَ آنست كه عطاء بر دو قسم است يكى عوض طاعات و اعمال، و يكى بى عوض بتبرع و تفضّل. اين كلمه تنبيه است مر بنده را تا بداند كه عطاء إلهى نه بر سبيل جزا و عوض اعمال است، بلكه همه فضل و رحمت اوست مصطفى (ص) گفت: «سدّدوا و قاربوا و ابشروا فإنّه لن يدخل الجنّة احدا عمله» قالوا و لا انت؟ يا رسول اللَّه؟ قال «و لا أنا إلّا أن يتغمّدنى اللَّه منه برحمته»
روايت است از عائشه كه گفت مصطفى (ص) هر گه كه از خواب بيدار شدى در شب اين چند كلمه بگفتى: «لا إله إلا أنت إنّى استغفرك لذنبى، و اسألك رحمتك، اللّهمّ فزدنى علما، و لا تزغ قلبى بعد إذ هديتنى، و هب لي من لدنك رحمة، انّك انت الوهاب».
رَبَّنا إِنَّكَ جامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ يعنى يوم القيامة بحشرهم و نشرهم و حسابهم و جزائهم جامع ناميست از نامهاى خداوند عز و جلّ، اين جا بمعنى حشر و نشر و قيامت است يعنى كه آن روز خلق را با هم آرد، و حساب كند، و جزاء كردار دهد اين معنى را فريشته گفت ببعضى آدميان: «خلقتم لأمر عظيم» اين آفرينش شما مردمان نه از گزاف و بازى است أ فَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناكُمْ عَبَثاً؟ بلكه كارى عظيم

راست، و آن حشر و نشر و ثواب و عقاب است و این وعده حق راست است و بودنی چنان که گفت عز و جل: إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً، وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا و ازان گفته و وعده که داده باز پس نیاید و خلاف نکند که گفت إِنَّ اللَّهَ لا يُخْلِفُ الْمِيعادَ.

النوبة الثالثة

«قوله هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتابَ. هو نه نام است نه صفت اما اشارتست فرا هست، یعنی که خداوند ما هست و بودنی و بوده، بر مکان عالی و در صفات متعالی، شریح عابد گفت: درویشی را دیدم در مسجد حرام که خدای را عز و جل می‌خواند که «یا من هو هو! یا من لا هو إلّا هو! اغفر لی» گفتا: هاتفی آواز داد که ای درویش بآن یك بار که نخست گفتی ترا چندان ثوابست که فریشتگان تا بقیامت می‌نویسند.

هو دو حرف است «ها» و «واو» و مخرج «ها» آخر حلق است و مخرج «واو» اول حلق. اشارت میکند که در آمد این حروف باول از اوست! و بازگشت آن در آخر باوست! منه بدأ و الیه یعود. و گفته‌اند که اشارت بمخلوقات و مکونات است، که در آمد هر چیز در بدایت از قدرت اوست، و بازگشت همه در نهایت با حکم اوست.

درویشی را در حال وله پرسیدند که «ما اسمك؟» جواب داد که «هو» گفتند از کجا می‌آیی؟ گفت «هو» گفتند چه می‌خواهی؟ گفت «هو» گفتند لعلك ترید اللَّه؟ مگر بآنچه می‌گویی اللَّه را میخواهی؟ درویش که نام اللَّه شنید جان خویش نثار این نام کرد، و از دنیا بیرون شد.

نام تو بصد معنی نقّاش نگارند بر یاد تو و نام تو می جان بسپارند
بر بوی وصال تو همی جان بفشانند وز وصف تو در دست بجز عجز ندارند

قوله تعالی. مِنْهُ آياتٌ مُحْكَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ دو قسم عظیم است از اقسام قرآن: یکی ظاهر روشن، یکی غامض مشکل، آن ظاهر، جلال شریعت راست، و این مشکل جمال حقیقت راست، آن ظاهر بآنست تا عامه خلق بدریافت آن و عمل بدان بناز و نعمت رسند. و این مشکل بآنست تا خواص خلق بتسلیم آن و اقرار بآن براز ولی نعمت رسند. و از آنجا که نعمت و ناز است تا آنجا که انس و راز است بسا نشیب و فراز است، و از عزت آن حال و شرف آن کار پرده غموض و تشابه از آن برنگرفت، تا هر نامحرمی درین کوی قدم ننهد، که نه هر کسی شایسته دانستن اسرار ملوك بود.

رو گرد سراپرده اسرار مگرد کوشش چه کنی که نیستی مرد نبرد
مردی باید زهر دو عالم شده فرد کو جرعه درد دوستان داند خورد

قوله: رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنا... الایه حین صدقوا فی حسن الاستغاثه أمدّوا بانوار الکفایة. با دل صافی، و وقت خالی، و زبان بذکر حق جاری، تیر دعا سوی نشانه اجابت شود لا محاله، لکن کار در آنست که تا این صفا و وفا و دعا کی مجتمع شوند، و چون برهم رسند! معنی آیت این دعاست که: بار خدایا شور دل و زیغ از دلهای ما دور دار، و ما را بر بساط خدمت بر شرط سنت پاینده‌دار. وَ هَبْ لَنا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً و آنچه دهی خداوندا بفضل و رحمت خویش ده، نه جزاء اعمال و عوض طاعات را! که اعمال و طاعات ما شایسته حضرت جلال تو نیست! و آن را جز محو کردن و با چشم نیاوردن روی نیست.

پیری گفت از پیران طریقت که: زهره‌های رهروان و اصحاب طاعات آب گشت از بیم این آیت، که: وَ قَدِمْنا إِلى ما عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْناهُ هَباءً مَنْثُوراً. و مرا از همه قرآن با این آیت خوش افتادی هست، گفتند: این چه معنی دارد؟ گفت: تا از این اعمال ناپسندیده و طاعات ناشایسته باز رهیم، و یکبارگی دل در فضل و رحمت او بندیم.

قوله تعالی: رَبَّنا إِنَّكَ جامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لا رَيْبَ فِيهِ جمع کننده خلق و با هم آرنده اوست، یکی امروز،

یکی فردا، امروز دوستان خود را جمع می‌کند بر بساط ولایت و معرفت، و فردا همه خلق را جمع کند بر بساط سیاست و هیبت.
امروز جمع اسرار است مکاشفه جلال و جمال را، و فردا جمع ابشارست مقاسات احوال و اهوال رستاخیز را. نص صریح بهر دو ناطق است. اما جمع اسرار را درین سرای حکم مصطفی (ص) گفت: یا معشر الانصار أ لم آتکم و انتم ضلال فهداکم اللَّه بی؟
قالوا بلی یا رسول اللَّه. قال أ لم آتکم و انتم اعداء فالف اللَّه بین قلوبکم بی؟ قالوا بلی یا رسول اللَّه، قال أ لم أتاکم و انتم متفرقون فجمعکم اللَّه بی؟ قالوا بلی یا رسول اللَّه.
و جمع اشباح و ابشار در قیامت آنست که مصطفی (ص) گفت باسناد درست: «یجمع اللَّه الاولین و الآخرین لمیقات یوم معلوم اربعین سنة شاخصة ابصارهم الی السّماء و ینتظرون فضل القضاء، قال: و ینزل اللَّه تعالی فی ظل من الغمام من العرش الی الکرسی ثمّ ینادی مناد: ایها النّاس! أ لم ترضوا من ربّکم الّذي خلقکم و رزقکم و أصرکم ان تعبدوه و لا تشرکوا به شیئا ان یولّی کلّ انسان ما کان یتولّی و یعید فی الدنیا؟ أ لیس ذلك عدلا من ربکم؟ قالوا بلی. فینطلقون فیمثل لهم أشیاء ما کانوا یعبدون، فمنهم من ینطق الی الشمس و منهم من ینطلق إلی القمر و إلی الاوثان من الحجارة، و اشباه ما کانوا یعبدون.
و یمثل لمن کان یعبد عیسی شیطان عیسی و یمثل لمن کان یعبد عزیر شیطان عزیر، و یبقی محمد و امته. قال فیمثل الرب عز و جلّ فیأتیهم، فیقول: ما لکم لا تنطلقون کما انطلق الناس؟ فیقولون: بیننا و بینه علامة فاذا رایناه عرفناه. فیقول: ما هی؟ فیقولون یکشف عن ساقه فعند ذلك یکشف عن ساقه...»
و ذکر الحدیث بطوله.

3 النوبة الاولى

قوله تعالی: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا... ایشان که کافر شدند (و نعمت خدای بر خود بپوشیدند) لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوالُهُمْ وَ لا أَوْلادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً بکار نیاید و سود ندارد ایشان را مالهای ایشان و نه فرزندان ایشان بنزدیك خدا هیچیز، وَ أُولئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ (10) و ایشان آنند که بایشان آتش افروزند (فردا).
كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ همچون عادت و شأن آل فرعون وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و ایشان که پیش از ایشان بودند، كَذَّبُوا بِآياتِنا دروغ گرفتند سخنان ما، فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ تا پس فرا گرفت خدای ایشان را بگناهان ایشان، وَ اللَّهُ شَدِيدُ الْعِقابِ (11) و خدای سخت عقوبتست (و سخت گیر.)
قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا (جهودان و مشرکان) را گوی سَتُغْلَبُونَ آری باز مالند شما را ایدر (و باز شکنند) وَ تُحْشَرُونَ إِلى جَهَنَّمَ و فردا شما را بسوی دوزخ انگیزانند وَ بِئْسَ الْمِهادُ (12) و بد آرامگاههایی است (دوزخ دوزخیان را.)
قَدْ كانَ لَكُمْ آيَةٌ شما را شگفتی بود (سخت نیکو،) فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتا دو گروه که هم روی شدند و هم دیدار، فِئَةٌ تُقاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ یك گروه کشتن می‌کردند در پیدا کردن راه بخدای. وَ أُخْرى كافِرَةٌ و دیگر گروه کافران بخدا، يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ (این گروه مسلمانان گروه کافران را) می‌دیدند بشمار دو بار چند خویشتن، رَأْيَ الْعَيْنِ بر دیدار چشم آشکارا وَ اللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشاءُ و خدای نیرو میدهد او را که خواهد بیاری دادن خود، إِنَّ فِي ذلِكَ لَعِبْرَةً لِأُولِي الْأَبْصارِ (13) در آنچه شما دیدید عبرتی است بینایان (و خردمندان) را.

النوبة الثانية

قوله تعالی: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا الآیه... مشرکان قریش و جهودان قریظه و نضیر در رسول خدا بدرویشی و بی‌فرزندی بغمز می‌دیدند، و بمال و فرزندان خویش می‌نازیدند، و در آن با وی مکاثرت می‌ساختند، این جواب ایشانست، میگوید لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوالُهُمْ وَ لا أَوْلادُهُمْ مِنَ اللَّهِ أی عند اللَّه، شیئا. و قیل: من عذاب اللَّه شیئا. فردا ایشان را آن مال و فرزند بکار نیاید بنزدیك خدا، و عذاب خدا از ایشان از هیچیز باز ندارد، وَ أُولئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ، این همچنانست که گفت: وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجارَةُ. وقود بنصب واو آن چیز است که بآن آتش افروزند، از هیزم و جز آن، و وقود بضم واو و وقد افروختن آتش است همچون ایقاد. كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ دأب نامی است عادت را، مراد بآن‌سان و صفت است، یعنی همچون سان و صفت آل فرعون». و این کاف را سه وجه است: یکی آنست که هُم وَقُود النار کداب آل فرعون، این داب با نار پیوسته، و این آل فرعون مضاف با هم، میگوید این مشرکان قریش و جهودان

هیزم دوزخند چون آل فرعون. آن گه ابتدا کرد و گفت: وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ این هم مشرکان قریش‌اند و هم آل فرعون، میگوید: و ایشان که پیش از ایشان بودند، و آن قوم نوح‌اند و عاد و ثمود. كَذَّبُوا بِآياتِنا. دیگر وجه هُمْ وَقُودُ النَّارِ كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ میگوید ایشان هیزم دوزخاند چون آل فرعون و چون ایشان که پیش از ایشان بودند تا آنجا که سخن پیوسته. آن گه آل فرعون را گفت و ایشان که پیش از ایشان بودند كَذَّبُوا بِآياتِنا وجه سدیگر: بر نار وقف است آن گه ابتدا کرد کداب آل فرعون و سخن پیوسته تا بذنوبهم. می‌گوید: چون آل فرعون و ایشان که پیش از ایشان بودند دروغ شمردند سخنان ما تا الله ایشان را فرا گرفت. همانست که جای دیگر گفت و كلّا أخذنا بذنبه و ذنب و جرم متقاربند، لكن جرم چون نتیجه و ثمره اکتابست از اجترام ثمره گرفته‌اند و ذنب چون عاقبت و آخر فعل است که بوی می‌بازگردد از ذنب گرفته‌اند همچنین عقوبت از ان عقوبت نام کرده‌اند که آن عاقبت بد کارست بر عقب بد کردن او، و تعقیب بر پی کاری یا کسی رفتن و ایستادن بود. لَهُ مُعَقِّباتٌ از آنست. و تعقیب نیز چیزی بپس باز بردن بود لا معقّب لحكمه از آنست، یعنی که باز پس برنده نیست حکم الله را، و از آنست که مرتد را گفت انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ که از سوی عقب باز می‌گردد. و عقاب و معاقبه هر دو مصدراند عقوبت کردن را، وَ اللَّهُ شَدِيدُ الْعِقابِ یعنی. إذا عاقب، میگوید خدای سخت عقوبتست هر گه که عقوبت کند، و سخت گیر است اگر گیرد.

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا... این کافران مشرکان مکه‌اند و جهودان مدینه، سَتُغْلَبُونَ وَ تُحْشَرُونَ إِلى جَهَنَّمَ حمزه و کسایی هر دو کلمه را بیا خوانند، باقی همه بتاء مخاطبه خوانند. ایشان که بتاء مخاطبه خوانند معنی خود ظاهر است و ایشان که بیا خوانند آن را دو وجه است: یکی آنست که الذين كفروا سيغلبون و يحشرون فقل لهم می‌گوید ایشان که کافر شدند ایشان را اینجا باز شکنند و فردا بدوزخ رانند، و فرا ایشان گو که چنین خواهد بود. وجه دیگر قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا

یعنی الیهود. سیغلبون یعنی کفار مکه، فرا کافران اهل توریت گوی: که این مشرکان قریش که دشمنان منند ایشان را بازخواهند شکست امروزه در دنیا، و بدوزخ خواهند راند فردا بقیامت. و این شکستن روز بدر است که مسلمانان کافران را بکشند و بهزیمت کردند. مصطفی ص آن روز که این آیت آمد کافران را گفت: إن الله غالبكم و حاشركم إلى جهنم

و این آیت دلیلی روشنست بر صدق نبوت مصطفی و صدق سخن وی که پیش از آن خبر باز داد که مسلمانان را غلبه و قوت خواهد بود بر کافران یعنی روز بدر، و هم چنان بود که وی گفته بود و خبر داده.

قول ابن عباس آنست که قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا این کافران جهودان مدینه‌اند و قصه آنست که چون مشرکان قریش ابو سفیان بن حرب و اصحاب او روز بدر بهزیمت شدند و شکسته گشتند و مسلمانان را قوت و نصرت بود جهودان مدینه گفتند: «هذا و الله النّبيّ الامّى الذى نجده فى كتابنا التورية بنعته و صفته و مبعثه و انه لا تردّ له راية» گفتند و الله که آن پیغامبرست که ما نام و صفت و مبعث وی در کتاب خویش یافته‌ایم، و دانسته که وی را بر همکنان غلبه و قوتست، و علم نبوت وی آشکارا. و بران بودند که اتباع وی کنند و بوی ایمان آرند، پس قومی ازیشان گفتند: این چه تعجیل است؟ بگذارید تا وقعه دیگر بیفتد میان وی و میان دشمنان وی، اگر او را دست بود و به آید در آن وقعه، پس همه بوی ایمان آریم، نه بس برآمد تا وقعه احد بیفتاد، و مسلمانان بهزیمت شدند چنان که قصه است. آن جهودان باز بشك افتادند. شقاء ازلی و حکم إلهی بکفر ایشان در رسید، و ایشان را از آن گفت و همّت باز پس آورد و هیچکس از ایشان مسلمان نشد، و عهدی نیز که داشتند با رسول خدا آن عهد بشکستند، و کعب اشرف که سر ایشان بود و با شصت سوار سوی مکه شد و با کافران مکه در عداوت مصطفی راست شد و برین اتفاق کردند که کلمه‌شان یکسان باشد، و در مخالفت موافقتی نمودند و عهدی بستند، و بمدینه باز آمدند. پس رب العالمین در شان آن جهودان آیت فرستاد: قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَ تُحْشَرُونَ إِلى جَهَنَّمَ. وَ بِئْسَ الْمِهادُ. أي و بئس الفراش من النار. يقول بئس ما مهّدوا لانفسهم، بد آرامگاهی که خود را ساختند و توختند دوزخ جاودان و آتش سوزان.

قَدْ كانَ لَكُمْ آيَةٌ ای بیان و عبرة و دلالة على صدق ما قلت لكم ستغلبون. می‌گوید: ایشان را گوی که نشان و بیان و دلیل صدق آنچه من گفتم که ستغلبون آنست که دو فرقت بر هم رسند روز بدر جنگ

را و كوشش را، يك فرقت مسلمانان و يك فرقت كافران. مسلمانان سيصد و سيزده بودند از ايشان هفتاد و هفت مهاجران، دويست و سى و شش انصار صاحب رايت رسول خدا و مهاجران على بن ابى طالب ع بود. و صاحب راية انصار سعد بن عباده، و هفتاد شتر در لشكر مسلمانان بودند و دو اسب، يكى آن مقداد بن عمرو و يكى آنِ مرثدن بابى مرثد. و شش درع با ايشان بود، و هشت شمشير، و از مسلمانان آن روز بيست و دو مرد شهيد گشتند، چهارده از مهاجر و هشت از انصار. و فرقت ديگر كافران مكه بودند، رئيس ايشان عتبة بن ربيعة بن عبد شمس، و در لشكر ايشان صد تا اسب بود، و نهصد و پنجاه مرد جنگى، سه چندان عدد مسلمانان بودند. امّا رب العالمين گفت: يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ اين گروه مسلمانان كافران را بشمار دو بار چند خويشتن ديدند چون چشم بر ايشان افكندند. يعنى كه اللَّه ايشان را چنين نمود تا بر ايشان چيره شوند و باز نشكنند، و مسلمانان را آن آيت ديگر: فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ معلوم شده بود كه مردى ازيشان با دو مرد كافر برآيد و غلبه كند.
پس رب العزة كافران را اگر چه سه بار چند مسلمانان بودند دو بار چند ايشان نمود و مسلمانان نيز بچشم كافران اندك نمود چنان كه آنجا گفت: وَ يُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ اين بآن كرد تا دلهاى مسلمانان قوى باشد و گوش بغلبه و نصرت دارند، و كلمه حق را بكوشند، و چنان كردند و رب العالمين مسلمانان را آن روز بر كافران نصرت داد.
يَرَوْنَهُمْ بتا قرائت نافع و يعقوب است، باقى بيا خوانند، و قرائت يا ظاهرترست و معنى آن روشن‌تر، و چون بتا خوانى با لكم شود. ميگويد ايشان را مى‌ديدند يعنى كافران را دو بار چند ايشان. اى مثليهم. در هر دو قرائت كه ترونهم خوانى يا يرونهم اين‌ها و ميم مثليهم با مسلمانان شود. «رأى العين» نامى است عيان را، و برأى العين و مرتأى العين هم چنان، وَ اللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشاءُ نصرت مؤمنان را از جهت خداوند عز و جل بر دو وجه است: يكى نصرت دادن از روى حجت و قد فعل، و اين نصرت بحمد اللَّه ظاهرست و آشكارا، و حجت بر اعداء دين روشن است و لازم. وجه ديگر نصرت مداولت و غلبه است، آن مداولت كه رب العالمين گفت: وَ تِلْكَ الْأَيَّامُ نُداوِلُها بَيْنَ النَّاسِ اين نصرت است كه مسلمانان از اللَّه مى‌خواهند كه فَانْصُرْنا عَلَى الْقَوْمِ الْكافِرِينَ.
و اين نصرت است كه خداى، تعالى مومنان را وعده داد گفت: كانَ حَقًّا عَلَيْنا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ
جاى ديگر گفت: أَلا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ. نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ.
وَ اللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشاءُ. همان نصرت مداولت است. امير المؤمنين على (ع) گفت: «إنّ للباطل جولة ثم يضمحل»
اوفتد گاه گاه كه كافران بر مسلمانان غلبه كنند و ايشان را برنجانند، اما يك جوله بيش نباشد، كه باطل پاينده نبود و بعاقبت غلبه و نصرت هم مسلمانان و اهل حق را باشد. چنان كه گفت، بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْباطِلِ فَيَدْمَغُهُ،... وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا. مصطفى ص اين نصرت در دعاء ضعفاء امّت و اخلاص ايشان بست گفت: «انّما ينصر اللَّه هذه الامّة لضعفائهم بدعائهم و اخلاصهم و صلوتهم. و قال هل تنصرون و ترزقون الّا بضعفائكم.»
آن گه گفت: إِنَّ فِي ذلِكَ لَعِبْرَةً لِأُولِي الْأَبْصارِ در آنچه ديدند از نصرت مومنان با ملت ايشان و هزيمت كافران با كثرت ايشان، عبرتيست خداوندان زيركى و خرد را. عبرت اعتبار غائب بود در حاضر: چيزى حاضر معلوم كنى در هنگام، و جاى وصفت، آن گه بر قياس آن حاضر چيزى غائب معلوم كنى در هنگام و جاى و صفت.
و در قرآن جايها عبرت ياد كرده است، و هر جاى با آن اولوا الأبصار گفت، از بهر آنكه قياس كار بصيرانست، و اين ابصار اينجا عقول است. و يقال العبرة ما يعبر به من الجهل الى العلم، اين عبرت چون معبرست: يعنى كه بدان از جهل با علم ميروند و اصل آن از عبور نهر است، و منه. العبارة لانّها جعلت كالمعبر لتأدية المعنى من نفس القائل الى نفس السامع.
النوبة الثالثة
قوله تعالى: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوالُهُمْ الآيه... جليلا! خدايا! كريما! مهربانا! كه در وعيد كافران مومنان را وعده مى‌دهد! و در ذم ايشان اينان را مى‌نوازد، ميگويد: كافران را فرداى قيامت

مال و فرزند بكار نيايد، و ايشان را سود ندارد، يعنى كه مؤمنانرا بكار آيد هر گه كه حقوق آن بجاى آرند، و آن را دام دين خويش سازند، و سعادت ابدى بدان جويند. مصطفى ص گفت: «نعم المال الصالح للرجل الصالح، نعم العون على تقوى اللَّه المال»
همانست كه رب العالمين گفت: وَ ابْتَغِ فِيما آتاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ مى‌گويد: در آنچه ترا داد ازين جهان آن جهان بدست آر! و سعادت آخرت طلب كن! و اين سعادت آخرت در معرفت خداى است، و معرفت از نور دلست، و نور دل از چراغ توحيد، و اصل اين چراغ موهبت الهى است امّا مادّت آن از اعمال و طاعات تن است، و طاعات از قوه نفس است، و قوه نفس از طعام و شراب و كسوتست، و طعام و شراب و كسوة عين مالست. پس مال بدين تدريج سبب سعادت ابدى است. اما بايد كه بقدر كفايت برنگذرد، كه آن گه سبب طغيان شود، چنان كه گفت: إِنَّ الْإِنْسانَ لَيَطْغى أَنْ رَآهُ اسْتَغْنى وز بهر اين رسول خدا دعا كرد گفت: بار خدايا! قوت آل محمد قدر كفايت كن! اين قدر كفايت چون براى فراغت عبادت بود خود عين عبادتست كه زاد راه است و زاد راه هم از راهست.
شيخ ابو القاسم گرگانى را ضيعتى بود حلال، كه از آن كفايت وى در آمدى، يك روز غله آن ضيعة آورده بودند. شيخ يك كف از آن بر گرفت و گفت: «اين با توكل همه متوكلان عوض نكنم» و سر اين كسى شناسد كه بمراقبت دل مشغول بود، و داند كه فراغت از كفايت چه مدد دهد رفتن راه راه..
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوالُهُمْ الاية... اگر هر چه خزائن زمين است و اموال دفين است كافران را باشد و جمله فداى تن خويش كنند تا خود را بآن باز خرند، و از عذاب اللَّه برهند، ازيشان نپذيرند و آن انفاق مال ايشان را سود ندارد و بكار نيايد، خواه تا در مواساة درويشان بود، خواه تا در مصالح عموم خلق از بهر آنكه عبادت مالى در مراتب طاعت رتبت سوّم است: نخست اعتقاد صافى بايد، پس عبادت بدنى، پس عبادت مالى. و كافران را نه اعتقادست، و نه عبادت بدنى پس عبادت مالى ايشان را بچه كار آيد و چه سود دارد؟ باز بنده مومن دلى دارد معتقد، زبانى دارد موحّد، اركانى دارد متعبّد، پس اگر سر اعتقاد دل و ذكر زبان و تعبّد اركان صدقه دهد، يا بوجهي از وجوه خيرات خرجى كند، اگر چه شبهت را در آن مدخل بود اميدست كه چون بدرقه اعتقاد با آن همراه بود، آن را ردّ نكنند. ازين عجبتر كه با صفاى اعتقاد احكام اصول سنت اگر از اعمال خيزد ز ديوان وى چيزى بر نيايد هم اميد رستگارى هست. بحكم آن خبر كه مصطفى ص گفت: «يقول اللَّه تعالى قد شفع النبيون و الملائكه و المؤمنون و بقى ارحم الراحمين.» قال: فيقبض قبضة او قبضتين من النار فيخرج خلقا كثيرا لم يعملوا خيرا.

4 النوبة الاولى

قوله تعالى زُيِّنَ لِلنَّاسِ برا راستند مردمان را حُبُّ الشَّهَواتِ. دوستى آرزوها (و بايستها) مِنَ النِّساءِ وَ الْبَنِينَ از زنان و پسران وَ الْقَناطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ و قنطارهاى گرد كرده، مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ از زر و سيم، وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ و اسبان بانگاشت (و رنگ نيكو) وَ الْأَنْعامِ وَ الْحَرْثِ و چهارپايان و كشت‌زار ذلِكَ مَتاعُ الْحَياةِ الدُّنْيا اينست برخوردارى اين جهانى وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ، (14) و بنزديك اللَّه است مومنان را نيكويى بازگشتن‌گاه.
قُلْ أَ أُنَبِّئُكُمْ بگو شما را خبر كنم بِخَيْرٍ مِنْ ذلِكُمْ به از آنچه بهره كافرانست ايدر لِلَّذِينَ اتَّقَوْا ايشان راست كه بپرهيزند از شرك عِنْدَ رَبِّهِمْ بنزديك خداوند ايشان جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ بهشتها كه مى‌رود زير آن جويهاى روان، خالِدِينَ فِيها جاودان در آن وَ أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ و جفتان پاك داشته (و پاك كرده) وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ و خشنودى و پسند از خدا، وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبادِ (15)، و خداى بينا (و دانا) ست ببندگان خود (كه هر كس بچه سزاست.)

النوبة الثانية

قوله تعالى. زُيِّنَ لِلنَّاسِ اين ناس كافرانند، و اين تزيين بر آراستن دنياست در چشم ايشان، و دريافت آن بحسّ باشد نه بعقل، از اينجاست كه در قرآن تزيين همه در اوصاف دنيا آمده است نه در اوصاف آخرت، و آن گه همه در حق كافران گفته كه مدرك ايشان از محسوسات در نگذرد، و ذلك فى قوله تعالى زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَياةُ الدُّنْيا و جاى ديگر گفت إِنَّ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمالَهُمْ، جايى ديگر اضافت تزيين با شيطان كرد گفت: وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ ما كانُوا يَعْمَلُونَ نه از آن كه از

حقیقت تزیین و گمراهی ایشان در شیطان چیزی هست، لکن شیطان سبب گمراهی و آراستگی عمل بد بر ایشان بود، پس بر سبیل تسبّب اضافت تزیین با شیطان شد، چنان که جای دیگر اضافت اضلال با اصنام کرد رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيراً مِنَ النَّاسِ
و معلوم است که اضلال در بتان نیست، فانّ الهادی و المضل هو اللّٰه عزّ و جل، لکن اصنام سبب ضلالت ایشان بودند پس بر سبیل تسبب اضلال با نام ایشان کرده، اینجا همچنانست زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ. معني آنست: زين للناس الشهوات و حببت اليهم. شهوات آرزوی نفس است، و لذت راندن، و بر پی هوای خود ایستادن، آن گه شهوات را تفسیر کرد و ابتدا بزنان کرد. فانّهن حبائل الشيطان و اقرب الى الافتتان. که این زنان دام شیطانند، و مرد بهیچ چیز چنان زود فتنه نگردد که برین زنان. مصطفی ص گفت: «ما تركت بعدى فتنة أضرّ على الرجال من النساء».
و عجب آنست که این زنان را دام خواند و شیطان را دام نهنده، پس کید دام نهنده را ضعیف گفت، إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطانِ كانَ ضَعِيفاً و کید دام عظیم خواند: إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ، از بهر آنکه کید شیطان چون با رحمت خدای مقابل کنی ضعیف باشد، و کید زنان چون با شهوت مردان و میل ایشان مقابل کنی قوی باشد و عظیم.
وَ الْبَنِينَ و از شهوات دنیا که مردم آن را سخن دوست دارند پسرانند، مصطفی ص گفت انّهم لثمرة القلوب و قرّة الاعين، و انهم مع ذلك لمجبنة منجلة محزنة.
و روی: ما من اهل بیت یولد فیهم ولد ذکر إلّا و اصبح فیهم عز لم یکن.
وَ الْقَناطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ قناطیر جمع قنطارست، و در لغت عرب قطعی نیست بر کمیت و حدّ ان. جایی که گذرگاه مردم بود آن را قنطره گویند و قنطار مالی باشد که گذرگاه زندگی تو بود، پس باحوال مردم بگردد همچون بی‌نیازی و توانگری، یکی باندك مال خود را بی‌نیاز و مستغنی بیند، یکی تا مال بسیار جمع نکند خود را بی‌نیاز و مستغنی نداند، و جماعتی از مفسران در قنطار سخن گفته‌اند و آن را حدّی پدید کرده گفتند: هزار دینار، و گفتند: که پانصد، و گفتند که نصاب زکاة، آن که زکاة در آن واجب شود. و گفته‌اند که پری پوست گاو دینار یا درم، و گفته‌اند: دوازده هزار درم دیت مردی مسلمان. و المقنطرة المجموعة قنطارا قنطارا آنچه قنطار قنطار با هم آری و گرد کنی. گویند مقنطره همچون دراهم مدرهمه و دنانير مدنّرة. و قيل: المقنطرة المحكمة، يقال قنطرت الشيء اذا احكمته و منه سميت القنطره وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ اسبان را خیل خواند لما فيه من الخيلاء هیچ کس بر پشت اسب سوار نشود که نه در خود خیلاء و کبر نبیند و اصل ذلك من خيلت الشيء و هو ظن يقرب من الكذب، و منه الخيال میگوید و از شهوات دنیا اسبان مسوّماند: «مسوّم» را دو معنی است یکی: المطيّة المعلمة فى الحرب، یعنی اسبان با سومه نیکو نگاشت» آن نیکو، رنگ آن نیکو. سومه نشانی باشد که متوسّم عیب و هنر و نژاد اسب بآن بجای آرد. دیگر معنی و الخيل المسومه ای المرسلة فى الرعى اسبان سائمه کرده کلها بصحرا گذاشته. يقال سامت الخيل فسوم سوما. فهن سائمة اذا رعت، و اسمتها أنا اسامة فهى مسامة، و سوّمتها تسويما فهى مسوّمة. و منه قوله تعالى فِيهِ تُسِيمُونَ
روى على ابن ابى طالب ع قال رسول اللّٰه ص: لما اراد اللّٰه عز و جلّ ان يخلق الخيل قال لريح الجنوب انى خالق منك خلقا اخلقه عزّا لاوليائى، و مذلة لاعدائى، و جمالا لاهل طاعتى. قالت الريح اخلق. فقبض منها قبضة فقال خلقتك فرسا. و جعلتك عزيزا و جعلت الخير معقودا بناصيتك و الغنائم محتازة على ظهرك، و انت بغيتى، آثرتك فسحة من الرزق. و آثرتك على غيرك من الدواب.
و اعطيت عليك صاحبك، و جعلتك تطير بلا جناح، و انت المطلب و انت المهرب، و ساجعل على ظهرك رجالا يسبحوننى و يحمدوننى و يهلّلوننى و يكبّروننى، فسبّحى اذا سبحوا و هلّلى اذا هلّلوا و مجدّى اذا مجّدوا و كبّرى اذا كبّروا. فقال رسول اللّٰه ص من ما من تسبيحة و تحميدة و تمجيدة و تكبيرة يكبر بها صاحبها، فتسمعه الّا فتجيبه بمثلها. قال: فلمّا ان سمعت الملائكه الصفة و خلق الفرس. قالت: يا رب نحن ملائكتك نسبحك و نحمدك، فما ذا لنا؟ قال: فحلق لها خيلا بلغا لها اعناق كاعناق البخت تمرّ بهم الى من يشاء من انبيائه و رسله. قال على ع و البراق منهن. قال فارسل الفرس فى الارض فلمّا استوت قدماه فى الارض صهل. فمسح الرحمن تعالى بيده على عرفه و ظهره فقال بوركت ما احسنك!
فلما ان عرض اللّٰه عز و جل على آدم من كل شيء مما خلق اللّٰه، قال له: اختر من خلقى ما شئت

فاختار الفرس فقال له. اخترت عزّك و عز ولدك خالدا باقيا ما بقوا بركتى عليك و عليهم، ما خلقت خلقا احب الى منك و منهم.
و عن انس قال لم يكن شيء احبّ الى رسول اللّه ص بعد النساء من الخيل. و عن ابى ذر قال قال رسول اللّه ص ما من فرس عربى الّا يوذن له عند كل فجر بدعوة: اللهم من حولتنى من بنى آدم و جعلتنى له، فاجعلنى احب اهله و ماله اليه.
و عن خباب قال: قال رسول اللّه ص، «الخيل ثلاثة: فرس للرحمن و فرس للشيطان و فرس للانسان: فامّا فرس الرحمن فما اتخذ فى سبيل اللّه و قوتل عليه اعداء اللّه، و امّا فرس الانسان فما استطرق عليه، و اما فرس الشيطان فما روهن عليه و قومر عليه.»
وَ الْأَنْعامِ و ز شهوات دنيا كه مردم را بر آراستند چهارپايانند يعنى شتر و گاو و گوسفند. وَ الْحَرْثِ و كشته‌زار. فرق ميان حرث و زرع آنست كه حرث زمين ساختن و خويش كردن و تخم در آن ريختن است، و زرع بعد از آن رويانيدن و پروريدن است. ازينجا كه رب العالمين اضافت حرث را با خلق كرد بيرون از زرع قال تعالى: أَ فَرَأَيْتُمْ ما تَحْرُثُونَ أَ أَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ ذلِكَ مَتاعُ الْحَياةِ الدُّنْيا آنچه گفتيم ازين شهوات و لذات چندان بجايست كه دنيا بجايست، بر خوردارى ناپاينده پيدايى آن چندان ماند كه دنيا ماند. اهل معانى گفتند: حياة بر دو قسم است: حياة دانيه دنيه، و هى الحياة الدنيا حياتى نزديك يعنى اين جهان با دنائت و خساست. و دنائت و خسّت وى آنست كه رب العالمين آن را لعب و لهو خواند، و ذلك فى قوله: اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَياةُ الدُّنْيا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ الى قوله ثُمَّ يَكُونُ حُطاماً قسم دوم حياة آن جهانى است، با راحت و آسانى، با شرف و شادى، و شرف وى آنست كه رب العالمين آن را حياة طيبه خواند و حقيقت زندگى آن نهاد بآن كه گفت: وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوانُ. كافران و بيگانگان حياة همان قسم اول دانند، و بآن راه برند، و قسم دوم خود نشناسند و در نيابند، لا جرم آن را منكر شدند گفتند: لا تَأْتِينَا السَّاعَةُ، إِنْ نَظُنُّ إِلَّا ظَنًّا و مومنان بنور معرفت و تأييد الهى اين حياة آن جهانى بشناختند، و دريافتند، و بآن ايمان آوردند. رب العالمين آن ايمان ايشان بپسنديد، و ايشان را در آن بستود و گفت.
وَ الَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْها، وَ يَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ آنكه در آخر آيت گفت: وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ اى حسن المرجع، و هى الجنة. آنچه گفت درين آيت كه رفت وصف كافرانست و بهره ايشان. اكنون وصف مؤمنان در گرفت، و آنچه از بهر ايشان ساخت گفت: قُلْ أَ أُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذلِكُمْ. روى عن عمر رضى اللّه عنه لمّا سمع هذه الآيات، قال: «ربنا انك زيّنت و بيّنت هذه انّ ما بعدها خير منها فاجعل لعمر و آل عمر الّذي هو خير منها. معنى آيت آنست كه يا محمد: گوى شما را خبر كنم به از آنچه نصيب كافرانست. اينجا سخن تمام شد.
پس ابتداء كرد و گفت: لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ گفته‌اند: كه تقوى سه منزلست: منزل اول ترك الكفر و الشرك، از شرك پرهيز كردن و از كفر دور بودن، منزل دوم ترك المحارم الّتى تحظرها الشريعة حرامها، كه شريعت آن را بسته است و حرام كرده و از آن پرهيز كردن، سوم منزل حفظ الخواطر و النيات، خاطر و نيت خويش را پاس داشتن وز پراكندگى نگاه داشتن. اول منزل مسلمانانست، دوم منزل مؤمنانست، سوم منزل عارفانست. ميگويد: ايشان كه از شرك بپرهيزيدند و از محظورات شرع باز ايستادند، و خاطر و نيّت خويش را پاس داشتند. تا در توحيد درست آمدند و راست رفتند، ايشان راست بنزديك خداوند ايشان بهشتهاى.
جَنَّاتٌ بلفظ جمع گفت از بهر آنكه نه يك بهشت است، كه هفت بهشت‌اند چنان كه ابن عباس گفت: جنة (1) الماوى و جنة (2) النعيم و دار الخلد (3) و دار السلام (4) و جنة (5) الفردوس و جنة (6) عدن، و علّيون (7). و اشتقاق جنّت از جنّ است، و معنى جنّ پوشش است، يعنى كه از حسّ بصر پوشيده‌اند، كه ايشان را نه‌بينند. و دل را جنان گويند كه از چشمها پوشيده است همچنين جنّات را بآن خوانند كه امروز در دنيا از چشمها پوشيده است و لذلك قال تعالى فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ.
آن گه صفت بهشت كرد تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ. در همه قرآن اين ها و الف با اشجار شود مگر آنجا كه من تحتهم است، و معنى همانست كه ميگويد: ميرود زير ايشان جويهاى روان يعنى زير درختها و

نشستگاههای ایشان.
خالِدِینَ فِیها جاودان در آن بهشت‌اند با ناز و نعیم، جای دیگر فرمود وَ ما هُمْ مِنْها بِمُخْرَجِینَ. از آن ناز و نعیم‌شان هرگز بیرون نیارند، و از عزّ وصال با ذلّ اخراج نگردانند، وَ أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ و ایشان راست در آن بهشت جفتان پاکیزه، و گزیده از قاذورات و تغیّر، لا یبلن و لا یتغوّطن و لا یحضن و لا یشبنّ.
روی انّ یهودیّا سأل النبی ص «أ تزعم انّ فی الجنة نکاحا و اکلا و شربا» و من اکل و شرب کانت له عذرة. فقال النبی ص: و الذی نفسی بیده انّ فیها اکلا و شربا و نکاحا و یخرج منهم عرق اطیب من ریح المسك. فقال رجل: صدق رسول اللَّه خلق اللَّه دودا یاکل مما تاکلون و یشرب مما تشربون فیخلف عسلا سائغا، فقال علیه الصلاة و السلام هذا مثل طعام الجنة.»
وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ بو بکر از عاصم «رضوان» در همه قرآن بضم رآ خواند، و این لغت تمیم و قیس است. باقی بکسر را خوانند بر لغت اهل حجاز. یقال رضی یرضی رضی و مرضاة و رضوانا و رضوانا موسی گفت: خدایا! «دلّنی علی عمل اذا عملته، رضیت عنی»: مرا کاری درآموز و بعملی راه‌نمای که چون آن بجای آرم تو از من راضی شوی. رب العالمین گفت: یا موسی طاقت نداری و آنچه میخواهی بر نتاوی! موسی بسجود در افتاد و تضرع کرد، آن گه رب العالمین گفت: یا بن عمران رضایی فی رضاك بقضایی: رضاء من در آنست که بحکم من راضی شوی. مصطفی ص این دعا بسیار کردی: «اللّهمّ، انّی اسألك الرضاء بعد القضاء و برد العیش بعد الموت، و اسألك لذة النظر الی وجهك»
شیخ ابو عثمان حیری را پرسیدند: چه معنی را رضا بعد القضاء خواست؟ گفت: رضا پیش از قضاء عزم باشد بر رضا نه عین رضاء، و بعد از قضاء حقیقت رضا آن بود.
وَ اللَّهُ بَصِیرٌ بِالْعِبادِ ای بصیر باعمال العباد، فیجازیهم علیها و قیل بصیر بالعباد ای علیهم بما یصیرون الیه من العدی و التولی.
النوبة الثالثة
قوله تعالی: زُیِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ. آن مهتر عالم و سید ولد آدم مصطفی ص خبر داد از کردگار قدیم جل جلاله و عزّ کبریاء گفت: آن گه که بهشت بیافرید رب العالمین بجبریل گفت «یا جبریل اذهب فانظر الیها»
رو درین بهشت نظاره کن و آنچه من ساخته‌ام و آفریده‌ام بندگان و دوستان خود را یکی ببین، جبرئیل رفت و آن بهشتهای آراسته با ناز و نعیم بی‌نهایت دید، و آن طرب‌گاه در آن منزلگاه در جوار حضرت اللَّه ساخته و پرداخته عزیزان راه را و دوستان اللَّه را. جبرئیل چون آن دید گفت: «بار خدایا! و عزّتك لا یسمع بها احد الّا دخلها»
بعزّت و خداوندی تو که هیچکس صفت این بهشتها نشنود که نه بآن قصد دارد و طاعت‌دار بود تا در آن شود. پس رب العالمین هر چه دشواری و رنج بود ازین نابایستها و بی‌مرادیها گرد آن بهشت در گرفت، و راهش را پل بلوی ساخت تا هر که قصد مولی دارد نخست پل بلوی باز گذارد.
شیخ الاسلام انصاری رحمة اللَّه گفت: من چه دانستم که مادر شادی رنج است، و زیر یك ناکامی هزار گنج است! من چه دانستم که این باب چه بابست و قصه دوستی را چه جوابست! من چه دانستم که صحبت تو مهینه قیامت است، و عز وصال تو در ذل حیرتست! جان و جهان کعبه جایی خوش است و معشش اولیاست و مستقرّ صدیقانست اما بادیه مردم خوار در پیش دارد، میل در میل و منزل در منزل، تا خود کرا جست آن بود که آن میلها و منزلها باز برد و بکعبه معظم رسد!

عالمی در بادیه مهر تو سرگردان شدند	تا که یابد بر در کعبه قبولت بردبار

(سنایی) پس چون راه بهشت بر بی‌مرادی و ناکامی نهاد فرمان در آمد که: یا جبریل! اکنون بازنگر تا چه بینی؟ جبریل آن راه پر خطر دید، و آن میلهای مجاهدت، و منزلهای با ریاضت دید که بر راهگذار بهشت نهاده، و عزت قرآن خبر می‌دهد که تا آن میلهای مجاهدت باز نبری راه بحضرت ما

نیابی وَ الَّذِینَ جاهَدُوا فِینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا. جبرئیل که چنان دید گفت: «بار خدایا! نپندارم که ازیشان یك کس در بهشت شود.» مصطفی ص گفت پس رب العالمین دوزخ را بیافرید با انکال و سلاسل و با زقوم و حمیم. جبرئیل را فرمود: که یا جبرئیل یکی در رو درین زندان، تا اثر غضب ما بینی، و صفت عقوبت ما بدانی. جبرئیل رفت و دوزخ را دید با آن درکات و انواع عقوبات گفت: بار خدایا!
«و عزّتك لا یسمع بها احد فیدخلها»
بعزت تو خداوندا که کسی صفت این دوزخ نشنود و آن گه کاری کند که بأن کار در دوزخ شود. پس رب العالمین هر چه از شهوات دنیا بود از آنچ درین آیت بشمرد مِنَ النِّساءِ وَ الْبَنِینَ وَ الْقَناطِیرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَیْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعامِ وَ الْحَرْثِ این همه گرد دوزخ در گرفت و راه آن بر مراد و هواء نفس نهاد تا هر که بر پی مراد و هواء نفس خود رود بعاقبت سر بدوزخ باز نهد آن گه گفت: یا جبرئیل! اکنون بازنگر این دوزخ را یعنی که تا راه آن به بینی.
جبرئیل چون آن دید گفت: بار خدایا! ترسم که هیچ کس نماند از ایشان که نه در دوزخ شود. پس مصطفی از راه هر دو سرای خبر داد گفت: «حفّت الجنة بالمکاره و حفت النار بالشهوات».
روندگان در نابایست قدم در بهشت نهند، و اندکا که ایشان خواهند بود! و روندگان در شهوت قدم در دوزخ نهند، و فراوانا که ایشان خواهند بود! آن راه بهشت پر بلاست و بانشیب و بالاست، و آن راه دوزخ آسانست و بر نفسها نه گران است! ألا انّ عمل الجنة حزن بربوة، الا ان عمل النار سهلة بشهوة.
قُلْ أَ أُنَبِّئُکُمْ بِخَیْرٍ مِنْ ذلِکُمْ الآیة. حدیث دشمنان و صفت زندگانی و غایت مقصور ایشان باز نمود و بیان کرد، باز درین آیت دیگر قصه دوستان در گرفت آنان که امروز تقوی شعار ایشان و فردا بهشت و رضوان سرانجام کار ایشان، گفت لِلَّذِینَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ هم چنان که تقوی را مراتب است بهشت را درجاتست: اول درجه جنة المأوی است، و اول رتبه در تقوی از حرام و هواء نفس پرهیز کردن است. قرآن مجید هر دو درهم بست و گفت: وَ نَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوی فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِیَ الْمَأْوی. و اعلی درجات جنة عدن است، و به از جنة عدن رضوان اکبر است پس غایت مقصد بهشتیان رضوان اکبرست. چنان که رب العالمین گفت: «وَ مَساکِنَ طَیِّبَةً فِی جَنَّاتِ عَدْنٍ وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ أَکْبَرُ» و این رضوان اکبر کسی را بود که بنهایت تقوی رسد و نهایت تقوی این است که هر چه داغ حدوث و نشان آفرینش دارد همه را دشمن خود داند، چنان که خلیل گفت «فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِی إِلَّا رَبَّ الْعالَمِینَ» و از همه روی بر گرداند تا بدلی فارغ با غم عشق حقیقت پردازد، و یقین داند که با غم عشق او زحمت اغیار در نگنجد، وز همه دل و جان خود بُرد.

«دل باغ تو شد پاك ببر زان که درین دل | یا زحمت ما گنجد و یا نقش خیالت
صد جان نکند آنچه کند بوی وصالت | جان نیز بنزد تو فرستیم بدین شکر»

فردا هر کسی را بغایت مقصد و همت خویش رسانند، یکی در آرزوی جنة الماوی او را گویند از حرام محض بگریز تا عادل باشي، وز تو دریغ نیست. یکی در آرزوی دار الخلد، او را گویند از شبهت بپرهیز، تا زاهد باشی و از تو دریغ نیست. یکی در آرزوی فردوس است، او را گویند از حلال محض دور باش در دنیا تا عارف باشی، و از تو دریغ نیست. قومی بمانند که ایشان را خود آرزویی نبود و مرادی نباشد، مراد ایشان مُراد دوست و اختیار ایشان اختیار دوست! بهشت‌ها بر ایشان عرض کنند، و از بهر ایشان کنیزکان و ولدان بر کنگره‌ها نشانند با نثارهای عزیز و ایشان از همه فارغ، روی خویش از ایشان بگردانند، و گویند: اگر لا بد دل بکسی باید داد باری بکسی دهیم که کرا کند.

ناگاه بدان لاله رخان دادم دل | او بود سزای دل از آن دادم دل

اکنون رضوان اکبر گوئیم و آیت بأن ختم کنیم: روی انس بن مالك قال ابطأ علینا رسول اللَّه ص یوما فلما خرج قلنا له لقد احتبست، فقال ذلك ان جبرئیل اتانی کهیئة المرأة البیضاء فیها نکتة سوداء، فقال ان

هذه الجمعة فيها ساعة خير لك و لامتك. و قد ارادها اليهود و النصارى فاخطأوها» قلت يا جبرئيل ما هذه النكتة السوداء؟ فقال هذه الساعة الّتى فى يوم الجمعة، لا يرافقها مسلم يسأل اللَّه فيها خيرا الّا اعطاه ايّاه، او ذخر له مثله يوم القيامة، او صرف عنه مثله من السّوء، و انّه خير الايام عند اللَّه، و انّ اهل الجنة يسمّونه، يوم المزيد فقلت يا جبرئيل و ما يوم المزيد؟ فقال ان فى الجنة اوديا افيح فيه مسك ابيض، ينزل اللَّه كل يوم الجمعة فيه فيضع كرسيّه، ثم يجاء بمنابر من نور فتوضع خلفه، فتحفّ به الملائكة ثم يجاء بكراسىّ من ذهب فتوضع، و يجىّ بالنبيّين و الصديقين و الشهداء و المؤمنين اهل الغرف فيجلسون ثم يبتسم اللَّه فيقول: اى عبادى! سلوا. فيقولون: نسألك رضوانك: فيقول: قد رضيت عنكم.

5 النوبة الاولى

قوله تعالى الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنا ايشان كه ميگويند خداوند ما إِنَّنا آمَنَّا ما كه مائيم بگرويديم فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا بيامرز ما را گناهان ما وَ قِنا عَذابَ النَّارِ (16) و باز دار از ما عذاب آتش

الصَّابِرِينَ شكيبايانند وَ الصَّادِقِينَ و راستگويان وَ الْقانِتِينَ و فرمان برداران وَ الْمُنْفِقِينَ و نفقه كنندگان وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحارِ (17) و آمرزش خواهان (و خاصه) بسحرگاهان.

شَهِدَ اللَّهُ گواهى داد خداى أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ كه نيست خدايى جز او وَ الْمَلائِكَةُ و فرشتگان او وَ أُولُوا الْعِلْمِ و خداوندان دانش (از آفريدگان او) قائِماً بِالْقِسْطِ ايستاده بداد، لا إِلهَ إِلَّا هُوَ نيست خدايى جزو، الْعَزِيزُ قادر قوي الْحَكِيمُ (18) دانا بهمه كار.

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلامُ دين نزديك خداوند اسلام است وَ مَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ و دو گروه نشدند ايشان كه كتاب دادند ايشان را إِلَّا مِنْ بَعْدِ ما جاءَهُمُ الْعِلْمُ مگر پس آن كه قرآن بايشان آمد بَغْياً بَيْنَهُمْ بحسدى كه ميان ايشان بود، وَ مَنْ يَكْفُرْ بِآياتِ اللَّهِ و هر كه بسخنان خداى كافر شود فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسابِ (19) اللَّه زود شمارست، (زودتوان، زودپاداش.)

فَإِنْ حَاجُّوكَ پس اگر با تو حجت جويند، (و پيكار آرند) فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ گويى من فرا دادم (فرا سپردم) همگى خود خداى را، وَ مَنِ اتَّبَعَنِ و هر كه بر پى من ايستاد (همين كرد كه من كردم،) وَ قُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ گوى ايشان را كه كتاب دادند وَ الْأُمِّيِّينَ و اميان عرب أَ أَسْلَمْتُمْ خويشتن بيوكنيد؟ فَإِنْ أَسْلَمُوا پس اگر خويشتن بيوكنند (و مسلمان شوند) فَقَدِ اهْتَدَوْا بر راه راست آمدند وَ إِنْ تَوَلَّوْا و اگر برگردند فَإِنَّما عَلَيْكَ الْبَلاغُ بر تو كه هست پيغام رسانيدن است وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبادِ (20) و اللَّه بيناست به بندگان خود.

النوبة الثانية

قوله تعالى الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنا اين الذين همان گروهند كه لِلَّذِينَ اتَّقَوْا در آيت اول اشارت به ايشانست ميگويد گفتار ايشان اينست كه رَبَّنَا اغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا و كردار ايشان الصَّابِرِينَ وَ الصَّادِقِينَ اين آيت بيان گفت ايشان و آن آيت نعت كرد ايشان گفتار بجاى اساس است و كردار بجاى بنا، و اساس بى‌بنا بكار نيايد و بناى بى‌اساس پاى ندارد. يعنى كه تا هر دو خصلت سر درهم ندهند بنده بدرجه ايمان نرسد، و انّنا آمنّا در حق وى محقق نشود.

فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا ميگويد خداوند ما! بيامرز گناهان ما. وَ قِنا عَذابَ النَّارِ اى احفظنا من الشهوات و الذنوب المودّية الى النار: و مگذار ما را فرا كارى و گفتى كه سرانجام آن آتش بود.

الصَّابِرِينَ مكسور است بآن لام كه در لِلَّذِينَ اتَّقَوْا است. و صبر در لغت عرب حبس است. و مصبوره كه مصطفى از خوردن گوشت او نهى كرده است، آن جانور است كه در جاهليت او را در جايى بيافتند و وى را مى‌زدند تا مردار گشت هم موقوده است و هم مصبوره. پس معنى الصَّابِرِينَ آنست كه گله و نالش فرو خود گيرند و بيرون ندهند. مفسران گفتند الصَّابِرِينَ اي على ما امر اللَّه عز و جل و فرائضه، و الصابرين على دينهم و على ما اصابهم. يعنى كه شكيبايان‌اند بر گذاردن فرمان اللَّه، و بجاى آوردن فرائض و لوازم. و شكيبايان‌اند بهر چه بايشان رسد از رنجها و مصيبتها و بى‌كاميها.

وَ الصَّادِقِينَ يعنى فى الاعتقاد و القول و العمل، و ذلك غاية الايمان، راست گويان و راست روان و راست كاران، در دل با صدق اعتقادند، و در زبان با صدق گفتارند، و در اركان با صدق كردارند. وَ

الْقانِتِينَ ای المطيعين للّه، و الدائمی العبادة فی السرّ و الجهر خدای را فرمان برداران‌اند، و همیشه وی را پرستندگان چه در نهان و چه در آشکارا در همه حال چنانند. وَ الْمُنْفِقِينَ يعنى من الحلال فی طاعة اللّه، هزینه کنندگان و صدقه دهندگانند، و آنچه دهند حلال دهند، و در راه خدا دهند، نعمت اللّه در طاعت اللّه خرج کننده وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحارِ.
يعنى المصلّين من آخر الليل، نماز کنندگان‌اند در سه یك بازپسین از شب. جماعتی از مفسران بر آنند که این مستغفران ایشان‌اند که نماز بامداد بجماعت گذارند و ذکر استغفار در قرآن سی و سه جایست.
و معنی استغفار آمرزش خواستن است و آنچه بنده گوید «استغفر اللّه و اتوب اليه» عزم است بر استغفار نه حقيقت استغفار.
ربیع خثیم کسی را دید که میگفت: استغفر اللّه و اتوب اليه. گفت: ای جوانمرد تو می‌گویی که من از اللّه آمرزش میخواهم وز معصیت با طاعت وی میگردم، نی اگر نکنی دروغ باشد این سخن و گناهي دیگر. آن مرد گفت: یا ربیع! اکنون چون گویم؟ گفت بگو «اللّهمّ اغفر لی و تب علی» شهر حوشب گفت: این معنی در خبر است که مصطفی ص کسی را دید که همان سخن میگفت، جواب وی همین داد که ربیع خثیم داد.
وهب ابن منبه گفت که در زبور داود خوانده‌ام که «يا داود! بشنو از من که من حق‌ام، و حق میگویم، اگر بنده از بندگان من بپری دنیا گناه دارد پس پشیمان شود باندازه یك دوشش پستان، و از من که خدایم آمرزش خواهد یك بار، راست، و من دانم از دل وی که آن صدق است، و نمی‌خواهد که با سر گناه رود، یا داود! من آن گناهان از وی زودتر از آن بیفکنم که قطرات باران که از هوا بزمین افتد.
و عن عبد الرحمن ابن دلهم: ان رجلا قال یا رسول اللّه علمنی عملا ادخل به الجنة، قال: «لا تغضب و لك الجنة»، قال: یا رسول اللّه زدنی: قال «لا تسأل الناس شيئا و لك الجنة» قال زدنی، قال استغفر اللّه فی اليوم سبعين مرة يغفر لك ذنب سبعين عاما. قال یا رسول اللّه ليس لی ذنب سبعين عاما، قال فلامّك، قال ليس لامّی، قال فلابيك قال و ليس لابی قال فلاهل بيتك، قال ليس لاهل بيتی، قال فلجيرانك.
و عن ابن عباس قال: قال رسول اللّه رأس الاستغفار كل يوم الف مره.
این سه خبر که گفتیم در استغفار اشارة است بسه مقام از مقامات راه دین بر ترتیب: اول مقام سابقانست، ایشان را یك بار استغفار فرمود که گفتشان با کمال صدقست و حقیقت اخلاص. و در خبر است که «اخلص العمل يجزك منه القليل»
، دوم مقام مقتصدانست، از اللّه بهشت خواستند ایشان را هفتاد بار استغفار فرمود. سوم مقام ظالمانست، معیشت دنیا و روزی فراخ خواستند، ایشان را هزار بار فرمود. و کلید روزی فراخ استغفار بسیار ساخت. مصطفی گفت: «من استبطأ رزقه، فليكثر من الاستغفار.»
در آثار بیارند که یکی از فرزندان عباس نام وی ابو جعفر از بنی مروان بگریخت که قصد وی میکردند، باعرابی فرود آمد، و روزگاری در تواری با آن اعرابی بماند. پس که اعرابی بیامد، وی را گفت: اگر شنوی که خلافت ما را راست شد و بر ما قرار گرفت قصد حضرت ما کن تا با تو نیکویی کنیم. اعرابی بعد از روزگاری بیامد بحضرت او، و خلافت بر وی راست شده و از وی طلب معیشت کرد ابو جعفر گفت: من ترا چیزی بیاموزم اگر بکارداری پیش از یك سال اللّه ترا مستغنی گرداند. اعرابی گفت آن چیست؟ گفت هر روز هزار بار استغفار کن. و عیال خود را هم چنین بفرمای تا هزار بار استغفار کند. اعرابی رفت و وصیت امیر المؤمنین بر کار گرفت، نه بسی بر آمد که بمال دفین در افتاد، عاملان امیر المؤمنین از وی خمس خواستند برخاست و بحضرت خلافت باز آمد و گفت: یا امیر المؤمنین! من وصیت تو بر کار گرفتم، و بمال فراوان دفین در افتادم، اکنون عاملان تو خمس میخواهند، امیر المؤمنین گفت: مال چند باشد؟ گفت سی و شش هزار درهم امیر المؤمنین ساعتی سر در پیش افگند، آن گه گفت یا اعرابی رو که آن مال همه آن تو است، و کس را نیست که از تو خمس خواهد. پس آن گه از ابو جعفر پرسیدند که این از کجا گفتی؟
گفت از قول خداوند عز و جل اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كانَ غَفَّاراً الى قوله وَ يَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهاراً میگوید استغفار کنید تا روزی شما فراخ و روان شود، مصطفی ص گفت «رأس الاستغفار كل يوم الف مرة» دانستم که هر که بحکم این خبر و بر وفق این آیت استغفار کند روزی وی فراخ شود، که اللّه تعالی و

عده خود خلاف نكند.
«وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحارِ» جعفر بن محمد ع گفت: «من صلى من الليل ثم استغفر فى آخره سبعين مرة كتب من المستغفرين بالاسحار»
ابن عمر نماز شب كردى تا بوقت سحر و بعد از سحر استغفار كردى تا بوقت صبح. و اين تخصيص بوقت سحر بآنست كه عبادت در آن وقت بر تن دشوارتر بود و وقت صافى‌تر و دل حاضرتر و رقيق‌تر . داود عليه السلام از جبرئيل پرسيد كه در شب كدام ساعت فاضلتر؟ گفت: اين ندانم و لكن هر شب بوقت سحر عرش عظيم در اهتزاز و جنبش مى‌آيد.
روى عن النبى ص قال: «انّ ثلاثة اصوات يجيبهم اللَّه: صوت الديك، و صوت الّذي يقرأ القرآن، و صوت المستغفرين بالاسحار.»
و عن معاذ بن جبل قال: قال اللَّه تبارك و تعالى حقت محبتى بعبادى الذين يعمّرون مساجدى، و يكثّرون ذكرى، و يستغفرون بالاسحار، اولئك الذين اذا اردت نقمةً بعبادى خففت بهم نقمتى من عبادى.
شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الاية، مصطفى ص گفت هر كه اين آيت برخواند آن ساعت كه در خواب ميشود تا آنجا كه گفت لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَ أَنَا عَلى ذلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ رب العالمين هفتاد هزار فرشته بر وى گمارد تا از بهر وى استغفار ميكنند تا بقيامت. و بخبرى ديگر مى‌آيد هر كه اين آيت برخواند و بآخر گويد
«و انا اشهد بما شهد اللَّه و استودع اللَّه هذه الشهادة، فهي لى عند اللَّه وديعةٌ.»
روز قيامت اين خواننده را بيارند و ربّ العالمين گويد: انّ لعبدى هذا عهداً و انا احقّ من وافى بالعهد، ادخلوا عبدى الجنة
: گويد اين بنده را با من عهديست و كيست از من سزاوارتر بوفاء عهد، فرود آريد بنده مرا ببهشت.
زبير ابن العوام گفت عشيه عرفه نزديك مصطفى فرا رفتم تا بدانم كه چه ميخواند گفتا شَهِدَ اللَّهُ مى‌خواند تا بآخر، آن گه ميگفت و انا على ذلك من الشاهدين هم چنان باز پس ميخواند تا بوقت افاضت. حكايت كنند كه مردى شهد اللَّه برخواند، آن گه گفت بار خدايا وديعت منست بنزديك تو تا روز حاجتم باز دهى، پس بوقت وفات آن مرد گويند زبانش گشاده گشت و ميخواند شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ تا باين كلمه شهادت فروشد و در آن حال هاتفى آواز داد كه «هذه وديعتك رددناها اليك». كلبى گفت سبب نزول اين آيت آن است كه، دو حبر از احبار شام آمدند نزديك مصطفى ص چون چشم ايشان بر مدينه افتاد، يكديگر را گفتند چه نيكو ماند اين مدينه بمدينة آن پيغامبر كه در آخر الزمان بيرون آيد. پس چون مصطفى را ديدند، او را بآن صفت و نعت ديدند كه خوانده بودند و دانسته، گفتند: «انت محمد؟» تو محمدى؟ جواب داد كه: آرى من محمدم، گفتند «تو احمدى؟» گفت «آرى من احمدم» گفتند ترا از شهادتى پرسيم اگر ما را از آن خبر دهى و بيان كنى ناچار بتو ايمان آريم و بگرويم، رسول خدا گفت: بپرسيد آنچه خواهيد.
گفتند: «اخبرنا عن اعظم شهادة فى كتاب اللَّه عز و جل» ما را بخبر كن كه كدام شهادة است بزرگوارتر و عظيم‌تر در كتاب خداى، جبرئيل آمد و آيت آورد شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ..
قرائت بو جعفر: شهداء اللَّه است ممدود و منصوب بر صفت يا بر حال، و چون اين قرائت خوانى پيوسته بايد خواند بِالْأَسْحارِ و بانه. اما قرّاء ثمانية همه فعل خوانند شَهِدَ اللَّهُ، ميگويد گواهى داد اللَّه كه جز او هيچ خدا نيست، گواهى داد خود را بخود پيش از گواهى خلق او را، بى‌نياز بگواهى خود از گواهى جز از خود، بسزاء حق خويش بيش از پيدايى خلق خويش.
قال المفسرون شَهِدَ اللَّهُ اى بيّن و اظهر بما نصب من الادلّة على توحيده.
مفسران گفتند: معنى شهادت بيان كردن است و بيرون دادن آنچه نهفته بود، يعنى كه دلائل توحيد بر عالميان روشن كرد تا هر كه نظر كرد بآن هيكل علوى، و درين مركز سفلى، و درين آيات و روايات قدرت وى، و در زمين، و در سماوات، در برّ و در بحر، در هواء و در فضا، دليل گرفت بر صانع با جلال و قادر بر كمال عز جلاله و عظم شانه.
حاصل معنى آنست: كه «لا تستوحش من تكذيب الكافرين لك فقد اظهرك اللَّه من الآيات ما ينبى انه تعالى شاهد لك بصدق دعواك.» وَ الْمَلائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ اى و شهدت الملائكة گفته‌اند: كه شهادت اللَّه

اخبار و اعلام است، و شهادت فرشتگان و اولوا العلم اقرار است، چنان که گفت‌هِدْنا عَلى أَنْفُسِنا ای اقررنا. و این شهادة ایشان که معطوف است بر شهادت اللَّه نه از روی معنی است که از روی لفظ است، چنان که جای دیگر گفت انّ اللَّه و ملائکته یصلّون علی النبی ص و شهادت علماء که در شهادة خود بست و در شهادت فرشتگان دلیل است بر فضل علماء و شرف ایشان مصطفی ص گفت «ساعةٌ من عالم یتکئُ علی فراشه ینظر فی علمه خیرٌ من عبادة العابد سبعین عاما».
و روی انه قال: خیار امتی علمائها و خیار علمائها رحمائها، الا و ان اللَّه تعالی یغفر للعالم اربعین ذنبا قبل ان یغفر للجاهل ذنبا واحدا، ألا و ان العالم الرحیم یجیء یوم القیامة و ان نوره أضاء ما بین المشرق و المغرب.
قائِماً بِالْقِسْطِ. ترتیب آیت آنست که شهد اللَّه قائما بالقسط نصب است بر حال، یعنی که ایستاده بعدل. قائم و قیّوم و قیّام و قیّم همه نامهای خداوند عز و جل‌اند، و معنی آن پائنده بر حال بیك نعت، نه حال گردد و نه نعت تغییر پذیرد.
و گفته‌اند که معنی قائِماً بِالْقِسْطِ آنست که مدبّر رازق، مجاز بالاعمال. یقال فلان قائم بامر فلان ای مدبّر له متعهد لاسبابه، و قائم بحق فلان ای مجاز له.. قسط نامیست داد را، و اقساط مصدرست و قسوط مصدر قاسط است، یقال معنی قسط ای اخذ قسط غیره و هو جور، و اقسط ای اعطي غیره قسطه، و ذلك عدل.
لا إِلهَ إِلَّا هُوَ اول این کلمه شهادت است و آخر آیت همان کلمت، یعنی که اول بجای دعوی و شهادتست و آخر بجای حکم جعفر ابن محمد ع گفت: اول وصف و توحید است و آخر رسم و تعلیم. و گفته‌اند: لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ در آخر آیت از آن باز آورد که الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ از پس آن بود، و مخلوق را باین هر دو نام خوانند، یعنی که عزت او نه چون عزّ مخلوقاتست و حکمت او نه همچون حکمت ایشان، هر چند که هم نامی هست هم‌سانی نیست، که هیچ خدا جز ازو نیست تا هم سانی میان ایشان باشد. لا إِلهَ إِلَّا هُوَ در پیش داشت تا این معنی را تنبیه کند.
الْعَزِيزُ عزیز در اصل شدید است و عزّت شدّت است و غلبه. پارسی عزت زور است عرب گوید عز علی ای شقّ علي. عزیز علیه ما عنتّم ای شدید شاق.
و عزني فی الخطاب ای غلبني و شادني

یعزّ علیّ فراقی لکم   و ان کان سهلا علیکم یسیرا

و اصل حکیم زیرکست و حکمت به است از علم، حکمت نامیست علم محکم درواخ را که اختلاف نپذیرد و بران تهمت نبود و در آن گمان نیامیزد.
إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلامُ. الایة... کسایی خوانده است تنها إِنَّ الدِّينَ بنصب الف معطوف در آن که شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ، و إِنَّ الدِّينَ و کسانی آن از کس نشنیده است و بر کس نخوانده، جز زان که قرائت ابن عباس است. معنی آنست که دین معروف که آن را ملّت و کیش خوانند. آن نزدیك خدا اسلام است، و اگر تفصیل آن خواهی که بدانی، قول و عمل و نیت است، و اگر روشن‌تر و گشاده‌تر خواهی پنج چیز است: یکی قرآن و حکم آن، دیگر رسول و سنت وی، سدیگر اجماع علماء اهل سنت، چهارم آثار پیشینیان، پنجم قیاس سمعی. این همان دینست که رب العالمین گفت وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً. و بعضی مفسران گفته‌اند که این جواب مشرکان است، که هر کسی ازیشان بآنچه داشت از ملت و کیش فخر می‌آورد، و میگفت لا دین الا دیننا و هو دین اللَّه. پس ربّ العالمین ایشان را دروغ زن کرد باین آیت و گفت: نه چنان است که ایشان می‌گویند، انّ الدین عند اللَّه السلام الذی جاء به محمد ص. و دین را چند معنی است: فرمان داری، و ولایت‌داری، و پاداش، و شمار، و عادت و این همه در دین ملت داخل‌اند.
و اصل اسلام خویشتن فرادست دادن است، و فرماینده را خویشتن بیفکندن است، و اختیار خود برگرفتن، و کسی در دست کسی دهند که او را چنانك خواهی میکن او را، گویند او را مسلّم در دست وی نهادند و اسلام و استسلام هر دو یکسان است:

فالآن قد جئت مستسلما   فما شئت فافعل بمستسلم

قوله: وَ مَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ ما جاءَهُمُ الْعِلْمُ ایشان که مختلف شدند جهودان‌اند، و کتاب توریت است، و علم اینجا قرآن است. و گفته‌اند که محمد است. و از بهر آن او را علم نام نهادند که معلوم ایشان بود بنعت و صفت وی بیش از بعثت وی. میگوید تا نیامده بود یك گروه بودند بیك قول که او آمدنی است و بودنی براستی، و چون بیامد دو گروه شدند: قومی گفتند که استوارست، قومی گفتند که نیست. آن گه گفت بَغْياً بَيْنَهُمْ یعنی این اختلاف که افتاد بحسدی بود که در میان ایشان بوده. حسد آنست که در دلست، چون بگفت و کرد آید بغی است.
وَ مَنْ يَكْفُرْ بِآياتِ اللَّهِ قیل: یعنی بمحمد و القرآن فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسابِ ای سریع التعریف للعامل عمله.
فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ میگوید: اگر این جهودان با تو خصومت کنند، در کار دین. تو بگوی من قرار دادم و سپردم خودی خود و کردار خود و دل خود و نیت خود از برای خدای وَ مَنِ اتَّبَعَنِي و مهاجر و انصار که بر پی من ایستاده‌اند، همین کردند که من کردم. و آنچه گفت: أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ مراد وجه مفرد نیست که همه تن و جمله جوارح مرادست. اما وجه با آن مخصوص کرد که شریف ترین جوارح است و عظیم‌تر همه، چون وجه بخضوع درآید همه جوارح تبع وی بود، وَ قُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ و گو جهودان و ترسایان را که توریت و انجیل ایشان را دادند وَ الْأُمِّيِّينَ و امیان عرب یعنی مشرکان، ایشان که کتاب نداشتند. أَ أَسْلَمْتُمْ؟: لفظ استفهام است و معنی امر، چنان که جای دیگر گفت فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ؟ و جای دیگر فَهَلْ أَنْتُمْ شاكِرُونَ؟ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ؟ أَ أَسْلَمْتُمْ خود را بیوکنید.
فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا مصطفی ص این آیت بریشان خواند یعنی بر اهل کتاب ایشان گفتند «اسلمنا» ما مسلمان شدیم. رسول خدا گفت: جهودان را
«أ تشهدون انّ عيسى كلمة من اللَّه و عبده و رسوله؟»
ایشان گفتند: معاذ اللَّه که عیسی بنده باشد. این است که رب العالمین گفت: وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما عَلَيْكَ الْبَلاغُ. بلاغ اسم است و تبلیغ مصدر. میگوید: اگر ایشان از اسلام و دین برگردند، بر تو جز تبلیغ رسالت نیست، و راه نمودن کار تو نیست: لیس علیك هداهم» و این آیت پیش از نزول آیت قتال فرود آمد، پس چون آیت قتال فرود آمد این آیت منسوخ گشت.
وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبادِ یعنی بصیر بمن آمن بك و صدّقك و بمن کفر بك و کذّبك. مومن و کافر را می‌بیند، و اعمال همه می‌داند، و فردا همه را پاداش می‌دهد، هر کسی را سزاء خویش و جزاء خویش، چنان که گفت «و وفّيت كل نفس ما عملت و هو اعلم بما يفعلون.»

النوبة الثالثة

قوله تعالی: الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنا رب العالمین جل جلاله و تقدست اسمائه و لا اله غیره، درین آیت دوستان خود را می‌نوازد، و روش ایشان باز می‌گوید و گفتار و کردار ایشان می‌ستاید، و می‌پسندد. آفرین خدا بر آن جوانمردان باد که در هر چه گویند و هر چه خواهند و هر قاعده که نهند از اول نام دوست برند، و ازو گویند، و باو گویند، که با او خو کرده‌اند و بآن آسوده‌اند.

با هر که سخن گویم گر خواهم و گر نه ... ز اول سخن نام توام در دهن آید

آن گه در هر چه شنوند و خوانند گویند: «آمنّا» در گفته اللَّه گویند «آمنّا» در گفته رسول گویند «آمنا» از ذات صمدی و صفات سرمدی شنوند گویند «آمنّا» بهشت و دوزخ و ترازو و صراط شنوند گویند «آمنّا» امروز نادیده در غیبت «آمنّا» فردا در قیامت با مشاهدت «آمنّا» جلال رؤیت ذو الجلال، و رضوان اکبر، هم در قیامت هم در بهشت ثمره «آمنّا.»

بهرچ از اولیا گویند ارزقنا و صدّقنا ... بهرچ از انبیا گفتند: آمنّا و دقّقنا

اگر نیاز نمودند و آمرزش خواستند فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا خداوندا! خط کرم بر گناهان ما کش، و این

نهادهای ضعیف را مسوز بآتش. خداوندا! بحرمت این دلهای با وصال تو خوش، که نسوزی ما را بآتش! فریاد ازو که باو بد گمانست، از گمان بدت او را چه زیان است! وَ قِنا عَذابَ النَّارِ خداوندا! ما را از آتش دوزخ پرهیز ده! و از عقوبت خویش ما را گریز ده! این جا نکته عزیز گفته‌اند: آتش هر چند قوی‌تر و سوزان‌تر بود چون آب بآن رسد نیست شود، یا بباید کشته گردد، آن ساعت که تو خلوتی را دست آری، و در پس زانو نشینی، و قطره چند آب از چشم فروباری، فرشته را گویند این آب نگه‌دار. نفسی سرد از سر حسرت و درد بر آری، فرشته دیگر را گویند‌این بردار. تا فردا که آتش دوزخ تاختن آرد، از یك سو آب آید و از یك سو باد، و آن آتش هزیمت گیرد، بنده گوید بار خدایا! این چیست؟ گویند او را: این آب دیده تو و آن آه سینه تو.

الصَّابِرِینَ ای بقلوبهم، الصَّادِقِینَ بارواحهم، الْقانِتِینَ بنفوسهم، الْمُنْفِقِینَ بمیسورهم، الْمُسْتَغْفِرِینَ بالسنتهم. آن جوانمردانی که گفتارشان آنست، کردارشان اینست که بدل شکیبایانند بر فرمان حق، بروح راست روانند در عهد حق، بتن فرمان بردارانند در حق حق، بمال هزینه کنندگانند در راه حق، بزبان آمرزش خواهانند و جویندگانند از کرم حق.

الصَّابِرِینَ ای صبروا علی البلوی، و رفضوا الشکوی حتی و صلوا الی المولی، و لم یقطعهم شيء من الدنیا و العقبی. بهر بلوی صبر کردند، و شکوی بگذاشتند، از دنیا و عقبی روی برتافتند تا بمولی رسیدند. وَ الصَّادِقِینَ ای صدقوا فی الطلب فقصدوا، ثم صدقوا حتی شهدوا، ثم صدقوا حتی وجدوا، ثم وجدوا حتی قعدوا فی مقعد صدق عند ملیك مقتدر. راست گفتند تا در روش آمدند، پس راست رفتند تا منزل بریدند، راست اندیشیدند تا بمقصد رسیدند، پس شاهد صدق بگذاشتند و خود را فرا آب دادند تا بساحل امن و مقعد صدق رسیدند، عند ملیك مقتدر.

الْقانِتِینَ ای بملازمة الباب، و تجرّع الاکتئاب، و ترك المحاب، و رفض الاصحاب، الی ان تحققوا بالاقتراب، جامه فقر بپوشیدند، و بر در سرای کرم دست نیاز برداشتند، که تا نگشایی نرویم، و تا ننوازی برنگردیم، ساجدا و قائما یحذر الآخرة و یرجو رحمة ربه. گه در سجود و گه در قیام، گه با بیم و گه با امید. از حضرت عزّت این نواخت می‌آید که میدان راه دوستی افرادست، آشامنده شراب آن از دیدار بر میعاد است. برسد هر که صادق است روزی بآنچه مرادست.

بخت از در خان ما در آید روزی	خورشید نشاط ما بر آید روزی
و از تو بسوی ما نظر آید روزی	و این انده ما هم بسر آید روزی

وَ الْمُنْفِقِینَ ای جادوا بمیسورهم من الاموال، ثم بنفوسهم من حیث الاعمال، ثم بقلوبهم من صدق الاحوال. گه مال بازند و گه حال، گه تن بازند و گه جان. مال در راه دوست، و حال در کار دوست، تن در جستن دوست، و جان در دیدار دوست.

ما را همه هر چه هست ایثار تراست	گوش از قبل سماع گفتار تراست
دیده نظر جمال بسیار تراست	جان و دل و دین نثار دیدار تراست

وَ الْمُسْتَغْفِرِینَ بِالْأَسْحارِ ای یستغفرون عن جمیع ذلك اذا رجعوا الی الصّحو عند ظهور الاسفار من فجر القلوب، لا من فجر یظهر فی الاقطار. تا در روش باشند این سان و صفت ایشان و نعت و سیرت ایشان! باز که بکشش رسند و صبح یگانگی از افق تجلی اسفار دهد، از آن شواهد خوف و رجا و صدق و صبر استغفار کنند. مصطفی ص ازین جا گفت: انّه لیغان علی قلبی لانّی لاستغفر اللّٰه فی الیوم سبعین مرة

از معرفت فرا گذرند تا بمعرفت رسند، و از دوستی برتر شوند تا دوست بینند، دوستان را دوستی منزل است و دوست وطن، با شناخته آرام گیر نه با شناختن! این است که ربّ العزت گفت: وَ أَنَّ إِلی رَبِّكَ الْمُنْتَهی.

شيخ الاسلام انصارى رحمه اللّٰه بجمله اين معانى اشاره كرده است و گفت: نشان حوادث در ازليت كوم، سيل كه بدريا رسيد از آن سيل چه معلوم؟ همه هستيها نيستند در آن اول قيّوم! اى رستاخيز شواهد و استهلاك رسوم، عارف به نيستى خود زنده است، اى ماجد قيوم! جهان از روز پر و نابينا محروم! ظاهر شدى سخن شدم سخن نماند، پيدا شدى ديده شدم ديده نماند!

ديديم نهان گيتى و اصل جهان   وز علت و عار برگذشتيم آسان
آن نور سيه ز لا نقط برتر دان   زان نيز گذشتيم نه اين ماند و نه آن

قوله: شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ شهد الحقّ للحقّ بانّه الحقّ، خود را خود ستود! و خود را خود گواهى داد، بسزاى خويش، از صفت خويش، در كلام خويش خبر داد از وجود خويش، و صمديت خويش، و قيّوميت خويش، و ديموميت خويش، شهد سبحانه بجلال قدره و كمال عزّه حين لا جحد و لا جهل و لا عرفان لمخلوق، و لا عقل و لا وفاق و لا نفاق و لا حدثان و لا سماء و لا فضاء و لا ظلام و لا ضياء. نه عالم بود و نه آدم، نه هوا و نه فضا، نه بر و نه بحر، نه نور و نه ظلمت، نه فهم و نه فرهنگ، نه وفاق و نه نفاق. كه ربّ العالمين بجلال قدر خويش و كمال عز خويش سخن گفت و گواهى داد بيكتايى و بى‌همتايى خويش، و خبر داد از صفات و ذات خويش! امروز همانست كه بود، و جاويد همان! هرگز نبود كه نبوده و هرگز نباشد كه نباشد! اولست و آخر، ظاهر و باطن! اول كه هميشه هست، و بود و نبودها دانست! آخر كه هميشه باشد، و ميداند آنچه دانست. ظاهر بكردگارى، و غالب هر كس بجبّارى، و برتر از هر چيز به بزرگوارى! باطن از دريافت چون، و از قياس وهمها بيرون! و پاك از گمان و پندار و ايدون.

در ذات لطيف تو حيران شده فكرتها   بر علم قديم تو پيدا شده پنهانها

وَ الْمَلائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ بزرگست شرف فرشتگان و انبياء و علما، و شگرف بر آمد كار ايشان، كه اللّٰه شهادت ايشان با شهادت خود پيوند داد، نه از آن كه شهادت وى را بوحدانيت خود پيوندى مى‌دريابد از شهادت مخلوقان! نى‌نى كه عزت وى وى شناسد و عزت وى احديت وى داند، از نبود پس بود پيوند نيابد، و وحدانيت او را موحّدى مى‌درنيابد، و هستى وى را مقرّى مى درنيابد، و دوام ملك وى را آسمان و آسمانيان و زمين و زمينيان مى‌درنيابد، و كمال الوهيت وى را دنيا و آخرت، بهشت و دوزخ مى‌درنيابد، كبرياء وى عزت وى شناسد و عزت وى احديت وى داند!

فلوجهها من وجهها قمر   و لعينها من عينها كحلّ

ترا كه داند كه ترا تو دانى و تو، ترا نه داند كس، ترا تو دانى بس!، بلى سعادت فرشتگان و انبياء و علما بود و تشريف و اكرام ايشان و تخصيص ايشان از ميان خلقان كه خود خواست و خود كرد و خود نواخت، و بمعرفت خودشان راه داد. و اللّٰه يختص برحمته من يشاء.

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلامُ دين پسنديده كه خداى را ببندگى بآن برزنند و بر حكم آن وى را پرستند، و رضاى وى بآن جويند، و بآن بوى باز گردند دين اسلام است. و اسلام را سه منزل است: اول منزل اعتراف حقن دماء و اموال است، شمشير از گردن بردارد، و مال وى بر وى نگه دارد، اگر موافق باشند يا منافق، متّبع يا مبتدع. منزل ديگر اعتراف است با اعتقاد درست، و اتباع سنت، و وفاء عمل. سوم منزل اسلام استسلام است: و اين غايت كار است، و پسنديده اللّٰه است، و معرفت را پناه است. خود را بر درگاه عزّت حق بيفكندن و وى را منقاد بودن، و بحكم وى راضى شدن. و بآن اعتراض نياوردن، و از آن اعراض نكردن و آن را تعظيم نهادن، و شكوه داشتن! و آنچه ابراهيم دعا كرد خود را و اسماعيل را مسلمان خواست غايت اين منزل سوم بود و گفت: رَبَّنا وَ اجْعَلْنا مُسْلِمَيْنِ لَكَ همانست كه گفتند او را أَسْلِمْ فقال أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعالَمِينَ و هو المشار اليه بقوله تعالى حكاية عن يوسف عليه الصلاة و السلام تَوَفَّنِي مُسْلِماً وَ أَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ.

6 النوبة الاولى

قوله، تعالى: إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ ايشان كه كافر مى‌شوند و نمى گروند بِآياتِ اللَّهِ بسخنان خداى وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ و پيغامبران را ميكشند بناحق وَ يَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ و ميكشند ايشان را كه بداد و راستى فرمايند. مِنَ النَّاسِ از مردمان، فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَلِيمٍ (21) بشارت ده ايشان را بعذابى دردناى.

أُولئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ ايشان‌اند كه تباه گشت (و نيست شد) كردار هاى ايشان، فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ هم درين جهان (ببى نامى) و هم در آن جهان (ببى پاداشى.) وَ ما لَهُمْ مِنْ ناصِرِينَ (22) و نه ايشان راست هيچ يارى ده.

أَ لَمْ تَرَ؟ نمى‌بينى و ننگرى إِلَي الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيباً مِنَ الْكِتابِ بايشان كه ايشان را بهره‌اى دادند از كتاب (آسمانى) يُدْعَوْنَ إِلى كِتابِ اللَّهِ مى‌باز خوانند ايشان را با نامه خدا لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ تا حكم كند كتاب خدا ميان ايشان ثُمَّ يَتَوَلَّى آن گه بر مى‌گردد. فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَ هُمْ مُعْرِضُونَ (23) گروهى ازيشان روى گردانيده (باك نداشته، و فرو گذاشته.)

ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قالُوا آن (دليرى ايشان) بآنست كه ايشان گفتند، لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّاماً مَعْدُوداتٍ فردا آتش بكسى از ما نرسد مگر روزى چند شمرده، وَ غَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ و ايشان را فريفته كرد در دين ايشان ما كانُوا يَفْتَرُونَ (24) آنچه خود مى‌ساختند از دروغ.

فَكَيْفَ إِذا جَمَعْناهُمْ تا چون بود حال ايشان آن گه كه فراهم آريم ايشان را، لِيَوْمٍ لا رَيْبَ فِيهِ روزى را كه در بودن آن روز گمان نيست وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ ما كَسَبَتْ وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ (25) و سپرده آيد بهر تنى آنچ كرد، و بر هيچ كس از ايشان بيداد نيابد.

النوبة الثانية

قوله تعالى. إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآياتِ اللَّهِ الآية... آيات اين جا قرآن و دين است بقول بعضى مفسران، و بقول بعضى: آيات اللَّه حجتهاى روشن است و برهان صادق بر وحدانيت و فردانيت خداى در كتابهاى وى، و بيرون از كتاب دلائل روشن در آفاق و در انفس بر اثبات نبوّات و شرائع، كه خلق باعتبار آن محثوث‌اند و مامور، و اليه الاشارة بقوله: وَ كَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْها ربّ العزّة گفت: جهودان و ترسايان بآيات ما كافر شوند وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ و پيغامبران را بجور و دليرى و بنا حق ميكشند. ابو عبيده جراح گفت: يا رسول اللَّه! من اشد عذابا يوم القيامة؟» ازين مردمان كرا عذاب سخت‌تر و صعب‌تر باشد بروز رستخيز؟ رسول خدا جواب داد: «من قتل نبيّا او رجلا امر بمعروف او نهى عن منكر»

گفت عذاب صعب كسى را باشد كه پيغامبرى را كشت يا آن مرد كه امر بالمعروف و نهى عن المنكر فرمايد، پس مصطفى (ص) اين آيت برخواند و آن گه گفت: يا ابا عبيده! بنى اسرائيل چهل و سه پيغامبر را بيك ساعت از اول روز بكشتند، پس صد و دوازده مرد از نيك مردان و عابدين بنى اسرائيل برخواستند، تا بر ايشان امر بمعروف رانند و نهى منكر كنند، ايشان آن صد و دوازده مرد را در آخر روز بكشتند، مفسران گفتند اين ملوك بنى اسرائيل بودند از آن جهودان كه بعد از موسى برخاستند، و اين آيت در شان ايشان فرود آمد.

و يقاتلون الذين الايه... قرائت حمزه است و نصير از كسائى. و مقاتلت اين جا بمعنى قتل باشد، و مفاعله بر معنى فعل در لغت هست، چنان كه گويند «عافاه اللَّه» «قاتله اللَّه!». و در خبرست: «بئس القوم قوم يقتتلون الّذين يأمرون بالقسط من الناس، بئس القوم قوم لا يأمرون بالمعروف و لا ينهون عن المنكر، بئس القوم قوم يمشى المؤمن بينهم بالتقية و الكتمان.

آن گه گفت: فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَلِيمٍ. در قرآن جايها بشارت گفت بمعنى نذارت، اين از آن است. و عذاب اسم است و تعذيب مصدر و اصله من قولهم «ماء عذب» فالتعذيب ازالة ذلك العذب، كقولهم مرّضته، و قذّيته، في ازالة المرض و القذى. و فرق ميان عذاب و عقاب اين است كه عقاب بر سبيل مجازاة باشد، يعنى كه بر عقب جرم متقدّم ميرود، و عذاب همه جاى كار فرمايند در مجازاة و غير آن. هر چند كه جهودان در روزگار رسول اللَّه قتل نكردند بلكه اسلاف ايشان كردند، اما بحكم آنكه متّبع

اسلاف خويش بودند، و بر فعل ايشان و قتل ايشان رضا دادند، و آن مى‌پسنديدند، مستوجب عذاب گشتند هم ايشان و هم اسلام ايشان. ميگويد ايشان را خبر ده كه هم ايشان را عذاب است و هم اسلاف ايشان را، هر چند كه اين متاخران جهودان اگر ايشان را بر مصطفى و بر مؤمنان دست رس بودى هم قتل كردندى چرا كه ايشان هم بر اعتقاد اسلاف خود بودند، نبينى كه در بعضى جنگها و حربها كه ايشان را با رسول (ص) بود همت قتل كردند، اما رب العالمين وى را از ايشان نگه داشت، و ايشان را از وى باز داشت، و هو المشار اليه بقوله وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ. در بعضى اخبار بيارند كه هيچ مسلمان با جهود همراه نشود كه جهود همت قتل مسلمان كند اگر تواند يا از پيش شود، پس ايشان را بحكم اين اعتقاد گفت: فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَلِيمٍ..
قوله: أُولئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ... الايه. اما فى الدنيا فلانهم لم يحقن دماءهم و اموالهم، و لم يحصلوا منها محمدة، و اما فى الآخرة فلانهم لم يستحقوا بها ثوابا. و اعمال جهودان آنست كه بدعوى مى‌گفتند كه ما پذيرنده توراتيم و بر شريعت موسى ايستاده، ربّ العالمين گفت: اين اعمال كه دعوى ميكنند باطل است و تباه، كه نه درين جهان ايشان را نيك نامى داد، نه در آن جهان پاداش.
قوله: أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيباً مِنَ الْكِتابِ... الآية اين رؤيت حقيقى است، ميگويد نمى‌بينى و ننگرى باين جهودان كه ايشان را نصيب دادند از آسمان يعنى كتاب توريت يُدْعَوْنَ إِلى كِتابِ اللَّهِ اين كتاب دوم قرآن است و احكام آن، بقول قتاده. ميگويد: آن جهودان را با كتاب قرآن و حكم آن و اتباع محمد (ص) خواندند، نپذيرفتند، و از آن برگشتند و روى بر گردانيدند، با آنكه وى را مى‌شناختند بنام و صفت و نعت. فانهم يجدونه مكتوبا عندهم فى التورية و الانجيل، و بيك روايت از ابن عباس يُدْعَوْنَ إِلى كِتابِ اللَّهِ مراد از اين كتاب هم تورات است و آن را قصه است، ميگويند: مردى و زنى از اهل خيبر از اشراف ايشان زنا كردند، و بحكم كتاب تورات مستوجب رجم شدند، امّا كراهيت مى‌داشتند رجم ايشان را، كه از اشراف و مهتران بودند، بر مصطفى (ص) آمدند تا از وى رخصتى يابند در كار ايشان، رسول خدا ايشان را حكم رجم كرد نعمان بن ابى اوفى و يحيى ابن عمرو از سران جهودان بودند، گفتند: يا محمد! بيداد ميكنى بر ايشان، كه بر ايشان رجم نيست» مصطفى گفت: «بينى و بينكم التوراة».
ميان من و شما توراة است يعنى بحكم تورات فرود آئيم، ايشان باين رضا دادند، پس رسول خدا گفت از شما كه داناتر است بتورات؟ گفتند مردى است اعور از دانشمندان فدك او را ابن صوريا گويند، و او را بخواندند، رسول گفت: تويى ابن صوريا؟ گفت آرى! گفت تو عالم جهودانى؟ گفت چنين ميگويند. آن گه رسول خدا توريت بعضى بخواست كه در آن ذكر رجم بود، ابن صوريا در گرفت و ميخواند تا بآيت رجم در گذشت. آن گه دست بر آن نهاده و پوشيده داشت. پس عبد اللَّه ابن سلمان دست وى بگرفت و آن آيت رجم بهر رسول اللَّه و بهر جهودان خواند، نبشته بود: «المحصن و المحصنة اذا زنيا، و قامت عليهما البينة، رجما و ان كانت المراة حبلى، تتربص بها حتى تضع ما فى بطنها» پس رسول خدا فرمود: تا آن هر دو جهودان را كه زنا كرده بودند رجم كنند جهودان از آن در خشم شدند و بيرون رفتند، رب العالمين در شأن ايشان اين آيت فرستاد. ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَ هُمْ مُعْرِضُونَ ميگويد: گروهى از ايشان برگشتند و روى گردانيدند از حق، يعنى علما و رؤساء ايشان بعد از آنكه دانستند كه رجم حق است و حكم تورات است.
و بهر آن گروهى باعراض مخصوص كرد، نه همه كه لختى از علماى ايشان چون عبد اللَّه بن سلام و اصحاب او مسلمان شده بودند و ايمان آورده.
و گفته‌اند كه فرق ميان تولّي و اعراض آنست كه: تولى آنست كه حاجتى را برگردد بر عقد و نيّت آن كه باز آيد، و اعراض آنست كه بدل و همت برگردد و روى برگرداند يعنى يترك المنهج و ياخذ فى عرض الطريق متخبّطا. گفته‌اند تولى آنست كه دوستى و هواخواهى بگذارد، اما بتن برنگردد. و اعراض آنست كه دوستى بگذارد و بتن نيز برگردد.
ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قالُوا اى ذلك الاعراض عن حكمك بسبب اغترارهم، حيث قالوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّاماً مَعْدُوداتٍ اين ايام معدودات آن چهل روز خواهند كه در آن گوساله مى‌پرستيدند يعنى بعدد آن روزها

که گوساله پرستیدیم ما را عذاب خواهد بود. رب العالمین گفت: این دروغ ایشان را فرهیفته کرد، خود دروغ فرا می‌سازند و خود بدان فرهیفته می‌گردند. و دروغ آنست که گفتند لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّاماً مَعْدُوداتٍ و گفته‌اند آن دروغ که ایشان را فرهیفته کرد آنست که گفتند «نَحْنُ أَبْناءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاؤُهُ».
قوله: فَكَيْفَ إِذا جَمَعْناهُمْ لِيَوْمٍ لا رَيْبَ فِيهِ گفته‌اند: که معنی یوم وقت است و آنچه گفت «فی ستة ایام، فی اربعة ایام، فی یومین» معنی همه وقت است، که این روز و شب بر اختلاف نزدیك ما است، و الله تعالی لیس عنده لیل و نهار عبد الله بن مسعود گفت. «انّ ربّکم لیس عنده لیل و لا نهار، نوّر السماوات من نور وجهه.»
فَكَيْفَ إِذا جَمَعْناهُمْ الاية... میگوید: که تا چون بود حال و قصه ایشان که ما ایشان را با هم آریم لِيَوْمٍ لا رَيْبَ فِيهِ روزی را که در بودن آن روز گمانی نیست و نه شور دل را جایی. اگر کسی گوید چگونه شك از آن نفی کرد، و بسیار کس هست از مردمان یعنی کافران که در آن بشك‌اند، چنان که ربّ العزت حکایت کرد از قومی: إِنْ نَظُنُّ إِلَّا ظَنًّا وَ ما نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ جواب آنست که: این آیة لا ریب بمعنی نهی است چنان که گفت فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ ای لا ترفثوا و لا تفسقوا. دلیل برین آنست که جای دیگر نهی صریح کرد: فَلا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ، فَلا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ اگر گویند این شك در قصد و اختیار مردم نیاید، چگونه نهی میکند چیزی که در آن اختیار نیاید؟ جواب آنست که: هر چند چنین گفت اما معنی آن حثّ است بر تدبر و تفکر، یعنی که تفکر کنید و نیك بیندیشید و باز دانید. و این تدبّر و تفکّر در قصد و اختیار آید، و گمان و شور دل باز برد. و روی ابو هریرة قال: قال النبی ص یجمع الله الخلق یوم القیامة فی صعید و احد ثمّ یطلع علیهم ربّ العالمین، فیقول: یتبع کل انسان ما کان یعبد، و یبقی المسلمون فیطلع علیهم و یعرفهم بنفسه، ثم یقول انا ربکم فاتبعونی، و قال النبی ثم تنشق الارض عنکم فتخرجون منها شابا کلکم علی سن ثلاثین، و لسان یومئذ سریانی، فتخرجون عراتا حفاة غلفا غزلا الی ربکم تنسلون، و انا اول من تنشق عنه الارض.»
وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ ما كَسَبَتْ: ای جزاء ما کسبت وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ بنقصان حسناتهم و زیادة سیّئاتهم. قال الضحاك عن ابن عباس: فاول رایة ترفع لاهل الموقف ذلك الیوم من رایات الکفار رایة الیهود، فیفضحهم الله علی رؤس الاشهاد ثمّ یأمر بهم الی النار.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآياتِ اللَّهِ الایه... ای الّذین ربطناهم بالخذلان و وسمناهم بوصف الحرمان، اخبرهم انا سوف ننقلهم عن دار الهوان و من الخذلان و الحرمان الی العقوبة و النیران، کسی که در ازل خسته تیغ شقاوت شد، در ابد کمند سعادت او را نگیرد، و آن را داغ خذلان بر جان نهادند، نی! روزبه و دولت یار او نباشد، آن را که نواختند آن روز نواختند، و آن را که راندند آن روز راندند.
عباس را که کمند سعادت از مکنون غیب بینداخته بودند، در کعبه شد و سر پیش بر سجود نهاد و می‌گفت یا لات! یا هبل! بار خدای عالم میگفت: لبیك عبدي لبیك!» غلغل در فرشتگان افتاد که بار خدایا! او لات و هبل میخواند و تو بعزّت خویش جواب میدهی! گفت ای فرشتگان! آرام گیرید، که شما را بر مکنونات غیب ما اطلاع نیست، اگر او را در بندگی سهو و غلط افتاد ما را در خداوندی سهو و غلط نیفتاد، و شما نظارگیان آئید نظاره کنید، تا تقدیر ما در حق وی و فرزندان وی تا بقیامت چه اعجوبه بیرون دهد! و آنکه آن میر پیغامبران نوح پیشانی خویش بدان درگاه در خاك مالید و گفت: بار خدایا! در دل پدران در حق فرزندان تو به دانی، تواند بود که برین ضعف و پیری ما رحمت کنی، و این پسر را دین اسلام کرامت کنی. از جبار عالم خطاب آمد که: إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ یا نوح! حکم ما چنان رفت در ازل که سر فرزند تو کلاه توحید را نشاید، و حکم ما را مرد نه، و بر آن مزید نه! تا بدانی که این کاریست رفته و بوده! آن را که خواندند آن روز خواندند، و وسیلت نه، و آن را که راندند آن روز راندند، و علت در میان نه! آن کشته قضا چندین سال بساط عبادت پیمود بر امید وصل، چون پنداشت که دیده املش گشاده شود، یا نفحه وصال در دلش وزد، از سماء سمو بر خاك مذلّت افتاد اخلد الی الارض سیاه افتاد است.

پیش تو رهی چنان تباه افتادست   کز وی همه طاعتی گناه افتادست

این قصه کز آن روی چو ماه افتادست   این رنگ گلیم ما سیاه افتادست.

قوله: فَكَيْفَ إِذا جَمَعْناهُمْ لِيَوْمٍ لا رَيْبَ فِيهِ. آیا تا چون بود حال ما روز رستخیز؟ که جهانیان را از اول موجودات تا آخر دور مخلوقات بیك نفخه اسرافیلی از خاك جهان برانگیزند، و بیك لمحه در عرصات قیامت حاضر كنند، وَ حَشَرْناهُمْ فَلَمْ نُغادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً

باش تا از صدمه صور سرافیلی شود   صورت خوبت نهان و سیرت زشت آشکار.

باش تا اظهار عزت و ریاست کوه‌ها فرا رفتن آید، دست و پای و پشت و پهلو فرا گرفتن آید، و آن عیبها پوشیده و سرها آلوده فرا دیدن آید، و با تو گویند.
فَكَشَفْنا عَنْكَ غِطاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ. پرده از روی کارت بر گرفتیم، یعنی که خود را چه توخته و چه ساخته؟ همان بینی که خود فرستاده! همان خوری که خود پخته، همان دروی که خود کشته؟ اینست که رب العالمین گفت هُنالِكَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ ما أَسْلَفَتْ، هر چه تو امروز به پناه او شوی فردا از تو برگردد، و ترا بگذارد، مگر تقوی که درین سرای و در آن سرای ترا ضایع نگذارد. همه حسبها را آن روز داغ کنند، و همه نسبها را پی کنند، تقوی را گویند بیا که امروز روز بازار تست، هر کرا از تو نصیبی بود در آن سرای امروز در سرای جزا او را بر قدر نصیب او بمنزلی فرود آر، آشنایان خویش را در مَساكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ فرود آر: عاشقان خویش را در حضرت رضا و رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ فرود آر، آشنایان تقوی دیگرند و عاشقان تقوی دیگر، آشنایان او کسانی‌اند که از حرام و شبهات بپرهیزند، و حرکات و سکنات و اقوال و افعال ایشان بدستوری تقوی باشد، و عاشقان تقوی کسانی‌اند که از طاعات و حسنات خویش از روی نادیدن چنان بپرهیزند که دیگران از معاصی و سیئات بپرهیزند. ابو القاسم نصیر آبادی رحمه اللَّه از خواص متقیان بود، او را گفتند: تقوی چیست؟ از حالت خویش از تقوی خبر داد و گفت: ان یتقی العبد ما سوی اللَّه تقوی آنست که از هر چه جز اللَّه است پرهیزی. هر آینه این کس برابر نبود با آن کس که از حرام تنها بپرهیزد. اشارت قرآن چنان است که إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُمْ فردا که روز رستخیز باشد، و روز نواخت و سیاست هر کس که بمراتب تقوی برتر، او بحضرت آلهیت نزدیکتر و گرامی‌تر!. همانست که رب العالمین گفت: وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ ما كَسَبَتْ وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ.

7 النوبة الاولى

قوله تعالی: قُلِ اللَّهُمَّ گوی بار خدایا، مالِكَ الْمُلْكِ دارنده و خداونده پادشاهی، تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشاءُ دهی پادشاهی او را که خود خواهی، وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشاءُ و میکشی پادشاهی از دست هر که خواهی، وَ تُعِزُّ مَنْ تَشاءُ و عزیز میکنی او را که می‌خواهی، وَ تُذِلُّ مَنْ تَشاءُ و خوار میکنی او را که می‌خواهی، بِيَدِكَ الْخَيْرُ بدست تست همه نیکی إِنَّكَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (26) تو بر همه چیز توانایی.
تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهارِ می‌درآری شب و روز وَ تُولِجُ النَّهارَ فِي اللَّيْلِ و می‌درآری روز و شب وَ تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ و زنده از مرده می‌بیرون آری وَ تُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ و مرده از زنده می‌بیرون آری. وَ تَرْزُقُ مَنْ تَشاءُ بِغَيْرِ حِسابٍ (27) و روزی دهی او را که خواهی بفراخ بخشی (بی‌تقتیر.)
لا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكافِرِينَ أَوْلِياءَ مبادا که گیرند گرویدگان ناگرویدگان را بدوستی، مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ بیرون از گرویدگان. وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ و هر که آن کند (که موالات گیرد از مومنان با کافران) فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ او از خدا در هیچ چیز نیست إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقاةً مگر آنکه بپرهیزید از ایشان، وَ يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ و حذر می‌نماید خدای شما را از خویشتن وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (28) و با خداست بازگشت.
قُلْ إِنْ تُخْفُوا ما فِي صُدُورِكُمْ گوی اگر پنهان دارید آنچه در دلها دارید أَوْ تُبْدُوهُ یا (بگفت و کرد) آن را پیدا کنید، يَعْلَمْهُ اللَّهُ در هر دو حال خدای آن را می‌داند وَ يَعْلَمُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ و می‌داند هر چه در آسمانهاست و هر چه در زمین است. وَ اللَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (29) و خدای بر

همه چیز تواناست.
يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ آن روز که بیابد هر تنی ما عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَراً آنچه کرد از نیکی حاضر کرده پیش وی، وَ ما عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ و هر چه کرد از بدی تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَها وَ بَيْنَهُ، دوست دارد و خواهد که میان او و میان آن بدی، أَمَداً بَعِيداً اندازه بودی دور (که نه او آن بیند و نه آن باو رسد) وَ يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ و حذر می‌نماید خدای شما را از خویشتن، وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ (30) و اللَّه سخت مهربانست به بندگان.
النوبة الثانية
قوله تعالی: قُلِ اللَّهُمَّ، مالِكَ الْمُلْكِ... ابن عباس گفت: معاذ بن جبل از مسجد رسول بازماند و نمی‌شد، رسول او را دید، گفت: یا معاذ! چرا از مسجد باز ماندی و نمی‌آیی؟ گفت یا رسول اللّه یوحنای جهود را بر من دینی است، و بر راهم مترصد نشسته و چیزی ندارم که این دین بگذارم، ترسم که اگر بیرون آیم مرا بمسجد نگذارد، و از حضرت تو باز دارد. رسول گفت: یا معاذ! خواهی که اللَّه گردن تو ازین دین آزاد کند، و کار فروبسته بگشاید، بر خوان قُلِ اللَّهُمَّ.. تا آخر هر دو آیت. معاذ گفت، خواندم و اللَّه تعالی آن کار بر من آسان کرد، و دین گذارده شد. و بروایتی دیگر این قصه دین با علی ع رفت. رسول اللّه ص علی را گفت: قُلِ اللَّهُمَّ مالِكَ الْمُلْكِ بر خوان آن گه بآخر گوی
«یا رحمن الدنيا و الآخرة و رحيمهما تعطى منها ما تشاء و تمسك منها ما تشاء اقض عنّى الدّين و اغننى عن العيلة»، ابن عباس گفت: که از مصطفی ص شنیدم که نام اعظم خدای در سوره آل عمران است در آیت: قُلِ اللَّهُمَّ مالِكَ الْمُلْكِ.
اما سبب نزول این آیت: مفسران گفتند که: مصطفی ص را فتح مکه برآمد، و امت خود را وعده داد بملك پارس و روم. منافقان و جهودان را این سخن بس دور آمد و مستبعد داشتند و گفتند، کجا صورت بندد که ملك فارس و روم باین امت قرار گیرد!! محمد را مکه و مدینه نه بس است؟ تا نیز به فارس و روم طمع دارد! رب العالمین آیت فرستاد: قُلِ اللَّهُمَّ مالِكَ الْمُلْكِ.... و گفته‌اند که وعده دادن مصطفی امّت خود را بملك پارس و روم آنست که روز خندق بر یاران قسمت کرد که هر ده کس را چهل گز خندق می‌باید کند، و سلمان مردی با قوت بود، مهاجران گفتند از ماست، انصار گفتند از ماست، مصطفی ص گفت و نواخت سلمان را: «سلمان منّا اهل البيت»
عمرو بن عوف گفت من بودم و سلمان و حذیفه نعمان و شش کس دیگر از انصار و چهل گز نصیب ما، چنان که رسول خدا در آن خط کشیده بود، گفت ما را سنگی سخت پیش آمد که آلات ما همه در آن شکسته شد، و از آن درماندیم و از آن جا برگشتن و خط بگذاشتن روی نبود. سلمان را بحضرت مصطفی ص فرستادیم تا وی را ازین حال خبر دهد. مصطفی بیامد، و تبر از دست سلمان فرا گرفت، و یکی بر آن سنگ زد، پاره شکافته شد و از آن زخم تبر وی نوری بتافت، که چهار گوشه مدینه از آن روشن گشت، ماننده چراغ روشن در شب تاریك. مصطفی ص تکبیری گفت، مسلمانان همچنین تکبیر گفتند. یکی دیگر بزد، هم برین صفت، و هم بران سان روشنایی بتافت. سوم بار هم چنان بر آن نسق، و آن سنگ شکسته گشت و پاره پاره شد. سلمان گفت: یا رسول اللَّه! عجب چیزی دیدم که هرگز مانند آن ندیده بودم! رسول خدا با قوم نگریست و گفت: شما همان دیدید که سلمان دید؟ گفتند: آری، دیدیم! رسول گفت باول ضرب که آن نور پیدا شد کوشکهای حیره و مدائن کسری جمله بدیدم، و جبرئیل آمد و مرا خبر کرد که: امت تو بر آنچه دیدی غلبه کنند، و پادشاهی آن دیار و اقطار ایشان را باشد، و ضربت دوم که نور پیدا شد کوشکهای حمیر از زمین روم بمن آشکارا شد، و جبرئیل آمد و همان گفت و بضربت سوم کوشکهای صنعاء آشکارا بدیدم جبرئیل همان گفت: آن گه مصطفی ص ایشان را بشارت داد، مومنان همه شاد شدند، گفتند الحمد للّه که ما را وعده نصرت و قوت داد. منافقان گفتند: عجب نیست این سخن که محمد میگوید، و وعده باطل که می‌دهد؟ از مدینه او قصور حیره و مدائن کسری چون بینند؟ و ایشان را امروز چندان ترس است از دشمنان که حاجت بآن است که خندق پی امن مدینه فرو برند، کی توانند که بیرون آیند و بملك صنعاء و روم و حمیر رسند؟ رب العالمین در شان آن منافقان گفت: وَ إِذْ يَقُولُ الْمُنافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ ما وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ إِلَّا غُرُوراً. و تسکین دل مومنان را و تصدیق وعده مصطفی را این آیت فرستاد: قُلِ اللَّهُمَّ

مالِكَ الْمُلْكِ.. الاية.
و معنى آنست كه: يا محمد! بگوى، اى خداوند پادشاهان! پادشاهى آن را دهى كه خودخواهى او را كه خواهى بپادشاهى عزيز كنى و بنوازى و گرامى دارى، چون محمد مصطفى مهتر عالميان، و گزيده جهانيان، و امّت وى بهينه امتان، و نزديك خدا پسنديدگان، او را كه خواهى خوار دارى و بيوكنى چون دشمنان وى منافقان و جهودان و مشركان. بدانكه اين ملك كارى عظيم است و صفتى بزرگ.
رب العالمين در قرآن با كتاب و نبوّت قرين كرد و گفت: فَقَدْ آتَيْنا آلَ إِبْراهِيمَ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْناهُمْ مُلْكاً عَظِيماً و قال تعالى: إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِياءَ وَ جَعَلَكُمْ مُلُوكاً. و گفته‌اند: «الدّين بالملك يقوى، و الملك بالدين يبقى» جاى ديگر اضافت ملك با خود كرد تخصيص و تعظيم ملك را: وَ اللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشاءُ اين اشارت بملك مطلق است آن ملك حقيقى كه در آن جور و غصب و بى‌ديانتى نباشد، و چهار معنى قرين آن بود: علم، و قدرت، و سياست، و عدد، بالعلم يدبّر، و بالقدرة ينفّذ، و بالسياسة ينظم، و بالجمع يحفظ، ملك حقيقى اين است، نه آن تسلط و غصب كه بر سبيل مجاز ملك گويند. و على ذلك قوله، وَ كانَ وَراءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْباً سمّاه ملكا مع كونه عاصيا. و هم از اين باب است آنچه مصطفى گفت «اغيظ رجل عند اللَّه عز و جل يوم القيامة و اخبشه رجلٌ يسمّى ملك الاملاك، لا ملك الّا للَّه.»
قُلِ اللَّهُمَّ... اين ميم مشدد در افزود بجاى ياء ندا كه از سر بيفكنده بود.
اصل آنست كه «يا اللَّه» و ضمه هاء بر جاى گذاشت كه نداء مفرد بود. بو رجاء عطاردى گفت: هفتاد نام از نامهاى خداوند عز و جل درين ميم اللّهمّ تعبيه است، نصر ابن شميل گفت: هر آن كس كه بگفت: «اللّهمّ» خداى را بهمه نامهاى وى خواند پس ثواب وى چندان است كه خداى را بهمه نامهاى وى ياد كند و برخواند ابو الدرداء روايت كرد از مصطفى
قال: «ان اللَّه عز و جل يقول انا اللَّه لا اله الّا انا، مالك الملوك و ملك الملوك، قلوب الملوك بيدى، و ان العباد اذا اطاعونى حوّلت قلوب ملوكهم عليهم بالرأفة و الرحمة، و ان عصونى حوّلت قلوب ملوكهم عليهم بالسخطه و النّقمة، فساموهم سواء العذاب، فلا تشغلوا انفسكم بالذّل على الملوك، و لكن اشغلوا انفسكم بالذكر و التضرع الى اكفيكم ملوككم»
قوله: تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشاءُ ميگويد: پادشاهى او را دهى كه خود خواهى، يعنى مصطفى ص و اصحاب وى كه ايشان را فتح مكه داد و نصرت بر كافران، با ده هزار مرد مسلمان در مكه شد، و كافران را مقهور و مخذول كرد، و شرك را با طى ادبار خويش برد. وَ تُذِلُّ مَنْ تَشاءُ و او را كه خواهى خواردارى و مقهور دارى، يعنى ابو جهل و اصحاب وى كه سرهاى ايشان بريدند و در قليب بدر افكندند و گفته‌اند: تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشاءُ يعنى آدم و فرزندان وى، وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشاءُ يعنى ابليس و پس رو آن وى. تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشاءُ گويند: ملك داود است چنان كه گفت وَ آتاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَ الْحِكْمَةَ. و تَنْزِعُ الْمُلْكَ ملك طالوت است كه از وى با داود شده، و گفته‌اند كه: مراد باين ملك عافيت و قناعت است چنان كه مصطفى ص گفت «من اصبح آمنا فى شربه، معافى فى بدنه، و عنده قوت يومه فكأنّما حيزت له الدنيا بحذافيرها.»
و گفته‌اند كه ملك بهشت است كه رب العالمين از آن خبر داد بقوله: ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيماً وَ مُلْكاً كَبِيراً عبد العزيز بن يحيى گفت: تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشاءُ يعنى الملك على ابليس و قهر الشيطان:، كما
قال رسول اللَّه فى حق عمر بن الخطّاب «ان الشيطان ليفرق من جيش عمر، و ما سلك عمر فجّا الّا سلك الشيطان فجّا آخر.»
وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشاءُ حتى يغلبه الشيطان، كما
قال عليه السلام «انّ الشيطان يجرى من ابن آدم مجري الدم»
ابن المبارك سفيان ثورى را گفت: «اخبرنى ما النّاس؟» مرا خبر كن كه مردمان كه‌اند؟ يعنى ايشان كه اوصاف مردمى و خصال ستوده در ايشان است و بآن مستحق ثنا و مدح گشته‌اند؟ جواب داد، كه: دانشمندان و زيركان. گفت ملوك كه‌اند؟ گفت زاهدان. گفت اشراف كه‌اند؟ گفت پرهيزگاران. گفت سفله كه‌اند گفت ظالمان. گفت اغويا كه‌اند؟ گفت: «الّذين يكتبون الاحاديث ليستا كلوا به اموال الناس.»
وَ تُعِزُّ مَنْ تَشاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشاءُ گفته‌اند كه: اين اشارتست به كمال قدرت خداى كه قادر بر كمال آن

باشد که جمع کند میان هر چیزی با ضد وی، چنان که هر دو داند و هر دو تواند: اگر خواهد عزیز کند و بران قادر، و اگر خواهد خوار کند و بران قادر. و برین صفت جز خداوند ذو الجلال و قادر بر کمال نیست.
بِيَدِكَ الْخَيْرُ ای النصر، و الغنیمة، و عزّ الدنیا و الآخرة. میگوید: بدست تست خدایا! عز دنیا و آخرت، و نصرت بر دشمنان، و نیکی کردن با دوستان. إِنَّكَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ من العزّ و الذّل قَدِيرٌ همه تو دادی و بر همه توانایی، خواهی عزیز کنی، خواهی خوار داری، خواهی بخوانی و بنوازی، خواهی برانی و بیندازی، همه تویی، کار تو داری کریم و مهربانی، رحیم و رحمانی، عزیز و سلطانی، اگر کسی گوید: چون خیر و شر همه درید اوست و بخواست او، پس چرا خیر مفرد گفت: و این تخصیص خیر بذکر از کجاست؟ جواب آنست که: این تخصیص از آن است که خلق که ازو همه چیز می‌خواهند و خیر میجویند و رغبت بخیر دارند پس آنچه رغبت بآنست و خواست و همت خلق بآنست بر زبان در دعا و ذکر، همان گفتند اگر چه باعتقاد داشتند که خیر و شر همه ازوست، و آفریده اوست، و بارادت و مشیت اوست.
تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهارِ وَ تُولِجُ النَّهارَ فِي اللَّيْلِ ينقص من احدهما و يزيد فى الآخر. و معنى این درآورد آنست که روز پانزده ساعت است در اطول الایام، و شب نه ساعت، از روز می‌کاهد و در شب می‌افزاید، تا شب به پانزده ساعت شود، و روزها نه ساعت آید در اقصر الایام. هر چه ازین کاهد در آن افزاید، و هر چه از آن بکاهد درین بیفزاید. قال بعض العلماء: ان اللَّه تعالى احبّ ان يريكم عزته، فأراكم الليل و احبّ ان يريكم من رحمته، فاراكم النهار، فالليل يذكّر النّار و ما فيها، و النهار يذكّر الجنة و ما فيها.
وَ تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ تُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ: میت و میّت بتشدید و تخفیف در لغت است از دو گروه عرب معنی هر دو یکسانست، اما بتشدید قراءت نافع است و حمزه و کسایی و حفص. باقی بتخفیف خوانند، میگوید: زنده از مرده بیرون می‌آری و مرده از زنده. این مرده نطفه است، و خایه مرغ، و تخم نبات، و شب تاریك. و این زنده جانور است، و نبات، و روز روشن. این از آن بیرون می‌آرد و آن ازین.
وَ تَرْزُقُ مَنْ تَشاءُ بِغَيْرِ حِسابٍ بغير تضييق و تقتير. و شرح این در سوره البقره رفت.
قوله لا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكافِرِينَ أَوْلِياءَ این در شأن قومی آمد از مومنان که پنهان دوستی داشتند با جهودان. رب العالمین ایشان را از آن باز زد و نهی کرد و گفت: مبادا که مؤمن کافر را بدوستی گیرد. همانست که گفت: لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَ عَدُوَّكُمْ أَوْلِياءَ. و جای دیگر گفت: وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ.
مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ ای من غير المؤمنين و سواهم. میگوید: بیرون از مؤمنان کسی را بدوست مگیرید، این استحثاث مؤمنان است از ربّ العالمین بدوستی گرفتن یکدیگر را، و پسند آن بنزدیك خدای. و اليه الاشارة بقوله: وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ. ولیّ دوست بود از دل، مدار او مداجات، و آمیختن بظاهر نه اولیاء باشند.
وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ الاتخاذ. فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ ای فارق دينه و برئ اللَّه منه. و میگوید: هر مومن که موالات گیرد با کافران اللَّه ازو بیزارست یعنی از تولّای وی بیزارست، نپذیرد خدای طاعت وی، و نپسندد.
إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقاةً و تقاة و تقيّة و اتقاء و توقى یکی است، و جمع تقاة تقى است. و یعقوب تنها تقيّة خواند. و معنی همه پرهیزیدن است، میگوید: مگر که از ایشان ترسید و ازیشان پرهیزید، که پس رخصت است شما را که مومنانید موالات ایشان بزبان نه بدل، چنان که جای دیگر گفت: إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمانِ.
مفسران گفتند: معنی آیت آنست که مؤمنان را روا نیست مداهنت کافران و موالات با ایشان، مگر که کافران بر مسلمانان غلبه کنند، یا مردی مسلمان تنها در میان کافران افتد، وزیشان ترسد، آن گه او را رخصت باشد که خویشتن را باظهار کلمه حق در دست ایشان ننهد و خود را هلاك نکند، بلکه مداهنت کند و بزبان موالات کند، چندان که در آن استحلال خون مسلمانان و اضاعت مال ایشان نباشد.

آن گه این را تقیّة گویند. تقیه در اسلام رواست بدو شرط: بیم سَر، و سلامت دل. در خبر است که مسیلمه کذاب دو مرد را از یاران رسول خدا بگرفت، با یکی گفت که گواهی میدهی که من رسول خداام؟ گفت آری گواهی میدهم، دست از وی باز گرفت و رهایی یافت. آن دیگر سرباز زد و نگفت آنچه مراد مسیلمه بود، و او را بکشت. این قصه با مصطفی بگفتند مصطفی علیه السلام گفت: «امّا المقتول فمضی علی صدقه و یقینه و اخذ بالفضل، و امّا الآخر فاخذ برخصة اللَّه و اللَّه یغفر له»
و قال صعصعة بن صوحان لاسامة بن زید: خالص المؤمن و خالق الکافر، فان الکافر یرضی منك بالخلق الحسن، و یحق علیك ان تخالص المؤمن» این در حال تقیه است و مذهب جماعت مفسران است. امام مذهب معاذ بن جبل و مجاهد و جماعتی از علما آنست که: این تقیه در ابتداء اسلام بود و پیش از آنکه دین اسلام مستحکم شود و قوت گیرد، اما امروز تقیه در دار الحرب است نه در دار الاسلام که بحمد اللَّه رکن اسلام قوی است، و رایت اسلام ظاهر وَ لَنْ یَجْعَلَ اللَّهُ لِلْکافِرِینَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ سَبِیلًا.
آن گه مسلمانان را بترسانید، و حذر نمود از خشم خویش اگر با کافران دوستی گیرند گفت: وَ یُحَذِّرُکُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ ای عذاب نفسه وَ إِلَی اللَّهِ الْمَصِیرُ میگوید: بازگشت همه با اللَّه است یعنی آنچه در دنیا بندگان را داده بود. از ملك و ملك و تصرفات آن همه ازیشان در قیامت واستانند، و با اللَّه شود، و همانست که جایها در قرآن گفت: إِلَی اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ وَ إِلَیْهِ یُرْجَعُ الْأَمْرُ کُلُّهُ وَ الْأَمْرُ یَوْمَئِذٍ لِلَّهِ.
آن گه تمامی تحذیر را گفت: قُلْ إِنْ تُخْفُوا ما فِي صُدُورِکُمْ گوی اگر پنهان کنید آنچه در دل دارید از موالات کفّار، یا از نااستوار گرفتن رسول و بگذاشتن حق او أَوْ تُبْدُوهُ یا آنچه در دل دارید بکردار پیدا کنید که با رسول بحرب و قتلا بیرون آئید، یَعْلَمْهُ اللَّهُ فیجازیکم علیه، خدای میداند هر دو حال از شما، و شما را بآن پاداش دهد، چنان که سزای شما و کردار شما بود.
آن گه گفت یَعْلَمُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ، وَ اللَّهُ عَلی کُلِّ شَيْءٍ قَدِیرٌ او خداوندیست که هر چه در آسمانها و هر چه در زمین است می‌داند، و جزاء هر کس از مغفرت و عذاب تواند، پس بدانید که ضمائر دل شما هم داند و آن کس که همه داند و جزاء همه تواند سزاست که از وی بترسند، و از عذاب و خشم وی بر حذر باشند.
اهل معانی گفته‌اند تُخْفُوا فرا پیش تبدوا داشت تا تنبیهی باشد که اللَّه عمل و نیت ما می‌داند پیش از اظهار آن. و علی هذا قوله، سَواءٌ مِنْکُمْ مَنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ وَ مَنْ جَهَرَ بِهِ و قال تعالی: یَعْلَمُ سِرَّکُمْ وَ جَهْرَکُمْ در هر دو آیت سرّ فرا پیش جهر داشت. آن معنی را که بیان کردیم. جای دیگر بر عکس این گفت: إِنْ تُبْدُوا ما فِي أَنْفُسِکُمْ أَوْ تُخْفُوهُ تبدوا فرا پیش داشت تا تنبیهی باشد که علم هر دو او را یکسانست، او را آشکارا چه نهان است، نه از آن نهان او را در علم نقصان است. نه ازین آشکارا زیادتی که در هر دو حال دانای گمانست.
یَوْمَ تَجِدُ کُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ مِنْ خَیْرٍ مُحْضَراً تقدیره و یحذرکم اللَّه نفسه، یوم تجد، اگر خواهی ابتداء این آیت با یُحَذِّرُکُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ، پیوند، و معنی آن باشد که اللَّه شما را حذر می‌نماید از عذاب خود در آن روز قیامت که هر کس بجزاء کردار خود رسند، نیکان بثواب، و بدان بعذاب. و اگر خواهی به، وَ اللَّهُ عَلی کُلِّ شَيْءٍ قَدِیرٌ پیوند، و معنی آن باشد که خدای روز رستخیز بر همه چیز قادر است از عذاب و ثواب نواخت و سیاست و رحمت و نقمت یَوْمَ تَجِدُ کُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ مِنْ خَیْرٍ مُحْضَراً همانست که جای دیگر گفت: یَوْمَ یَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِیعاً فَیُنَبِّئُهُمْ بِما عَمِلُوا احصاه اللَّه و نسوه.
وَ ما عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ یعنی القبیح من العمل، یقرأ من کتابه تَوَدُّ ای تمنّی النفس عند ذلك لَوْ أَنَّ بَیْنَها وَ بَیْنَهُ أَمَداً بَعِیداً من المشرق الی المغرب.
آن گه تاکید را و استظهار بر ایشان کلمه تحذیر اعادت کرد و گفت: وَ یُحَذِّرُکُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ و نیز رأفت و رحمت و مهربانی در تحذیر بست گفت: وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ و معنی آنست که من بر شما سخت مهربانم و بخشاینده، که تعجیل عقوبت نکردم، و شما را باید کرداری فرانگذاشتم، بلکه از عاقبت کار و سرانجام کردار خبر دادم و حذر نمودم، تا بیدار و هشیار باشید، و بعاقبت رستگار شوید.
النوبة الثالثة
قوله تعالی قُلِ اللَّهُمَّ مالِكَ الْمُلْكِ. بزرگست و بزرگوار، خداوند کردگار، مهربان وفادار، بار خدای همه

بار خدایان، و پادشاه همه پادشاهان، نوازنده رهیگان، راه‌نمای ایشان. دانست که ایشان بسزاء ثنای او نرسند و حق او نشناسند، و قدر عظمت او ندانند، بمهربانی و کرم خود ایشان را گرامی کرد و بنواخت، و بآن ثناء خود خود کرد آن گه با نام ایشان کرد، و ایشان را در آن بستود و نیك مردان کرد، و گفت: ای بندگان و رهیگان! مرا همان گوئید که من خود را گفتم، گوئید یا مالك الملك! ای پادشاه بر پادشاهی و پادشاهان! ای آفریننده جهان!، ای یگانه یکتا از ازل تا جاودان! ای یگانه یکتا در نام و نشان! ای سازنده کار کارسازندگان! ای بسر برنده کار بندگان بی‌بندگان! خداوندا، ستوده خودی بی ستاینده! خداوندا تمام قدری نه کاهنده نه افزاینده! خداوندا، بزرگ عزتی بی‌پرستش بنده! پادشاهی ترا انداز نیست، و کس با تو در پادشاهی انباز نیست! که خود بکست نیاز نیست: تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشاءُ یکی را برکشی و بنوازی، و یکی را بکشی و بیندازی، یکی را بانس خود آرام دهی و او را غم عشق خود سرمایه دهی، تا بی‌غم عشق تو آسایش دل و آرام جانش نبود،

تا جان دارم غم ترا غمخوارم بی‌جان غم عشق تو بکس نسپارم

یکی با رضوان در ناز و نعم جنت، یکی با مالك در زندان وحشت و نقمت، یکی بر بساط بسط بر تخت ولایت منتظر رؤیت، یکی در چاه بشریّت با خواری و با مذلت. آن صاحب ولایت بزبان شادی از دولت وصال خود خبر میدهد:

کنون که با تو بهم صحبت اوفتاد مرا دعا کنم که وصالت خجسته باد مرا

و آن بیچاره کشته مذلت بزبان مهجوری از سر حرمان خویش این ترنم میکند:

بایّ نواحی الارض ابغی وصالکم و انتم ملوك ما لمقصدکم نحو
حال دل خود ترا نمودیم و شدیم بر درد دل اندوه فزودیم و شدیم

ابو بکر وراق گفت: تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشاءُ این ملك قهر نفس است، و هواء خود زیردست خود داشتن، همان ملك است که سلیمان پیغمبر خواست. بقول بعضی از علماء، گویند که: هر روز چندین گاو و گوسفند قربان میکرد و چندین گونه الوان اطعمه در مهمان خانه او بودی، و خود نان جوین خوردی و مرقّع پوشیدی، و خشوع وی بآن اندازه بود که چهل سال بر آسمان ننگرست هیبت و اجلال خدای را راه در مسجد شدی درویشی را دیدی در جنب او نشستی و گفتی: «مسکین جالس مسکینا.»
وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشاءُ آن کس که این سیاست و پادشاهی بر نفس امّاره از وی دریغ دارند، سلطان هوا بر وی مستولی شود، راست حال وی چنان باشد که رب العالمین گفت: أَ فَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ آن را که پادشاهی ظاهر بوی دهند و آن گه اسیر هوی و شهوت خویش شود، او را از پادشاهی بحقیقت چه نصیب بود؟ امیر المؤمنین علی علیه السلام بجماعتی درویشان گذر کرد آن هیبت دیدار ایشان بر وی تافت، گفت: «ملوك تحت الخمار».
اگر هیچکس بحقیقت درین دنیا پادشاه است، جز این درویشان نباشند که هواء نفس خود زیر قدم آوردند، تا از همه فتنها بر آسودند. آن پادشاهان ظاهر که اسیر هواء خودند هر کجا پی‌زنند از آن جا گرد برآرند. إِنَّ الْمُلُوكَ إِذا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوها وَ جَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِها أَذِلَّةً. و این پادشاهان طریقت هر کجا گذر کنند سنگ ریز آن مروارید شود و خاك آن مشك و عبیر گردد.

خاکی که بران پای نهی مشك و عبیرست تختی که برو تکیه کنی عود مطرّاست

آن را که در لباس خلقان مقامش دار الملك عزّت بود، و اعلی علّیین، او را از خلقان چه زیان؟ و آن را که از تخت ملك بربایند و بسجین رانند أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا ناراً او را از آن مملکت چه سود؟ سفیان

ثوری امام عصر بود، روزی جامه‌ای که بر تن او بود قیمت کردند، درمی و چهار دانگ بر آمد. او را گفتند: این چیست؟ گفت:

ما ضرّ من کانت الفردوس منزله　　ما ذا تجرّع من بؤس و أقتاد

تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهارِ وَ تُولِجُ النَّهارَ فِي اللَّيْلِ ای خداوندی که شب محنت بروز شادی در آری، تا أمن بنده برداری که ایمنی نیست در راه تو! و روز شادی بر شب محنت درآری، تا نومیدیی بنده باز بری که ناامیدی نیست در دین تو!، لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، لا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ.
وَ تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ تُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ ای خداوندی که از بیگانه آشنا بیرون آری! چنان که محمد ص از آمنه و ابراهیم ع از آذر، و از آشنا بیگانه بیرون آری! چون قابیل از آدم ع و کنعان از نوح ع. و مصطفی ص روزی در حجره عایشه شد، و زنی بنزدیك عایشه بود که هیئتی نیکو داشت و صالحه بود. رسول ص پرسید: که این کیست؟ عایشه گفت که: این خالده دختر اسود بن عبد یغوث مصطفی ص گفت: سبحان الذی یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی
و این بهر آن گفت که او مؤمنه بود و صالحه و پدرش کافر بود.
لا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكافِرِينَ أَوْلِياءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ حقیقت ایمان بنده و غایت روش وی در راه توحید سر بدوستی خدای باز نهد. و حقیقت دوستی موافقت است، یعنی که با دوست وی دوست باش، و با دشمن وی دشمن. اشارت صاحب شرع این است «اوثق عری الایمان الحبّ فی اللَّه و البغض فی اللَّه.» در آثار بیارند که: رب العالمین به پیغامبری از پیغامبران پیشینه وحی فرستاد که بندگانم را بگوی که درین دنیا زهد پیش گرفتید، تا راحت خویش تعجیل کنید و از رنج دنیا بر آسائید. و بیرون از زهد طاعتی و عبادتی که کردید، بآن عزّ خود و نیکنامی خویش جستید، اکنون بنگرید که برای من چه کردید؟ هرگز دوستان مرا دوست داشتید؟ یا با دشمنان من دشمنی گرفتید؟ همانست که با عیسی ع گفت: یا عیسی اگر عبادت آسمانیان و زمینیان در راه دین با تو همراه باشد و آن گه در آن دوستی دوستان من، و دشمنی با دشمنان من نبود، آن عبادت ترا بکار نیاید و هیچ سود ندارد.
در خبر است که: بو ادریس خولانی فرا معاذ گفت که: من ترا در راه خدا دوست دارم. معاذ رض گفت: بشارت باد که از رسول خدا شنیدم که روز قیامت کرسیها بنهند پیرامن عرش مجید، گروهی را که رویهای ایشان چون ماه شب چهاردهم باشد، همه از هیبت رستاخیز در هراس باشند و ایشان ایمن. همه با بیم باشند و ایشان ساکن. گفتند: یا رسول اللَّه! این قوم که باشند؟ گفت: «المتحابّون فی اللَّه.»
و روی ان اللَّه عزّ و جلّ یقول: «وجبت محبتی للمتحابّین في، و المتجالسین فيّ، و المتزاورین في، و المتباذلین فيّ».
مجاهد گفت: دوستان خدا چون در روی یکدگر خندند، گناهان از ایشان فرو ریزد، هم چنان که برگ از درختان تا آنکه پاك بخدای رسند، و برستاخیز ایشان را با پناه خود گیرد و ایمن کند. بزرگان دین گفتند: هر که امروز بر حذر نباشد، فردا باین امن نرسد. که امن بعد از حذر باشد لا محالة، و حذر بنده ثمره تحذیر حقّ است عزّ و علا که در دو جایگه گفت: وَ يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ و این خطاب نه با عامه مؤمنانست، بلکه با خواص اهل معرفت است. ایشان را بخود ترسانید بی‌واسطه‌ای که در میان آورد. باز که خطاب با عامه مؤمنان کرد، ایشان را بروز قیامت و آتش دوزخ ترسانید. گفت وَ اتَّقُوا النَّارَ الَّتِي، و اتَّقُوا يَوْماً تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ هر که صاحب بصیرت است، داند که در میان هر دو خطاب چه فرقست! آن گه گفت: وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ تابنده در گردش احوال افتد گه در خوف، گه در رجا گه در قبض، گه در بسط گه در سیاست، گه در کرامت. قهر و سیاست وَ يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ بنده را در دهشت و حیرت افگند، تا از خود بی‌خود شود آن گه نواخت: وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ او را بر کشتی لطف نشاند، و از غرقاب دهشت بساحل انس رساند. پیری از بزرگان دین گفت: گویی! هرگز بادا که ما از غرقاب خود با کشتی خلاص افتیم! هرگز بادا که دست عطف ما را از موج امانی دست گیرد! هرگز بادا که برهان وحدانیت حجاب تفرقت از پیش ما بردارد! هرگز بادا که این دل از بار این تن

بر آساید!

صد هزاران کیسه سودائیان در راه حرص	از پی این کیمیاء خالی شد از زرّ عیار

8 النوبة الاولى

قوله تعالى: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ یا محمد ص فرا جهودان و ترسایان گوی: اگر دوست میدارید اللَّه را، فَاتَّبِعُونِي بر پی من ایستید، يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ تا دوست دارد خدای شما را، وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ و بیامرزد شما را گناهان شما، وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (31) و خدا آمرزگارست و عیب‌پوش و بخشاینده.

قُلْ گوی أَطِيعُوا اللَّهَ فرمان برید خدای را بتوحید، وَ الرَّسُولَ و پیغامبر را بتصدیق. فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردید، فَإِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ الْكافِرِينَ (32) خدای دوست ندارد کافران را.

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفى آدَمَ خدای برگزید آدم ع را وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِيمَ و نوح را برگزید و ابراهیم و کسان وی را برگزید وَ آلَ عِمْرانَ و برگزید مریم دختر عمران و پسر وی عیسی، عَلَى الْعالَمِينَ (33) بر جهانیان روزگار ایشان.

ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ ایشان را فرزندان و نجاد ساخت از یکدیگر نیکان از نیکان، وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (34) و اللَّه شنوائیست دانا.

النوبة الثانية

قوله تعالى: إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ الایة... سبب نزول این آیت آن بود که مصطفی ص، کعب اشرف و اصحاب او را از جهودان با دین اسلام دعوت کرد، و سید و عاقب را از ترسایی با اسلام خواند. ایشان گفتند: نَحْنُ أَبْناءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاؤُهُ نَحْنُ أَبْناءُ اللَّهِ سخن ترسایانست، و أَحِبَّاؤُهُ سخن جهودان گفتند: ما خود پسران و دوستان اللَّه‌ایم بوی نزدیکتر از آنیم که تو ما را بآن میخوانی! رسول خدا و مؤمنان گفتند: اگر آنك شما پسران و دوستانید، چرا بر شما غضب و لعنت است ازو؟ گفتند: این چنان است که پدر بر پسر خشم گیرد، یکبارگی ازو نبرد و دوستی برنخیزد. پس رب العالمین آیت فرستاد: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي. معنی آنست که: یا محمد ص! ایشان را گوی که اگر اللَّه را دوست میدارید، چنان که می‌گوئید پس مرا دوست دارید که نسبت وی دارم از روی نبوت و رسالت و محبت و بر پی من باشید که من بر طاعت و عبادت وی میخوانم، و دوستی شما مر او را لا محالة از آنست که او نیز شما را دوست میدارد و آن گه شما را دوست دارد که وی را طاعت دار و فرمان بردار باشید. پس واجب است بر شما که اتّباع من کنید در طاعت او، تا شما را دوست دارد. درین آیت نشان دوستی و محبت اتّباع رسول ساخت جای دیگر آرزوی مرگ نشان دوستی کرد. إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِياءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ میگوید: اگر راست می‌گوئید که اللَّه را دوست می‌دارید، آرزوی مرگ کنید که دوستی داعیه شوق است، و شوق‌زده را همان مراد وی دیدار دوست بود. و آن کس که همه مراد وی دیدار دوست بود، همیشه آرزوی آن باشد که بر دوست برسد و راه رسیدن بر دوست جز مرگ نیست. پس چرا کراهیّت می‌دارید مرگ را؟ و مرگ سبب وصال دوست است! اما گفتند: که این مرگ قومی را راحت است، و قومی را آفت. آن را که راحت است، از آن است که: «من احبّ لقاء اللَّه احبّ اللَّه لقائه».

و آن را که آفت است، از آن است که: «من کره لقاء اللَّه کره اللَّه لقائه»

زاهدی را گفتند که: مرگ را دوست داری؟ توقف کرد. پس پرسنده گفت: اگر زهد تو با صدق تو بودی از مرگ کراهیت نبودی! سدیگر نشان در صدق محبت آنست که: همواره ذکر محبوب بر دل و بر زبان محبّ تازه بود. چنان که غفلت و نسیان بوی راه نبرد. و على هذا

قال النبی ص «من احبّ شيئا اكثر ذكره».

چهارم نشان در وفاء دوستی آنست که: هر چه با محبوب نسبتی دارد، آن را دوست دارد.

چنان که قرآن کلام وی، کعبه خانه وی، مصطفی ص رسول وی، مؤمنان دوستان وی.

مصطفی ص گفت: «احبّوا اللَّه لما يغذوكم به من نعمة، و احبّونى لحبّ اللَّه ايّاى، و احبّوا اهل بيتى لحبّى»

آن گه گفت: وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ. درين تنبيه است كه محبّت نه معلول است، نه باكتساب بنده تا بتحصيل طاعت يا از اجتناب معصيت فرا دست آيد. يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ. پس آنچه گفت: يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ كه بنده باشد كه گناهان دارد، آن گه خدا را دوست دارد و اللَّه وى را دوست دارد. هم ازين بابست خبر نعمان كه وى را بخمر خوردن چند بار حدّ زدند. پس يكى وى را لعنت كرد، رسول خدا گفت: لعنت مكن كه وى خدا و رسول او را دوست ميدارد. مفسران گفتند: چون اين آيت فرو آمد، عبد اللَّه بن ابى سر منافقان با اصحاب خويش گفت: محمد طاعت خود در طاعت خدا بست، ميخواهد تا چنان كه خداى را طاعت داريم، وى را نيز طاعت داريم و ميفرمايد تا وى را دوست داريم، چنانك ترسايان عيسى ع را دوست داشتند.

رب العالمين در جواب ايشان اين آيت فرستاد، يعنى من كه خدايم بطاعت دارى ميفرمايم.

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ بگوى ايشان را كه، فرمان بردار باشيد، و او را يگانه و يكتا دانيد، و بخداوندى و معبودى وى اقرار بدهيد، و رسول وى را فرمان‌بردار باشيد، و او را بنبوت و رسالت استوار داريد و در آيت اوّل اتّباع وى فرمود، و درين آيت طاعت وى فرمود، از بهر آنكه افتد طاعت دارى كه اتّباع سيرت و افعال و اخلاق با آن نبود. و اين جا هم طاعت دارى بايد و هم اتّباع، تا بنده بر راه حق افتد و بر سنن صواب. آن راه كه بنده در آن بكمال سعادت خويش رسد و قرآن مجيد بآن اشارت ميكند: قُلْ هذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ، عَلى بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي بزرگان دين گفتند: اين راه بر سه منزل نهادند: منزل اول: شناخت احكام ظاهر شرع است و بآن كار كردن و شرط آن بجا آوردن. منزل دوم: شناخت علم و زهد و ورع است كه حاصل آن شناختن عيب خويش است، و قمع شهوات، و مجاهدت نفس. و منزل سوم: شناخت خواطر است كه آن توقيعات سلطان ربوبيت است. و خاطرى كه توقيع ربوبيّت باشد، خطا در آن راه نبرد، و بلكه همه شكستگيها بوى درست شود. مصطفى ص گفت: «اتّقوا فراسة المؤمن فانّه ينظر بنور اللَّه».

اين سه منزل كه گفتيم، رسول بسه كلمه باز آورده و راه تحصيل آن باز نموده گفت: «سائل العلماء و خالط الحكماء و جالس الكبراء».

آن گه گفت: فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ الْكافِرِينَ. اگر برگردند از طاعت خدا و رسول وى، خداى ايشان را دوست ندارد هر چند كه ايشان مى‌گويند، وى را دوست داريم آن گفت ايشان بى‌حاصل است، و آن دعوى ايشان باطل.

قوله: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفى آدَمَ الاية... صفوت از هر چيز بهينه آنست. ميگويد اللَّه برگزيد آدم ع را بمحبّت و ولايت و نبوّت، او را رسول كرد بفرزندان خويش و بفرشتگان. و لهذا قال تعالى: أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمائِهِمْ. در خبر است كه مردى گفت: «يا رسول اللَّه! أ نبيّا كان آدم؟ قال: نعم، مكلّم»

و برگزيد نوح ع را و ابراهيم ع را، و آل وى اسماعيل و اسحاق و لوط و يعقوب و انبياء فرزندان او. ابراهيم را خلّت داد و امام ملّت كرد، و ايشان را كه برشمرديم از خاندان وى اهل رسالت كرد، و بريشان درود پيوست تا جاويد. آل مرد كسان وى باشند از نزديكان و خاصگان قبيله و عشيره و موافقان در دين. پس هر كه در دين موافق نباشد و در اتّباع درست نيايد، او را آل نگويند اگر چه نسب دارد. و با موافقت و اتّباع در دين آل گويند، اگر چه نسب ندارد. و اليه الاشارة بقوله: «فمن تبعنى فانّه منّى»

و قال تعالى: وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ. و پسر نوح كه نه موافق نوح ع بود در دين، از آل وى نشمرد و گفت: إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ. و آل فرعون را گفت: أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذابِ كه در ملت كفر همه يكسان بودند و بر پى يكدگر رفتند.

مصطفى (ص) خويشان كافر را گفت: «انّ آل ابى ليسوا لى باولياء، انّما وليّى اللَّه و صالح المؤمنين، و لكن لهم رحم ابلّها ببلالها».

روى أنّ النبى (ص) مرض فاتى اهل قبا يعودونه و قالوا: يا رسول اللَّه لم نعلم بمرضك الّا الآن، فجئنا فادعوا اللَّه لنا.

فقال سوف ادعولكم و لآل محمد. قالوا: يا رسول اللَّه و من آل محمد؟ قال: سألتمونى عن شيء ما سألنى عنه احد غيركم، المسلمون، آل محمد ص كلّ مؤمن تقىّ

و گفته‌اند که: اهل دین که نسبت ایشان با رسول خداست بر دو قسم‌اند: گروهی خاصیگان وی‌اند. و متبعان وی، بعلم متقن و عمل محکم شرائط شرع او بجا آورند و براه دین وی راست روند. ایشان را «آل» گویند. قسم دیگر گروهی‌اند که با وی نسبت دارند و عمل ایشان بر سبیل تقلید باشد و با تقصیر و تفریط بود، نه ایشان را علم متقن است نه عمل محکم ایشان را امّت گویند نه آل. پس آل پیغامبر همه امّت اواند، نه همه امّت او آل اواند. اینجاست که جعفر بن محمد (ع) را گفتند: چه گویی باین مردمان که می‌گویند مسلمانان همه آل محمداند؟ جواب داد که: کذبوا و صدقوا. گفتند: این چه معنی دارد، دروغ و راست هر دو جمع کردن؟ گفت: دروغ است آنچه میگویند که مردمان با این همه تقصیر در دین آل محمداند، و راست است چون شرائط شریعت او بجای آرند و براه اتّباع او تمام روند، و راست روند.
وَ آلَ عِمْرانَ و برگزید آل عمران یعنی موسی ع و هارون ع. مقاتل گفت: این عمران پدر موسی و هارون است. هو عمران بن یصهر بن قاهث بن لاوی بن یعقوب ع.
و گفته‌اند: آل عمران مریم است و پسر وی عیسی ع و آن عمران بن ماثان است النّجار، نیك مردی بود از نیك مردان زمین مقدس.
عَلَى الْعالَمِينَ ای عالمی زمانهم. گفته‌اند: که: عالم نامی است از هر چه در موجودات است، از زمین و آسمان، و هوا و فضا، و برّ و بحر و حیوانات و جمادات. و چون عقلاء از آدمیان و فریشتگان در جمله آن بودند، جمع بنام ایشان باز کرد که در آفرینش ایشان اصل‌اند، و دیگر چیزها تبع ایشانست. و گفته‌اند که: هر جنسی از موجودات که هست، آن را عالمی گویند. چنان که جنس آدمیان، و جنس فریشتگان، و جنس پریان، و جنس مرغان، و غیر ایشان. و گفته‌اند که: اهل هر عصری را عالمی گویند. اهل تحقیق گفتند: عالم دو است: عالم کبیر و عالم صغیر.
کبیر آنست که گفتیم، و صغیر هر آدمی بنفس خویش عالمیست و هر چه در عالم کبیر است نمودگار آن در عالم صغیر است، از زمین و کوه و نبات و جوی روان و باد و آب و آتش و سرما و گرما و پیشه‌وران و فریشتگان و چهارپایان و غیر آن. ازین جاست که ربّ العالمین در نفس آدمیان همان نظر فرمود که در عالم کبیر فرمود و گفت: وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَ فَلا تُبْصِرُونَ؟. و در آیت دیگر هر دو در هم بست، گفت: سَنُرِيهِمْ آياتِنا فِي الْآفاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ. مصطفی (ص) گفت: اعلمكم بنفسه، اعلمكم بربه و جای دیگر گفت: وَ لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُمْ تنبيها، على انهم لو تفكروا فى انفسهم لما خفى معرفته عليهم.
ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ذرّیة نصب است بر حال، و گفته‌اند بر بدل و گفته‌اند بر تکریر. ای: اصطفی ذرّیة و اشتقاق ذرّیت از «أذرأ اللَّه الخلق» است، فترکت همزته، کبریّة و نبی. و گفته‌اند: هی فعلية من الذرّ و چنان که نسل را ذرّیت گویند، اصل را نیز گویند، و ذلك فی قوله: وَ آيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنا ذُرِّيَّتَهُمْ ای آباءهم. و زنان را ذراری گویند. مصطفی (ص) گفت: حجوا بالذراری و لا تأكلوا مالها و تذروا ارباقها فی اعناقها
باین ذراری زنان خواهد بود نه کودکان، که کودکان را در شرع حج کردن درست نیاید.
بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ ای من ولد بعض، فكلهم من ذرية آدم ع ثم ذرية نوح ع ثم ذرية ابراهيم ع و قيل بعضهم من بعض يعنى فى الموالاة الدينيه لقوله تعالى: وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ و قوله تعالى: الْمُنافِقُونَ وَ الْمُنافِقاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ اهل معانی گفتند: تعلق این آیت که إِنَّ اللَّهَ اصْطَفى آدَمَ الخ بآیت پیش از دو وجه است: یکی آنکه: ایشان همه مقرّ بودند که اتّباع این پیغامبران که بر شمردیم واجب است میگوید: چرا اتّباع محمد ص نمیکنید و ایشان همه یکسانند؟
آنچه اتّباع این پیغامبران واجب کرد، نبوت و رسالت است و آن در محمد ص موجود است، پس او را متبع باشید. وجه دیگر آنست که: اصطفائیّت این پیغامبران از آنست که خدای را فرمان‌بردار شدند تا مستحق محبت او گشتند، یعنی شما نیز این طاعت بجای آرید تا بآن محبت رسید.
النوبة الثالثة
قوله تعالى: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي. این آیت از روی حقیقت رمزی دیگر دارد و ذوقی دیگر. میگوید: هر کرا ازین حدیث سودایی در سینه می‌بود، بگوی بر پی ما بیرون آی که کارها همه در

قدم ما تعبیه کردند. دل خود را بعقل در مبند که عقل پاسبانیست، راهبر نیست، تا عنان باو دهی و راه نیست، تا روی در وی آری. آنچه طلب کنی از عقل طلب مکن از نبوّت طلب کن. عقل غاشیه کش احکام دین است، عزت و کبریاء دین در میزان عقل نگنجد، و در حیّز جوهر و عرض نیاید. دین ما همان دین است که صد هزار و بیست و چهار هزار انبیاء و رسل را بوده است، و شهادت عزّت قرآن برین سخن شامل است که میگوید: شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ ما وَصَّى بِهِ نُوحاً الایة مرتبت‌دار دین ما دو چیز است: قال اللَّه و قال رسول اللَّه و گر آنچه مایه دین اهل بدعت است از جواهر و اعراض و فصول متکلمان و تصرفات عقول ایشان در آفرینش یك بار نیست گردد و متلاشی شود، و با کتم عدم رود. یك ذرّه نقصان در آستانه عزّت دین و سدّه عظمت سنّت نیاید. تا از رب العزّت بحکم اقبال بأهل سنت این خطاب می‌آید که: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً اینجا نه کلام متکلمان در گنجد، نه فصول متفلسفان، نه بیان عرض و جوهر ایشان.

طریق الکلام طریق الظلام و شرّ الظلام ظلام الکلام
علیك بمنهاج اهل الحدیث و ناهیك بالمصطفی من امام
دع الخبط، فالدین دین العجوز علیکم بذاك و دین الغلام

قوله: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي پیش از وجود عالم و خاك آدم ع بهزاران سال، ارواح خلائق جمع کردیم و عهدی بر ارواح انبیاء و رسل گرفتیم که: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي هر که خدمت در گاه آن صدر مملکت و نقطه دولت میخواهد، از امروزینه بخدمت او کمر بندد و بچاکری وی اقرار دهد. اینست که ربّ العالمین ازیشان حکایت کرد: «قالُوا أَقْرَرْنا قالَ فَاشْهَدُوا» پس همه را بیکبار بکتم عدم بردیم، تا در میدان قدرت و قضاء ربوبیت یك چند نفسی بر زدند، پس یك یك را ازیشان سر باین عالم در دادیم آدم ع آمد و رفت، ابراهیم ع آمد و رفت، موسی ع آمد و رفت، عیسی ع آمد و رفت و علی هذا چندین هزاران پیغامبران بخاك فرو شدند. پس ندا کردیم که یا محمد ص اکنون میدان خالی است. و وقت وقت تست.
سید قدم در مملکت بنهاد، چهارده کنگره از قصر کسری بیفتاد و در کعبه سیصد و شصت بت بود، همه در روی در افتادند. و از چهار گوشه عالم بانگ برآمد که: جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ. گوهر نبوت بر بساط عزّت قرار گرفت، و سرا پرده رسالت بر عرصه زمین زدند، و اطناب آن از شرق عالم تا غرب عالم برسید: نقاب از چهره جمال برگرفته شد، جهان از نثار لفظ شیرین پر درّ و جوهر گشت و از مکارم اخلاق کریم آراسته و پیراسته گشت. و علی هذا
قوله، (ص) «بعثت بجوامع الکلم، و لأتمم مکارم الاخلاق».

تا نقاب از چهره جان مقدّس برگرفت هر که صاحب دیده بود آنجا دل از جان در گرفت
مهره کس را ندید اندر همه دریای مهر
یك صدف بگشاد و دریاها همه گوهر گرفت

قوله: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ ابتداء این آیت بزبان اهل طریقت بجمع و تفرقت باز می‌گردد تُحِبُّونَ اللَّهَ تفرقت است، يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ جمع است. تُحِبُّونَ اللَّهَ خدمت شریعتست، يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ کرامت حقیقت است خدمت از بنده بخدای بر شود، و الیه الاشارة بقوله: إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ. کرامت از خدای به بنده فرو آید، و هو المشار الیه بقوله: وَ رَبَطْنا عَلى قُلُوبِهِمْ. هر چه از بنده شود تفرقت است بفرض معلول، بپراکندگی موصول. هر چه از خدای آید جمع است، پاك باشد بی‌غرض، آزاد باشد از هر علت. نظیر این آیت و معنای جمع و تفرقت آنست که رب العالمین گفت: وَ لَمَّا جاءَ مُوسى لِمِيقاتِنا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ جاءَ مُوسى عین تفرقت است و كَلَّمَهُ رَبُّهُ حقیقت جمع. تفرقت صفت اهل تکوین است، و جمع صفت اهل تمکین. موسی ع در مقام تکوین بود. نه‌بینی که چون خدای با وی سخن گفت از حال بحال گشت، و تغیّر و تلوّن در وی آمد؟! تا کس در روی وی نتوانست نگرستن! و مصطفی (ص) اهل تمکین بود، و در عین جمع لا جرم بوقت رؤیت و مکالمت در حال استقامت و تمکن بماند، و یك موی بر اندام وی متغیر نگشت. ثمره روش موسی ع با تفرقت این بود که: وَ قَرَّبْناهُ نَجِيًّا. ثمره کشش مصطفی ص در

عین جمع این بود که: «دنی فتدلی» ای دنا منه الجبّار ربّ العزّة فتدلّی هکذا فسّره رسول اللَّه.
قوله تعالی: فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ بسا فرقا میان این کلمه که حبیب ص گفت، و میان آن کلمه که خلیل ع گفت: فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي. چندان که میان محبت و خلّت است، همچندان میان کلمتین است. خلیل ع گفت: هر که بر پی ماست، او از ماست.
حبیب ع گفت: هر که بر پي ماست، دوست خداست. و برتر از حال دوستی حالی نیست، خوشتر از ایام دوستی روزگاری نیست.
دوستی سه منزل است: هوی صفت تن، محبت صفت دل، عشق صفت جان.
هوی بنفس قائم، محبت بدل قائم، عشق بجان قائم. نفس از هوی خالی نه، و دل از محبت خالی نه، و جان از عشق خالی نه عشق مأوای عاشق است، و عاشق مأوای بلاست.
عشق عذاب عاشق است و عاشق عذاب بلا.

در عشق تو، گبر ناب من دانم بود!	دل سوخته، جان کباب، من دانم بود!
در آتش تیز و آب من دانم بود!	روز و شب در عذاب من دانم بود!

این عشق که صفت جان آمد، نیز بر سه قسم است: اول راستی، میانه مستی، آخر نیستی. راستی عارفانراست، مستی والهان راست، نیستی بی‌خردانراست.
راستی آنست که آنچه گویی کنی و آنچه نمایی داری و آنجا که آواز دهي باشی.
مستی بی‌قراری و وله‌زدگی است. گه نظر مولی دائم گردد، دل هاؤم گردد گه عطا بزرگ گردد، از طاقت یافت برگذرد.
مستی هم نفس راست، هم دل را، هم جان را. چون شراب بر عقل زور کند، نفس مست گردد. چون آشنایی بر آگاهی زور کند، دل مست شود. چون کشف بر انس زور گیرد، جان مست شود. چون ساقی خود متجلّی گردد، هستی آغاز کند و مستی صحو شود.

من نیستم ای نگار، تو هستم کن	یك جرعه شراب وصل بر دستم کن
با من بنشین بخلوت و مستم کن	گر سیر شوی بنکته‌ای پستم کن

اما نیستی آنست که در سر دوستی شوی، نه بدین جهان با دید آیی، نه در آن جهان. دو گیتی در سر دوستی شد و دوستی در سر دوست، اکنون نمی‌یارم گفت که منم، نمی‌یارم گفت که اوست!

از دیده و دوست، فرق کردن نه نکوست	یا اوست بجای دیده، یا دیده خود اوست

آن پیر طریقت گفت: خداوندا! یافته میجویم، با دیده‌ور میگویم: که دارم چه جویم؟ که بینم چه گویم؟ شیفته این جست و جویم، گرفتار این گفتگویم. خداوندا! خود کردم و خود خریدم، آتش بر خود خود افروزانیدم! از دوستی آواز دادم، دل و جان فرا ناز دادم. مهربانا! اکنون که در غرقابم، دستم گیر که گرم افتادم:

زین بیش مزن تو ای سنایی غم عشق	کآواره چو تو بسند، در عالم عشق
بپذیر تو پند و گیر یك ره کم عشق	کز آب روان گرد برآرد غم عشق

آری! مشتاق کشته دوستی است، هر چند که سر ببالین است. نیکوتر آنست که کشته دوستی به از کشته شمشیر است، نه از کشته دوستی خون آید و نه از سوخته آن دود! کشته بکشتن راضی، و

سوخته بسوختن خشنود!

کم تقتلونا و کم نحبّکم	یا عجبا لم نحبّ من قتلا
هر چند بر آتشم نشاند غم تو	غمناك شوم، گرم نماند غم تو

9 النوبة الاولى

قوله تعالى: إِذْ قالَتِ امْرَأَتُ عِمْرانَ گفت: زن عمران در دعاء خويش: رَبِّ خداوند من! إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ من نذر كردم ترا ما فِي بَطْنِي مُحَرَّراً اين كه در شكم من است، آزاد داشته بود از همه كار اين جهانى. فَتَقَبَّلْ مِنِّي فرا پذير از من. إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (35) كه تويى شنوا و دانا.

فَلَمَّا وَضَعَتْها چون آن فرزند را بنهاد. قالَتْ رَبِّ! گفت: خداوند من! إِنِّي وَضَعْتُها أُنْثى من اين فرزند كه نهادم، دختر زادم... وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما وَضَعَتْ و خدا خود داناتر بآنچه زاد و نهاد. وَ لَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثى و پسر نه چون دختر است. وَ إِنِّي سَمَّيْتُها مَرْيَمَ و من او را نام مريم نهادم. وَ إِنِّي أُعِيذُها بِكَ وَ ذُرِّيَّتَها و من وى را و او كه از وى زايد، بزنهار بتو ميسپارم مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجِيمِ (36) از ديو رانده.

فَتَقَبَّلَها رَبُّها بپذيرفت آن را خداوند آن. بِقَبُولٍ حَسَنٍ بپذيرفتنى نيكو.

وَ أَنْبَتَها نَباتاً حَسَناً و برويانيد و برآورد او را به نبات نيكو.. وَ كَفَّلَها زَكَرِيَّا و اللَّه او را بداشتن فرا ذكريا ع سپرد. كُلَّما دَخَلَ عَلَيْها زَكَرِيَّا الْمِحْرابَ هر گه كه در شدى زكريا بر مريم در محراب. وَجَدَ عِنْدَها رِزْقاً بنزديك وى روزى يافتى. قالَ يا مَرْيَمُ گفت: اى مريم! أَنَّى لَكِ هذا اين ترا از كجاست؟ قالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ گفتى: آن از نزديك خداست. إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشاءُ بِغَيْرِ حِسابٍ (37) خداى روزى ميدهد او را كه خواهد، بى‌قياس و بى‌حساب.

هُنالِكَ دَعا زَكَرِيَّا رَبَّهُ آن گه بر آنجا زكريا ع خواند خداوند خويش را، قالَ رَبِّ گفت: خداوند من! هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ بخش مرا از نزديك خود ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً فرزندى پاك و نيك‌بخت، إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعاءِ (38) كه تو شنونده دعائى.

فَنادَتْهُ، الْمَلائِكَةُ فريشتگان آواز دادند زكريا را وَ هُوَ قائِمٌ و وى بر پاى بود يُصَلِّي فِي الْمِحْرابِ نماز ميكرد در محراب، أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ كه خداى ترا بشارت ميدهد بِيَحْيى بپسرى نام او يحيى مُصَدِّقاً استوار گير و گواه بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ بسخنى از خدا وَ سَيِّداً و مهترى زيرك و بردبار وَ حَصُوراً و نه خواهنده زنان، پاك از بايست جماع وَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ (39) و پيغامبرى از شايستگان.

قالَ رَبِّ! گفت: خداوند من! أَنَّى يَكُونُ لِي غُلامٌ مرا پسرى چون بود؟ وَ قَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ و پيرى بمن رسيد وَ امْرَأَتِي عاقِرٌ و زن من نازاينده قالَ گفت فريشته‌اى از پيغام خدا: كَذلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ ما يَشاءُ (40) چنين است خدا، آن كند كه خود خواهد.

قالَ رَبِّ! زكريا (ع) گفت: خداوند من! اجْعَلْ لِي آيَةً نشانى بخش مرا قالَ آيَتُكَ جواب داد وى را كه: نشانى تو آنست أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلاثَةَ أَيَّامٍ كه سخن نگويى با مردمان سه روز، إِلَّا رَمْزاً مگر نمونى و اشارتى. وَ اذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيراً و ياد كن خداوند خويش را فراوان، وَ سَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَ الْإِبْكارِ (41) و وى را بپاكى بستاى بشبانگاه و بامداد.

النوبة الثانية

قوله تعالى: إِذْ قالَتِ امْرَأَتُ عِمْرانَ... الاية اذ در اول اين آيت تعلق بآخر آيت گذشته دارد، يعنى: سَمِيعٌ عَلِيمٌ إِذْ قالَتِ ميگويد: اللَّه شنوا و دانا است بحال و گفتار آن زن عمران كه گفت: رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ و گفته‌اند كه تعلق باصطفائيت دارد، يعنى «و اصطفى امرأة عمران اذ قالت». و گفته‌اند: تقدير آنست كه اذكر يا محمد بنيوش تا گويم از آنچه زن عمران گفت. بو عبيده گويد: اين اذ را حكمى نيست و بهيچ چيز تعلق ندارد. و ازين جنس فراوان آيد در قرآن در ابتداء آيات و قصص. إِذْ قالَتِ امْرَأَتُ عِمْرانَ معنى آنست كه زن عمران بن ماثان گفت، نام وى حنه، و به مريم بارور بود: لان نجانى اللَّه و وضعت ما فى بطنى لاجعلنه محررا اگر خداوند عز و جلّ مرا ازين عقبه برهاند، و اين فرزند كه در شكم دارم بسلامت از من جدا شود، بر خود واجب كردم كه وى را آزاد دارم از كارهاء اين جهانى،

تا خدای را پرستد، و خدمت بیت المقدس کند. و ایشان بزرگ می‌داشتند خدمت مسجد قدس، و فرزندان بآن میدادند تقرّب را بخدای عزّ و جل.
و در شرع ایشان بر فرزندان فریضه بود طاعت داشتن، و گردن نهادن، و خود را بسپردن در چنین نذر که بایشان رفتی و این در حال کودکی بودی تا ببلوغ، و بعد از بلوغ اختیار ایشان را بودی از خدمت مسجد کردن و تیمار داشتن هم چنان بر عادت تا آخر عمر. یا بگذاشتن آن و بیرون شدن. اما معنی «محرر» خالص است، چنان که بهیچ چیز تعلق ندارد و هیچ چیز در وی نگیرد و یقال «رجل حرّ» ای خالص من العیوب «و طین حرّ» ای خالص من الرّمل و الحصاة، و الحرّ هو الذی صار للّٰه تعالی فی الحقیقة عبدا.
آن گه دعا کرد مادر مریم تا آن نذر از وی پذیرفته شود. گفت: فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ از آنکه آن فرزند را هدیه‌ای ساخته بود در راه حق و در کار خیر، و نه هر هدیه بمحل قبول افتد و لهذا قال اللّٰه تعالی: إِنَّما يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ قوله: فَلَمَّا وَضَعَتْها الایة... ای وضعت حملها اشارت بمعنی کرد از آن جهت بلفظ تأنیث گفت. قالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُها أُنْثى عادت انبیاء و علماء ایشان چنان بود که هر کسی ازیشان فرزندی بخدمت مسجد قدس دادی تقرّب را بخدای عزّ و جلّ و پسر دادی نه دختر، که دختر عورت باشد و ناقص عقل و دین. و نیز زنان را عذر باشد گاه‌گاه، پس دختر شایستگی تحریر ندارد. مادر مریم گمان برد که پسر زاید، نذر از آن جهت کرد، پس که دختر بود، این سخن بر سبیل اعتذار برون داد و گفت: رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُها أُنْثى خداوندا، من دختر زادم، و دختر چون پسر نبود و شایستگی تحریر ندارد. و آن گه گفت: وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما وَضَعَتْ ای اعلم بمآلها و حقیقة احوالها. گفت: خدا داناتر است که عاقبت کار وی بچه باز آید و حقیقت حال وی چه بود.
قراءة شامی و عاصم بروایة بو بکر عیاش و یعقوب بِما وَضَعَتْ بضم تا است. و این از قول مادر مریم است . و روا بود برین قراءة که وَ لَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثى عارض بود نه از قول مادر مریم و بر قراءة دیگران که وَضَعَتْ باسکان تا خوانند، لا بدّ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما وَضَعَتْ عارض بود، نه از قول مادر مریم. وَ لَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثى برین قراءة هر دو وجه پذیرد. وَ إِنِّي سَمَّيْتُها مَرْيَمَ بزبان رومی «مریم» امة اللّٰه است. حنة گفت: من این دختر را مریم نام نهادم، و کذلك اسمها عند اللّٰه عزّ و جلّ. مصطفی (ص) گفت: «حسبك من نساء العالمين اربع: مريم بنت عمران و آسية امرأة فرعون و خديجة بنت خويلد، و فاطمة بنت محمد».
وَ إِنِّي أُعِيذُها بِكَ ای امنعها و اجيرها بك و ذريّتها مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجِيمِ الملعون المطرود.
عن النبی (ص) انه قال: «ما من مولود الّا و الشيطان ينال منه طعنة و لها يستهل الصّبىّ الّا ما كان من مريم و ابنها فانها لما وضعتها قالت: انى اعيذها بك و ذرّيتها من الشيطان الرجيم فضرب من دونها، حجاب»
ذرّية زایندگانند که ذرّیت از ایشان بود و نیز فرزندان باشند که زادگانند، از ذرو گرفته‌اند. یعنی از خلق خدا که بر زمین پراکنده‌اند. ذرا یذرو و تَذْرُوهُ الرِّياحُ ازینست و رواست که از ذَرَأَ بود، و قد تقدم ذکره . شیطان نامیست از جن و انس هر ناپاك را. و در خبر است که از خلفاء راشدین یکی مردی را دید در پی کبوتر، گفت: شیطان یتبع شیطانة ، تأنیث روا داشت در شیطان. و اللّٰه در قرآن از جن و انس شیاطین گفت. و عرب کسی را که داهی بود، شیطان گویند. و بآن ذم نخواهند. و شیطان را دو وجه است از روی معنی. یکی آنکه از «شاط بدمه» است، یعنی که: او در خون ولد آدم شده است. برین تأویل نون نه اصلی است و بر وزن فعلان است چون عطشان. دیگر وجه اشتقاق آن از «شطون» است. عرب گویند: «نوی شطون» ای بعيدة و برین تأویل نون اصلی است و بر وزن «فيعال».
و «رجم» در قرآن بر وجوه است، یکی کشتن، یکی دور کردن، یکی بیرون کردن، یکی بگمان گفتن، یکی نکوهیدن و رجیم این جا از دو وجه است: یکی از بیرون کردن است که گفتند او را: فَاخْرُجْ مِنْها فَإِنَّكَ رَجِيمٌ. و دیگر از نکوهیدن است و لعنت شنوانیدن و بد نام کردن که گفت وی را: مَذْمُوماً و الذّم العيب این رجم که عیب است، زبان زدن است. چنان که در احکام اسلام «رجم» سنگ زدن است و کشتن.

فَتَقَبَّلَها رَبُّها بِقَبُولٍ حَسَنٍ الاية... اين اجابت دعاء مادر مريم است، تا آنجا كه گفت: «حسنا» ميگويد: بپذيرفت آن را خداوند آن پذيرفتنى نيكو، و برويانيد او را به نبات نيكو. يعنى بر صلاح و سداد و معرفت و طاعت خداى.
قبول مصدر است بر وزن فعول چنان كه وضوء و طهور و ولوع و وقود. و انبات سخنى روانست در ميان عرب در كار پروردن فرزند. وَ كَفَّلَها زَكَرِيَّا قراءة كوفي مشدّد است و زكريا مقصور، اى و كفلها اللَّه زكريا ميگويد: وى را بداشتن فرا زكريا (ع) سپرد، و باقى بتخفيف خوانند و زكرياء ممدود، و معنى آنست كه زكريا مريم را بداشتن بپذيرفت و صحّ فى الخبر «انا و كافل اليتيم فى الجنة كهاتين و اشار باصبعيه»
و زكريا پيغامبرى بود از خداوند عزّ و جلّ باهل شام در آن زمان، و از فرزندان سليمان بن داود (ع) بود. كلبى گفت: چون مريم از مادر جدا شد، مادر او را در خرقه‌اى پيچيد و بمسجد بيت المقدس فرستاد، پيش احبار و دانشمندان ايشان، و رئيس و مهتر احبار زكريا بود. گفت: من او را برگيرم، و من بداشت او اولى‌ترم كه خواهر او نزديك من است بزنى. احبار گفتند: اگر او را بخويشان و قرابت باز مى گذاشتندى، هيچكس بوى نزديكتر از مادر وى نبود، بوى بگذاشتندى. پس باتفاق قرعه بزدند و سهم زكريا بقرعه بيرون آمد، بوى تسليم كردند. زكريا رفت و از بهر وى غرفه‌اى بساخت چنان كه بنردبان پايه بر آن غرفه ميشدند، و او را در آن غرفه بنشاند. اين است كه رب العالمين گفت: كُلَّما دَخَلَ عَلَيْها زَكَرِيَّا الْمِحْرابَ.
محراب ناميست شريف‌تر جاى را و گرامى‌تر چون غرفها، و كوشكها. إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرابَ. اين محراب كوشك داود است و محاريب مقاصير است. و گفته‌اند كه: محراب مسجد است. و مسجد و نمازگاه از بهر آن محراب گويند، لكونه موضع محاربة النفس و الشيطان.
كُلَّما دَخَلَ ميگويد: هر گه كه زكريا بر مريم در شدى، در آن محراب وَجَدَ عِنْدَها رِزْقاً. بنزديك وى روزيى يافتى. در تفسير آورده‌اند كه در تابستان ميوه زمستانى تازه يافتى، و در زمستان ميوه تابستانى تازه. قالَ يا مَرْيَمُ! گفت: اى مريم! أَنَّى لَكِ هذا اين ترا از كجاست؟ انّى در لغت عرب دو چيز بود: بمعنى كيف بود، چنان كه گفت: أَنَّى يُحْيِي. و بمعنى من أين چنان كه اين جا گفت: أَنَّى لَكِ هذا قالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مريم گفت: اين از نزديك خداست.
گفته‌اند كه: جبرئيل مى‌آورد از آسمان. آن گه گفت: إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشاءُ بِغَيْرِ حِسابٍ. محتمل است كه اين هم از قول مريم بود. معنى آنست كه: درين هيچ شگفتى نيست كه ما را از غيب روزى ميرسد كه خداى دارنده و روزى گمارست، آن را كه خواهد روزى ميدهد از خزانه فراخ بكرم فراخ، بى‌مئونت و بى‌قياس.
روى عن جابر بن عبد اللَّه: «ان رسول اللَّه (ص) اقام اياما لم يطعم طعاما، حتّى شقّ ذلك عليه، فطاف فى منازل ازواجه فلم يجد عند واحدة منهن شيئا، فاتى فاطمة فقال: يا بنيّة! هل عندك شيئا آكله فانى جائع. فقالت: لا و اللَّه بابى انت و امى، فلما خرج من عندها رسول اللَّه ص بعثت إليها جارة رغيفين و بضعة لحم، فاخذته منها فوضعته، فى جفنة لها و غطت عندها و قالت و اللَّه لاؤثرنّ بها رسول اللَّه (ص) على نفسى و من عندى، و كانوا جميعا محتاجين الى شبعة طعام، فبعثت حسنا او حسينا الى رسول اللَّه فرجع اليها، فقالت بابى انت و امى، قد اتانا اللَّه بشىء فخبأته لك، فكشفت عن الجفنة فاذا هى مملوءة خبزا و لحما، فلما نظرت اليها عرفت انها بركة من اللَّه عزّ و جلّ. فحمدت اللَّه و صلّت على نبيّه ص. فقال عليه السلام: من اين لك يا بنية! فقالت هو من عند اللَّه إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشاءُ بِغَيْرِ حِسابٍ. فحمد اللَّه و قال: الحمد للَّه الذى جعلك شبيهة سيدة نساء بنى اسرائيل، فانها كانت اذا رزقها اللَّه شيئا فسئلت عنها قالت هو من عند اللَّه ان اللَّه يرزق... و بعث رسول اللَّه الى على (ع) ثم اكل رسول اللَّه (ص) و فاطمة و على و الحسن و الحسين و جميع ازواج النبى (ص) و اهل بيته جميعا حتى شبعوا قالت فاطمة و بقيت الجفنة كما هى و اوسعت منها على جميع جيرانى، و جعل اللَّه عزّ و جلّ فيها بركة و خيرا.
قوله: هُنالِكَ دَعا زَكَرِيَّا رَبَّهُ هنالك بلام و كاف هناك بكاف و بى‌لام، و هنا بى‌لام و بى‌كاف هر سه بمعنى ثمّ است. عرب آن را بيشتر در موضع حين نهند. ميگويد: هم بر آن جاى و هم در آن هنگام كه

زکریا ع میوه تازه دید نه در هنگام خویش و دانست که آن از قدرت فراخ خداوندست و نه از هنگام طبع، طمع افتاد او را بفرزند، و زن او عاقر بود که نه زائید. با خود گفت: که او که میوه تواند آفرید بی‌هنگام، فرزند تواند آورد از عاقر. در آن هنگام زکریا ع خداوند خویش را خواند گفت: رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ... لدّ، و لدی و لدن هر سه بمعنی عند است.
ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً ای نسلا مبارکا، تقیا، رضیا، همانست که جای دیگر گفت: وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعاءِ ای مجیب الدعاء. کقوله تعالی: إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ ای فاجیبونی و کقولهم سمع اللَّه لمن حمده ای اجاب.
روی ان النبی (ص) قال: ایما رجل مات و ترك ذرّیة طیبة اجری اللَّه علیه مثل اجر عملهم لا ینقص من اجورهم شیئا.
فَنادَتْهُ الْمَلائِكَةُ حمزه و کسایی فنادیه بیاء خوانند بر تقدیم فعل و ملائکة هر چند که جمع است، این جا جبرئیل خواهد. عرب روا دارند کسی را که رئیس و مهتر قوم باشد که از وی خبر بلفظ جمع باز دهند. چنانك رب العالمین گفت: الَّذِينَ قالَ لَهُمُ النَّاسُ در تفسیر است که باین ناس ابو سفیان بن حرب خواهد بود. فَنادَتْهُ الْمَلائِكَةُ وَ هُوَ قائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرابِ میگوید: جبرئیل آواز داد زکریا (ع) را، و او بر پای بود، نماز میکرد در محراب. این محراب مسجد بیت المقدس است.«ان اللَّه» بکسر الف قراءة شامی و حمزه. يُبَشِّرُكَ بتخفیف قراءة حمزه و کسایی میگوید: خدا ترا شاد میکند به پسری نام وی یحیی (ع). و در سوره مریم است که هرگز پیش از وی یحیی نیافریدیم. مفسران گفتند: «سمّی یحیی لانّ اللَّه احیا قلبه بالایمان و النبوة» یحیی از حیاة است، و حیاة حقیقی حیاة دل است، و حیاة دل بنبوت و ایمان است. و یحیی را هم نبوت بود و هم ایمان. و گفته‌اند که: یحیی نام کردند او را که اللَّه بعلم قدیم خود دانست که از دنیا شهید بیرون شود، و رب العالمین شهیدان را زندگان خواند: بَلْ أَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ.
روی ان النبی (ص) قال من هوان الدنیا علی اللَّه ان یحیی بن زکریا قتلته امرأة.
و قیل سمّی یحیی لانّ اللَّه تعالی احیا به عقر امّه. و قیل لانّه، احیاه بالطاعة حتی لم یعص قطّ و لم یهمّ بمعصیة.
قال رسول اللَّه (ص) ما من احد الا یلقی اللَّه عزّ و جلّ قد همّ بخطیئة او عملها الّا یحیی بن زکریا فانه لم یهمّ و لم یعملها.
مُصَدِّقاً نصب علی الوصف، او الحال «بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ» و این بکلمه را سه معنی است: یکی آنست که یبشرك بیحیی بکلمة من اللَّه یعنی که این بشارت سخنی است از خداوند عزّ و جلّ. دیگر وجه آنست که: خدای ترا بشارت میدهد به پسری از زن عاقر بکلمه کن سدیگر معنی آنست که: مصدقا بعیسی بن مریم انّه ابن مریم من غیر أب و انه عبد اللَّه و رسوله. گویند: اول کسی که بعیسی بن مریم ایمان آورد و بنبوت و رسالت وی اقرار داد، یحیی بود. یحیی بسه سال مه از عیسی بود، و هر دو پسر خاله یکدیگر بودند. عیسی از مریم بنت عمران زاد و یحیی از حنة بنت عمران. و گفته‌اند: مُصَدِّقاً بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ معنی آنست که: یحیی از عاقر زاده قدرت خدای را گواهست. عیسی عن را از مادر بی‌پدر زاده.
روی: انّ امرأة زکریّا أتت مریم لیلة تزورها، فلما فتحت الباب التزمتها. فقالت امرأة زکریا یا مریم اشعرت انّی حبلی: قالت مریم. اشعرت انّی ایضا حامل قالت امرأة زکریا فانی وجدت ما فی بطنی سجد لما فی بطنك و ذلك قوله: مُصَدِّقاً بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ سَيِّداً
در نعت یحیی (ع) میگوید: بار خدای مهتری است کریم‌تر خدای عزّ و جلّ گفته‌اند: که سه چیز شرط سیادت است: علم و حلم و تقوی. تا این سه خصلت بهم نیایند در یك شخص، استحقاق سیادت مرو را ثابت نشود و قیل السّیّد السّائس لسواد النّاس ای معظمهم و لهذا یقال سید العبد و لا یقال سید الثوب. وَ حَصُوراً حصور آنست که بزنان نرسد و گرد ایشان نگردد، و فعول است بمعنی فاعل، یعنی حصر نفسه، عن الشهوات، و گفته‌اند: فعول است بمعنی مفعول کانه، محصور عنهن ای ممنوع محبوس عنهنّ من قبل اللَّه عزّ و جلّ.
وَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ این صالح در قرآن پیغامبران را جایهاست. پارسی آن «شایسته» است. چنانك

گويى: فلان يصلح لهذا الامر
روى ابو هريرة قال: سمعت رسول اللَّه (ص): كل بنى آدم يلقى اللَّه بذنب قد اذنبه يعذّبه اللَّه ان شاء او يرحمه، الّا يحيى بن زكريا فانه كان سيدا و حصورا و نبيّا من الصالحين.
قالَ رَبِّ الاية... مفسران گفتند: زكريا (ع) اين خطاب با جبرئيل كرد و گفت: يا سيدى! أَنَّى يَكُونُ لِي غُلامٌ وَ قَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ مرا فرزند چون بود؟
و پيرى بمن رسيد و پوستم بر استخوان خشك شده از پيرى. گويند: صد و بيست سالش از عمر گذشته بود، و زن او را نود و هشت سال. و اين سخن نه بر سبيل انكار گفت، بل چون رب العالمين در آفرينش خلق حكم چنان كرده است بر عموم، و عادت چنان رانده كه از مرد پير و زن عاقر فرزند نيايد، زكريا (ع) خواست تا بداند كه اين فرزند ايشان را چون در وجود خواهد آمد هم در حال پيرى و ضعف؟ يا ايشان را بجوانى و قوت شباب باز برد و فرزند آرد، يا از زنى ديگر خواهد بود؟ يا بر طريقى ديگر بيرون از عادت آفرينش عموم خواهد بود؟! پس اين سؤال از كيفيت وجود فرزند رفت، نه از اصل وجود. بعضى علماء گفتند: اين سخن كه از وى رفت، نه سؤال بود بلكه استعظام نعمت خداى عزّ و جلّ بود، چنان كه عرب گويند، چون شغلى عظيم و نعمتى بزرگ پديد آيد: «من لى بكذا، و من أين لى كذا؟» يعنى من ازين كه باشم؟
و چه باشم؟ و از كجا اهل اين نعمت شوم؟ پس جبرئيل از پيغام خداى وى را جواب داد: كَذلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ ما يَشاءُ. معنى آنست كه: اين فرزند ترا هم در حال ضعف و پيرى دهد، و از كمال قدرت وى دور نيست كه آفرينش خداى اين فرزند را همچون آفرينش اللَّه است آن را كه خواهد و هر چه خواهد. يعنى كه اگر تعجب ميكنى درين كار پس تعجب كن در همه اختراعات و ابداعات اللَّه كه آن همه بر يك نسق است از روى قدرت.
قوله: قالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً زكريا (ع) از آن پس نشان خواست كه وقت حمل اين فرزند كى بود؟ و چه نشان دارد؟ تا در شكر و سپاس دارى و عبادت بيفزايم قالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزاً اين رمز همان وحى است كه جاى ديگر گفت: فَأَوْحى إِلَيْهِمْ. و معنى هر دو درين قصه اشارتست او را.
گفتند: شرط آنست كه با اهل خود مباشرت كنى در حال طهر و نشان حمل آنست كه سه روز سخن با مردم نتوانى گفتن، مگر اشارتى بدست يا بسر و زبان، هم چنان بجاى بى‌خرس و بى‌مرض. بعضى علماء گفتند: آن زبان بستن وى از سخن با مردمان عقوبتى بود كه رب العالمين بوى خواست كه بعد از آنكه بمشافهه با فرشته سخن گفته بود آيت و علامت ميخواست. قومى ديگر بعكس اين گفته‌اند و آن آنست كه: زكريا (ع) از رب العزت قربتى و عبادتى خواست تا آن بجاى آرد شكر نعمت اجابت دعا را، رب العزّت وى را فرمود كه جملگى خويش سه روز در كار عبادت و تسبيح و ذكر ما كن، و با مردم سخن مگوى، آن ترا شكر نعمت است و پذيرفته ما.
وَ اذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيراً اين دليل است كه زبان وى از تسبيح نماز و ذكر خدا بسته نبود. وَ سَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَ الْإِبْكارِ تسبيح نامى است همه سخنان را كه بآن خداى ستايند، هر چند كه استعمال آن بيشتر در سُبْحانَ اللَّهِ رود. و سبّوح پاك بى‌عيب است مصطفى (ص) گفت: هيچ روز نبود، كه نه منادى ندا كند: «ايها الخلائق سبّحوا الملك القدوس» عايشه گفت: مصطفى (ص) در سجود گفتى: «سبوح، قدوس، رب الملائكة و الروح».
روايت است از عبد العزيز بن ابى داود، گفت: روزى مصطفى (ص) در مدينه با ياران نشسته بود، ياران بكوهى نگريستند و گفتند: يا رسول اللَّه «ما اعظم هذا الجبل!» چه عظيم است اين كوه! رسول (ص) گفت: هيچكس از شما در بهشت نشود، تا چندان كه اين كوه است وى را عمل نبود. ياران همه دلتنگ شدند و سر در پيش افكندند، و از آن گفت خويش پشيمان شدند كه ما چرا آن گفتيم تا اين شنيديم؟ رسول خدا گفت: «مالى أراكم محزونين؟»
چه بودست مرا كه شما را دلتنگ مى‌بينم؟ ايشان گفتند: كاشكى ما را اين نظر و اين گفت نبودى! يعنى كه اين دشخوار كاريست عمل فراوان بايد تا چندانك باين كوه برآيد. رسول (ص) گفت: دلتنگى مكنيد، اين آسان‌تر از آنست كه شما پنداريد.

نه شما می‌گوئید: «سبحان اللَّه»! این گفت شما از آن عظیم‌تر است و تمام‌تر! در روزگار عمر (رض) مردی را حدّ می‌خوردن می‌زدند. آن مرد در میانه ضرب گفت: «سبحان اللَّه» عمر (رض) فرا جلاد گفت: «دعه، فان التسبیح لا یستقرّ الّا فی قلب مؤمن». و روی ان علیا (ع) قال: «سبحان اللَّه کلمة احبّها اللَّه و رضیها و قالها لنفسه و احبّ ان یقال له، و لم تقل الّا لربنا و الیها یفزع الخلائق،» بِالْعَشِيِّ وَ الْإِبْكارِ ابکار در بامداد شدن است و این جا بمعنی بکرة است، مصدر بجای اسم نهاد، چنانک گفت: فالِقُ الْإِصْباحِ. اصباح بمعنی صبح است، مصدر بجای اسم گفت، اینجا همچنانست. عرب از وقت آفتاب برآمدن تا بچاشتگاه بکرة گویند، و از وقت آفتاب فرو شدن تا پاره‌ای از شب بگذرد، عشی گویند.
و مراد باین دو کلمه نه آنست که: تا زکریا (ع) در تسبیح و نماز بهر دو طرف روز اختصار کند، بلکه دوام ذکر و عبادت خواهد، در همه اوقات شبانروز باین سه روز مخصوص.
روی عن ابی الدرداء (رض) قال: «یا ایها الناس! اذکروا للَّه یذکرکم، ما من عبد یقول لا اله الا اللَّه الّا قال اللَّه تعالی صدق عبدی لا اله إلّا انا وحدی. و ما من عبد یقول: الحمد للَّه، الّا قال اللَّه تعالی صدق عبدی، منّی بدأ الحمد و الیّ یعود و انا احقّ به. و ما من عبد یقول: اللَّه اکبر الّا قال اللَّه تعالی صدق عبدی انا اکبر کل شیء، و لا شیء اکبر منی. و ما من عبد یقول سبحان اللَّه و بحمده الّا قال اللَّه تعالی صدق عبدی سبحانی و بحمدی، منی بدأ التسبیح و الیّ یعود. و هی لی خالصا. و ما من عبد یقول لا حول و لا قوّة الا باللَّه، الا قال اللَّه. صدق عبدی، لا حول و لا قوة الّا بی. سل عبدی تؤت.»
روی انّ یحیی بن زکریا (ع) مرّ علی قبر دانیال النبی (ع) فسمعه، و هو فی القبر، یقول: «سبحان الّذی تعزّز بالقدرة و البقاء، قهّر العباد بالموت و الفناء، قال فسمع ثم مضی.
فنادی به مناد من السماء: یا یحیی! انا الّذی تعززت بالقدرة و قهّرت العباد بالموت، استغفرت له السماوات و الارض و من فیهنّ. و روی ان النبی (ص) قال: أ لا ادلّکم علی کلمات هنّ افضل الکلام الّا القرآن؟ و هنّ من القرآن خفاف علی اللسان، ثقال فی المیزان، یرضین الرحمن و یطردن الشیطان، سبحان اللَّه و الحمد للَّه و لا اله الّا اللَّه و اللَّه اکبر.
و عن ابی ذر قال: قال رسول اللَّه (ص): «علی کلّ نفس کلّ یوم طلعت فیه الشمس صدقة منه علی نفسه». قلت: یا رسول اللَّه! من این نتصدق و لیس لنا اموال؟ قال: «و ان من ابواب الصدقة الصلاة و التکبیر و التحمید للَّه، و سبحان اللَّه، و لا اله الّا اللَّه، و اللَّه اکبر و استغفر اللَّه» قال: «و قبض علیهنّ ملك فجعلهنّ تحت جناحه و صعد بهنّ. فلا تمرّ علی جمع من الملائکة الّا استغفروا لقائلهنّ حتّی تجیء بها وجه الرحمن عزّ و جل.»
النوبة الثالثة
قوله عزّ و جلّ: إِذْ قالَتِ امْرَأَتُ عِمْرانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ ما فِي بَطْنِي مُحَرَّراً در ذوق ارباب معرفت محرّر آنست که در ازل آزال آزاد ابد شد. نه دنیا دامن او گرفت، نه عقبی او را فریفت نه با شواهد و رسوم بماند، نه با پاداش درآویخت.
پیر طریقت گفت: «پاداش بر روی مهرتاش است! باز خواستن خود را از دوست، پرخاش است! همه یافتها دریافت آزادی لاش است!
آزاد شو از هر چه بکون اندر تا باشی یار غار آن دلبر!

نشان آزادی آنست که: از آن فرید عصر خویش بو بکر قحطبی حکایت کنند که: او را پسری بود سر به بی‌رسمیها برآورده، و از شوخی و ناپاکی با جوانان فساق درآمیخته. یکی از پیران طریقت باین پسر برگذشت و وی با اقران خویش در مجلس ملاهی نشسته، و آن بی‌رسمیها بر دست گرفته، و مردم از غیبت وی در دندنه‌ای افتاده، آن پیر را رحمت آمد بر بو بکر قحطبی که تا این مقاسات چون میکشد؟ و با این گفتگوی مردم در حق پسر وی، چون روزگار بسر می‌برد؟! هم چنان میرفت تا بر در قحطبی شد. او را بصفتی دید، از خود بیخود شده، و از آن قصه و آن احوال بی‌خبر! لا بل که از خویش و بیگانه بی‌خبر! لا بل که از دنیا و دنیاویان بی‌خبر! این شیخ از حال وی در تعجب شد، گفت: «فدیت من لا یؤثّر فیه الجبال الرّواسی»! قحطبی بفراست بدانست که او تعجب میکند. گفت: «انّا قد

حرّرنا عن رقّ الاشياء فى الازل».
إِذْ قالَتِ امْرَأَتُ عِمْرانَ گفته‌اند كه: چون آن مخدّره مريم بنت عمران در وجود آمد، مادر وى دلتنگ شد و خجل گشت. گفت: من پنداشتم كه اين فرزند پسر خواهد بود و در راه خدا آزادش كردم، اكنون دختر آمد و دختر اين معنى را چون شايد؟ از سر دلتنگى گفت: «رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُها أُنْثى»:، گفتند: اين چه خطاب است كه ميكنى؟ خداى خود ميداند و مى‌بيند؟ گفت: آرى دانم كه مى‌داند، لكن تا مرهمى بر نهد! پس مرهم دل وى اين بود كه وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما وَضَعَتْ نظير اين آنست كه: مصطفى (ص) را از كفار قريش و اعداء دين رنجها رسيد و از كرد و گفت ايشان محنتها كشيد، تا تسكين دل وى را اين فرمان آمد كه: وَ اصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ سيّد (ص) بحكم فرمان صبر مى‌كرد و در دل آن اندوه مى‌داشت، چون تقاضايى از درون دل وى پديد آمدى كه اگر نواختى بودى اين رنج كشيدن بر شاهد آن نواخت آسان بودى. ربّ العزّت تسكين و تسليت وى را آيت فرستاد: وَ لَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِما يَقُولُونَ. ترا آن نواخت نه بس كه ما در دل تو نظر ميكنيم؟ و هر چه بر تو مى‌رود مى‌بينيم و مى‌دانيم؟ مادر مريم را همچنين نواخت آمد كه: وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما وَضَعَتْ. ترا آن نه بس كه ما ميدانيم فرزند كه نهادى و بآن كه دختر بود خجل گشتى؟ آرى بمقصود آن زن تحرير دو چيز بود: يكى نواختى كه از حق بوى رسيد، ديگرى قبول آن فرزند. و هر دو مقصود در كنارش نهادند، پس او را چه زيان كه دختر آمد! نواخت اينست كه: وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما وَضَعَتْ و قبول اينست كه: فَتَقَبَّلَها رَبُّها بِقَبُولٍ. آن گه بقبول مجدد اقتصار نكرد كه حسن فرا آن پيوست و گفت: بِقَبُولٍ حَسَنٍ. نيكوش قبول كرد كه وى را بنعمت عصمت بپرورد، و به نبات نيكو برآورد، و بلباس طاعت بداشت، و بشريفترين بقعتها فروآورد، و پيغامبرى چون زكريا (ع) بر وى قيّم گماشت. اين همچنانست كه به داود (ع) وحى فرستاد: «اذا رأيت لى طالبا فكن له خادما.»
و آن گه وى را به زكريا (ع) باز نگذاشت كه از غيب روزى او روان كرد، كه رب العالمين گفت: كُلَّما دَخَلَ عَلَيْها زَكَرِيَّا الْمِحْرابَ وَجَدَ عِنْدَها رِزْقاً تا عالميان بدانند كه خداى تعالى دوستان خود را خود دارد، و ايشان را بكس بازنگذارد. اين جا لطيفه‌ايست يعنى كه: تا خادمان كه فقرا را خدمت ميكنند، و توانگران كه اولياء را تعهد ميكنند، بدانند كه ايشان در رفق اولياء و فقرااند، و اولياء و فقراء در رفق و نواخت حق‌اند. و آنچه زكريا (ع) از مريم بپرسيد: «أَنَّى لَكِ هذا»، از آن بود كه ترسيد اگر ديگرى بر زكريا (ع) سبق برد بتعهد وى، خود ندانسته بود و نشناخته، آن قربت و منزلت مريم بنزديك خداوند عزّ و جلّ. از آنكه كودك بود نه سابقه طاعتى، نه وسيله عبادتى از وى ديده، و نه وقت آن دريافته. مريم بتأييد الهى و عنايت ازلى از عين توحيد او را جواب داد و گفت: هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، يعنى اللَّه روزى كه دهد و نواخت كه فرستد، نه بسابقه طاعت دهد، نه بوسيله عبادت بلكه از نزديك خود فرستد و بمشيت خويش دهد. نه‌بينى كه درين آيت روزى دادن در مشيّت خويش بست، نه در طاعت و عبادت بندگان؟ فقال تعالى: إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشاءُ بِغَيْرِ حِسابٍ.
زكريا (ع) از آن پس چنان ادب گرفت كه در محل طاعت و عبادت لا بلكه در مقام نبوت و رسالت استحقاق يك اجابت دعوت خود نديد. الّا از فضل محض و مشيت حق. و آن در قصه فرزند خواستن است. چون او را بشارت داد بفرزند، گفت: «أَنَّى يَكُونُ لِي غُلامٌ». يك قول آنست كه «باى استحقاق منى تكون لى هذه الاجابة؟ لو لا مشيتك و فضلك؟». يك قول ديگر آنست كه: زكريا (ع) گفت خداوندا اين فرزند هم ازين زن باشد، كه روزگارى به پيرى با من بسر آورد يا از زن ديگر؟ جواب دادند او را كه هم ازين زن باشد، از بهر آنكه چون با وحشت انفراد هر دو بهم بودندى، امروز كه روز شادى و بشارت فرزند است، با ديگرى شرط نباشد. و درين اشارتى است، و در آن اشارت بشارتى. فرداى قيامت كه رب العالمين تجلى كند و بندگان را بكرامت ديدار باز رساند، همين ديده باز دهد كه امروز است، اين ديده كه امروز در راه خداى گريست و وحشت فراق كشيد، هر آينه همان بعزّ وصال رسد و بتجلى ذو الجلال بر آسايد.
قالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً زكريا (ع) نشان وجود فرزند خواست، او را گفتند: نشان آنست كه سه روز زبان تو از سخن با مردم باز برم، تا همه رازت با ما بود، و بر زبانت همه حديث ما رود. از روى اشارت ميگويد: ترا فرزندى دهم كه وى را از دنيا و خلائق باز برم، و روى دل وى فرا خود گردانم،

تا قبله خود جز حضرت ما نداند و جز با حديث ما نيارامد.

جز نام و خيال و عشقت اى جان بر لفظ و دل و ديده مرا نيست عيان جهان

زكريا (ع) را بر خصوص همين فرمود: وَ اذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيراً وَ سَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَ الْإِبْكارِ و مؤمنان را بر عموم همين فرمود: وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيراً. ميگويد: خداى را ياد كنيد، و در طاعت و خدمت وى روزگار سر آيد، همه او را باشيد و در همه حال و همه كار او را خوانيد، و او را دانيد. اگر آسائيد، با ذكر و پيغام او آسائيد و گر نازيد، بنام و نشان وى نازيد:

در سراى مرا گه گهى تو حلقه بزن صواب نيست كه بيگانه‌وار برگذرى
و گر حديث كنى، جز حديث ما نكنى! و گر شراب خورى، جز بياد ما نخورى!

وَ اذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيراً گفته‌اند: كه ذكر خدا را سه درجه است: اول ذكر ظاهر بزبان از ثنا و دعا، و هو قوله تعالى وَ اذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيراً. ديگر ذكر خفى بدل. و ذلك فى قوله تعالى أَوْ أَشَدَّ ذِكْراً و قول النبى (ص) «خير الذكر الخفى و خير الرزق ما يكفى».
سديگر ذكر حقيقى است، و آن شهود ذكر حق است ترا: و ذلك قوله: وَ اذْكُرْ رَبَّكَ إِذا نَسِيتَ اى نسيت نفسك فى ذكرك، ثم نسيت ذكرك فى ذكرك، ثم نسيت فى ذكر الحقّ ايّاك كل ذكر.
پير طريقت گفت: «الهى! چه باد كنم كه خود همه يادم، من خرمن نشان خود فرا باد دادم. ياد كردن كسب است و فراموش نكردن زندگانى، زندگانى وراء دو گيتى است، و كسب چنانك دانى. الهى! يك چندى بكسب ياد تو ورزيدم، باز يك چندى بياد خود ترا نازيدم ديده بر تو آمد، با نظاره پردازيدم اكنون كه ياد بشناختم خاموشى گزيدم چون من كيست كه اين مرتبت را سزيدم؟ فرياد از ياد باندازه، و ديدار بهنگام، وز آشنايى بنشان، و دوستى به پيغام».

10 النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ إِذْ قالَتِ الْمَلائِكَةُ يا مَرْيَمُ فريشتگان گفتند: اى مريم! إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاكِ خداى ترا بگزيد. وَ طَهَّرَكِ و پاك گزيد هو اصْطَفاكِ عَلى نِساءِ الْعالَمِينَ (42) و برگزيد ترا بر زنان جهانيان.
يا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ اى مريم فرمان بردار زى، و باش خداوند خويش را. وَ اسْجُدِي وَ ارْكَعِي و سجود كن و ركوع كن مَعَ الرَّاكِعِينَ (43) با نماز كنندگان.
ذلِكَ مِنْ أَنْباءِ الْغَيْبِ اين از خبرهاى غيب است، نُوحِيهِ إِلَيْكَ پيغام مى‌دهيم آن را بتو، وَ ما كُنْتَ لَدَيْهِمْ و تو نبودى نزديك ايشان، إِذْ يُلْقُونَ أَقْلامَهُمْ كه قرعه‌ها زدند أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ و بقرعه مى‌جستند كه كيست آنكه مريم را بردارد و بپرورد، وَ ما كُنْتَ لَدَيْهِمْ و نبودى نزديك ايشان، إِذْ يَخْتَصِمُونَ (44) كه ايشان از بهر مريم با يكدگر خصومت ميكردند.
إِذْ قالَتِ الْمَلائِكَةُ يا مَرْيَمُ فريشتگان گفتند: اى مريم! إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ خداى بشارت مى‌دهد ترا بكلمتى ازو اسْمُهُ، الْمَسِيحُ نام او مسيح عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عيسى پسر مريم وَجِيهاً روى‌شناس با آب روى، فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ هم درين جهان هم در آن جهان، وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ (45) و او از نزديك كردگانست.
وَ يُكَلِّمُ النَّاسَ و سخن گويد با مردمان، فِي الْمَهْدِ در گهواره، وَ كَهْلًا و بهنگام كهلى وَ مِنَ الصَّالِحِينَ (46) و مرديست از شايستگان.
قالَتْ رَبِّ مريم گفت: خداوند من! أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ چون بود مرا فرزندى؟ وَ لَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ و نپاسيدست مرا هيچ بشر! قالَ جبرئيل وى را جواب داد و گفت: كَذلِكِ اكنون چنين است اللَّهُ يَخْلُقُ ما يَشاءُ خدا مى‌آفريند آنچه ميخواهد، إِذا قَضى أَمْراً كه كارى را ندو فرمانى گزارد، فَإِنَّما يَقُولُ لَهُ آنست كه گويد آن را: كُنْ فَيَكُونُ (47) باش تا مى‌بود.

وَ يُعَلِّمُهُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْراةَ وَ الْإِنْجِيلَ (48) و در وى آموزد خداى نامه و دين و حكمت و تورات و انجيل.
وَ رَسُولًا إِلى بَنِي إِسْرائِيلَ و پيغامبرى به بنى اسرائيل. أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ كه من بشما آمدم و نشانى آوردم از خداى شما أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ
كه شما را آفرينم از گل كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ چون سان مرغ.
فَأَنْفُخُ فِيهِ آن گه دمم در آن، فَيَكُونُ طَيْراً تا مرغى بود. بِإِذْنِ اللَّهِ بخواست خدا و فرمان وى بمرغ و دستورى او مرا. وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ و بى‌عيب كنم اكمه و پيس را وَ أُحْيِ الْمَوْتى بِإِذْنِ اللَّهِ و زنده كنم مردگان را بدستورى خدا وَ أُنَبِّئُكُمْ بِما تَأْكُلُونَ و شما را خبر كنم كه بخانه چه خورده‌ايد وَ ما تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ و در خانه خويش چه باز نهاده‌ايد إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً لَكُمْ درين نشانيست شما را بر راستى و استوارى من إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (49) اگر گرويدگانيد.
وَ مُصَدِّقاً و استوار دارنده‌ام و گواهى لِما بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْراةِ آن توريت كه پيش از من فرا آمد. وَ لِأُحِلَّ لَكُمْ و فرستادند مرا نيز تا شما را حلال كنم و گشاده بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ لختى از آنچه حرام كرده‌اند و بسته‌اند بر شما وَ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ و بشما آوردم نشانى از خداوند شما، فَاتَّقُوا اللَّهَ و بپرهيزيد از انباز گفتن و فرزند گفتن خداى را، وَ أَطِيعُونِ (50) و فرمان بريد مرا.
إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ اللَّه خداوند منست و خداوند شما فَاعْبُدُوهُ وى را بنده باشيد و پرستيد هذا صِراطٌ مُسْتَقِيمٌ (51) اينست راه راست درست.

النوبة الثانية

قوله تعالى: إِذْ قالَتِ الْمَلائِكَةُ يا مَرْيَمُ الآية... ملائكة اين جا جبرئيل است تنها، و در قرآن ازين فراوانست و در عربيّت روا و روان. هم ازين بابست كه اللَّه در قرآن خود را انا گفت، و نحن گفت، و خلقنا و جعلنا نحيي و نميت، مجيبون، ماهدون ازين اخوات فراوان است.
وَ إِذْ قالَتِ الْمَلائِكَةُ يا مَرْيَمُ مريم در محراب بود، جبرئيل آمد و با وى اين خطاب كرد و گفت: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاكِ وَ طَهَّرَكِ اللَّه ترا برگزيد و از همه فاحشه و اثم پاك كرد. سدى گويد: تطهير وى آن بود كه هرگز هيچ مرد بوى نرسيد و حيض زنان نديد. وَ اصْطَفاكِ عَلى نِساءِ الْعالَمِينَ گزين اول عام است كه وى را بگزيد، چنانك همه زنان پاكان نيك زنان را گزيد، پسين گزين خاص است كه وى را بگزيد تا فريشته ديد و روح پاك يافت از نفخه پاك جبرئيل و بى‌شوى پسر زاد نساء و نسوة نامى است جمع زنان را كه از آن لفظ وحدان نيست يكى را گويند: «امرأة»، و جماعت «نسوة، و نسوان» و تصغير «نسيّان».
يا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ معنى قنوت طاعت داشتن است و عبادت كردن بر دوام، اگر در نماز باشد و گر بيرون از نماز. وَ اسْجُدِي وَ ارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ مفسران در معنى اين سجود و ركوع دو قول گفته‌اند: يكى آنكه آن دو ركن معروف خواهد از اركان نماز. و آن گه فرا پيش داشتن سجود را از ركوع دو وجه است: يكى آنكه در شريعت ايشان چنان بود، سجود فرا پيش ركوع مى‌داشتند. ديگر وجه آنكه اين تنبيه بر آنك واو ترتيب واجب نكند، هر چند كه از روى لفظ سجود فرا پيش داشت، اما از روى معنى و شرط نماز ركوع در پيش است. قول ديگر در معنى وَ اسْجُدِي وَ ارْكَعِي آنست كه: سجود اصل نمازست، چنانك گفت: وَ أَدْبارَ السُّجُودِ و ركوع حقيقت شكر است. چنانك گفت: وَ خَرَّ راكِعاً اى شاكرا رب العالمين باين دو كلمه مريم را نماز فرمود و شكر فرمود. آنچه گفت: مَعَ الرَّاكِعِينَ معنى آنست كه: مع الراكعين الساجدين. لكن دانست كه در وَ اسْجُدِي ساجدين خود معلوم شود و مَعَ الرَّاكِعِينَ اشارتست فرا آن كه زن را با مردان نماز كردن بجماعت رواست، و دليل است بر آن كه نماز بجماعت مؤكد است و بآن فرمان شرع است، و بمذهب بوثور و جماعتى از اهل ظاهر خود فريضه است.
اگر كسى گويد: چونست كه در ابتداء اين آيات قصه مريم در گرفت آن گه قصه زكريا در ميان آورد، باز بقصه مريم باز رفت؟ اگر هم ز اول قصه مريم تمام بگفتى و آن گه قصه زكريا در آن پيوستى سخن با نظام‌تر بودى؟ جواب وى آنست كه: قصه ايشان هر دو، بر دو وجه مشتمل است: يكى بيان آيت ولايت و نبوت، ديگر بيان طاعت و عبادت. اول در ابتداء قصه مريم بيان آيت ولايت او در

گرفت و تمامی آن بپایان برد. سپس بیان آیت نبوت زکریا در آن پیوست که آیت بر پی آیت لائق‌تر بوده پس عبادت زکریا درگرفت تا قصه وی تمام شد، آن گه عبادت مریم در آن پیوست که ذکر عبادت بر پی ذکر عبادت لائق‌تر بود. پس معلوم شد که این سخن بر نظام خویش است و بر ترتیب خویش.

ذلِكَ مِنْ أَنْباءِ الْغَيْبِ ای ذلك الذی ذکر فی هذه الآيات من حديث الغيب نوحيه اليك که ما وحی کردیم آن را بتو، لم تشهده يا محمد! میگوید آنچه گفتیم درین قصّه‌ها آنست که از تو غیب بود یا محمد! وَ ما كُنْتَ لَدَيْهِمْ و تو نبودی نزدیك ایشان که اهل مسجد مقدس بودند، و نیکان آن شهر در آن زمان، که هر کس می‌گفت: مریم مرا باید داد تا من بدارم و پرورم.

إِذْ يُلْقُونَ أَقْلامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ انبياء اقلام داشتند، و اهل جاهليت از لام. و درين آيت ردّ ايشانست که قرعه از قمار محرّم شمرند و دليل بر اباحت قرعه آنست که اللَّه تعالى گفت: فَساهَمَ فَكانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ

و مصطفى (ص) چون سفر کردی میان زنان قرعه زدی، آن کس که قرعه بر وی برآمدی با خود بسفر بردی. این دلیل‌ها روشن است که قرعه مباح است، و نه از شمار قمار است.

وَ ما كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ تخاصم و اختصام و مخاصمة جنگ کردن است با یکدیگر، و آن از خصم گرفته و خصم جانب است. یعنی که این از یك سو سخن میگوید، و آن از یك سوی دیگر می‌گوید.

إِذْ قالَتِ الْمَلائِكَةُ يا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ، الآية... کلمه این جا نام عیسی (ع) است از بهر آن او را کلمه خوانده و مصطفى (ص) هم او را کلمه خواند، که او حاصل گشت و موجود بی‌پدر بکلمة اللَّه که گفت: كُنْ اسْمُهُ الْمَسِيحُ اختلاف است میان علماء که چرا مسیح نام کردند وی را. قيل: لانه مسح بالبركة و جعل مباركا اينما كان. وی را ببرکت بپاسیده بودند که بهر عاهت که رسید بسلامت گشت. و قيل: لانّه كان ممسوحا بالدّهن لمّا ولد. و قيل: لانه كان ممسوح القدمين لا اخمص لهما. و قيل لانه كان ممسوحا بالجمال، يعنى الجمال النفسىّ و البدنىّ من الاخلاق الجميلة و الفضائل الكثيرة، نحو قول النبى (ص) فى جرير: «عليه مسحة ملك»

و قيل مسحه جبرئيل بجناحه من الشيطان الرجيم. حتى لم يكن للشيطان عليه سبيل فى وقت ولادته، و فى ذلك ما روى عن وهب بن منبه قال: لما ولد عيسى اتت الشياطين ابليس فقالوا له اصبحت الاصنام منكّسة! فقال هذا الحادث حدث، و قال مكانكم، فطار حتى جاء خافقى الارض فلم يجد شيئا، ثم جاء البحار فلم يجد شيئا ثم طار ايضا فوجد عيسى ولد، و اذ الملائكة قد حفّت حوله فلم يصل اليه ابليس، فرجع اليهم فقال ان نبيا ولد البارحة ما حملت انثى قطّ و لا وضعت الّا انا بحضرتها الّا هذه، فايأسوا ان تعبد الاصنام بعد هذه الليلة، و لكن ائتوا بنى آدم من قبل الخفة و العجلة، باين قولها كه گفته شد، مسیح فعیل است بمعنی مفعول و روا باشد که بر معنی فاعل نهند، چنانك کلبی گفت: «سمّى مسيحا لانّه كان يمسح الاكمه و الأبرص فيبرء و يمسح عين الاعمى فيبصر، و قيل: لانّه كان ماسحا للارض بسياحته فيها» باین هر دو قول مسیح بمعنی ماسح است. و دجال را مسیح گویند هم بر معنی مفعول، هم بر معنی فاعل. اما بر معنی مفعول آنست که: «كان ممسوح احدى العينين كأنها عنبة طافية يعنى ناتئة. و فى ذلك ما

روى ان النبى (ص) قال: أنذركم المسيح! هو رجل ممسوح. فاعلموا ان اللَّه ليس باعور، ليس اللَّه باعور ليس اللَّه باعور!

و روى ابن عمر قال: قام رسول اللَّه (ص) فذكر المسيح الدجال، فقال انّ اللَّه تعالى ليس باعور الا ان المسيح الدجال اعور عين اليمنى كأن عينه، عنبة طافية.

و قيل كان ممسوحا باللعنة. اما بر معنی فاعل آنست که: يمسح الارض كلها الا مكة و مدينة و بيت المقدس، و على هذا سمّى دجّالا لطوفه البلاد و قطعه الارضين، يقال دجل فى الارض اى ضرب فيها و طافها. و قيل من التلبيس و التمويه، يقال: دجّل اذا لبس و موّه». و قيل المسيح الذى يطبق الموضع فعيسى عليه السلام طبق الارض بالعدل و الدجال طبق الارض بالجور. ازین قولها که گفتیم اختیار آنست که بو عبیده گفت: دجال را مسیح نام کردند که ممسوح العين است، و در حق عیسی علیه السلام

مسیح «مشیحا» است. بزبان عبری و لغت رومیان، پس عرب آن را معرب کردند و شین منقوطه بسین بدل کردند چنان که موسی بزبان ایشان «موشا» است چون عرب با زبان خود گردانیدند، شین را با سین کردند. «اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ» گفته‌اند که: مسیح لقب است و عیسی نام و عیسی بزبان رومیان «ایشوع» است.
آن گه صفت عیسی (ع) بیان کرد: «وَجِيهاً فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ». وجیها نصب علی الوصف و الحال است، ای مکینا، شریفا، ذا قدر و جاه، میگوید: روشناس است، و تمام قدر، با جاه و منزلت و کرامت، با پایگاه و جایگاه نزدیك خدای عزّ و جل، هم در دنیا و هم در آخرت.
وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ تقرب وی آنست که وی را به آسمان بردند، و همانست که گفت: وَ رافِعُكَ إِلَيَّ این الیّ بمعنی تقریب است چون رفعه الله الیه.
وَ يُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا این مهد اشارة است فرا هنگام که نه همه در گهواره سخن میگفت اما در آن هنگام که اهل گهواره بودی سخن می‌گفت سخنان بزرگان. و این سخنان که در مهد گفت آن است که: إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتانِيَ الْكِتابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا... الایة قال مجاهد: قالت مریم كنت اذا خلوت انا و عیسی حدّثنی و حدّثته، فاذا شغلنی عنه انسان سبّح فی بطنی و انا اسمع. وَ كَهْلًا ای و یکلّمهم کهلا نصب است بر حال و فائده ذکر کهل آنست که: وی را جوان بآسمان برده‌اند، و باز خواهد آمد با زمین، و بهنگام کهلی مردمان را سخن گوید و او را ببینند.
و کهل، بنزدیك عرب اوست که جواني وی تمام شد و بجای آن رسید که خرد وی مکثر گردد و جوانی وی آرمیده و محکم، اگر در موی سفیدی بود یانی. و گفته‌اند که: از سی و دو سال تا به پنجاه و دو سال کهل است، و از پنجاه و دو سال تا بآخر عمر شیخ . و قیل یکلم الناس فی المهد صبیا، و کهلا نبیا این بشارت مریم است بنبوت عیسی (ع) و بزندگانی وی تا بایام کهولت.
وَ مِنَ الصَّالِحِينَ یعنی المذکورین فی قوله وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحِينَ مثل موسی و اسرائیل و اسحاق و ابراهیم علیهم السلام.
قالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ این خطاب مریم با جبرئیل است، گفت: یا سیدی! چون بود مرا فرزند؟ وَ لَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ، و نپاسیدست مرا هیچ بشر.
مسیس این جا جماع است، و بشر مردم است. بشر نام کردند از مباشرت که بدیدار و حس باو توان رسید نه چون فرشته و پری، و لذلك یقول الله: ما هذا بَشَراً إِنْ هذا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ قالَ كَذلِكِ اللَّهُ يَخْلُقُ ما يَشاءُ . این جا يَخْلُقُ ما يَشاءُ گفت و در قصه زکریا يَفْعَلُ ما يَشاءُ. فرق آنست که زکریا را فرزند داد بر نسق عادت که میان خلق روانست در آفرینش، پس لفظ فعل لائق‌تر بود در آن که عام است، و مریم را فرزند داد نه بر عادت توالد و تناسل بلکه بر ابداع محض، و خلق مخصوص، پس لفظ خلق در آن لائق‌تر بود که خاص‌تر است از لفظ فعل.
إِذا قَضى أَمْراً معنی قضا بر گزاردن کاری بود و تمام کردن آن از روی گفتار یا از روی کردار اما از روی گفتار آنست که ربّ العالمین گفت: وَ قَضى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ و قَضَيْنا إِلى بَنِي إِسْرائِيلَ فِي الْكِتابِ. و از روی کردار آنست که گفت: فَقَضاهُنَّ سَبْعَ سَماواتٍ. و هم از باب فعل است قضی فلان دینه، و قضی نحبه و این جا هر دو وجه احتمال کند.
فَإِنَّما يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ گفته‌اند که: این خطاب تکوین مخاطب را در حال تکوّن صورت بندد، لا قبله و لا بعده. و گرنه این خطاب درست نیاید. و درست آنست که این خطاب بآنست که در علم حق موجودست اگر چه معدوم الذات است و هر چه معلوم حق بود، در حکم موجود بود پس خطاب آن درست آید.
شامی خواند یگانه فَيَكُونُ بنصب نون بر جواب امر، و جواب امر بفا عرب بنصب گویند و برفع گویند، اما برفع بیشتر گویند وَ يُعَلِّمُهُ الْكِتابَ بیا قراءة نافع و عاصم و یعقوب است، اختیار ابو حاتم، و معطوف بر پای يَخْلُقُ. و ایشان که بنون خوانند گویند: معطوف است بر نُوحِيهِ إِلَيْكَ. و يُعَلِّمُهُ الْكِتابَ ای الکتابة و الخطّ بیده بعد ما بلغ اشده، و قیل فی طفولیته. و در وی آموزد الله نبشتن و دبیری. وَ الْحِكْمَةَ: یعنی علم حلال و حرام و سنت و گفته‌اند که: کتاب اینجا جمله کتب منزل است و توریت و انجیل در عموم آن شود، اما تخصیص آن هر دو بذکر، تفضیل و شرف آن راست، چنانك جبرئیل و

میکائیل تخصیص کرد بعد از ذکر عموم تفضیل و شرف ایشان را.
وَ رَسُولًا عطف است بر وجیها و قیل تقدیره: و یجعله رسولا. و قیل منصوب علی الحال، یعنی: و یعلمه الکتاب و هو رسول الی بنی اسرائیل. گفته‌اند: آخر پیغامبران بنی اسرائیل عیسی (ع) بود و اول ایشان یوسف (ع).
روی انّ النبی (ص) قال بعثت علی اثر ثمانیة آلاف نبیّ، اربعة آلاف من بنی اسرائیل.
قوله أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ یعنی که وی را برسولی.
ببنی اسرائیل فرستاد تا گفت که: من آمدم بشما و علامتی آوردم از خدای بشما که گواهی میدهد بر نبوت و رسالت من، گفتند: آن چه علامت است؟ جواب داد، أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ بکسر الف قراءة نافع بر اضمار قول و ایشان که أنّی بنصب الف خوانند معنی آنست که: الآیة انّی اخلق لکم من الطین معنی خلق بحقیقت ابداع است و اختراع اعیان. و لا خالق الا اللّٰه عزّ و جل، اما عیسی بر سبیل توسع گفت: أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ ای اجعل لکم من الطین میگوید: کنم و سازم شما را از گل چون سان مرغ، فَأَنْفُخُ فِيهِ النّفخ جعل الریح فی الشيء و منه النفخة.
فَيَكُونُ طَيْراً قراءة عامه است بیاء، میگوید باد در آن دهم تا مرغی بود. فیکون طائرا قراءة مدنی و یعقوب است. یعنی که تا پرنده بود گفته‌اند که: خفاش بود، طرفه‌ترین مرغها، بگوشت می‌پرد و بی‌خایه زه کند. و شیر دهد که پستان دارد و دندان دارد و حیض بیند.
آن گه گفت: بِإِذْنِ اللَّهِ اهل معانی گفتند: این بِإِذْنِ اللَّهِ فصل است میان فعل خدا و فعل عیسی در خلق، و در نفخ نگفت باذن اللّٰه و همچنین در أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ، و در أُنَبِّئُكُمْ بِما تَأْكُلُونَ وَ ما تَدَّخِرُونَ نگفت باذن اللّٰه که این همه از افعال عیسی است اما بودن مرغ و زنده کردن وی و احیاء مردگان باذن اللّٰه در آن پیوست که آن خبر فعل خدایی است و مخلوق را در آن هیچ راه نیست.
قوله وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ گفته‌اند که: اکمه شب کورست، و گفته‌اند: نابینای مادر زاد است، و ابرص پیس است. و این دو عیب از میان عیبها و علتها مخصوص کرد که مردم را بمداوات آن هیچ راه نیست، تا عیسی را معجزه باشد.
و روزگار ایشان روزگار طبّ بود: زیرکان و حکیمان بودند در میان ایشان، و آنچه در وسع آدمی آید از نوع مداومت و فنون معالجات ایشان بجای می‌آوردند و در آن ماهر بودند. پس رب العالمین معجزه عیسی هم از آن جنس ساخت که ایشان در آن ماهر بودند. تا در ایشان اثر بیشتر کند. وهب بن منبه گفت که: روز بودی که پنجاه هزار کس مداوات کردی، ازین بیماران و اسیران و نابینایان و دیوانگان، هر کس که طاقت داشتی بر عیسی رفتی، و آن گه نتوانستی رفتن عیسی برو خود رفتی. و آن گه مداوات وی آن بودی که آن بیمار را دعا گفتی و دست بوی فرو آوردی بر شرط ایمان. گفته‌اند که: این دعا گفتی: «اللّهمّ! انت اله من فی السماء و اله من فی الارض، لا اله فیهما غیرك، و انت جبّار من فی السماء و جبار من فی الارض لا جبّار فیهما غیرك، و انت حکم من فی السماء و حکم من فی الارض، لا حکم فیهما غیرك، قدرتك فی الارض کقدرتك فی السماء، و سلطانك فی الارض کسلطانك فی السّماء، اسألك باسمك الکبیر و وجهك المنیر و ملکك القدیم، انك علی کل شیء قدیر.
وَ أُحْيِ الْمَوْتى بِإِذْنِ اللَّهِ گفته‌اند که: مسیح مرده زنده نکرد مگر که جبرئیل در آن حال حاضر بود و چهار کس معروفند که زنده کرد ایشان را: یکی عاذر دوستی بود از دوستان عیسی (ع)، بیمار شد خواهر خویش بنزدیك عیسی فرستاد تا وی را خبر دهد. و میان ایشان سه روزه راه بود، چون عیسی و اصحاب او آمدند، عاذر از دنیا رفته بود، بسر خاك وی شد، عیسی، و این دعا بگفت اللّهم ربّ السماوات السبع، و الارضین السبع انّك ارسلتنی الی بنی اسرائیل، ادعوهم الی دینك و اخبرهم انی احیی الموتی باذنك، فاحی العاذر» این دعا بگفت، و عاذر سر از خاك بر زد زنده، و با عیسی بیامد، و روزگاری دیگر بزیست، و وی را بعد از آن فرزند آمد.
دیگر ابن العجوز، مرده بود و بر جنازه نهاده می‌بردند، عیسی دعا کرد و در آن حال زنده شد، از جنازه فرود آمد و جامه در پوشید، و با اهل خویش شد، و بعد از آن فرزند زاد. سدیگر ابنة العاشر، عیسی (ع) را گفتند که: این زن دیروز فرمان یافت عیسی دعا کرد زنده شد، و بعد از آن روزگاری بماند و فرزند زاد، چهارم سام بن نوح (ع) عیسی بسر خاك وی شد دعا کرد زنده شد، و از گور بر

آمد، موی يك نيمه سر وی سفيد شده بود و در آن روزگار سپيدی در موی نبودی. گفته‌اند كه سام بن نوح پانصد سال از عمرش گذشته بود همه در جوانی و سياه مويی، پس آن روز كه زنده شد از هيبت و ترس قيامت نيمه سر وی سپيد شد. پس آن گه كه از خاك بر آمد گفت: قيامت برخاست؟ عيسی گفت: قيامت بر برنخاست، اما من ترا برخواندم بنام اعظم تا زنده شدی. آن گه عيسی گفت: هم بر جای بمير! سام گفت: بشرط آنكه دعا كنی تا اللَّه تعالی مرگ بر من آسان كند و از سكرات موت زينهار دهد و ايمن كند! عيسی دعا كرد چنان كه وی خواست و بخاك فرو شد. كلبی گفت: دعاء عيسی كه بآن مرده زنده كردی اين بود كه: «يا حیّ يا قيوم!».

قوله: وَ أُنَبِّئُكُمْ بِما تَأْكُلُونَ مفسران گفتند: چون عيسی (ع) مرده زنده كرد، و اكمه و ابرص را بی‌عيب كرد، قوم وی گفتند: اين سحر است، بجادويی و استادی كردی! و ما نگرويم تا آنكه ما را خبر دهی از آن چه در خانهای خويش ميخوريم و می‌نهيم! پس عيسی ايشان را خبر دارد كه بامداد بخانه‌های خويش چه خوردند و باقی روز را چه نهادند. سدی گفت: عيسی در كتّاب بود، و با كودكان گفتی كه: پدران و مادران شما فلان طعام خوردند و از بهر شما كه كودكانيد چندين بر گرفتند و نهادند.

كودكان با خانها شدندی و گريستن در گرفتندی كه شما اين خورديد و آن خورديد و چندين نهاديد.

ايشان گفتندی: شما را كه خبر داد از حال و قصه ما؟ كودكان ميگفتند كه عيسی ما را از آن خبر داد.

پس كودكان را همه از كتّاب باز گرفتند و در خانه‌ای جمع كردند و گفتند: «لا تلعبوا مع هذا السّاحر»! با اين جادوگر بازی مكنيد و با وی ميآميزيد! عيسی بطلب ايشان رفت، پدران گفتند: ايشان اين جا حاضر نه‌اند.

عيسی دانست كه ايشان در كدام خانه‌اند. گفت: پس درين خانه كه‌اند؟ پدران گفتند: «خنازير» عيسی گفت «كذلك يكونون» همچنين باشند! پس پدران چون ايشان بازديدند، همه خنازير بودند، چنان كه خود گفته بودند. پس اين قصه در بنی اسرائيل آشكارا شد، همه قصد عيسی كردند، مادر عيسی وی را بر گرفت و بر مركوبی نشاند و از آن دشمنان بگريختند و بمصر شدند.

إِنَّ فِي ذلِكَ ای فيما ذكرت لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. وَ مُصَدِّقاً نصب على الحال و الوصف. لِما بَيْنَ يَدَيَّ من التوراة ای الكتاب الذی انزل قبلی، و قيل معناه. احقق ما اتی به مِنَ التَّوْراةِ ای بالتوراة فيكون ذلك معدودا من جملة معجزاته. وَ لِأُحِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ مفسران گفتند: در شريعت موسی (ع) گوشت شتر و بعضی مرغان و ماهيان حرام بود بر بنی اسرائيل. چنانك آنجا گفت: فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هادُوا حَرَّمْنا عَلَيْهِمْ طَيِّباتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ. رب العالمين آن بريشان حلال كرد بر زبان عيسی وَ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ ميگويد: آوردم بشما نشانی از خداوند شما، اين نشان جمله معجزاتست و عجائب كار وی كه دلالت كرد بر درستی رسالت و نبوت وی. اما بر لفظ وحدان گفت كه از روی دلالت همه يك جنس است.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُونِ ای وحّدوا اللَّه و اطيعونی فيما امرتكم به من النصيحة.

إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هذا صِراطٌ مُسْتَقِيمٌ اين سخن اينجا و در سوره مريم بيزاری است از آنچه ترسايان دعوی كردند در وی. يعنی اگر من از افعال الهی چون مرده زنده كردن و مرغ زنده ساختن و غير آن چيزی نمودم بر طريق معجزات و بيان دلالت بر صحت رسالت، خدای را عزّ و جلّ بنده‌ام و آفريده او، و اللَّه است كه خدای منست و خدای شما، او را پرستيد و او را بنده باشيد، و بيگانگی و يكتايی وی اقرار دهيد، راه راست اينست. هر كه ازين برگشت بر راه راست نيست و دين وی بصفت استقامت نيست.

النوبة الثالثة

قوله تعالی وَ إِذْ قالَتِ الْمَلائِكَةُ يا مَرْيَمُ الاية... خدای عالميان كردگار جهانيان، روزی گمار بندگان، بخشاينده و مهربان، نوازنده دوستان درين آيت مريم را بنواخت، و با وی كرامتها كرد. و بآن كرامتها بر زنان جهانيان تفضيل داد و از همه جدا كرد. اوّل آنست كه او را بنداء كرامت برخواند كه يا مَرْيَمُ عزيزست اين خطاب! عزيز است اين ندا! كه هزاران هزار انبياء و اولياء رفتند يا در روح يافت آن رفتند، يا در حسرت و آرزوی آن رفتند! ای جان جهان اگر هزار بار تو او را برخوانی گويی «ربّی ربّی!» چنان نبود كه او يك بار ترا بر خواند كه «عبدی عبدی!» اگر چند او را بخداوندی پذيری،

سودت ندارد، که خداوندی او خود ترا لازم است کار آن دارد که او یك بار ترا ببندگی پذیرد.
بو یزید بسطامی قدّس سرّه گفت: اوقفنی الحق سبحانه بین یدیه الف موقف یعرض علیّ المملکة فاقول لا اریدها. فقال لی فی آخر الموقف یا با یزید! ما ترید؟ قلت: ارید ان لا ارید ای ارید ما ترید. فقال تعالی عز اسمه: انت عبدی حقا. هر چند ترا زهره آن نیست که با حق بو یزید و از سخن گویی. آخر کم از آن نباشد که نیازی عرضه کنی، و سوزی و آرزوئي بنمایی گویی: خداوندا! بنامی و نشانی بسنده کرده‌ام آمدی که از درگاه خود مرا نامی نهی هر نام که خواهی، تا بود. مردی به بازار رفته بود تا غلامی خرد، غلامان عرضه کردند، یکی اختیار کرد تا بخرد، گفت: ای غلام چه نامی؟ گفت: اول بخر تا ترا باشم پس بهر نام که خواهی می‌خوان! چون بنده او باشی بهر نام که خواهد ترا خواند و بهر صفت که خواهد تا دارد.
استاد بو علی گفت: پیری را دیدم ازین دیوار بآن دیوار می‌شتافت درمانده و سراسیمه گشته. گفت: از سر جوانی خود از وی سؤال کردم که یا شیخ اندرین وقت چه شربت خورده‌ای؟ گفت: ما را خود آن نه بس که بار خدای عالم ما را بیاگاهاند که شما را من آفریدم، و من خداوند شمایم. و دیگر چیزی در می‌باید؟

از عشق تو این بس نبود حاصل   کآراسته وصل تو باشد دل من؟
من؟

نواخت دیگر مریم را آنست که، رب العالمین او را رقم اصطفائیت کشید بدو جایگه در اول آیت و آخر آیت. گفت: اصْطَفاكِ وَ طَهَّرَكِ، وَ اصْطَفاكِ عَلى‏ نِساءِ الْعالَمِينَ کرا بود از زنان جهانیان این کرامت که وی را بود؟ از دنیا و جهانیان آزاد بود، چنانك گفت: ما فِي بَطْنِي مُحَرَّراً و آنکه در آن آزادی پذیرفته و پسندیده خدای بود فَتَقَبَّلَها رَبُّها بِقَبُولٍ حَسَنٍ. جای و نشستگاه وی مسجد و محراب بود، و در آن جایگه روزی وی روان از درگاه خدای بود وَجَدَ عِنْدَها رِزْقاً. و آن گه پرهیزگار و خدا را فرمان بردار بود وَ كانَتْ مِنَ الْقانِتِينَ. و در بزرگی و صدیقی خدای وی را گواه بود وَ أُمُّهُ صِدِّيقَةٌ.
و ازین عجبتر که فرزندش بی‌پدر آمد و «رَوْحِ اللَّهِ» بود و ذلك فی قوله إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَ كَلِمَتُهُ أَلْقاها إِلى‏ مَرْيَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ رب العالمین درین آیت عیسی (ع) را چهار نام گفت: مسیح، عیسی کلمة و روح. یعنی که عیسی رسول خداست، و موجود آورده سخن وی کان سخن را بمریم او کند، و جانی است ازو بعطاء بخشیده.
و درین آیت گفت: بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهاً فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ روشناس و نیك نام در دنیا و در آخرت، و کریم بود بر خدای عزّ و جلّ، وی را کرامتها و معجزتها بود، یکی آن که از مادر بی‌پدر در وجود آمد. دیگر آنکه از نفخ جبرئیل حاصل گشت. سدیگر آنکه بکلمة، ناآفریده پیدا شد، چهارم آنکه وی را در کودکی حکمت و دانش داد و ذلك فی قوله تعالی. وَ يُعَلِّمُهُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْراةَ وَ الْإِنْجِيلَ تا آخر آیت همه معجزات وی است. و بحکم آنکه در علم خدا بود که ترسایان در حق او غلو کنند، رب العالمین رد آن ترسایان را وی را در گهواره بحال طفولیت در سخن آورد تا گفت: إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ یعنی نه چنانست که ترسایان گویند، بلکه من بنده خدایم آفریده اویم و وی خداوند من. و نیز رد ایشانست که در مادر وی طعن زدند که: يا أُخْتَ هارُونَ ما كانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ! رب العالمین براءة ساحت مریم را، و روشنایی چشم وی را آن سخن در حال طفولیت بر زبان وی براند.
این جا نکته‌ای عزیز است: چون در علم خدا بود که مریم از عیسی روشنایی چشم و سرور دل خواهد بود در دنیا و در عقبی، رب العالمین بار و رنج عیسی در وقت ولادت بر وی نهاد و ذلك فی قوله تعالی: فَأَجاءَهَا الْمَخاضُ إِلى‏ جِذْعِ النَّخْلَةِ تا حق وی واجب شد. آن گه در مقابله آن رنج و شدت نعمت و راحت بوی رسید. و حال مصطفی (ص) با مادر وی بعکس این بود، چون در علم خدا بود که مادر را از وی نصیب نخواهد بود، نه در دنیا نه در آخرت، بار مصطفی (ص) بر وی ننهاد، و در وقت ولادت هیچ رنج بوی نرسید، تا حقی واجب نگشت. نظیر این قصه نوح (ع) است با امت خویش، و قصه مصطفی (ص) است با امت خویش. نوح را گفتند: رنج امّت بر خویشتن منه و بار بلاء ایشان مکش، که هرگز ترا از ایشان روشنایی چشم و سرور دل نخواهد بود، لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ

آمَنَ پس بر مقتضى اين خطاب دعا كرد: رَبِّ لا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكافِرِينَ دَيَّاراً، ففعل اللَّه ذلك، و مصطفى (ص) را گفتند: يا سيد! رنج امت خويش احتمال كن، و بر ايشان صابر باش فَاصْبِرْ كَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ و اگر ازيشان زشتى بينى از آن درگذر و عفو كن: خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ كه ترا از ايمان ايشان روشنايى چشم و سرور دل خواهد بود.
اينجا لطيفه‌اى گفته‌اند چنانستي كه: رب العالمين گفتى: بنده من هر چه بلا و محنت و شدت است از بيمارى و گرسنگى و تشنگى و غم روزى و بيم عاقبت، اين همه از فريشتگان برداشتيم و بريشان نهاديم كه نعيم باقى و بهشت جاودانى و وعده ديدار و رضاء ذو الجلال همه نه ايشان را ساخته‌ايم نه ايشان را بآن وعده‌اى داده‌ايم، بنده من ترا كه اين همه بلا دادم و محنت و مصيبت بر تو ريختم از آنست كه نعيم خلد و بهشت باقى هم ترا ساختم و بتو دادم، قسمت ما چنين است، آنجا كه گنج است ره گذر آن بر رنج است، و آنجا كه بلاست ثمره آن شفا و عطا است.

11 النوبة الاولى

قوله تعالى: فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسى مِنْهُمُ الْكُفْرَ آن گه كه دريافت و بدانست عيسى (ع) از كافرى آن قوم، قالَ گفت: مَنْ أَنْصارِي إِلَى اللَّهِ؟ ياران من از شما كيست با آنك خداى خود يار است مرا؟ قالَ الْحَوارِيُّونَ حواريون گفتند: نَحْنُ أَنْصارُ اللَّهِ ما يارانيم خداى را، آمَنَّا بِاللَّهِ بگرويديم بخداى كه يگانه است وَ اشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (52). پس گواه باش تو كه رسول خدايى كه ما گردن نهادگانيم.
رَبَّنا آمَنَّا بِما أَنْزَلْتَ خداوندا، ما بگرويديم بآنچه فرو فرستادى، وَ اتَّبَعْنَا الرَّسُولَ و بر پى فرستاده تو ايستاديم، فَاكْتُبْنا مَعَ الشَّاهِدِينَ (53) ما را نام نويس با گواهان خويش كه گواهى ميدهند بتوحيد و تصديق.
وَ مَكَرُوا و مكر ساختند آن جهودان، وَ مَكَرَ اللَّهُ و مكر ساخت خداى وَ اللَّهُ خَيْرُ الْماكِرِينَ (54) و اللَّه بهتر همه ماكران است. مكر او مه و ساز او به.
إِذْ قالَ اللَّهُ اللَّه گفت: يا عِيسى. إِنِّي مُتَوَفِّيكَ من روزى ترا اكنون از زمين سپرى خواهم كرد، وَ رافِعُكَ إِلَيَّ و ترا بسوى خود بر خواهم آورد، وَ مُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا و ترا از كافران باز خواهم رهانيد. وَ جاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ و خواهم كرد ايشان را كه پى برند بتو در توحيد، فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا زبر دشمنان تو كه بمن كافراند، إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ تا روز رستاخيز، ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ آن گه بازگشت شما همه با من است. فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ داورى برم ميان شما. فِيما كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (55) در آنچه شما در آن مختلف گشتيد.
فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا امّا ايشان كه كافر شدند فَأُعَذِّبُهُمْ عَذاباً شَدِيداً عذاب كنم ايشان را عذابى سخت فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ هم درين جهان و هم در آن جهان، وَ ما لَهُمْ مِنْ ناصِرِينَ (56) و ايشان را يارى ده نيست.
وَ أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ و اما ايشان كه بگرويدند و كارهاى نيك كردند. فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ با ايشان گزاريم مزدهاى ايشان تمام، وَ اللَّهُ لا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (57) و خداى دوست ندارد آن كافران كه بر خويشتن بكفر ستمكاراانند.
ذلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ اين كه ميخوانيم بر تو از قصه مريم و عيسى (ع). مِنَ الْآياتِ از سخنان خداست وَ الذِّكْرِ الْحَكِيمِ (58) و قرآن پاك محكم و راست.

النوبة الثانية

قوله تعالى: فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسى مِنْهُمُ الْكُفْرَ الاية... معنى احساس دانستن است و يافتن بخرد، و ديدن بحاسه بصر، ميگويد كه: چون عيسى (ع) بدانست و دريافت كه جهودان بر كفر محكم ايستاده‌اند، و اصرار ايشان بر كفر ديد و قصد قتل عيسى (ع) ميكردند و ساز بد كه پنهان مى‌ساختند، عيسى (ع) در آن حال از ايشان برگشت و راه گريز گرفت، تا بقومى حواريان در افتاد. يعنى گازران كه جامها مى‌شستند و سپيد ميكردند. از ايشان نصرت خواست بر جهودان و گفت: مَنْ أَنْصارِي إِلَى اللَّهِ؟ انصار جمع نصير است چنان كه اشهاد جمع شهيد، و الى بمعنى مع است، چنان كه گفت آنجا: وَ لا تَأْكُلُوا أَمْوالَهُمْ إِلى أَمْوالِكُمْ يعنى مع اموالكم و عرب گويند: «الذود الى الذود ابل» يعنى مع الذود. و معناه

«من يضيف نصرته اياى الى نصرة اللَّه؟» آن كيست از شما كه مرا نصرت كند با آنكه اللَّه مرا نصرت ميدهد.
گفته‌اند اين نصرت زبان است و اثبات حجت كه ميطلبيد، نه نصرت شمشير.
قالَ الْحَوارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصارُ اللَّهِ حواريون گفتند كه ما يارانيم خداى را و اين بر فراخى مجال عرب است در سخن ايشان، مراد بآن نصرت دين است، چنان كه گفت: إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ يعنى: ان تنصروا دين اللَّه. جاى ديگر گفت: وَ يَنْصُرُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ اى و ينصرون دين اللَّه و رسوله.
امّا حواريون، خلافست ميان علما كه اين نام ايشان را از بهر چه نهادند؟ قومى گفتند: از بهر آنكه جامهاى سپيد داشتند، عيسى (ع) بايشان در رسيد و ايشان همه سپيد جامه بودند، صيد ماهى ميكردند. و درست آنست كه گازران بودند: «كانوا يحوّرون الثّياب اى يبيّضونها» و زن را حوراء گويند به آن معنى كه سياهه چشم وى سياه باشد و سپيده سخت سپيد و خالص. رسول خدا (ص) گفت: «هر پيغامبرى را حوارى است، حوارى ما زبير بن العوام است. اين خبر دليل است كه حوارى ناميست خاصگيان هر پيغامبرى را. ازين جاست كه قتاده گفت: انّ الحواريين كلهم من قريش: ابو بكر، و عمر، و على، و حمزة، و جعفر، و ابو عبيدة بن الجراح، و عثمان بن مظعون، و عبد الرحمن ابن عوف، و سعد بن ابى وقاص، و عثمان ابن عفان، و طلحه ابن عبيد اللَّه و الزبير ابن العوام و در قصه اين آيت گفته‌اند كه مريم عيسى (ع) را با حرفت صبّاغى داد پيش مهتر صبّاغان، چون آن حرفت بدانسته بود و دريافته، آن مهتر صباغان جامهاى بسيار بوى داد، و بر هر جامه نشان كرد بر آن رنگ كه ميخواست. آن گه به عيسى گفت: اين جامها رنگارنگ مى‌بايد هر يكى چنان كه نشان كرده‌ام به رنگ ميكن، اين بگفت و به سفرى بيرون شد و جامها بعيسى سپرد. عيسى رفت و آن جامها همه در يك خنب نهاد بر يك رنگ راست، و گفت: «كونى باذن اللَّه على ما اريد منك» پس آن گه مهتر صباغان زود از سفر باز آمد و آن جامها ديد، در يك خنب نهاده، و بيك رنگ داده، دل‌تنگ شد، گفت: اين جامها تباه كردى! عيسى گفت: جامها چون خواهى؟ و بر چه رنگ خواهى؟ تا چنانك تو خواهى از خنب بيرون آرم، چنان كرد. يكى سبز آمد، يكى زرد، يكى سرخ چنانك مراد بود. آن مرد از كار وى عجب درماند و دانست كه بجز صنع الهى نيست، بوى ايمان آورد و اصحاب وى همه ايمان آوردند. و نصرت دين وى كردند.
اين است كه رب العالمين گفت: قالَ الْحَوارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصارُ اللَّهِ كلبى گفت: حواريون دوازده مرد بودند و از خاصگيان عيسى كه بر راه اتّباع وى راست رفتند و درست آمدند، هميشه با وى بودند، و هرگز از وى جدا نگشتند، هر گه كه گرسنه شدندى گفتندى: «يا روح اللَّه جعنا» عيسى دست بر زمين زدى و هر يكى را دو رغيف بيرون آوردى. و در حال تشنگى ميگفتند: «عطشنا يا روح اللَّه!» عيسى دست در زمين زدى، آب بر آمدى، تا ايشان بياشاميدندى. پس ايشان گفتند: يا روح اللَّه! كيست از ما فاضلتر كه بتو ايمان آورديم، و بر پى تو ايستاديم، چون گرسنه شويم ما را طعام دهى، و در تشنگى آب دهى؟ عيسى گفت: از شما فاضلتر آنست كه بدست خويش كار كند، و از كسب خويش خورد! ايشان چون اين سخن بشنيدند حرفت گازرى بياموختند، و از كسب خويش خوردند ايشانند كه رب العالمين نام ايشان حواريان نهاد، و از ايشان حكايت كرد كه گفتند: آمَنَّا بِاللَّهِ وَ اشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ: رَبَّنا آمَنَّا هم از قول حواريان است، ميگويد: خداوند ما! ما ايمان داريم و بگرويديم بِما أَنْزَلْتَ بآنچه فرو فرستادى از آسمان يعنى كتاب انجيل: وَ اتَّبَعْنَا الرَّسُولَ و بر پى رسول ايستاديم يعنى عيسى (ع). فَاكْتُبْنا مَعَ الشَّاهِدِينَ اى مع محمد (ص) و امته، و هم الذين ذكرهم اللَّه فى قوله لِتَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً.
وَ مَكَرُوا يعنى الذين احسّ عيسى منهم الكفر. ايشان كه عيسى ازيشان كفر معلوم كرده بود، مكر ساختند. و مكر ايشان آن بود كه چون عيسى و مادر از ميان ايشان بيرون شدند و پس با حواريان بايشان باز آمد و دعوت كرد، ايشان قصد عيسى كردند، و دار زدند، تا وى را بردار كنند، رب العالمين گفت: وَ مَكَرَ اللَّهُ ايشان ساز نهانى ساختند، و اللَّه ساز نهانى ساخت، گفتند كه: مكر، سازى بود پوشيده.
و باشد كه مفسدت را كنند، و باشد كه مصلحت را. و مكر اللَّه جز مصلحت را نباشد، و غدر با آن

نبود که اللّٰه تعالی پاك است و منزه از غدر کردن. این هم چنان است که خود را جل جلاله کید گفت و آن گه در آن کید از غرور پاك و منزه است. بخلاف مخلوق که کید او با غرور است و مکر او با غدر. پس مکر خالق بمکر مخلوق نماند، هم نامی هست، لکن همسانی نیست، و درین آیت رد جهمیان ظاهر است و اهل سنت را بحمد اللّٰه در آن حجت قاهر.
وَ مَكَرَ اللَّهُ گفته‌اند که: مکر اللّٰه اینجا آنست که: پیغام داد به عیسی تا فرا حواریان گفت که: آن کیست از شما که رضا دهد تا شبه من بر وی افکنند، و وی را ببدل من بردار کنند و بهشت او را بود؟ یکی از ایشان اجابت کرد، آنست که اللّٰه تعالی گفت: شُبِّهَ لَهُمْ وهب ابن منبه گفت در بیان این قصه: که عیسی شبی نشسته بود با حواریان، و ایشان را وصیتها میکرد، و نصیحتها میگفت، آن گه گفت: یکی از شما امشب بمن کافر شود، و مرا بچند درم بفروشد. پیش از آنکه خروه بانگ کند و روشنایی روز پدید آید، تا درین سخن بودند، جهودان بیامدند و عیسی (ع) را در آن میانه شب ببردند، و دار زده بودند تا وی را بردار کنند. اللّٰه تعالی آن شب فرمان داد تا جهان تاریك گشت، تاریکی عظیم که ایشان یکدگر را نمی‌دیدند. فریشتگان آمدند در آن ساعت و عیسی (ع) را رهانیدند از دست ایشان. آن مرد که عیسی (ع) او را نام زد کرده بود بکفر و بیگانگی، نام وی یهودا بود. بجهودان گفت: مرا چه دهید اگر من شما را بعیسی دلالت کنم؟ سی درم بوی دادند. وی بیامد و عیسی در خانه بود که روزن به بیرون داشت. چون در خانه شد اللّٰه تعالی شبه عیسی بر وی افکند و جبرئیل آمد عیسی را از آن روزن به آسمان برد. جهودان از پس آن مرد در رفتند و آن مرد را بر صورت عیسی دیدند، وی را بگرفتند و بردار کردند. و بعد از آن مادر عیسی و زنی دیگر آمدند بپای دار و میگریستند. رب العالمین فرمان داد تا عیسی بیامد و ایشان را گفت چرا می‌گریید؟ ایشان گفتند: بتو میگرییم. عیسی گفت: شما دلتنگ نباشید که اللّٰه تعالی مرا بآسمان برد و با من نیکوئیها کرد و جز خیر و راحت پیشم نیامد، و این مرد را که بردار کردند اللّٰه تعالی شبه من بر وی افکند، تا جهودان پنداشتند که آن من بودم. این است که رب العالمین گفت: وَ مَكَرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْماكِرِينَ جهودان پنداشتند که ایشان دست بردند بآن مکر که ساختند و مکر اللّٰه به است و ساز او مه.
تواریخیان گفتند که: عیسی سی و سه ساله بود که او را بآسمان بردند از بیت المقدس شب قدر از ماه رمضان و سی ساله بود که از آسمان بوی وحی آمد.
چنان که مدت نبوّت و ابلاغ وی سه سال بر آمد، آن گه او را بآسمان بردند. و مریم آن گه که بوی بار گرفت سیزده ساله بود، و بعد از رفع عیسی (ع) شش سال بزیست. و ولادت عیسی بعد از ملك اشکانیان بود به پنجاه و یك سال و بعد از غلبه اسکندر بزمین بابل بشصت و پنج سال. و عیسی به بیت لحم زاد که منزلی است از منازل مسجد اقصی.
مصطفی (ص) شب معراج آنجا فرود آمد و نماز کرد.
قوله: إِذْ قالَ اللَّهُ يا عِيسى إِنِّي مُتَوَفِّيكَ در معنی مُتَوَفِّيكَ دو قول گفته‌اند: یکی آنست که اللّٰه گفت یا عیسی من ترا ستاننده‌ام و گیرنده و از دنیا بسوی خود بر آورنده بی‌مرگ. همانست که جای دیگر گفت: فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي ای قبضتنی الی السّماء و أنا حیّ. این قول کعب است و حسن و کلبی و مطر وراق، و ابن جریج و ابن زید، و برین قول توفی را دو تأویل است: یکی آنکه: رافعك الی وافیا ای تاما لم ینالوا منك شیئا. چیزی که بتمامی از کسی بستانی گویی: توفیت کذا و استوفیته یعنی که: من ترا به آسمان بر آرم با شخص تمام که این دشمنان از تو هیچ چیز نکاهند و نگیرند. دیگر آنست که: «انّی متوفیك، ای متسلّمك»، یقال «توفیت منه، ای تسلّمته» یعنی که: من ترا با خود پذیرم و سوی خویش برآرم.
قول دیگر آنست: که از ابن عباس روایت کرده‌اند: «انی متوفیك ای ممیتك» توفّی برین قول مرگ است و آن را دو تأویل است: یکی آنکه وهب گفت: «توفّی اللّٰه عیسی ثلاث ساعات من النّهار ثمّ رفعه الیه». تأویل دیگر آنست که ضحاك گفت بر تقدیم و تأخیر «انّی رافعك الیّ و مطهّرك من الّذین کفروا و متوفیك بعد انزالك من السّماء».
میگوید: ترا بسوی خویش برآرم و از کافران برهانم و آن گه بعاقبت ترا بدنیا فرستم و بمیرانم.
روی ان النّبی (ص) قال انا اولی بعیسی بن مریم لانه لم یکن بینی و بینه نبی، و انّه نازل علی امّتی و خلیفتی علیهم، فاذا رأیتموه فاعرفوه، فانه رجل مربوع الحلق، الی الحمرة و البیاض، سبط الشعر،

يهلك اللّه فى زمانه مسيح الضّلالة الكذّاب الدّجال، و يلبث فى الارض اربعين سنة. و فى رواية كعب اربعا و عشرين سنة، ثم يتزوّج و يولد له، يتوّفى و يصلّى المسلمون عليه و يدفنونه فى حجرة النبى (ص).
و روى ان النّبي (ص) قال كيف يهلك امّة أنا فى اوّلها و عيسى فى آخرها و المهدى من اهل بيتى فى وسطها.
قال ابن عباس ما لبس موسى الّا الصّوف حتى قبض، و ما ليس عيسى الّا الشعر حتى رفع.
و قال ابن عمر رأينا النبى (ص) يبتسم و هو فى الطواف. فقيل له فى ذلك، فقال استقبلنى عيسى فى الطواف و معه ملكان.
وَ مُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا تطهيره من الكافرين: اخراجه من بينهم.
و قيل تخليصه من قتلهم لانّ ذلك نجس طهّره منه.
وَ جاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ ابن زيد گفت: اين ترسايان‌اند كه در هر شهرى كه باشند مه از جهودان باشند، نه بينى كه ترسايان را در دنيا مملكت و عزّت و منعت است، و جهودان را جز خوارى و مهانت و فرومايگى نيست. و برين قول معنى اتباع دعوى محبت است نه اتباع دين و ملت. و قول درست آنست كه: اتّباع جز اتّباع دين و ملّت نيست، و اين كاف اتَّبَعُوكَ با مصطفى (ص) ميشود و معنى آنست كه: ايشان كه بر پى تو رفتند يا محمد. در توحيد و تصديق هم ايشانند كه اتّباع دين عيسى (ع) و ملت وى كردند براستى و درستى، و او را ببندگى اللّه و رسالت وى اقرار دادند. يا محمد! اينان برتر جهودان و ترسايانند، امروز در برهان و حجت تا بقيامت و فردا در درجات بهشت با نعمت و كرامت. آن جهودان و ترسايان در اسفل السافلين، و اين مؤمنان در اعلى عليين.
ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيما كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ اين مختلفان درين آيت پنج قوم‌اند، يكى مسلمانان‌اند كه مى‌گويند كه: اللّه يكى و موسى (ع) و عيسى (ع) و محمد (ص) رسولان او، و ديگر جهودان‌اند كه ميگويند: موسى رسول او و عيسى و محمد (ص) نه. و سديگر گروه ترسايان‌اند. يك گروه مى‌گويند كه: عيسى (ع) خداست! و يك گروه مى‌گويند كه: فرزند است و مادر وى زن، و محمد (ص) پيغامبر نه. آن گه خبر داد از سرانجام اين چهار گروه كه كافرند و آن يك گروه كه مسلمان‌اند: فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا الآية... اما اين چهار گروه كه كافران‌اند فَأُعَذِّبُهُمْ عَذاباً شَدِيداً فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ ايشان را عذاب كنم عذابى سخت در دنيا بشمشير و گزيت و در آخرت آتش جاويد.
وَ أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ اما آن يك گروه كه مسلمان‌اند كه ايشان را ايمان است و عمل صالح. ايمان فعلى باشد از بنده كه مقتضى آن امن بود از عذاب خدا، و عمل صالح فعلى بود كه مقتضى آن صلح باشد ميان بنده و ميان خدا.
فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ ميگويد: جزاء كردار ايشان و ثواب طاعات ايشان بتمامى بايشان رسانيم، و از مزد كار ايشان هيچ چيز ضائع نكنيم و نكاهيم. همانست كه جاى ديگر گفت: إِنَّا لا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا.
آن گه گفت: وَ اللَّهُ لا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ اللّه ظلم نه پسندد و ظالمان را دوست ندارد. يعنى كه چون ظلم دوست ندارم بدانيد كه خود نكنم و با خلق خود پيش نگيرم، كه آن كس كه چيزى دشمن دارد، خود نكند خاصه كه از آن مستغنى و بى‌نياز باشد.
ذلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ حقيقت تلاوت اتّباع است، يعنى كه خواننده لفظ بر پى لفظ مى‌دارد و «حق تلاوت» چنان كه آنجا گفت يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلاوَتِهِ آنست كه تدبر و تتبع معنى بر پى لفظ دارد، و بمقتضى آن كار كند، و خداى عزّ و جل در قرآن جايها اضافت تلاوت و قراءة با خود كرد از آن در قرآن فراوان است. و ظاهر آن همه رد جهميان است، و گفت مصطفى (ص) شاهد آنست: كأن الناس لم يسمعوا القرآن حين سمعوه من الرحمن يتلوه عليهم.
ذلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآياتِ معنى آنست كه: اين قصه عيسى و مريم كه ما بر تو خوانديم از علامات رسالت و برهان نبوت تو است يا محمد، كه آن خبرها غيب است كه نه بمشاهدت ديده و نه از كتابى برخوانده‌اى، بلكه ما ترا از آن خبر داديم و از ذكر حكيم «يعنى لوح محفوظ» با تو بگفتيم: «و اللّوح

المحفوظ معلّق بالعرش من درّة بيضاء» و گفته‌اند كه: «ذكر حكيم» قرآن است، فانه المحكم من الباطل و هو المشار اليه بقوله تعالى: كِتابٌ أُحْكِمَتْ آياتُهُ.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قالَ مَنْ أَنْصارِي إِلَى اللَّهِ؟ بزرگ است و بزرگوار، جليل است و جبّار، خداوند جهانيان و دارنده آفريدگان، و دادستان از گردنكشان، و كين‌خواه از برگشتگان، باز دارنده عدل خود از دوستان بازدارنده شر بدان از نيكان، نگه دارنده آبروى دوستان خويش در آفريدگان.

بنگر كه چه فضل كرد و چه كرم نمود با عيسى بنده و رهى خويش! و چه ساخت از ساز نهانى بر آن دشمنان! آرى، دوستان خويش بدشمنان نمايد، اما بايشان ندهد و نسپارد اگر عيسى را بدشمنى مى‌بگذاشتى در بدايت وجود در حال طفوليت شيطان را فرا پيش وى گذاشتى، چنانستى كه عيسى (ع) گويد: من آن روز دانستم كه در پرده عنايت احديت و در پناه عصمت ربوبيت‌ام كه در حال طفوليت و ضعف كودكى مهتر شياطين از من بازداشت، و مرا در حفظ و عصمت خود نگه داشت. گويند كه: آن روز ابليس فرياد برآورد و گفت: بار خدايا اگر گرد عيسى نتوانم گشت كه گفته‌اى: إِنَّ عِبادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطانٌ بعزّت تو خداوندا كه باز نگردم تا هر كه بدو نگرست زنّارى بر نه بندد، و سنب خرى نپرستد، رشك و غيرت آنكه عيسى را بنواختى و روشناس و مقرّب كردى! وز حضرت عزّت فرمان مى‌آيد كه: أَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجِلِكَ اگر در ايشان خيرى بود يا سعادتى در راه ايشان بودى، از تو هم چون عيسى (ع) معصوم بودندى. لكن حكم ما ايشان را در ازل به بيگانگى رفت، و صولت قهر ما ايشان را از درگاه ما براند، و داغ نوميدى بر جان ايشان نهاد. ايشان را بر فتراك خويش بند كه ايشان سزاى تواند و تو سزاى ايشان.

پيش تو رهى چنان تباه افتادست	كز وى همه طاعتى گناه افتادست
اين قصه نه زان روى چون ماه افتادست	كين رنگ گليم ما سياه افتادست

وَ مَكَرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ ابن عباس گفت: مكر اللَّه آن بود كه چون ايشان بكفر و گناه بيفزودند، در نعمت بيفزود تا ايشان را بيكبارگى در نعمت بطر گرفت.

كفر نهمار آوردند، و در طغيان و ضلالت سر در نهادند، آن گه ايشان را فرا گرفت پاره پاره از آنجا كه ندانستند.

در آثار بيارند: كه يكى ابو الدرداء را رنجانيد. ابو الدرداء گفت: بار خدايا تن درست و عمر دراز و مال بسيار وى را ارزانى بدار! عاقل كه درين سخن تامل كند داند كه: بدترين دعاهاست، كه هر كه را اين دادند بطر و غفلت وى را از كار آخرت غافل گرداند تا هلاك شود.

إِذْ قالَ اللَّهُ يا عِيسى إِنِّي مُتَوَفِّيكَ الآية... بو بكر واسطى گفت: «متوفّيك عن شهواتك و حظوظ نفسك» اللَّه گفت: يا عيسى من ترا از شهوات و لذات و حظوظ نفس خويش فرا خواهم گرفت، تا نيز حظوظ خود نطلبى، و مراد نفس را نكوشى.

رب العالمين اين بگفت و چنان كرد، او را به آسمان برد و بمنزل فريشتگان فرود آورد، و او را بصفت ايشان بر آورد اكنون عيسى (ع) بآسمان است. و مصطفى (ص) گفت: شب معراج عيسى را بآسمان دوم ديدم. و بآخر عهد اين امّت بمحراب بيت المقدس فرود آيد، و دجال را هلاك كند و صليب بشكند و خنزير بكشد، و نصرت دين محمد كند، و بيان اين قصه در آن خبر است كه: ابو امامة باهلى روايت كرد از مصطفى (ص): «قال انه لم تكن فتنة فى الارض منذ ذرأ اللَّه ذرية آدم اعظم من فتنة الدجّال، و ان اللَّه لم يبعث نبيا الا قد حذّر امته الدجال، و انا آخر الانبياء و انتم آخر الامم و هو خارج فيكم لا محالة».

گفت: از روزگار آدم تا بقيامت هيچ فتنه‌اى صعب‌تر و عظيم‌تر از فتنه دجال نيست و پيغامبران كه بودند همه آن بودند كه امت خود را از فتنه دجال بيم دادند، و بترسانيدند.

و من پيغامبر آخر الزمان ام و شما امت آخر الزمان، و در روزگار اين امت لا محالة بيرون آيد. آن

گه مصطفی (ص) گفت: اگر من زنده باشم شغل او کفایت کنم شما را، و اگر بعد از من بیرون آید، فاللّٰه خلیفتی علی کل مسلم.
آن گه بیان کرد که از کجا بیرون آید؟ گفت: از میان شام و عراق پدید آید، و چنان که می‌رود در سوی راست و سوی چپ، تباه‌کاری میکند در زمین. و اوّل سخن که گوید آنست: که «انا نبیّ» دعوی پیغامبری کند! مصطفی (ص) گفت: «و لا نبیّ بعدی»
یعنی: بدانید که پس از من هیچ پیغامبری نباشد. نگر تا بدروغ وی فریفته نشوید! آن گه پای برتر نهد و سخن برتر گوید، و دعوی خدایی کند: انا ربکم گوید! مصطفی (ص) گفت: «و لن تروا ربکم حتّی تموتوا»
و شما تا نمیرید خدای را نه بینید!
«و انّه اعور و اللّٰه ربّکم لیس باعور»
گفت: و نشان وی آنست که اعور بود، و خدای شما اعور نیست، و میان دو چشم دجال نام کافر نوشته چنانك دبیر و نادبیر میخواند. و با وی بهشتی است و دوزخی. مصطفی (ص) گفت: آن دوزخ وی بهشت است و آن بهشت دوزخ. کسی که با آن دوزخ و آتش وی گرفتار شود، باید ابتداء سورة الکهف درگیرد و میخواند، تا خدای تعالی آن آتش بر وی سرد کند.
چنان که بر ابراهیم (ع) سرد کرد. آن گه اعرابی را گوید: چه بینی، اگر من پدر و مادرت زنده کنم، گواهی دهی که من خدای توام؟ اعرابی گوید چنین کنم! پس دو شیطان بر صورت مادر و پدر وی بیایند و گویند: «یا بنیّ اتّبعه فانّه ربّك»
گفتا: و از فتنه دجال یکی آنست که: او را مسلط کنند بر شخصی تا وی را بکشد و پاره‌پاره بکند. آن گه گوید: «انظروا الی عبدی هذا فاننی ابعثه الآن، ثم یزعم ان له ربّا غیری»
گوید: نگرید باین بنده من که هم اکنون او را زنده کنم، و گوید: که مرا خدای دیگر است نه تو، پس رب العالمین آن بنده را زنده کند تا دجال وی را پرسد که: «من ربّك؟»
بنده گوید: «ربّی اللّٰه و انت عدوّ اللّٰه انت الدجال، و اللّٰه ما کنت قطّ اشد بصیرة فيك منّی الآن.»
و از فتنه وی آنست که: آسمان را فرماید تا باران ببارد، و زمین را فرماید تا نبات برآرد، و چرندگان و مواشی در احیاء عرب همه فربه شوند و پر شیر. آن گه بهمه زمین فرا رسد مگر بمکه و مدینه که رب العالمین فریشتگان را فرستد با شمشیرهای کشیده تا وی را از مکه و مدینه باز دارند. آن گه بنزدیکی مدینه فرود آید و بفرمان خدای عزّ و جلّ سه بار مدینه بلرزد و بجنبد تا هر چه منافقان باشند از مردان و زنان از مدینه به دجال اوفتند. و مدینه از کافران و منافقان و بدان پاك شود. مصطفی (ص) گفت: آن روز را روز اخلاص گویند که نیکان مدینه از بدان پاك شوند و خالص گردند.
ام شریك بنت ابی العسکر گفت: یا رسول اللّٰه عرب آن روز کجا باشند؟
رسول (ص) گفت عرب آن روز اندك باشند به بیت المقدس فرود آمده و امام ایشان مردی صالح، نماز بامداد را مؤذن اقامت گوید در مسجد بیت المقدس و امام فرا پیش شود. و تکبیر احرام بندد، ناگاه عیسی (ع) فرو آید، و آن امام قدم باز پس می‌نهد، یعنی که: تا عیسی فرا پیش شود. عیسی دست میان کتف وی فرانهد: «تقدم فصلّ فانها لك اقیمت».
گوید: پس چون نماز گزارده باشند، عیسی گوید: در بگشائید، در بگشایند دجال را بینند با هفتاد هزار جهود بهر یکی طیلسانی برافگنده و شمشیری حمائل کرده، دجال چون در عیسی نگرد بگدازد، چنانك نمك در آب بگدازد، و برگردد تا بگریزد، و عیسی گوید: «انّ لی فيك ضربة لن تسبقنی بها»
مرا ضربتی بر تو زدنی است که از آن فراپیش نتوانی شدن، آن گه بوی در رسد و او را بکشد، جهودان همه بهزیمت شوند. هر درختی و خاری و سنگی که جهودی در پس وی گریزد، رب العزت آن را بسخن آرد تا جهود را بسپارد مگر درخت غرقد که از درخت ایشان است. آن گه مصطفی (ص) گفت: روزگار دجال چهل سالست هر یك سال چون یك ماه، و یك ماه چون یك هفته از آدینه تا بآدینه. و آخرترین روز وی چون شراره‌ای بود! گفتند: یا رسول اللّٰه در آن روزهای کوتاه نماز چون کنند؟ رسول گفت: نمازها بوقت خویش توانند کرد چنان که درین روزها. آن گه مصطفی (ص) گفت: عیسی بن مریم در امّت من حکمی دادگر باشد، و پیش روی استوار است، او صلیب را بشکند، و

خوك بكشد، و كفر بردارد، و كين و عداوت و بغض و حقد در هيچ دل نماند، گزندگان بى‌زهر شوند و ددان با مردم نرم و رام شوند، كودكان دست در دهن مار كنند و ايشان را گزندى نرسد، و دست در گردن شير افكنند و نترسند، و گرگ در ميان گوسفندان شوند چنان كه سگان، و هيچ نرمند، و نبات زمين چنان شود كه در عهد آدم (ع) بود، جماعتى از خوشه‌اى انگور سير شوند. و يك انار نفرى را بتمامى برسد، و گاوان كشتزارى گران‌بها شوند، از آنكه همه جهان كشتزار و جاى نبات بود، و اسبان غازيان ارزان باشند. از آنكه حرب و قتال نباشد كه كافران و بد دينان هيچ نمانند، و جهانيان همه بر كلمه حق و عبادت اللَّه گرد آيند، و جز خداى عزّ و جلّ نپرستند.

12 النوبة الاولى

قوله تعالى إِنَّ مَثَلَ عِيسى عِنْدَ اللَّهِ مثل عيسى بنزديك خدا كَمَثَلِ آدَمَ هم چون مثل آدم است خَلَقَهُ، مِنْ تُرابٍ بيافريد آدم را از خاك، ثُمَّ قالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (59) آن گه وى را گفت كه باش و مى‌بود.

الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ اين سخن راست است و پاك بسزا از خداوند تو.

فَلا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (60) تو كه رسول منى از گمان افتادگان مباش.

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ هر كه با تو حجت آرد در كار عيسى مِنْ بَعْدِ ما جاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ پس ازين كه بتو آمد از پيغام و دانش. فَقُلْ تَعالَوْا گوى بياييد، نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ تا بخوانيم پسران خويش، و شما پسران خويش وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ و زنان خويش و شما زنان خويش. وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ و ما خود بخويشتن و شما خود بخويشتن. ثُمَّ نَبْتَهِلْ پس مباهلت كنيم، فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكاذِبِينَ (61) لعنت خدا كنيم بر دروغ زنان. إِنَّ هذا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ اين نامه قصه‌هايى است راست چنان كه بود، وَ ما مِنْ إِلهٍ إِلَّا اللَّهُ و نيست هيچ خدا جز اللَّه. إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (62) و خدايست كه براستى اوست كه توانا و دانا است.

فَإِنْ تَوَلَّوْا اگر برگردند از مباهلت، و باز ايستند از تصديق فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ (63) خداى داناست با آن مفسدان و تباهكاران.

قُلْ يا أَهْلَ الْكِتابِ بگو اى اهل كتاب! تَعالَوْا إِلى كَلِمَةٍ سَواءٍ باز آييد بسخنى كه آن سخن يكسان است بَيْنَنا وَ بَيْنَكُمْ ميان ما و ميان شما، أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ كه نپرستيم جز اين خداى وَ لا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً و با وى هيچ انباز نگيريم، وَ لا يَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً و كسى از ما، كسى را بخدايى نگيرد و خدا نخواند، مِنْ دُونِ اللَّهِ فرود از خداى، فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر از پذيرفتن اين باز گردند، فَقُولُوا پس شما بگوئيد اشْهَدُوا گواه باشيد، گواهى دهيد، بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (64) بآنكه ما بارى گردن نهادگانيم.

النوبة الثانية

قوله تعالى: إِنَّ مَثَلَ عِيسى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ سبب نزول اين آيت آنست كه: ترسايان نجران، سيد و عاقب و اسقف و اصحاب ايشان آمدند بر مصطفى (ص) و گفتند: «ما لك تشتم صاحبنا» چه بودست ترا كه صاحب ما را ناسزا مى‌گويى، يعنى عيسى (ع). رسول گفت: آن چه ناسزاست كه من وى را گفتم؟ گفتند: مى‌گويى كه وى بنده است. گفت: «اجل هو عبد اللَّه و رسوله و كلمته القاها الى مريم العذراء البتول.»

ايشان چون اين سخن شنيدند همه در خشم شدند و كراهيت نمودند، گفتند: «هل رأيت انسانا قط من غير اب؟» هرگز هيچ مردم ديدى كه بى‌پدر باشد؟

اگر چنين است كه تو مى‌گويى مثال اين با ما نماى! رب العالمين بجواب ايشان و حجت بر ايشان اين آيت فرستاد، گفت: قياس خلق عيسى (ع) بى‌پدر همچون قياس خلق آدم بى‌پدر و بى‌مادر است.

إِنَّ مَثَلَ عِيسى عِنْدَ اللَّهِ ميگويد سان و صفت عيسى بنزديك خدا و در حكم وى همچون سان و صفت آدم است. آدم را از خاك بيافريد و قالب وى بساخت، و روزگارى آن جسد بى‌روح ميان مكّه و طائف چنان كه در خبر است بگذاشت، آن گه آن جسد را گفت كه: اى آدم باش بشرى زنده گويا، نه پدر بود نه مادر، همچنين باد را گفت: عيسى باش، پدر نه بود و مادر بود، يعنى در تخليق بنزديك اللَّه در قدرت او هر دو يكى‌اند. چنان كه آفرينش آدم بى‌پدر و مادر بر وى دشخوار نبود، آفرينش عيسى (ع) بى‌پدر دشخوار نبود.

الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ میگوید: آنچه با تو گفتیم از قصه و خبر عیسی درست است و راست، و پیغام از خداوند تو، و حق اینست و راست که خدا گفت، نه آن که ترسایان گفتند در کار عیسی. و روا باشد که الْحَقُّ ابتدا نهند و مِنْ رَبِّكَ خبر ابتدا، و معنی آن باشد که: الحق فی ذلك بل فی الامور کلها ما یکون مصدره من اللَّه عز و جل.
فَلا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ هر چند که ظاهر این خطاب با مصطفی (ص) است، اما مقصد این خطاب عموم امّت است، یعنی شما که امّت محمداید بشك مباشید که مثل عیسی هم چون مثل آدم است و در گمان میفتید، چنان که ترسایان در گمان افتادند و این مثل نپذیرفتند.
فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ معنی محاجّه و محاقّه حجت آوردن است و خویشتن را حق نمودن. میگوید: هر که با تو حجت آرد در کار عیسی، و آنچه اللَّه گفت و بیان کرد نپذیرد، مِنْ بَعْدِ ما جاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ پس از آنکه از خدا بتو پیغام آمد، و بدانستی که عیسی بنده خدا بود و رسول وی. فَقُلْ تَعالَوْا ایشان را گوی، یعنی ترسایان نجران و مهتران ایشان سیّد و عاقب که با تو خصومت میکردند، تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ بیائید تا خوانیم ما پسران خویش و شما پسران خویش، و ما زنان خویش و شما زنان خویش، و ما خود بخویشتن و شما خود بخویشتن، آن گه مباهلت کنیم. مباهلت آن بود که دو تن یا دو قوم بکوشش مستقصی یکدیگر را بنفرینند، و از خدای عزّ و جلّ لعنت خواهند از دو قوم بر آنکه دروغزنان‌اند. و بهلة نامیست لعنت را، مباهلت و تباهل و ابتهال در لغت یکی‌اند. و تفسیر ابتهال خود در عقب لفظ بگفت. فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكاذِبِينَ. گفته‌اند که: روز مباهلت روز بیست و یکم از ماه ذی الحجّه بود.
مصطفی (ص) بصحرا شد. آن روز دست حسن (ع) گرفته و حسین (ع) را در بر نشانده، و فاطمه (ع) از پس میرفت، و علی (ع) از پس ایشان. و مصطفی (ص) ایشان را گفت: چون من دعا کنم شما آمین گوئید. دانشمندان و مهتران ترسایان چون ایشان را بصحرا دیدند بر آن صفت، بترسیدند، و عام را نصیحت کردند و گفتند: یا قوم! انّا نری وجوها لو سألوا اللَّه عزّ و جلّ ان یزیل جبلا من مکانه لازاله، فلا تبتهلوا فتهلکوا و لا یبقی علی وجه الارض نصرانی الی یوم القیامة.» ترسایان آن سخنان از مهتران خویش بشنیدند همه بترسیدند، و از مباهلت باز ایستادند و طلب صلح کردند و جزیت بپذیرفتند، بآنکه هر سال دو هزار حلّه بدهند، هزار در ماه صفر و هزار در ماه رجب. مصطفی (ص) با ایشان در آن صلح بست. آن گه رسول خدا گفت: و الذی نفسی بیده لو تلاعنوا لمسخوا قردة و خنازیر، و لاضطرم علیهم الوادی نارا، و لاستأصل اللَّه نجران و اهله حتی الطیر علی الشجر، و لما حال الحول علی النصاری کلهم حتی هلکوا.
قوله: إِنَّ هذا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ، وَ ما مِنْ إِلهٍ إِلَّا اللَّهُ ای انّ الّذی اوحینا الیك لهو الخبر الحقّ، و انّ المستحقّ للعبادة هو اللَّه عزّ و جلّ لا غیر، و لا عزّ و لا حکم الّا له». میگوید: این پیغام که بتو فرستادیم از قصه عیسی (ع) و آدم (ع) راست است و درست، و گفت ترسایان در عیسی باطل، که معبود جز خدایی عزّ و جلّ نیست، و عزّت جز عزّت او نیست، و حکم جز حکم او نیست، آن گه تعظیم را نام اللَّه اعادت کرد و گفت: وَ إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ خدای است که کس با وی نتاود، و خدایی را او بشاید، و فرزند و انباز ندارد. حکیم است که کارها بحکمت کند و عدل و راستی در آن نگه دارد.
فَإِنْ تَوَلَّوْا اگر برگردند از مباهلت و نپذیرند کلمه حق و بیان راست، فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ آن برگشتن ایشان بر خدای پوشیده نیست، میداند از خلق خویش که تباه کار و بد کردار کیست، و فردا جزاء وی دهد بسزاء وی.
قُلْ یا أَهْلَ الْكِتابِ این خطاب هم بترسایان نجران است. قتاده و ربیع گفتند که: اهل کتاب اینجا جهودان مدینه و ترسایان نجران بهم‌اند که جایی دیگر ایشان را در ذمّ فراهم گرفت، گفت: اتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ... الآیة.
قوله: تَعالَوْا إِلى كَلِمَةٍ سَواءٍ این کلمه سواء، کلمه «لا اله الا اللَّه» است، یعنی که مردم باید که در آن یکسان باشند در عابدی. مفسران گفتند: این آیت بجواب آن جهودان آمد که گفتند: یا محمد (ص) تو از ما آن میخواهی که ما ترا بخدایی گیریم چنان که ترسایان عیسی (ع) را گرفتند و بجواب آن ترسایان

گفتند: يا محمد (ص) از ما آن ميخواهى كه در تو آن گوئيم كه جهودان در عزير گفتند.
رب العالمين گفت: ايشان را گوى تَعالَوْا إِلى كَلِمَةٍ سَواءٍ بَيْنَنا وَ بَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ بيائيد كه جز خداى را نپرستيم، و جز او را عبادت نكنيم.
روى انّ النّبي (ص) قال: لا تطرؤنى كما اطرأت النّصارى ابن مريم فانّما انا عبد، فقولوا: عبد اللَّه و رسوله». و انطلقت وفد بنى عامر الى النبى (ص) فقالوا انت سيدنا فقال: السيد اللَّه فقالوا افضلنا و اعظمنا طولا. فقال: «قولوا قولكم او بعض قولكم و لا يستجرينّكم الشّيطان»
وَ لا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً اين كلمه همان فائده داد كه أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ داد، و زيادة فائده درين كلمه آنست كه عبادت خدا صورت بندد با بعضى شرك. چنان كه رب العالمين جاى ديگر گفت: وَ ما يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ.
و مصطفى (ص) گفت: الشّرك اخفى فيكم من دبيب النّمل على الصّخرة الصّمّاء فى اللّيلة الظّلماء»، پس أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ اشارت بتوحيد دارد، وَ لا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً اشارت باخلاص.
وَ لا يَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ اين هم تفسير كلمه سَواءٍ است، يعنى كه هيچ كس از ما كسى را بخدايى نگيرد، و خداى نخواند، نه اهل تورات عزير را و نه اهل انجيل، عيسى را. و نه كس باطل از مبطل بپذيرد. و گفته‌اند: در معنى لا يَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ اى لا نطيع فى معصية اللَّه احدا، يعنى در معصيت خدا هيچ كس را فرمان نبريم، كه هر كه در معصيت خدا مخلوقى را فرمان برد همچنانست كه جز خداى را كسى را سجده برد و او را بخدايى گرفت. مصطفى (ص) گفت: «من اطاع مخلوقا فكأنّما سجد سجدة لغير اللَّه».
فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا... الآية اين خطاب با مصطفى (ص) است و با امت وى. ميگويد: «اگر ايشان از اجابت برگردند شما گوئيد كه ما مسلمانانيم و خداى را يكتا و بى‌همتا گويانيم. اگر كسى گويد: اين آيت بر سبيل حجت آورد بر ايشان، و درين چه حجت است كه گفت: فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا...؟ جواب آنست كه رب العالمين ما را درين آيت ادب محاجّت در آموخت، و بيان كرد كه معاند را بعد از آنكه حجّت بر وى لازم گشت و حق بر وى ظاهر شد، و هم چنان عناد مينمايد، راه آنست كه از وى برگردند و ملاجّت در محاجّت وى بگذارند.
و فى الخبر انّ النبى (ص) كتب كتابا الى قيصر و دعاه الى الاسلام، فقال: «من محمد رسول اللَّه الى هرقل عظيم الروم سلام على من اتّبع الهدى. امّا بعد، فانّا ادعوك الى الاسلام اسلم تسلم، اسلم يؤتك اللَّه اجرك مرّتين فان تولّيت فانّ عليك اثم الاريسيّين. يا اهل الكتاب تعالوا الى كلمة سواء بيننا و بينكم.. الى آخر الآية».

النوبة الثالثة

قوله تعالى: إِنَّ مَثَلَ عِيسى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ... اين آيت از يك روى اشارت بقدرت خداى دارد، و از يك روى اشارت بتخصيص و تشريف عيسى (ع) و آدم (ع). اما تخصيص ايشان ظاهر است. و بيان قدرت آنست كه: در آفرينش عيسى و آدم باز نمود كه خداى قادر بهر كمالست، و قدرت او بى‌كسب و بى‌احتيال است.
توانايى او بى‌عجز و بى‌زوال است، و پايندگى او در عزّت و قدرت بى‌گشتن حال است.
نه خود در وصف قدرت بلكه در همه اوصاف قيّوم و متعال است. هر چه خواهد كند، و توان آن دارد كه از نطفه مرده گاه آدمى زنده كند، وز بيگانه مرده گه آشنا زنده كند. ازين عجب‌تر كه از خاك مرده آدم صفى آرد، و از مريم بى‌پدر عيسى (ع) پيدا كند، ميان اين و آن خدايى خود پيدا مى‌كند و قدرت خود بخلق مينمايد. آن چيست كه در عقل محالست كه نه در تحت قدرت ذو الجلال است؟ آن چيست از معدوم كه نه اللَّه بر آن قادر بر كمالست؟ مخلوق را قادر گويند لكن بر سبيل مجاز قدرت او كسبى، بعضى تواند و بعضى نه، و خداى بهر چيز قادر است: در معدوم چنان كه در موجود، در مستحيل چنان كه در معقول، در خير و در شر، و در طاعت و در عصيان.
قال اللَّه تبارك و تعالى وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِيراً.يكى از بزرگان دين خداى را عزّ و جلّ ثنا كرد و گفت: يا من يقدر و لكنه يغفر، يا من يعلم و لكنه يحلم، يا من يبصر و لكنه يصبر. اين ثنا از آن خبر برگرفت كه: «انّ حملة العرش ثمانية. اربعة تسبيحهم: سبحان اللَّه عدد حلمه بعد علمه، و اربعة

تسبیحهم سبحان اللَّه عدد عفوه بعد قدرته.
قوله: الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ یا محمد (ص) نگر تا در گمان نیفتی که ما را در قدرت ایجاد شریك و انباز نیست، و ما را در آن بکس حاجت و نیاز نیست، و جز ما کس را قدرت ایجاد و اختراع سزا نیست.
یکی از پیران طریقت در مناجات گفت: خداوندا! کار آن کس کند که تواند و عطا آن کس بخشد که دارد، پس رهی چه دارد و چه تواند؟ چون توانایی تو کرا توانست؟ و در ثناء تو کرا زبانست؟ و بی مهر تو کرا سرور جان است؟

بی نسیم مهر دلبر راحت گلزار نیست　　　بی فروغ آن رخ گلرنگ نور و نار نیست

قوله: فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ ای مهتر! این بیگانگان با نهاد خراب، و جهل بی‌اندازه، و عقل مدخول، ایشان را چه سیری کند این آیت اعتبار و قیاس که برایشان خواندی از راه اعجاز؟ این آیت مباهلة بر ایشان خوان، و پس بر ایشان قهر و سیاست ما گوش دار. مصطفی (ص) گفت: آتش آمده بر هوا ایستاده اگر ایشان مباهلت کردندی در همه روی زمین از ایشان یکی نماندی.
و اصحاب مباهله پنج کس بودند مصطفی (ص) و زهرا (ع) و مرتضی (ع) و حسن (ع) و حسین (ع). آن ساعت که بصحرا شدند رسول ایشان را با پناه خود گرفت، و گلیم بر ایشان پوشانید، و گفت: «اللّهمّ! انّ هؤلاء اهلی»
جبرئیل آمد و گفت: «یا محمد! و انا من اهلکم»
، چه باشد یا محمد اگر مرا بپذیری و در شمار اهل بیت خویش آری؟، رسول (ص) گفت: «یا جبرئیل و انت منّا»، آن گه جبرئیل بازگشت و در آسمانها مینازید و فخر میکرد و میگفت: «من مثلی؟ و انا فی السّماء طاؤس الملائکة و فی الارض من اهل بیت محمد (ص)» یعنی چون من کیست؟ که در آسمان رئیس فریشتگانم، و در زمین از اهل بیت محمد (ص) خاتم پیغامبرانم.

این آب نه بس مرا که خوانندم　　　خاك سر کوی آشنای تو؟!

قوله تعالی: إِنَّ هذا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ این قرآن سخنی پاك است، و کلامی راست و درست، کلام بار خدای عزیز، سخن آفریدگار حکیم عزیز. و کلامش عزیز، و رسولش عزیز. عزّت خود را گفت: وَ إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. عزّت کلام را گفت: وَ إِنَّهُ لَكِتابٌ عَزِيزٌ و عزّت رسول را گفت: لَقَدْ جاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ می‌گوید: بنده من ار کتابم عزیز است امام تو است، و رسولم عزیز است شفیع تو است، ور خود عزیزم خدای توام. چندین هزار سال است تا بندگان را میآفرینم، ایشان در من عاصی و کافر می‌شوند، مرا زن و فرزند میگویند، و از گفت ناسزای ایشان در عزّت وحدانیّت ما نقصانی نیامد. یا محمد (ص) تا ترا برسالت بخلق فرستادم، چندین هزار کافران بر حسد تو بیرون آمدند، و ترا ساحر و شاعر خواندند، و مجنون و کاهن خواندند، و در عزّت رسالت تو هیچ نقصان نیامد. و تا این قرآن بتو فرستادم چندان ملحدان و زنادقه قصد کردند که در آن طعنی کنند و عیبی آرند، هم ایشان مطعون گشتند، و در عزّت کلام ما عیب نیامد. مؤمنان عزیز کردگان من‌اند که گفته‌ام: وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ. شیاطین قصد ایمان ایشان کردند تا بربایند نتوانستند، هر چند که وسوسه کردند لکن بتعبیه ایمان راه نبردند، این همه بدان کردم که خود عزیزم و ایشان را عزیز کردم: عزتی فی الولایة، و عزة رسولی فی الکفایة، و عزة کلامی فی الاعجاز و الحجة، و عزة المؤمنین فی الرعایة و النصرة.
قُلْ يا أَهْلَ الْكِتابِ تَعالَوْا إِلى كَلِمَةٍ سَواءٍ بَيْنَنا وَ بَيْنَكُمْ از روی تحقیق این خطاب با اهل توحید است و مریدان راه حقیقت. میگوید: شما که امروز سالکان منهج صدق‌اید اگر خواهید که فردا ساکنان مقعد صدق باشید، نگر تا مذهب ارادت خویش از خاشاك رسوم صیانت کنید، و بساط وقت خویش از کدورات بشریّت فشانده دارید، و مشرب همّت از غبار اغیار پاك گردانید. یك دل، یك ارادت و یك

همّت باشيد من اصبح و له هم واحد كفاه اللَّه هموم الدنيا و الآخرة.
اينست كه گفت: وَ لا يَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ با هر پراكنده دلى بهر كويى فرو مشويد. نفس امّاره را فرمان مبريد، هواء مذمومه را ميرستيد و لا تَتَّخِذُوا إِلهَيْنِ اثْنَيْنِ، إِنَّما هُوَ إِلهٌ واحِدٌ.
تا ترا دامن گرد گفتار هر تر بنده پندار خويشى بنده اللّه نيى دامنى

13 النوبة الاولى
قوله تعالى: يا أَهْلَ الْكِتابِ اى اهل تورات و انجيل لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْراهِيمَ چرا حجت ميسازيد خود را در ابراهيم (ع) وَ ما أُنْزِلَتِ التَّوْراةُ وَ الْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ و خود نفرستادند نه تورات و نه انجيل، مگر پس ابراهيم، أَ فَلا تَعْقِلُونَ (65) هيچ مى درنياوريد؟
ها بيدار بيد و گوش داريد أَنْتُمْ هؤُلاءِ شما كه اينان‌ايد.
حاجَجْتُمْ حجّت مى‌آريد فِيما لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ در آنچه شما را بآن علم است.
فَلِمَ تُحَاجُّونَ چرا حجّت مى‌آريد؟ فِيما لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ در آن چيز كه شما را در آن علم نيست و نه از آن آگاهى؟ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ (66). و خدا داند و شما ندانيد.
ما كانَ إِبْراهِيمُ يَهُودِيًّا ابراهيم هرگز جهود نبود وَ لا نَصْرانِيًّا و نه ترسا بود وَ لكِنْ كانَ حَنِيفاً مُسْلِماً لكن حنيفى بود، مسلمان. وَ ما كانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (67) و هرگز از انبازگيران و انباز خوانان با خداى نبود.
إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْراهِيمَ اولى‌تر مردمان به ابراهيم لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ ايشان‌اند كه بر پى اواند وَ هذَا النَّبِيُّ و اين پيغامبر وَ الَّذِينَ آمَنُوا و ايشان كه بگرويدند وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ (68) و خداى يار مؤمنان است و در نصرت و معونت نزديك بايشان است.
وَدَّتْ طائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ دوست ميدارند گروهى از جهودان، لَوْ يُضِلُّونَكُمْ اگر شما را بيراه توانند كرد و از حق شما را بتوانند فريفت، وَ ما يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ و بيراه نميكنند مگر خويشتن را، وَ ما يَشْعُرُونَ (69) و نميدانند.
يا أَهْلَ الْكِتابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآياتِ اللَّهِ اى اهل كتاب چرا كافر ميشويد بسخنان خداى وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ (70) و شما گواهى ميدهيد كه تورات حقّ است.
يا أَهْلَ الْكِتابِ اى اهل كتاب لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْباطِلِ چرا مى‌آميزيد راستى را بكژى وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ و پنهان ميداريد چيزى كه راست است و درست، وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (71) و شما ميدانيد راستى آن.
وَ قالَتْ طائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ، و گروهى گفت از دانشمندان اهل كتاب قوم خويش را: آمِنُوا بگرويد بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا بآنچه فرو فرستادند بر مؤمنان، وَجْهَ النَّهارِ باوّل روز بگرويد وَ اكْفُرُوا آخِرَهُ و بآخر روز از آن اقرار و ايمان باز آئيد لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (72) تا مگر ايشان كه به محمد (ص) گرويده‌اند از تصديق او باز پس آيند.
النوبة الثانية
قوله تعالى: يا أَهْلَ الْكِتابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْراهِيمَ الاية... مفسّران گفته‌اند: اين آيت بآن فرود آمد كه دانشمندان جهودان و ترسايان نجران خصومت كردند در كار ابراهيم (ع). جهودان ميگفتند ابراهيم از ما بود و بر دين ما، و بما سزاوارتر، و ترسايان دعوى ميگردند كه از ما بود و بر دين ما. رب العالمين دعواى هر دو باطل كرد گفت: لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْراهِيمَ اى لم تدّعون؟ دعوى درين آيت حجّت خوانده، از بهر آنكه هر كه دعوى كند حجّت آرد. آن گه بيان كرد كه اين نسبت جهودان و ترسايان در حقّ وى محال است، كه ابراهيم متقدّم بود و اين هر دو علّت متاخّر. يعنى كه اين ملّت جهودان و ترسايان بعد از نزول تورات و انجيل فرا ديده آمد، و تورات و انجيل بعد از وفات ابراهيم فرود آمدند بعمرهاء دراز.
گفته‌اند كه ميان ابراهيم و موسى هزار سال بود و ميان موسى و عيسى دو هزار سال. أَ فَلا تَعْقِلُونَ مى‌درنيابيد كه اين دعواى شما باطل است و حجّت شما تباه؟

ها أَنْتُمْ قرّاء مدينة بى‌همزه و بى‌مدّ خوانند، و قرّاء مكه مهموز و مقصور خوانند بر وزن معنتم. و اهل كوفه بمدّ و همزه، و باقى بمد بى‌همزه. و اصل كلمه انتم است و ها تنبيه. و همچنين هؤلاء اصل كلمه اولاء است، و ها تنبيه، اى التّنبيه عما يضلّ عنه الانسان او يغفل. و نهاد اين كلمه تقريب راست. چنان كه كسى ترا گويد «اين انت» تو او را جواب دهى «ها انا ذا» يعنى «انا قريب منك».
ها أَنْتُمْ ميگويد: بيدار باشيد و گوش داريد كه شما جهودان و ترسايان‌ايد، هؤُلاءِ يعنى يا هؤلاء اى شما هر كه اينانيد، گرفتم كه خصومت گيريد و حجّت آريد در كار محمد (ص) كه نعت و صفت وى در كتاب تورات و انجيل خوانده‌ايد هر چند كه در آن محاجّت بر باطل آيد. فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيما لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ بارى در ابراهيم (ع) چرا حجّت گيريد و دعوى كنيد، و شما را در كار وى علم و دانش نه، كه در كتاب شما نيست كه ابراهيم يهودى بود يا ترسا بود. وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ و خداى داند شأن و قصه ابراهيم، و شما ندانيد. آن گه تفسير كرد و گفت: ما كانَ إِبْراهِيمُ يَهُودِيًّا وَ لا نَصْرانِيًّا ابراهيم هرگز جهود نبود و نه ترسا، نه گفته با خداى هيچ انباز، لكن مسلمانى بود يكتا گوى مخلص.
اهل تفسير گفته‌اند كه: حنيف موحّد است و مخلص. و گفته‌اند كه ابراهيم را بآن حنيف خواندند كه حاجّ بود. و گفته‌اند از بهر آن كه مختتن بود.
آن گه گفت: وَ ما كانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ تا تنبيهى باشد كه آن جهودان و ترسايان در آن دعوى كه ميكردند مشرك بودند، و ربّ العالمين ابراهيم را از آن شرك مبرّا كرد و بدين اسلام منسوب كرد، آن دين كه اللَّه از آن خبر داد كه: إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلامُ و حسن بصرى گفت: «و اجعل ديننا الاسلام القديم».
و از عهد آدم (ع) تا بمنتهاى عالم هر پاك دينى و صاحب حقّى بآن دين مخصوص است و بآن منسوب. و اليه
اشار النبى (ص): بعثت بالحنيفيّة السهلة المسحة.
إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْراهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ قصّه نزول اين آيت آنست كه روايت كرده‌اند از جماعتى ياران رسول (ص) كه گفتند: چون مصطفى (ص) بمدينة هجرت كرد و جعفر بن ابى طالب به حبشه، و وقعه بدر افتاده بود و بر كافران و مشركان قريش آن قهر و قتل رفته. جمع قريش در دار الندوة حاضر شدند و اتفاق كردند كه مالى فراوان جمع كنند و بنجاشى فرستند، تا جعفر و اصحاب وى كه بنزديك وى بودند بدست ايشان باز دهد، تا بجاى كشتگان بدر از ايشان كين خواهند، اين اتّفاق كردند و عمرو بن عاص و عمارة بن ابى معيط بآن كار نامزد كردند و فرستادند. ايشان رفتند بزمين حبشه و در پيش نجاشى شدند، و وى را سجود كردند چنان كه عادت ايشان بود. و گفتند: ما كه آمديم بآن آمديم تا ترا شكر گوئيم و نصيحت كنيم، و ترا خبر دهيم از قصّه و حال اين قوم كه نزديك تو آمدند، و دشمنى ايشان و بدخواهى ايشان مر ترا، كه ايشان از نزديك مردى بيامدند دروغزن، جادوگر. ميگويد بدعوى كه من رسول خدام و فرستاده او بخلق! و آن گه وى را در آن دعوى كس متابع نيست، مگر ازين سفهاء و نازيركان و با پس افتادگان چند كس كه با وى برخاسته‌اند و او را نصرت ميكنند، و ما كه قريش‌ايم و سران و سروران عرب‌ايم ايشان را در پيچانيديم و با شعبى رانديم از زمين خويش، كه كس در ايشان نشود و بيرون نيايد مگر گرسنگان و برهنگان و با گوشه‌اى افتادگان.
و اكنون كه كار بر ايشان دشخوار، و جاى بر ايشان ناخوش گشت، ابن عمّ خويش بنزديك تو فرستاد تا دين تو بر تو بزيان آرد، و ملك تو بتو بتباه برد، و رعيّت تو بشوراند، و نظام كار تو بهم بركند. اكنون ما آمديم تا ايشان را بدست ما بازدهى، تا شر ايشان از تو باز داريم و كفايت كنيم. و نشان درستى اين حال آنست كه ايشان چون بنزديك تو آيند سجود نكنند و خدمت و تحيّت تو چنان كه مردمان كنند ايشان نكنند. پس نجاشى كس فرستاد و جعفر و اصحاب او را بخواند. چون بدر سراى نجاشى رسيدند جعفر هم از برون آواز داد كه: «يستأذن عليك حزب اللَّه». نجاشى گفت: «فليدخلوا بامان اللَّه و ذمّته». پس در آمدند و سجود نكردند و تحيّتى كه ايشان را عادت بود نكردند، چنان كه عمرو بن عاص گفته بود. نجاشى گفت چون است كه سجود نكرديد؟ و مرا تحيّت نگفتيد چنان كه ديگران كنند كه بنزديك من در آيند؟ مؤمنان جواب دادند: نسجد اللَّه الذى خلقك و ملكك سجود آن كسى را كنيم كه ترا بيافريد و ملك بتو داد. و آن تحيّت كه تو ميخواهى آن هنگام كرديم كه بت‌پرست بوديم. اكنون خداى عزّ و جلّ پيغامبرى راستگوى بما فرستاد، و ما را بسلام و تحيّت اهل بهشت فرمود، و

نهی کرد از آن تحیّت که در جاهلیّت بر آن بودیم. نجاشی از کتاب خدا تورات و انجیل شناخته بود که آنچه ایشان گفتند حقّ است، هیچ چیز نگفت، و از آن در گذشت. آن گه گفت: ایکم الهاتف: یستأذن علیك حزب اللّٰه؟ که بود از شما که آواز داد و دستوری در آمدن خواست؟ جعفر گفت: «آن من بودم.». نجاشی گفت: اکنون تو سخن گوی. جعفر گفت تو پادشاهی از پادشاهان زمینی، و از اهل کتاب خدایی، در حضرت تو سخن فراوان نگویم که ترك ادب باشد، مختصر گویم: این دو مرد را بپرس یعنی عمرو بن عاص و عمارة بن ابی معیط که ما آزادگان یا بندگانیم؟ اگر بندگانیم که از خداوندان خویش گریختهایم ما را با ایشان فرست، و به ایشان باز ده. نجاشی گفت: یا عمرو! چه کسانیند ایشان؟ آزاداناند یا بندگان؟ عمرو گفت: «بل احرار کرام» آزادانند و کریمانند، جعفر گفت: بپرس ازیشان که ما هرگز خون بناحق ریختیم تا از ما قصاص خواهند؟ عمرو گفت: «لا و لا قطرة» جعفر گفت: بپرس تا هرگز مال مردم بغصب و بیحق گرفتیم؟ تا باز دهیم. نجاشی گفت: ای عمرو! اگر قنطاری بردهاند مال مردم بغصب، من باز دهم. عمرو گفت: «لا و لا قیراطا منه» نه قنطار بردهاند و نه یك قیراط. نجاشی گفت: پس چه خواهید از ایشان؟ عمرو گفت: ما همه بر یك دین بودیم، آن دین که آباء و اجداد ما بر آن بودند و بر آن رفتند، اکنون ایشان آن دین بگذاشتند، و دیگری بر دست گرفتند، و ما همه بر آن دین خویش ماندهایم. نجاشی گفت: یا جعفر آن چه دین بود که داشتید و بگذاشتید؟ و اکنون چیست که دارید؟ جعفر گفت: ما اوّل بر دین شیطان بودیم، بت پرستی و کافری بخدای عزّ و جلّ و فرمان برداری شیطان، و اکنون خدای ما را دین اسلام کرامت کرد، رسول (ص) آمد بما از خدا و کتاب آورد چون کتاب عیسی (ع)، موافق کتاب و دین او بود. نجاشی آن ساعت بفرمود تا ناقوس بزدند و هر قسّیسی و راهبی که بودند حاضر شدند، و نجاشی بر ایشان سوگند نهاد که بآن خدای که انجیل بعیسی فرو فرستاد، هیچ یافتید در کتاب خویش که میانعیسی و قیامت پیغامبری مرسل خواهد بود؟ ایشان گفتند: خواهد بود، که عیسی ما را بآن بشارت داده و گفته: «من آمن به فقد آمن بی و من کفر به فقد کفر بی».

آن گه نجاشی گفت: یا جعفر چه فرماید بشما آن مرد از کار دین؟ جواب داد که کتاب خدا خواند بر ما، و امر معروف کند، و نهی منکر کند، نیکویی با همسایگان و خویشاوندان، و نواختن یتیمان، و ما را بعبادت یك خدای خواند، آن خدای که یگانه و یکتاست، بیشریك و بینظیر و بیهمتاست. نجاشی گفت: از آن کتاب که بر شما میخواند چیزی بخوان. جعفر سورة العنكبوت و سورة الروم بر خواند. نجاشی و اصحاب او بسیار بگریستند چون آن شنیدند و گفتند یا جعفر: «زدنا من هذا الحدیث الطّیب» جعفر بر ایشان سورة الکهف خواند. عمرو بن عاص چون آن حال و آن کار بر آن نسق دید خواست تا نجاشی را بخشم آرد. گفت «انّهم یشتمون عیسی و امّه» ایشان در عیسی و مادر او ناسزا گویند. نجاشی گفت: در عیسی و مادر چه گوئید؟

جعفر سورة مریم بر خواند. نجاشی مانند سر خلالی برداشت و گفت: و اللّٰه که عیسی بر آنچه ایشان گفتند باین قدر افزونی نگفت. آن گه جعفر و اصحاب وی را گفت: بزمین من ایمن روید که کس را نیست و نرسد که شما را ناسزا گوید و رنجاند، که شما حزب ابراهیمايد. عمرو گفت: یا نجاشی و من حزب ابراهیم؟ فقال هؤلاء الرهط و صاحبکم الذی جاءوا من عنده و من اتبعهم گفت: حزب ابراهیم این گروهاند، و آن کس که ایشان از نزدیك وی بیامدند، و آن کس که پس رو ایشان باشد. مشرکان را این سخن راست نیامد و بآن منکر شدند، و در ابراهیم دعوی کردند که وی از ما بود، و ما اولیترین بابراهیم و بدین وی. پس رب العالمین در شأن ایشان و آن خصومت که در ابراهیم میگرفتند و دعوی که میکردند این آیت بمدینة فرو فرستاد بر وفق قول نجاشی.

إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْراهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ الآیة، روی انّ النّبی (ص) قال: «لکلّ نبیّ ولاة من المؤمنین و انّ ولیّی منهم ابی و خلیل ربی ثمّ قرأ انّ اولی النّاس بابراهیم... الآیة.

اولی از «ولی» است و ولی قرب است بنزدیك عرب، و ولیّ، قریب. یقال هو ولیّ منه ای قریب منه. و معنی آیت آنست که نزدیکتر مردمان به ابراهیم آنانند که بر پی او بودند، یعنی در روزگار او. و این پیغامبر یعنی محمد (ص) وَ الَّذِينَ آمَنُوا و ایشان که به محمد (ص) ایمان آوردند، یعنی ایشان را سزاست و رسد که گویند: ما بر دین ابراهیمایم.

این يك معنی است که درین آیت گفتند، و معنی دیگر گفته‌اند: هو انّ اصدق النّاس، موالاة لابراهیم من تبعه فی اعتقاده و افعاله و هذا النّبي و الّذين آمنوا هم المتّبعون له فاذا هم احقّ به. برین معنی «هذا النّبي» ابتدا است نه عطف، و خبر آن محذوف است.
آن گه گفت: وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ موالات خدای در ایمان بنده بست تا بحکم این خطاب هر که با ایمان بود بهر وقت که بود بموالات اللّه رسد، و کافران که از ایمان بی‌نصیب‌اند. ازین نواخت محروم‌اند، و موالات ایشان با شیطان باشد چنان که گفت: وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِياؤُهُمُ الطَّاغُوتُ.
قوله: وَدَّتْ طائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ مودت در دو جای استعمال کنند: در محبّت و در تمنّی. و فرق آنست که چون در تمنّی استعمال کنند «لو» در آن آید و با معنی محبّت «لو» استعمال نکنند. و طائفة جمع طائف است و هو الذی یطوف بالبیت او فی الاسفار، پس بر سبیل توسّع هر جمعی را طائفة گویند، اگر طواف کنند و اگر نه. هم چنان که رفقه گویند ترافقوا او لم يترافقوا. معنی آیت آنست که: جهودان آرزوی میکنند که شما را بی راه کردندی یا بفریفتندی. و جز آن نیست که خود را بی‌راه میکنند و می‌فریبند، که مؤمنان آن گفتار ایشان می‌نپذیرند.
پس وبال و بزه آن از روی اضلال بایشان باز گردد، و خود نمیدانند که آن زیان بخود میکنند، نه بمؤمنان و خود را گمراه می‌کنند، نه مؤمنان را. و معنی دیگر: وَ ما يَشْعُرُونَ انّ اللَّه عزّ و جلّ يطلعكم على سرائرهم. مفسّران گفتند که: این قوم جهودان بودند که عمار بن یاسر را و حذيفة بن يمان را با دین جهودی میخواندند، و این قصّه در سورة البقر رفت.
يا أَهْلَ الْكِتابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآياتِ اللَّهِ اهل کتاب اینجا جهودان و ترسایان‌اند. و «آيات اللَّه» قرآن است و بیان نعت محمد (ص). میگوید: شما که جهودان و ترسایان‌اید چرا بر قرآن که منزل است بر محمد (ص) می‌کافرید؟ و شما گواهی میدهید و میدانید که تورات حقّ است و اثبات نبوّت محمد (ص) در تورات است.
قوله تعالى: يا أَهْلَ الْكِتابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْباطِلِ حقّ دین اسلام است و باطل جهودی و ترسایی. ابن زید گوید: حقّ تورات است که بموسی (ع) فرو فرستادند، و باطل تحریف و تبدیل ایشان که در تورات آوردند. و گفته‌اند حق تصدیق ایشان است ببعضی تورات، و باطل تکذیب ایشان ببعضی، یعنی که: ببعضی نعت محمد (ص) که در تورات است اقرار میدهند و بعضی بدروغ میدارند. وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ نعت و صفت محمد (ص) است که بپوشیدند بعد از آن که اشارت تورات و انجیل بر آن دلالت کرد. و مصطفی (ص) نهی کرد از آنکه کسی علمی دارد و از خلق بپوشد و باز گیرد بعد از آنکه اظهار آن واجب بود، و ذلك فی
قوله (ص): «من سئل عن علم فكتمه الجم يوم القيامة بلجام من النّار».
ثمّ قال وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ای تعرفون الحقّ الّذی تكتمون و التّلبيس الّذی تأتون. اگر کسی گوید: چونست که ایشان را درین آیت علم اثبات کرد و در آن آیت پیش علم از ایشان نفی کرد و گفت: وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ؟ جواب آنست که: آنچه از ایشان نفی کرد آنست که در ابراهیم (ع) دعوی کردند که جهود بود یا ترسا، و آن نه در کتاب ایشان بود، نه ایشان را در آن هیچ علم بود، و آنچه ایشان را درین آیت اثبات کرد از علم بیان صفت نعت محمد (ص) که در تورات و انجیل خوانده بودند و دانسته، و آن گه بپوشیده بودند و انکار کرده، و این غایت ذمّ است که آنچه دانند انکار کنند، و آنچه ندانند بآن دعوی کنند.
قوله تعالى: وَ قالَتْ طائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ الآية... قول سدی و حسن آنست که: این جهودان خیبر بودند، دوازده مرد از احبار ایشان که با یکدگر گفتند: راه اینست که در اوّل روز در دین محمد (ص) شوید و آشکارا باو گروید و اقرار دهید بزبان بیرون، از اعتقاد و دل، و آن گه شبانگاه باز شوید و گوئید: ما با تورات باز رسیدیم و از نشانهای پیغامبر آخر الزّمان در تو چیزی نمی‌بینیم، و آن پیغامبر تو نه‌ای، ما از اقرار خود باز آمدیم.
لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ این «ها و میم» با مؤمنان شود، یعنی که ایشان با همدگر گفتند که: چنین کنید مگر اصحاب محمد (ص) و ایشان که بوی گرویده‌اند چون شما را که اهل کتاب‌اید و دانایان در کار محمد (ص)، چنین بینند ایشان در شكّ افتند، و از تصدیق او باز گردند، و بدین ما درآیند. مجاهد و مقاتل و

کلبی گفته‌اند: این آیت در شأن قبله آمد که چون با کعبه گردانیدند بر جهودان دشخوار آمد، کعب بن الاشرف و مالك بن الضيف با اصحاب خود گفتند که: بامداد با محمد (ص) نماز بکعبه کنید و تصدیق وی کنید، و در آخر روز بوی کافر شوید و با صخره گروید که قبله شما است. ربّ العزّت مصطفی را و مؤمنان را از مکر ایشان خبر کرد و سرّ ایشان آشکارا کرد، و این آیت فرو فرستاد: وَ قالَتْ طائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا این که گفتند بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا، بر حسب گفت و اعتقاد مسلمانان گفتند، نه بر حسب اقرار و اعتقاد خویش. وَجْهَ النَّهارِ اوّل روز است بحکم آنکه اوّل چیزی از مردم که استقبال تو کند در مواجهت، روی وی باشد. اوّل روز را بآن باز خوانند، و بسبب آنکه شریف‌ترین جوارح روی است، در چیزهای شریف نیکو استعمال کنند، گویند: «هذا وجه الثّوب و غیره».
در معنی این آیت وجهی دیگر گفته‌اند و آن آنست که: جهودان پیش از بعثت مصطفی (ص) از وی خبر دادند و نعت و صفت وی گفتند، پس چون دیدند که ریاست ایشان بوی باطل خواهد شد، پشیمان گشتند. با یکدگر گفتند که: ما از عوام و سفله خویش از محمد (ص) خبر دادیم و گفتیم آنچه گفتیم، و اکنون اگر بیك دفعه او را دروغ زن داریم متّهم شویم. راه آنست که ببعضی ایمان آریم و ببعضی نه. یعنی اوّل چنان نمائیم که ما او را راست گوی می‌پنداریم، پس او را دروغ‌زن گیریم. و آن گه ایشان یك بار اظهار ایمان کردند و یك بار اظهار کفر. ربّ العالمین گفت: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازْدادُوا كُفْراً الآية.
النوبة الثالثة
قوله تعالی: يا أَهْلَ الْكِتابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْراهِيمَ الآية... از روی حقیقت این آیت اشارتست بلطف خدای با بندگان، و پسندیدن طاعت ایشان، و جزاء آن دادن به اضعاف کردار ایشان. خلیل اللّه (ع) که در راه توحید منزل داشت و در حقیقت تفرید هر چیز جز اللّه بگذاشت، و همه درباخت، مال بمهمان داد، و فرزند بقربان داد، و خود را بنیران. ربّ العالمین آن از وی بپسندید، و حکایت کرد از وی، و گفت: فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعالَمِينَ ابراهیم (ع) آنست که هر چه دون ماست همه را بدشمن گرفت، و دوستی ما بر همه اختیار کرد، بزبان حال گوید:

امروز که ماه من مرا مهمان است بخشیدن جان و دل مرا پیمانست
دل را خطری نیست، سخن در جانست جان افشانم که روز جان افشانست

لا جرم ربّ العزّة نقاب ضنّت بر روی خلّت وی فرو گذاشت و حجاب غیرت در میان وی و خلق نگه‌داشت. همه در دعوی کردند که وی ماراست، ربّ العزّت گفت: نی، که او خدا راست، وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْراهِيمَ خَلِيلًا. جهودان و ترسایان و مشرکان هر کسی در وی دعوی کردند، ربّ العزّت او را از همه بری کرد و بخود قریب کرد.
ما كانَ إِبْراهِيمُ يَهُودِيًّا وَ لا نَصْرانِيًّا وَ لكِنْ كانَ حَنِيفاً مُسْلِماً نظیر این، قصّه سلمان است بروز خندق، هر کس درو دعوی کردند. مهاجران گفتند: از ماست، انصار گفتند: از ماست، مصطفی (ص) گفت: «نه آن و نه این، بلکه از ماست، سلمان منّا اهل البیت».
سلمان در جستن دین حق و راه مصطفی (ص) چندان ریاضت بر خود نهاد تا خود را تسلیم کرد تا او را به بندگی بفروختند. چنان که در قصّه وی بیاید، که بدایت کار که طالب حق بود و در جست‌وجوی مصطفی (ص) و دین وی بود، در دیار حجاز زنی از جهینه او را بخرید و او را شبانی فرمود و زبان حالش میگوید:

گردان گردان به بندگیت افتادم آن دولت شد که گفتمی آزادم

لا جرم چون آزادی خویش در آرزوی مشاهده مصطفی (ص) خرج کرد، مصطفی (ص) با وی این کرامت کرد که از همه باز برید و با پناه عصمت خویش گرفت.
من رفع خطوة الینا وجد نعمة لدینا و من وقع علیه غبار موکبنا ظهرت علیه آثار نعمنا.

و فى الخبر: من تقرّب الىّ شبرا تقرّبت اليه ذراعا، و من تقرّب الىّ ذراعا تقرّبت اليه باعا و من اتانى مشيا اتيته هرولة!
بعزّت عزيز كه اگر يك قدم در راه خدمت حق بردارى هزاران نواله نعمت از مائده لطفش بردارى!
منك يسير خدمة و منه كثير نعمة، منك قليل طاعة و منه جليل رحمة، منك قدم واحد و منه كرم وافر.
خليل (ع) قدمى چند برداشت در راه حق چنان كه گفت: «انّى ذاهب الى ربّى» ربّ العزّت آن قدم از وى بپسنديد، و جهانيان را بر اتّباع او خواند فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْراهِيمَ حَنِيفاً. ابراهيم روى بما نهاد و هر كه ما را ميخواهد تا بر پى وى روان باشد. فرمان آمد كه: يا محمد (ص)! يا مهتر عالم، يا سيّد ولد آدم! ابراهيم را فرزند نجيب تويى، و قرّة العين مملكت تويى، تو سزاوارترى كه اتّباع وى كنى كه قدر اميران اميران دانند، و آن گه امّت تو كه بهترين امم ايشانند. اين است كه ربّ العالمين گفت: إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْراهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا آن گه تابع و متبوع همه فراهم گرفت، و تاج ولايت و محبت بر فرق ايمان ايشان نهاد و گفت: و اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا خداى يار و دوست مؤمنان است و بايشان نزديك، و لطيف و مهربان است، و مهربانى وى نه امروزينه كه از ازل تا جاودان است.
14 النوبة الاولى
قوله تعالى: وَ لا تُؤْمِنُوا استوار مگيريد إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ مگر همدينان خويش را، قُلْ إِنَّ الْهُدى هُدَى اللَّهِ گوى يا محمد (ص) كه: دين دين خدايست، و راه نمونى راه نمونى وى، أَنْ يُؤْتى أَحَدٌ مِثْلَ ما أُوتِيتُمْ استوار مگيريد كه هيچكس را آن دهند كه شما را دادند أَوْ يُحاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ و استوار مگيريد كه ايشان فردا بنزديك خداوند شما حجّت آرند بر شما قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ گوى يا محمد (ص) كه اين افزونى و برترى خلق را بر يكديگر بدست خداست، يُؤْتِيهِ مَنْ يَشاءُ ميدهد او را كه خود خواهد، وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ (73) و خداى فراخدار، فراخبخش، فراختوان است، بسزايها دانا.
يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشاءُ ميگزيند و شايسته ميسازد او را كه خود خواهد، وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (74) و اللَّه با فضل بزرگوارست.
وَ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِقِنْطارٍ و از اهل كتاب كسى است كه اگر وى را استوار گيرى بقنطارى از مال، يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ با تو دهد آن را، وَ مِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِدِينارٍ و ازيشان كس است كه اگر او را استوار بگيرى بيكدينار، لا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ با تو ندهد آن را، إِلَّا ما دُمْتَ عَلَيْهِ قائِماً مگر بپاى بر ايستادن بر وى، ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قالُوا آن بآنست كه ايشان گفتند: لَيْسَ عَلَيْنا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ در عرب و در كار عرب بر ما ملامت نيست و بزه و عتاب نيست، وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ و بر خداى مى‌دروغ گويند وَ هُمْ يَعْلَمُونَ (75) و ميدانند كه دروغ ميگويند.
بَلى چنين است كه من ميگويم، و چنان است كه مسلمانان ميگويند، مَنْ أَوْفى بِعَهْدِهِ هر كه باز سپارد پيمان خود را و راست باز آيد آن را، وَ اتَّقى و بپرهيزد از كژى در آن و شكستن آن، فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ (76) خداى دوست دارد پرهيزگاران را.
إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ ايشان كه ميخرند، بِعَهْدِ اللَّهِ وَ أَيْمانِهِمْ بفروختن پيمان خداى و سوگندان خويش، ثَمَناً قَلِيلًا بهاى اندك أُولئِكَ ايشانند، لا خَلاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ كه ايشان را هيچ بهره نيك نيست در آن جهان وَ لا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ و سخن نگويد خداى فردا با ايشان، وَ لا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ و با ايشان ننگرد روز رستاخيز. وَ لا يُزَكِّيهِمْ و ايشان را از يك گناه بى گناه نكند، وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ (77) و ايشان راست عذابى دردنماى.
وَ إِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقاً و از ايشان گروهى‌اند يَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالْكِتابِ كه زبان خويش مى‌برگردانند بسخن گفتن بزبان تورات، لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتابِ تا شما پنداريد كه آن از تورات است كه ايشان ميگويند، وَ ما هُوَ مِنَ الْكِتابِ و آن نه از تورات است، بر زبان تورات دروغ ميسازند. وَ يَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ و ميگويند كه: اين از نزديك خدا است، وَ ما هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ و آن نه از نزديك خداست، وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ و بر خداى مى‌دروغ گويند، وَ هُمْ يَعْلَمُونَ (78) و ميدانند كه مى دروغ گويند.
النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ لا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ الآية... اين آيت هم در شأن جهودان است، و حكايت از قول ايشان كه يكديگر را وصيّت كردند و گفتند: وَ لا تُؤْمِنُوا اى لا تصدّقوا و لا تفرّقوا ب أَنْ يُؤْتى أَحَدٌ مِثْلَ ما أُوتِيتُمْ من العلم و الكتاب و الحكمة و الحجّة و المنّ و السّلوى و الفضائل و الكرامات، إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ اليهوديّة، و قام بشرائعه، و صلّى الى قبلتكم. ميگويد: اقرار مدهيد و استوار مداريد كه كسى را آن فضائل و كرامات و علم و حكمت دهند كه شما را دادند، مگر كسى كه هم دين و هم كيش شما باشد. ابن كثير أَنْ يُؤْتى أَحَدٌ ممدود خواند بر معنى استفهام. يعنى كه: هرگز بود كه او را آن دهند كه شما را دادند؟ و از شواذّ قراءة است «ان يؤت احد» بكسر الف، و معنى آنست كه: هيچ كس را جز از هم دينان خويش استوار مگيريد، اگر كسى را چنان دهند كه شما را دادند. و درين همه وجوه اين «احد» محمد (ص) است و اين «ما» تورات، است و آن «مثل» قرآن، و آنچه گفت: قُلْ إِنَّ الْهُدى هُدَى اللَّهِ عارض است در ميان گفت جهودان، و معنى آن ردّ جهودانست، و تكذيب گفت ايشان. يعنى كه آن علم و حكمت و دين و هدايت كه دعوى ميكنيد، نه آن شما است كه آن خداست و عطاء وى است، آن را دهد كه خود خواهد.

أَوْ يُحاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ اين هم از سخن جهودان است، يعنى: و لا تؤمنوا بان يحاجّوكم عند ربّكم، لانّكم اصحّ دينا منهم، فلا يكون لهم الحجّة عليكم. ميگويد: استوار مداريد كه ايشان فردا بنزديك خدا با شما حجّت گيرند، از بهر آنكه دين شما راست ترست، و حجّت شما قوى‌تر، و ايشان را بر شما حجّت نه. ابن جريج گفت: معنى آيت آنست كه جهودان سفله خويش را ميگفتند كه جز هم دينان خويش را تصديق مكنيد و استوار مگيريد. نبايد كه كسى ديگر را آن دهند كه شما را دادند، پس چه فضل بود شما را بر ايشان، چون ايشان آن دانند كه شما دانيد؟ و آن گه فردا بنزديك خدا با شما حجّت گيرند و گويند: دين ما شناختيد و بدرستى آن اقرار داديد، مكنيد ايشان را تصديق تا امروز بعلم چون شما نباشند، و فردا بنزديك خدا بر شما حجّت نيارند. پس ربّ العالمين بجواب ايشان گفت ردّا عليهم و تكذيبا لهم. قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشاءُ. اى محمد (ص)، گوى ايشان را كه افزونى در علم و حكمت، و اين فضل و كرامت در يد خدا است، آن كس را دهد كه خود خواهد.

يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشاءُ رحمت اينجا قرآن و اسلام است بر قول ابن عباس، و نبوّت است بر قول ربيع و حسن و مجاهد. و گفته‌اند كه: «حسنى» است در آن آيت كه گفت: إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنى. و گفته‌اند كه: اين رحمت كه قومى را مخصوص است آنست كه خواصّ بندگان خود را بحقائق و لطائف سخن خود راه نمود، تا بتوقير و تعظيم فرا سر آن شدند، و همگى خويش فرا آن دادند، و بسمع حقيقت نيوشيدند. ربّ العزّت ايشان را در آن بستود و بپسنديد، گفت: وَ تَعِيَها أُذُنٌ واعِيَةٌ، و الى هذا المعنى

اشار النبى (ص): انّ من العلم كهيئة المكنون لا يعرفه الّا العلماء باللَّه عزّ و جلّ فاذا نطقوا به لم ينكره الّا اهل العزّة باللَّه عزّ و جلّ.

وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ يعنى على المؤمنين. اين فضل همان احسان است كه در آن آيت گفت: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ عدل آنست كه عطا بقدر استحقاق بنده دهد، و فضل آنست كه بقدر استحقاق بر افزايد، و بكرم خود فراخ بنوازد.

وَ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ الآية... اين آيت در ذمّ قومى آمده از اهل كتاب كه ايشان با مسلمانان در معاملت بدسازى ميكردند و فام دير باز ميدادند، و امانت دير باز ميگزاردند، و با ايشان خيانت و معاملت بد روا ميداشتند، و ميگفتند: ما در كار عرب نه مخاطب‌ايم نه معاتب. و در نمودن اذى ايشان بزه‌اى نميديدند. ربّ العالمين اين آيت فرو فرستاد بجواب ايشان: وَ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِقِنْطارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ ميگويد: از اهل تورات كس است كه اگر قنطارى مال بامانت نزديك وى نهى آن مال با تو دهد، و اين عبد اللَّه بن سلام است كه هزار و دويست اوقيه زر بامانت بوى دادند آن امانت بشرط خويش و ذمّت خويش باز گزارد.

وَ مِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِدِينارٍ لا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ اين يكى فنحاص بن عازورا است، يك دينار بوديعت باو دادند در آن خيانت كرد. يؤده و لا يؤده بجزم هاء قراءة ابو عمرو و حمزه و ابو بكر است. فراء گفت: اين مذهب بعضى عرب است كه جزم در «ها» روا دارند چون ما قبل آن متحرّك باشد.

إِلَّا ما دُمْتَ عَلَيْهِ قائِماً یعنی بالتّقاضی و المطالبة و بالاجتماع معه، فان انظره و اخّره انكره. ذلِكَ بِأَنَّهُمْ ای ذلك الاستحلال و الخیانة بانّهم یقولون: لَيْسَ عَلَيْنا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ امّیان در قرآن عرب‌اند كه ایشان قومی بودند بی‌كتاب. میگوید: آن استحلال و خیانت ایشان بآنست كه میگویند: در كار عرب بر ما ملامت و عتاب نیست، و اموال ایشان ما را مباح است، كه نه هم دین ما‌اند و نه كتاب ما ایشان را حرمتی اثبات كرده، ربّ العالمین ایشان را دروغ‌زن كرد بآنچه دعوی كردند كه در كتاب ما مال عرب ما را مباح است و بازگرفتن امانت ایشان ما را رواست.
گفت: وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ بر خدای می دروغ گویند این جهودان، كه امانت در همه ملّتها و شریعتها بازدادنی و گزاردنی است. آن روز كه این آیت فرو آمد مصطفی (ص) گفت: «كذب اعداء اللَّه، ما من شی‌ء فی الجاهلیة الّا و هو تحت قدمی الّا الامانة فانّها مؤدّاة الی البرّ و الفاجر».
و قال علی بن ابی طالب (ع) «ادّوا الامانة و لو الی قاتل اولاد الانبیاء»
و مردی از ابن عباس پرسید كه: ما را در غزاها كه پیش آید با اهل كتاب و اهل ذمّت بگذریم، و باشد كه از ایشان طعام بستانیم و مرغ خانه گیریم، فتوی چه دهی؟ ابن عباس گفت: روا نباشد بعد از اداء جزیه الّا بطیب نفس منهم، مگر كه برضاء و خوش دلی ایشان باشد. آن گه این آیت بر خواند: ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قالُوا لَيْسَ عَلَيْنا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ، وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ.
پس ربّ العالمین آنچه گفتند: لَيْسَ عَلَيْنا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ بر ایشان رد كرد و گفت: بَلى یعنی بلی علیهم سبیل فی ذلك. بلی وقف است وقفی تمام.
آن گه بر سبیل ابتدا گفت: مَنْ أَوْفى بِعَهْدِهِ، اوفی لغت حجاز است و وفی لغت نجد، و معنی هر دو یكی است. میگوید: هر كه بوفاء عهد باز آید آن عهد كه بر او گرفتند در تورات از ایمان آوردن به محمد (ص) و استوار گرفتن قرآن، و گزاردن امانت، و اتَّقى... آن گه از كفر و خیانت و شكستن عهد بپرهیزید، هر كه این كند از متّقیان باشد. فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ خدای متّقیان را دوست دارد، درین آیت اشارتست كه ربّ العزّت جهودان را بهیچ وجه دوست ندارد، كه ایشان بوفاء عهد باز نیامدند، وز محارم پرهیز نكردند، پس ایشان را از تقوی نصیب نیست، و آن كس كه متّقی نیست بحكم این آیت، اللَّه دوست وی نیست. قوله: إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ أَيْمانِهِمْ ثَمَناً قَلِيلًا كلبی و عكرمه گفتند: این آیت هم در شأن جهودان آمد، علماء و احبار ایشان كه از رؤساء و مهتران خویش چون كعب اشرف و حیی اخطب رشوت میستدند، تا كار رسول خدا (ص) می‌پوشیده داشتند بر علم خویش، و تبدیل و تحریف در نعت و صفت وی آوردند، و سوگندان بدروغ در آن یاد میكردند، كه این تورات است و از نزدیك خدا است. ربّ العالمین گفت: أُولئِكَ لا خَلاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ الآیة... ابن جریح گفت: سبب نزول این آیت آن بود كه اشعث بن قیس ضیعتی داشت و دیگری بر وی دعوی كرد بآن ضیعت. مصطفی (ص) از وی بیّنت خواست، گواهان نداشت. بر اشعث سوگندان عرض كرد. اشعث همّت كرد كه سوگند خورد. ربّ العالمین این آیت فرو فرستاد. مصطفی (ص) بر وی خواند. اشعث نكول كرد از سوگند و گفت: «اشهد اللَّه و اشهدكم انّ خصمی صادق» آن ضیعت بخصم خویش تسلیم كرد، و نیز از زمین خویش در آن افزود.
آن گه مصطفی (ص) گفت: «من اقتطع حقّ امرئ مسلم بیمینه فقد اوجب اللَّه له النّار و حرّم علیه الجنّة». فقال له رجل و ان كان شیئا یسیرا، فقال: «و ان كان قضیبا من اراك».
و عن ابی هریرة قال: قال رسول اللَّه (ص): «ثلاثة لا یكلّمهم اللَّه یوم القیامة و لا یزكّیهم و لهم عذاب الیم: رجل بایع اماما لا یبایعه الّا للدنیا، ان اعطاه منها ما یرید و فی له و الّا لم یف له، و رجل بایع رجلا سلعة بعد العصر فحلف باللَّه لقد اعطی بها كذا و كذا فصدّقه فاخذها و لم یعط بها، قال و رجل علی فضل ماء بالطریق یمنعه ابن السبیل».
و روی: ثلاثة لا یكلّمهم اللَّه یوم القیامة و لا ینظر الیهم و لا یزكیهم و لهم عذاب الیم، قیل یا رسول اللَّه من هم خابوا و خسروا؟ فقال: المسبل و المنّان و المنفق سلعته بالحلف كاذبا.
و روی: ثلاثة لا یكلمهم اللَّه یوم القیامة و لا یزكّیهم و لهم عذاب الیم: شیخ زان، و ملك كذّاب، و عامل مستكبر.
مفسران گفتند، در معنی و لا یكلّمهم اللَّه یعنی بكلام یسرّهم، و لا ینظر الیهم نظر الرّحمة. میگوید: اللَّه

با ایشان سخن نگوید، سخنی که بآن شاد شوند، و بایشان ننگرد بنظر رحمت، اما بنظر سخط نگرد، و با ایشان سخنی که غمناك شوند و ببدی افتند گوید، که جای دیگر گفته است: فَوَ رَبِّكَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ عَمَّا كانُوا يَعْمَلُونَ و در خبر است که با یکی گوید: «اليوم انساك كما نسيتنى»
وَ لا يُزَكِّيهِمْ و ایشان را تزکیه نکنند نه در دنیا نه در عقبی. تزکیة دنیا آن باشد که بنده را توفیق طاعت دهد، و در آنچه صلاح وی در آنست و بصیرت وی بآن افزاید، ارشاد کند. و تزکیة عقبی آنست که وی را ثواب دهد، و بسعادت ابد رساند. و این همه از کافران ممنوع است.
آن گه گفت: وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ یعنی که عقوبت ایشان نه خود اینست که این کرامتها از ایشان ممنوع است که با آن عذاب دردناك است.
وَ إِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقاً يَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالْكِتابِ این هم در شأن جهودان است و ذمّ ایشان. در آیت اوّل ذمّ ایشان کرد ببی وفایی و شکستن پیمان اللَّه، و درین آیت ذمّ کرد ایشان را بدروغ گفتن بر اللَّه. میگوید: از ایشان گروهی‌اند که زبان خویش از راه صواب بر میگردانند، و از بر خویش چیزی می‌نهند، و نبشته‌ای میسازند، تا شما پندارید که آن از تورات است.
يَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالْكِتابِ کتاب اینجا فرا ساخته و نبشته ایشان است نه تورات، همان که جای دیگر گفت: فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتابَ بِأَيْدِيهِمْ. امّا آن دیگر کتاب که گفت: لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتابِ این یکی تورات است.
ربّ العالمین گفت: وَ ما هُوَ مِنَ الْكِتابِ آن کتاب اول نه این کتاب ثانی است.
یعنی که آن دروغ بر ساخته ایشان، نه تورات منزلست.
تا اینجا بتعریض گفتند و بتعریض جواب شنیدند، آن گه بآشکارا و تصریح گفتند: هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ. ربّ العالمین بتصریح جواب ایشان داد: «و ما هو من عند اللَّه»، تا معلوم گردد که ایشان هم بتعریض و هم بتصریح بر خدای دروغ میگفتند.
و درین سخن دلالت است که دروغ گفتن بتعریض هم چون دروغ گفتن بتصریح است، هر دو ناپسندیده و نکوهیده.
آن گه گفت: «وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ» یعنی که نه خود این دروغ گفتند که درین آیت است که ایشان در عموم احوال و اوقات بر خدای دروغ میگویند، و خود میدانند که دروغ زنان‌اند. پس در آن دروغ نه معذورانند که نه از گمانست بلکه بقصد و تعمّد ایشانست. و قد قال اللَّه تعالى فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَ كَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جاءَهُ و قال النّبيّ (ص): «من كذب علىّ متعمّدا فليتبوّأ مقعده من النّار».
النوبة الثالثة
قوله تعالى: وَ لا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ بعضی مفسّران گفتند: این خطاب خدای با مسلمانان است، و نواخت اهل معرفت و ایمانست، و منّت نهادن خدای در دین اسلام بر ایشان است. و آن گه این خطاب را دو طریق است: از يك روی خطابست با عامّه مؤمنان این امّت، و از يك روی خطاب عارفانست و خواصّ اهل طریقت. وجه اوّل آنست که: یا معشر المسلمین گمان مبرید و استوار مدارید که کسی را آن دهند که شما را دادند، چون دین اسلام دینی نه، و شما را دادند. چون قرآن کتابی نه، و شما را دادند. چون محمد (ص) پیغامبری نه، و شما راست. چون کعبه قبله‌ای نه، و شما راست. چون ماه رمضان ماهی نه، و شما راست. چون روز آدینه روزی نه، و شما راست. همه شرعها منسوخ شرع شما و همه عقدها منسوخ عقد شما، همه کمال دین و شریعت و جمال حقیقت و طریقت در عهد شما. و ذلك فی قوله تعالى: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً.
اکنون شکر این نعمت بجا آرید، و معبود خود را سپاس داری کنید و فرمان برید. فرمان اینست که: وَ لا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ. جز با هم دینان خویش موالات مگیرید، و جز با مؤمنان برادری مکنید، و از بیدینان و بیگانگان کرانه گیرید. همانست که گفت: وَ لا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ و قال تعالى: لا تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ و آن گه این نعمت و کرامت همه از معبود خود بینید، و او را منّت دارید، و با او سببی در میان میارید، و شرك مگویید که این هدایت و غوایت و این برتری و فروتری همه از فضل و عدل اوست، همه بارادت و حکم

اوست. قُلْ إِنَّ الْهُدى‏ هُدَى اللَّهِ. قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ.
وجه ديگر آنست كه: اين خطاب عارفانست، و نواخت محبّان است، ميگويد: «لا تفشوا اسرار الحقّ الى غير اهله». راز دوستى با كس مگوييد، و سرّ درويشى بر نااهلان اظهار مكنيد، و چهره جمال حقيقت را برقع تعزّز فرو گذاريد، تا هر ديده نامحرم بدو ننگرد:

چون خورى مى، با حريف محرم پر خور | چون زنى كم، با نديم زيرك هشيار زن درد

شبلى را با حق رازى بود در ميان، گفت: بار خدايا! چون بود كه حسين منصور را از ميان ما بر گرفتى؟ گفت: رازى بوى دادم و سرّى با وى نمودم بنااهلان بيرون داد، بوى آن فرود آوردم كه ديدى.
فرمان در آمد كه: يا محمد (ص) وَ تَراهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لا يُبْصِرُونَ.
تو پندارى كه عتبه و شيبه و وليد بن مغيرة و بو جهل ترا مى‌بينند؟ كلّا و لمّا! ايشان ديده نامحرم دارند شايسته شواهد جمال تو نيند! بگذار تا شوند. گوشه دل خويش بايشان مشغول مدار، يكى را بلال و سلمان و صهيب پرداز كه مقبول شواهد مملكت و مرفوع درگاه احديت ايشان‌اند. يا محمد (ص) تو تصرّف از ميان بردار، حكم ما را قابل باش، و نعمت ما را شاكر. اين تخصيص هدايت و موهبت معرفت، كار الهيّت ما است، و خاصيّت ربوبيّت ما. اين است كه ربّ العالمين گفت: يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشاءُ، اى بنعمته يختصّ من يشاء، فقوم اختصّهم بنعمة الارزاق، و قوم اختصهم بنعمة الاخلاق، و قوم اختصّهم بنعمة العبادة، و آخرين بنعمة الارادة و آخرين بتوفيق الظّاهر، و آخرين بتحقيق السّرائر، و آخرين بعطاء الأبشار، و آخرين بلقاء الاسرار.
يقول اللَّه تعالى و قوله الحقّ: وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لا تُحْصُوها، و يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشاءُ.
مبهم فراهم گرفت و كس را معيّن نكرد، تا اميد داران در اميد بيفزايند، و ترسندگان در ترس بمانند كه بنده را در مقام عبادت و طاعت به از اوميد و ترس حالى نه بينى، كه ربّ العالمين بندگان را درين دو حال بستود گفت: «يرجون رحمته و يخافون عقابه».
و نيز تنبيه ميكند كه بنده اگر چه در طاعت بغايت كوشش رسد، و شرط بندگى بتمامى بجاى آرد، آخر الامر آن بود كه رحمة اللَّه او را رهاند. و فى ذلك ما
روى عن النّبي (ص): «لا يدخل الجنة احد بعمله، قيل و لا انت يا رسول اللَّه؟ قال: و لا أنا الّا ان يتغمدنى اللَّه برحمته.»
15 النوبة الاولى
قوله تعالى: ما كانَ لِبَشَرٍ هرگز روا نباشد مردمى را، أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتابَ كه خداى او را نامه دهد، وَ الْحُكْمَ وَ النُّبُوَّةَ و علم راست و پيغامبرى دهد، ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ پس آن گه فرا مردمان گويد: كُونُوا عِباداً لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ مرا بندگان باشيد و مرا بخدايى گيريد فرود از اللَّه، وَ لكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ لكن چنين گفتند پيغامبران امّت خويش را كه بندگان خدا بيد، بِما كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتابَ بآنچه كتاب من ميدانيد، وَ بِما كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ (79) و بآنچه ميخوانيد از آن.
وَ لا يَأْمُرَكُمْ و نفرمايد شما را خداى و نه هيچ بشرى از پيغامبران، أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلائِكَةَ وَ النَّبِيِّينَ أَرْباباً كه فريشتگان و پيغامبران را بخدايى گيريد، أَ يَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بكفر ميفرمايد شما را؟ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (80) پس آنكه شما مسلمانان باشيد و گردن نهادگان.
وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثاقَ النَّبِيِّينَ پيمان گرفت اللَّه از پيغامبران، لَما آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتابٍ وَ حِكْمَةٍ كه هر چه دهم، هر گه كه دهم شما را از نامه و دانش راست و پيغام محكم، ثُمَّ جاءَكُمْ رَسُولٌ پس آن گه بشما آيد رسولى، مُصَدِّقٌ لِما مَعَكُمْ استوار دار و گواه آن را كه با شما است، لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ بگرويد باو و يارى دهيد او را، قالَ أَ أَقْرَرْتُمْ خداى گفت: اقرار داديد بپيذيرفتن اين پيمان از من؟ وَ أَخَذْتُمْ عَلى‏ ذلِكُمْ إِصْرِي و اين پيمان بزرگ گران از من بستديد.
قالُوا أَقْرَرْنا پيغامبران يك يك جواب دادند كه اقرار داديم، قالَ فَاشْهَدُوا خداى گفت: بر يكديگر گواه بيد، وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ (81) و من با شماام از گواهان يكى.

فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذلِكَ هر كه بر گردد پس از آن، فَأُولئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ (82) او از فاسقانست و از بيرون شدگان از پيمان.
أَ فَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ بجز دين خداى و تصديق محمد (ص) دينى خواهند جست؟
وَ لَهُ أَسْلَمَ و خداى را گردن نهاد، مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ هر كه در آسمانها و زمين كس است، طَوْعاً وَ كَرْهاً بعضى از ميان جان و بعضى از بن دندان، وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ (83) و همه را با وى خواهند برد.
قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ بگوى ايمان آورديم بخداى، وَ ما أُنْزِلَ عَلَيْنا و هر چه فرو فرستاده آمد بر ما، وَ ما أُنْزِلَ عَلى إِبْراهِيمَ و هر چه فرو فرستاده آمد بر ابراهيم وَ إِسْماعِيلَ وَ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْباطِ و پيغامبران كه از فرزندان يعقوب بودند، وَ ما أُوتِيَ مُوسى وَ عِيسى و هر چه موسى را دادند و عيسى را، وَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ و هر چه ديگر پيغامبران را دادند، از خداوند ايشان، لا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ يكى را از پيغامبران جدا نكنيم در تصديق بتكذيب، وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (84) و ما وى را گردن نهادگانيم و خويشتن فرا دادگان.
النوبة الثانية
قوله تعالى: ما كانَ لِبَشَرٍ الآية... مقاتل گفت: «بشر» اينجا عيسى (ع) است و «كتاب» انجيل، و آيت در شأن ترسايان نجران آمد، كه در عيسى دعوى باطل كردند و غلوّ نمودند. ميگويد: روا نبود و سزا نباشد و هرگز خود نبود عيسى را كه خداى او را پيغامبرى و كتاب انجيل دهد پس آن گه بمردم گويد: مرا بندگان باشيد! و مرا بخدايى گيريد فرود از خداى. ابن عباس و عطا گفتند: بشر اينجا محمد (ص) و كتاب قرآن. و سبب نزول آن بود كه بو رافع جهود و رئيس ترسايان نجران گفتند: يا محمد (ص) تو ميخواهى كه ما ترا بنده باشيم و ترا بخدايى گيريم! رسول اللَّه گفت: معاذ اللَّه كه من اين گويم يا فرمايم، «ما بذلك بعثنى و بذلك امرنى»
خداى كه مرا به پيغامبرى فرستاد نه باين فرستاد كه شما مى‌گوييد و نه باين فرمود. ربّ العالمين بر وفق قول او اين آيت فرستاد. حسن گفت: مردى از مصطفى (ص) در خواست كه تا ترا سجود كنم، فضل از اين سلام كه بر يكديگر ميكنيم. رسول او را از آن نهى كرد، و آيت در شأن وى آمد.
ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ اگر برفع خوانى بر استيناف است، و اگر بنصب خوانى بر عطف، اى لا يجتمع له الأمران: ايتاء النبوة و قوله: كُونُوا عِباداً لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ.
ميگويد: هرگز نبود بشرى را كه پيغامبرى و علم و حكمت دهند آن گه اين سخن گويد: كُونُوا عِباداً لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ. آن گه بيان كرد كه پيغامبر چه ميگويد: وَ لكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ اى و لكن يقول كونوا ربّانيّين پيغامبر بامّت خويش اين گويد: كه راستان و استواران و نيك خواهان باشيد و بمهربانى در آموزندگان بيد. اصل ربّانىّ در معنى آنست كه: كسى بعلم خلق خداى را مى‌پروراند، ابتدا بكمينه علم آن درآموزد، پس آن گه مهينه علم و طاقت هر متعلّم مى‌نگرد، و فهم هر طالب ميكوشد، و ترتيب هر چه مى‌درآموزد نگاه ميدارد. قال الزّجاج هو منسوب الى الرّبّ، فزيد فيه الالف و النّون للمبالغة فى النسبة. و قيل هو منسوب الى الرّبّان و هو فعلان من ربّ يربّ. و معناه المتخصص بالعلم الّذى يربّه باستفادته و افادته. آن روز كه ابن عباس را در طائف بخاك.
كردند، ابن الحنفيه محمد بن على بن ابى طالب گفت: «مات اليوم ربّانىّ هذه الامّة».
قومى گفتند: ربّانىّ عالمى بود خدايى. و گفته‌اند «ربّانىّ» كسى بود كه در وى هم فقه بود هم حكمت و هم ولايت، و آن گه خلق را دين خداى درمى‌آموزد و ايشان را بر آن ميدارد.
بِما كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتابَ حجازى و بصرى بتخفيف خوانند، و اين اختيار بو عبيده است و باقى قرّاء بتثقيل خوانند، و اين اختيار بو حاتم است. اگر بتخفيف خوانى اشارت بفضيلت متعلّمانست، و اگر بتثقيل خوانى تفضيل و نواخت معلّمانست.
وَ بِما كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ اى تقرؤن، كما قال اللَّه: وَ دَرَسُوا ما فِيهِ.
روى عن ابن عباس قال: قال رسول اللَّه (ص): «ما من مؤمن ذكر او أنثى، حرّ أو مملوك الّا و للَّه عليه حق واجب ان يتعلّم من القرآن و يتفقّه فيه»
ثم قرأ هذه الآية: وَ لكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِما كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتابَ وَ بِما كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ. درين آيت هم تنبيه

متعلّمانست و هم تنبيه معلّمان، متعلّمان را ميگويد: كونوا حكماء عاملين بما علمتم، فان الحكيم فى الحقيقة من عمل بما علم، و كان محكما لعمله احكامه لعلمه. حكيم نه آنست كه در علم بكوشد و روايت و درايت آن بجاى آرد و بس. حكيم اوست كه علم را بعمل زيور بركند، و كردار فرا گفتار پيوندد. جماعتى از ياران رسول خدا (ص) در مسجد قبا فراهم شدند، و مذاكره‌اى ميكردند. مصطفى (ص) بر ايشان درشد گفت: «تعلّموا ما شئتم آن تعلّموا، فلن يأجركم اللَّه حتّى تعملوا»
چندان كه خواهيد علم بياموزيد و برخوانيد، امّا تا عمل فرا علم نه پيونديد و بر آنچه دانيد كار نكنيد هرگز بثواب آن جهانى و نواخت الهى نرسيد. و عن ابى الدرداء (رض): ويل لمن لا يعلم مرّة، و ويل لمن يعلم و لا يعمل سبع مرّات. و كان يحيى بن معاذ يقول: يا اصحاب العلم قصوركم قيصريّة و بيوتكم كسرويّة و ابوابكم طاهريّة و مراكبكم قارونيّة و مذاهبكم شيطانيّة. فاين المحمديّة؟
امّا تنبيه معلمان از روى اشارت آنست كه: چون ديگران را راه سعادت مينمائيد، و بر علم و عمل ميخوانيد، نگريد تا خود را فراموش نكنيد: أَ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ. حاتم اصم ميگويد: ليس فى القيامة اشدّ حسرة من رجل علّم النّاس علما، فعملوا به، و لم يعمل هو به، ففازوا بسببه و هلك.
و فى معناه انشد:

يا واعظ النّاس قد اصبحت متّهما		اذ عبت منهم امورا انت تأتيها

و قال تعالى لعيسى عليه السّلام: «يا ابن مريم عظ نفسك فان اتّعظت فعظ النّاس و الّا فاستحى منّى.
قوله: وَ لا يَأْمُرَكُمْ... الآية شامى و حمزه و عاصم و يعقوب بنصب خوانند معطوف بر أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ و معنى آنست كه: و لا ان يأمركم ان تتّخذوا الملائكة. و ايشان كه برفع خوانند ميگويند: اين از آيت اوّل منقطع است بر سبيل استيناف و ابتدا. گفت: وَ لا يَأْمُرَكُمْ يعنى و لا يأمركم اللَّه. و قيل: لا يأمركم محمد (ص). ميگويد: خداى عزّ و جلّ شما را نفرمايد كه فريشتگان را و پيغامبران را بخدايى گيريد. فريشتگان را در ميان آورد در قصّه، از بهر آنكه جهودان عزير را پسر گفتند، ترسايان عيسى (ع) را پسر گفتند، و عرب فريشتگان را دختران گفتند.
أَ يَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ؟ استفهام است بمعنى انكار، اى لا يفعل ذلك بعد اسلامكم، اى لا يأمر بعبادة الملائكة و النّبيّين بعد أن كنتم على دين ابراهيم و تبعتم محمدا فيما (ص) دعاكم اليه.
قوله: وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثاقَ النَّبِيِّينَ الاية... اين ميثاق و عهد نه بر پيغامبران تنها گرفتند، كه هم در پيغامبران و هم در امّت ايشان گرفتند. امّا پيغامبران سران بودند و مهتران، و امّت تبع ايشان بودند. پس پيغامبران بذكر مخصوص‌اند كه اصل ايشانند، و خطاب با اصل كنند، و مراد هم اصل باشد و هم تبع. چنان كه ربّ العالمين گفت: يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ. و كيفيّت اين عهد گرفتن و پيمان ستدن آنست كه اللَّه تعالى با پيغامبران گفت و ايشان را فرمود كه: يكدگر را تصديق كنيد و نصرت دهيد. پيشينه را گفت كه پسينه را مبشّر باش و پسينه را گفت كه پيشينه را مصدّق باش، و آن گه همه را گفت و از همه پيمان ستد كه شما و امّتان شما به محمد (ص) ايمان آريد كه خاتم النّبيّين و رسول ربّ العالمين است، و گزيده جهانيان است.
قال علىّ بن ابى طالب (ع): لم يبعث اللَّه نبيا آدم و من بعده الا اخذ عليه العهد فى محمد و امره، و أخذ العهد على قومه ليؤمنن، و لئن بعث و هم احياء لينصرنه.
لَما آتَيْتُكُمْ اين لام در «لما» لام تأكيد است، و جواب آن بلام قسم باز دهند، چنان كه گفت: وَ لَئِنْ شِئْنا لَنَذْهَبَنَّ. اين هم چنانست: «لما آتيتكم لتؤمنن» و معنى «ما» اىّ شىء است، يعنى اىّ شىء اتيتكم لتومننّ. ميگويد: هر چه شما را دهند از كتاب و حكمت، بآن بگرويد و تصديق كنيد. حمزه خواند بكسر لام: لما اتيتكم، يعنى لاجل ما اتيتكم. و بتشديد ميم قراءة شاذّ است، يعنى مهما اتيتكم، و حين آتيتكم. قراءة نافع لما اتيناكم است بر سبيل تعظيم، گفت: دهيم شما را از كتاب و حكمت.
ثُمَّ جاءَكُمْ رَسُولٌ محمد (ص) را ميگويد. مُصَدِّقٌ لِما مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ اين لام جزاست، جالب اين لام آن لام كه در لَما آتَيْتُكُمْ.
قالَ أَ أَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلى ذلِكُمْ إِصْرِي اى قبلتم عهدى. خداى گفت يك يك پيغامبران را: اقرار داديد و

عهد من پذيرفتيد چنان كه بوفاء آن باز آئيد؟
پيغمبران همه جواب دادند كه اقرار داديم. خداى گفت: فَاشْهَدُوا گفته‌اند كه: شهادت را دو طرف است: يكى تحمّل و يكى اقامت. در وقت تحمّل علم است، و در وقت اقامت اخبار. پس اينجا تحمّل است يعنى فاعلموا، و هو تفسير ابن عباس. سعيد بن مسيب گفت: خداى با فريشتگان گفت: فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ گواه باشيد شما كه فريشتگانيد بر پيغامبران و اتباع ايشان، باين اقرار كه دادند.
آن گه گفت: وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ خود را جلّ جلاله شاهد گفت، و معنى شاهد حاضر است، يعنى كه بعلم حاضر است با همه كس، و رؤيت وى و قدرت وى بر همه روان: لا يخفى عليه خافية. و گفته‌اند كه: شاهد در وصف او جلّ جلاله آنست كه دلائل پيدا كند و حجّتها روشن بنمايد، و ميان خلق كار برگزارد، و گواه را بآن شاهد گويند كه بشهادت وى حكم مشهود عليه روشن شود.
قوله تعالى: فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذلِكَ... الآية اى بعد اخذ الميثاق و ظهور آيات النّبي (ص) فَأُولئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ اصل فسق از طاعت و فرمان اللَّه بيرون آمدن است، و فسق را كمينه و مهينه است. كمينه آنست كه: در راه دين گناهى صغيره كند.
چنانك گفت: وَ إِنْ تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ. و مهينه آنست كه كفر و شرك آرد چنان كه گفت: أَ فَمَنْ كانَ مُؤْمِناً كَمَنْ كانَ فاسِقاً. جاى ديگر گفت: وَ أَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْواهُمُ النَّارُ، و اينجا گفت: فَأُولئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ كافرانند، كه هر كه از عهد و پيمان خدا بيرون آيد، و به محمد (ص) ايمان نيارد كافر بود لا محالة.
قوله تعالى: أَ فَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ... الآية بيا قراءة بصرى و حفص است، باقى بتا خوانند. اگر بتا خوانى خطاب با انبياء است و با جهودان، و اگر بيا خوانى خطاب با جهودان است. ميگويد: اين جهودان بجز دين خداى دينى ميجويند، و دين خدا آن دين اسلام است كه اللَّه بپسنديد و بندگان را بآن خواند: وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً و إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلامُ هر دو اشارت بآنست، و دين پاك و كيش درست پسنديده بنزديك اللَّه آنست.
وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً اسلام اينجا گفته‌اند كه استسلام است و اعتقاد دل، و اقرار زبان، و التزام احكام. و اقوال مفسّران درين آيت مختلف است: اوّل آنست كه روايت كرده‌اند از
مصطفى (ص) قال: الملائكة اطاعوه فى السّماء، و الانصار و عبد القيس فى الارض.
و روى انّه قال: لا تسبّوا اصحابى فانّ اصحابى اسلموا من خوف اللَّه، و اسلم النّاس من خوف السّيوف.
و گفته‌اند اهل آسمان فرمان برداران و منقادانند بطوع، و اهل زمين بكره، يعنى كه علم آسمانيان بوحدانيّت اللَّه ضرورى است نه استدلالى، و علم اهل زمين استدلالى است نه ضرورى، فانّ الحجّة اكرهتم و الجأتهم على ذلك. و اين كره نه كره مذموم است بلكه پسنديده است، و بنده را در آن ثواب.
و گفته‌اند: اسلم المؤمنون له طوعا، و الكافرون كرها اذ لم يقدروا على ان يمتنعوا عليه ممّا يريده بهم، و يقضيه عليهم، مؤمنان تن در دادند بطوع و كافران بكره. يعنى كه ارادت و قضاء اللَّه بر كافران روان است، نتوانند كه از آن بگريزند، نه قدرت آن كه دفع كنند. قتاده گفت: اسلم المؤمنون له طوعا فى حال الصّحة و الامن، و الكافرون له كرها عند الخوف و الموت. «فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمانُهُمْ» گفت: مؤمنان فرمانبردارند در حال صحّت و در امن، لا جرم اسلام و ايمان ايشان را سود داشت و بكار آمد، و كافران بوقت ترس و بيم مرگ، آن گه كه معاينه عذاب ديدند لا جرم اسلام و ايمان ايشان بكار نيامد: «فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنا» و على ذلك قوله تعالى فى قصّة فرعون: آلان و قد عصيت قبل؟ ضحاك گفت كه: اين عهد و پيمان روز ميثاق است كه ربّ العالمين با فرزندان آدم گفت: أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى بعضى بَلى بطوع گفتند از ميان جان، و قومى بكره گفتند از بن دندان.
مجاهد گفت: اسلام درين آيت همان سجود است كه در آن آيت ديگر گفت: وَ لِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً. ميگويد: مؤمن خداى را بطوع خويش سجود ميكند، و كافر شخص وى نميكند لكن سايه شخص وى ميكند بكره، چنان كه گفت وَ ظِلالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ و قال تعالى: يَتَفَيَّؤُا ظِلالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَ الشَّمائِلِ سُجَّداً لِلَّهِ.
آن گه گفت: عزّ و علا وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ قراءة حفص و يعقوب بيا است. يعقوب بفتح يا و حفص بضمّ

یا، و باقی همه بتاء مضمومه خوانند. و مخرج این کلمه مخرج وعید است، یعنی: ایبغون غیر دین اللَّه مع انّ مرجعهم الی اللَّه. روی عن ابن عباس: اذا استصعب دابّة احدکم، او کانت شموسا فلیقرأ فی آذانها أ فَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ الی آخر الآیة.

قوله: قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ الآیة... نظیر این آیت در سورة البقرة شرح آن رفت. اما اهل معانی اینجا سؤالها کرده‌اند، گفتند: چه حکمت است که این جایگه قُلْ آمَنَّا گفت و در سورة البقرة قُولُوا آمَنَّا؟ جواب آنست که: این آیت خطاب با مصطفی (ص) است بر خصوص، و فرمان است که تا خود اعتقاد کند آن گه تبلیغ کند بامّت خویش، و ایشان را بر آن خواند و بر آن دارد. و آنجا که گفت قُولُوا آمَنَّا خطاب با عموم امّت است که تا آن را اعتقاد گیرند، و نه فرمان است ایشان را بتبلیغ رسالت. ازین جهت در آن سورة أُنْزِلَ إِلَيْنا گفت و درین سورة أُنْزِلَ عَلَيْنا. و معنی أُنْزِلَ عَلَيْهِ آنست که بر منزّل علیه بود که با دیگری رساند. و أُنْزِلَ إِلَيْهِ بر منزّل علیه مخصوص و الیه نهایة الانزال. و علی ذلك قال تعالی: أَ وَ لَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ يُتْلى عَلَيْهِمْ؟، و قال: وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ، فخصّ هاهنا «بالی» لما کان مخصوصا بالذّکر الّذی هو بیان المنزّل. و قالوا: هذا کلام فی الاولی لا فی الوجوب. دیگر سؤال کرده‌اند که اسماعیل و اسحاق و یعقوب را کتاب نبود، چه معنی را گفت: وَ ما أُنْزِلَ عَلى إِبْراهِيمَ وَ إِسْماعِيلَ وَ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ؟

جواب آنست که: کتاب ایشان کتاب ابراهیم (ع) است و منزّل بایشان صحف ابراهیم است، که ایشان در تحت شریعت ابراهیم (ع) بودند. پس بر سبیل توسّع اطلاق انزال بر ایشان روا بود. چنانك گویند: و ما انزل علی محمد (ص) و المسلمین. دیگر سؤال کردند که در آن آیت وَ ما أُوتِيَ النَّبِيُّونَ گفت، و درین آیت وَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ؟ جواب آنست که: در آن آیت خطاب بر لفظ عموم است، و حکم خطاب عموم بسط لفظ است نه ایجاز. و درین آیت خطاب خاصّ است. و حکم خطاب خاص ایجاز لفظ است. پس درین آیت ایجاز لفظ و اختصار سخن اولی‌تر بود. دیگر سؤال کردند که چون این خطاب مصطفی (ص) را خاصّ است پس چون بآخر آیت گفت: وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ و این اخبارست از عموم؟ و جواب آنست که: این بآن گفت تا تنبیهی باشد که امّت مصطفی (ص) از وی جدا نه‌اند درین اعتقاد، و مکروه نیست ایشان را که با دیگری رسانند و بر دیگری خوانند، چنان که رسول رسانید و پیغام گزارد. دیگر سؤال کنند که وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ مؤمنان را چون تبجّح است در ستایش خویشتن، و این بعرف و عادت مذموم است؟ جواب آنست که تبجح مذموم آن بود که مردم از خویشتن آن نماید که بآن رفعت طلب کند و تطاول بر مردمان، امّا چون بر سبیل شکر و سپاس‌داری بود رواست، که ربّ العالمین گفت: وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ، و نیز مؤمنان خواستند که باین اعتراف از کافران جدا مانند و حق از باطل جدا کنند، یقول تعالی: حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ. و گفته‌اند که مؤمنان باین استسلام قصد اخلاص کرده‌اند که از جهت شرع بآن مأموراند. قال اللَّه تعالی: وَ ما أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ یعنی که ما خدای را مسلمان شدیم و گردن نهادیم نه دیگری را، و علی هذا قال عزّ و جلّ: قُلْ إِنَّما أَدْعُوا رَبِّي وَ لا أُشْرِكُ بِهِ أَحَداً

النوبة الثالثة

قوله تعالی: ما كانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتابَ الآیة... جلیل و جبّار، خداوند بزرگوار، کردگار نامدار، جلّ جلاله، و عظم شأنه پیش از ایجاد عالم، و پیش از خلق آدم، بعلم قدیم خود دانست که از فرزندان آدم سزاوار نبوت و ولایت کیست؟ و اهل محبت و شایسته رسالت کیست؟ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسالَتَهُ.

آن را که در ازل داغ مهجوری نهاد، و رقم بی‌خبری کشید امروز معصوم و راست راه چون شود؟ و آن را که رایگانی دولت داد و راه صدق و عصمت فرا پیش نهاد امروز بی‌راه و بد حال چون بود؟ پس چه صورت بندد و چون بوهم درآید؟ و هرگز نبود که مصطفی (ص) گزیده و عیسی (ع) نواخته بعد از کرامت نبوت، و تأیید عصمت، و قوّت رسالت پای از رقم برگیرند و خلق را گویند: كُونُوا عِباداً لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ.

ربّ العالمین بحکم اختیار ازلی و عنایت سرمدی از بهر ایشان جواب داد، و نیابت داشت که ایشان این نگویند، و لکن گویند: كُونُوا رَبَّانِيِّينَ ای کونوا من المختصّین باللَّه الّذین وصفوا بقوله: و اذا احببته

كنت سمعه الذى يسمع به و بصره الذى يبصر به. ربانيان بر مذاق اهل معرفت ايشانند كه خداى را يگانه شوند در تجريد قصد، هم در صحّت توكل، هم در نسيم انس. قدم از دو گيتى برگرفته، و دست بلطف مهر مولى زده، و چهار تكبير در صفات خويش كرده.

هر كه در ميدان عشق نيكوان گامى نهاد چار تكبيرى كند بر ذات او ليل و نهار

نفسى دارند فانى! دلى دارند تشنه! نفسى سوخته! سرّى بعشق افروخته! جانى بآرزو آويخته!

دل زان خواهم كه بر تو نگزيند كس جان زانكه نزد بى‌غم عشق تو نفس
تن زان كه بجز مهر تواش نيست هوس چشم از پى آنكه خود ترا بيند و بس!

همّتشان از دنيا مه! مرادشان از بهشت مه! آرامشان از هفت آسمان و از زمين مه! گوش داشته تا آفتاب مهر كى بر آيد؟ و ماه روى دولت كى در آيد! و نسيم سعادت كى دمد! و يادگار ازلى كى بر دهد!

كى باشد كين قفس بپردازم در باغ الهى آشيان سازم

و گفته‌اند كه: ربّانيان ايشانند كه اختصاص دارند به اللَّه كه بآن اختصاص نسبت با وى برند و باوصاف او موصوف شوند، و باخلاق او برآيند، چندان كه بندگى ايشان برتابد، و نهاد ايشان جاى دارد. و اين قول از آن خبر برگرفتند كه مصطفى (ص) گفت: «تخلّقوا باخلاق اللَّه»، و قال عليه السّلام: «انّ اللَّه تعالى كذا خلقا، من تخلّق بواحد منها دخل الجنّة».
اهل علم گفتند: تفسير اين اخلاق معانى نود و نه نام خداست كه بنده را در روش خويش بآن معانى گذر بايد كرد تا بوصال اللَّه رسد، پير خراسان ابو القاسم گرگانى رحمه اللَّه گفت: بنده تا در تحصيل اين معانى و جميع اين اوصاف است هنوز در راه است، بمقصد نارسيده، و در روش خود است كشش حق نايافته، تا در معرفت است از معرفت باز مانده، و تا در طلب محبّت است از محبوب بى‌خبر شده.

بشتاب بعشق و نيز منشين در بند بگذر تو ز عشق و عاشقى گامى چند

بزرگى را پرسيدند كه بنده بمولى كى رسد؟ گفت آن گه كه در خود برسد.
پرسيدند كه در خود چون برسد؟ گفت: طلب در سر مطلوب شود و معرفت در سر معروف. گفت شرحى بيفزاى، گفت: از تن زبان ماند و بس! و از دل نشان ماند و بس! وز جان عيان ماند و بس! سمع برود شنوده ماند و بس، دل برود نموده ماند و بس، جان برود بوده ماند و بس.

محنت همه در نهاد آب و گل ماست پيش از دل و گل چه بود؟ آن حاصل ماست!

و قيل معنى قوله كُونُوا رَبَّانِيِّينَ اى متخصّصين باللّه غير ملتفتين الى الوسائط، كأبى بكر لمّا قال حين مات النّبي (ص) و اضطربت اسرار عامة الناس: «من كان يعبد محمّدا (ص) فانّ محمّدا قد مات، و من كان يعبد اللَّه فانّ اللَّه تعالى حىّ لا يموت».
وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثاقَ النَّبِيِّينَ الآية... در همه قرآن هيچ آيت نيست در بيان فضيلت مصطفى (ص) تمامتر ازين آيت كه وى را خاص است، كس را در آن شركت نه. ربّ العالمين دو عهد گرفت از خلق خويش، و دو پيمان ستد از ايشان: يكى آنكه پيمان ستد از همه خلق بر خدايى و كردگارى خويش. چنان كه گفت: وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ الآية.

دیگر آنکه: پیمان ستد از فریشتگان و پیغامبران بر نبوّت محمد (ص) و نصرت دادن وی، چنان که گفت: وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثاقَ النَّبِيِّينَ... و این غایت تشریف است و کمال تفضیل که نامش با نام خویش بزرگ کرد، و قدرش با قدر خود برداشت. پیش از وجود محمد (ص) بچندین هزار سال فرمان آمد که: یا جبرئیل! من دوستی خواهم آفرید، نام وی محمد (ص)، ستوده و نواخته من، نام او قرین نام من، قدر او برداشته لطف من، طاعت داشت او طاعت من، قول او وحی من، اتّباع او دوستی من.
یا جبرئیل! با من عهد کردی که بوی ایمان آری و او را نصرت کنی، اینست که گفت: لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ. جبرئیل گفت: خداوندا! عهد کردم که با او دست یکی دارم و نصرت کنم و بوی ایمان آورم. خدای گفت یا جبرئیل! هم برین عهد باشی و خلاف نکنی. گفت: خداوندا! و کرا زهره آن باشد که ترا خلاف کند؟ آن گه گفت: یا میکائیل! تو بر عهد جبرئیل گواه باش، و آن گه هم چنان عهد گرفت بر میکائیل، و جبرئیل را گفت: تو بر عهد مکائیل گواه باش، و با اسرافیل و عزرائیل همین عهد گرفت.
پس که آدم (ع) را بیافرید همین عهد گرفت بر آدم، و آدم درپذیرفت. و زان پس آدم با شیث بگفت و شیث درپذیرفت، و هلمّ جرّا قرنا بعد قرن. اینت کرامت و فضیلت! و اینت مرتبت و منزلت! کرا باشد فضل بدین تمامی؟ و کار بدین نظامی کرا بود؟
این عزّ سماوی و فرّ خدایی.

کفر و ایمان را هم اندر تیرگی و هم صفا — نیست دار الملك جز رخسار و زلف مصطفی

16 النوبة الاولى
قوله تعالی: وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلامِ دِيناً و هر که جز از اسلام دینی جوید، فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ به نپذیرند از وی، وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرِينَ (85) و وی در آن جهان از زیان کارانست.
كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْماً چون راه نماید و به راه آرد خدای قومی را، كَفَرُوا بَعْدَ إِيمانِهِمْ که کافر شدند پس از ایمان خویش، وَ شَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ و پس از آن که گواهی داده بودند که رسول حقّ است وَ جاءَهُمُ الْبَيِّناتُ و با ایشان آمد پیغامها و نشانهای روشن، وَ اللَّهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (86) و اللَّه راهنمای قوم بیدادگران نیست.
أُولئِكَ جَزاؤُهُمْ ایشان آنند که پاداش ایشان آنست، أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللَّهِ که لعنت خدای و راندن او بر ایشان است، وَ الْمَلائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ (87) و لعنت فریشتگان و مردمان همه.
خالِدِينَ فِيها جاودان در آن آتش‌اند، لا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذابُ عذاب از ایشان هیچ سبك نکنند، وَ لا هُمْ يُنْظَرُونَ (88) و نه ببخشائش در ایشان نگرند.
إِلَّا الَّذِينَ تابُوا مگر ایشان که باز آمدند و توبه کردند، مِنْ بَعْدِ ذلِكَ پس آنکه از دین برگشته بودند، وَ أَصْلَحُوا و باصلاح آرند تباه خویش و نیك کنند کردار خویش، فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (89) که اللَّه آمرزگارست و مهربان.
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمانِهِمْ ایشان که کافر شدند پس از ایمان خویش، ثُمَّ ازْدادُوا كُفْراً و آن گه بر کفر بیائیدند و بیفزودند، لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ توبه ایشان نپذیرند، وَ أُولئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ (90) و ایشان بیراهانند و گم‌شدگان از راه.
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا ایشان که کافر شدند، وَ ماتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ و بمردند بر کفر خویش، فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ نپذیرند فردا از یکی از ایشان، مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَباً پری همه روی زمین زر وَ لَوِ افْتَدى بِهِ که خویشتن بآن از عذاب باز خرد، أُولئِكَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ ایشان آنند که ایشان راست عذابی دردنمای، وَ ما لَهُمْ مِنْ ناصِرِينَ (91) و ایشان را هیچ یاری ده و شفاعت کننده نه.
النوبة الثانية
قوله تعالی: وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلامِ دِيناً مفسّران گفتند: سبب نزول این آیت آن بود که دوازده مرد از دین اسلام برگشتند و مرتدّ شدند، در جمله ایشان حارث بن سوید انصاری بود و طعمة بن ابیرق و عبد اللَّه بن انس بن خطل و غیرهم از مدینه بیرون شدند و بکفّار مکه پیوستند. ربّ العالمین در شأن

ایشان این آیت فرستاد: وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلامِ دِيناً... اسلام اینجا شریعت مصطفی (ص) است.
و دین اینجا دین حنیفی که مصطفی (ص) بآن اشاره کرده و گفته: «بعثت بالحنيفيّة السّهلة السّمحة».
معنی آیت آنست که: هر که بعد از بعثت محمد (ص) بجز شریعت وی شریعت جوید، و جز دین و سنّت وی دینی دیگر گیرد، و راهی دیگر رود آن از وی نپذیرند، و از راه حق بی‌راه است، و از جمله هالكان و دوزخيان است، که مصطفی (ص) گفت: «و الّذی نفسی بيده لا يسمع بی رجل من هذه الامّة و لا يهوديّ و لا نصرانی ثمّ لم يؤمن بی الّا كان من اهل النّار.
و روى: «ما يسمع بی من هذه الامّة من يهودی او نصرانی يموت و لم يؤمن بالذی ارسلت به الّا كان من اهل النّار».
و قصّه زيد بن عمرو بن نفيل معروف است که بر مصطفی (ص) رسيد پيش از بعثت وی، مصطفی (ص) وی را گفت: «ما لی ارى قومك قد شنفوا لك؟»
چه بودست كه اين قوم تو بنظر كراهيت بتو می‌نگرند؟ گفت: از آنكه ايشان بضلالت‌اند، و من نه بر دين ايشانم. آن گه قصّه خويش بگفت كه: بيرون شدم راه راست و دين حق طلب كردم، از دانشمندان و احبار يثرب بر رسيدم، ايشان را بر عبادت اللَّه يافتم. لكن بآن عبادت شرك داشتند. دانستم كه نه دين حقّ است، برگشتم و از احبار خيبر بر رسيدم ايشان را هم چنان بر عبادت اللَّه مشرك يافتم. گفتم اين نه آن دين است كه من ميجويم.
باحبار فدك رفتم ايشان را هم بر شرك ديدم. از احبار ايله بر رسيدم همان ديدم. پس حبرى از احبار شام گفت: اين دين كه تو ميجويى كس را ندانيم كه بر آنست مگر شيخى بجزيره. رفتم و از وى بر رسيدم، و قصه خود با وى بگفتم، و مقصود خويش عرضه كردم. شيخ گفت: آنها كه تو ديدى همه بر ضلالت و بی‌راهی‌اند، و آنچه تو ميجويى دين خداى عزّ و جلّ و راه راست آنست، و دين فريشتگان است، كه اللَّه را بآن ميپرستند، و هم در زمين خويش آن دين يابى. باز گردد و طلب كن كه پيغامبرى بيرون آمد يا خواهد آمد، كه خلق را بآن دين خواند. اگر وى را در يابى در پى او باش، و بوى ايمان آر. مصطفی (ص) آن گه كه اين قصّه از زيد ميشنيد بر راحله بود. پس آن راحله فرو خوابانيد و قصد طواف خانه كرد. زيد گفت من هنوز ندانسته بودم كه پيغمبرست، من نيز با وى طواف كردم.
دو بت نهاده بودند كه مشركان در طواف خويش ايشان را می‌پاسيدند، زيد ايشان را بپاسيد، مصطفی (ص) از آن نهى كرد، گفت: «لا تمسّه»
زيد با خود انديشه كرد كه يك بار ديگر بپاسم تا چه گويد! رسول (ص) با وى نگرست گفت: «الم تنه»
نه ترا نهى كردند و از آن باز داشتند. آن گه زيد گفت: فو الّذى هو اكرمه و انزل عليه الكتاب ما استلم صنما، حتّى اكرمه اللَّه عزّ و جلّ بالّذى اكرمه، و انزل عليه الكتاب». زيد بن عمرو بن نفيل از دنيا بيرون شد و هنوز پيغام و وحى از آسمان بر رسول (ص) نيامده بود و دعوت نكرده. مصطفی (ص) زيد را گفت: «يأتى يوم القيامة امّة وحده»
كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْماً كَفَرُوا بَعْدَ إِيمانِهِمْ؟ مجاهد گفت: اين در شأن مردى آمد از بنى عمرو بن عوف كه از دين بر گشت و با روم شد، كيش ترسايى گرفت.
و حكم مرتدّ آنست كه مصطفی (ص) گفت: «لا يحلّ دم امرئ مسلم الّا باحدى ثلاث: رجل كفر بعد اسلامه، او زنى بعد احصانه، او قتل نفسا بغير نفس.»
اين خبر دليل است كه هر مرد كه از دين اسلام برگردد كشتنى است، و زن را همين حكم است. امّا كودك و ديوانه را ردّت ايشان درست نباشد، لقوله عليه السّلام: رفع القلم عن ثلاثة، عن الصّبى حتّى يبلغ، و عن النّائم حتّى يستيقظ، و عن المجنون حتّى يفيق»
و مكره را هم چنين لقوله تعالى: إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمانِ.
و مست را دو طريق است چنان كه در طلاق است. و قتل مرتدّ حقّ خدا است، و سياست شرعى جز امام اعظم را نرسد كه اين سياست كند، اگر آزاد باشد آن مرتدّ يابنده.
و شافعى را دو قول است كه پيش از قتل از مرتدّ توبت خواهند يا نه؟ و درست آنست كه از وى توبت خواهند. اگر در آن ساعت توبت كند، و الّا بكشند. و مال وى بعد از قضاء ديون و حقوق

مسلمانان فیء باشد بدرست‌ترین اقوال، و فرزندان وی را حکم بردگان و جزیت داران نیست. امّا چون بالغ شوند احکام و شرائط اسلام از ایشان در خواهند، اگر بآن درست آیند، و الّا ایشان را بکشند.
و اگر دو مرد مسلمان بر ردّت کسی گواهی دهند و وی انکار کند، مجرّد انکار وی در حق وی اسلام نیست تا وی را تلقین شهادت نکنند و نگوید: «لا اله الّا اللَّه و محمّد رسول اللَّه». و اگر طائفه‌ای که ایشان را شوکت و منعت باشد مرتدّ شوند بر امام اعظم واجب است که بجنگ ایشان شود، یا ایشان را باسلام باز آرد یا از زمین بردارد.
قوله: كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْماً كَفَرُوا بَعْدَ إِيمانِهِمْ بعضی مفسّران گفتند: این در شأن جهودان آمد که پیش از مبعث مصطفی (ص) بوی ایمان آورده بودند، و بعد مبعث بوی کافر شدند «وَ شَهِدُوا» ای و بعد ان شهدوا انّ محمدا حقّ.
وَ جاءَهُمُ الْبَيِّناتُ ما بيّن فی التّوراة من نعته و صفته.
وَ اللَّهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ همان است که جای دیگر گفت: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَ لا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقاً. اگر کسی گوید چونست که ربّ العالمین اینجا هدایت از کافر نفی کرد، و جای دیگر گفت وَ أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْناهُمْ؟ جواب آنست که هدایت بر سه ضرب است: یکی عقل ممیّز است میان خیر و شرّ، و راست و دروغ، و راه بردن به بعضی مصالح کار خویش.
و عامّه اهل تکلیف از مؤمن و کافر و آشنا و بیگانه درین هدایت یکسانند. و هو المعنی بقوله تعالی: أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْناهُمْ و مثله قوله: إِنَّا هَدَيْناهُ السَّبِيلَ. وَ هَدَيْناهُ النَّجْدَيْنِ، أَعْطى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدى این همه ازین هدایت است که گفتیم. و هم ازین بابست آنچه بعضی جانوران را داد بر سبیل تسخیر، و ذلك فی قوله تعالی: وَ أَوْحى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ. امّا ضرب دوّم از هدایت، تزکیت اعمال و احوال بندگان است، و توفیق خیرات در اکتساب طاعات، و ذلك فی قوله تعالی: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمانِهِمْ، و قال تعالی: وَ هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ، و قوله: أُولئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ، و قوله: وَ الَّذِينَ جاهَدُوا فِينا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنا.
هدایت سوّم راه نمودن است بدار الخلد و مجاورت حق عزّ و جلّ، و ذلك فی قوله عزّ و جلّ سَيَهْدِيهِمْ وَ يُصْلِحُ بالَهُمْ وَ يُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَّفَها لَهُمْ. و قوله تعالی: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدانا لِهذا. ربّ العالمین جلّ جلاله این سه قسم هدایت خود را اثبات کرد و نسبت آن با خویشتن برد، و از مخلوق نفی کرد، چنان که گفت عزّ جلاله: إِنَّكَ لا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ، و لَيْسَ عَلَيْكَ هُداهُمْ، وَ ما أَنْتَ بِهادِي الْعُمْيِ. قسمی دیگر است از اقسام هدایت که آن را دعا گویند. این یك قسم مصطفی (ص) را و جمله پیغامبران را اثبات کرد گفت: وَ إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ. انبیاء را گفت: وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا قرآن را گفت: إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ. بیرون ازین سه قسم آنست که اللَّه بآن مستأثر است، کس را با وی در آن مشارکت نه، و او را در آن با کس مشاورت نه.
أُولئِكَ جَزاؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللَّهِ مثل این آیت در سورة البقرة شرح آن رفت، و فرق آنست که: آنجا قطعی بلعنت حکم کرد، گفت: أُولئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ، از بهر آنکه قومی را گفت که بر کافری مردند و امید اسلام و صلاح دریشان نماند،و اینجا گفت: أُولئِكَ جَزاؤُهُمْ قطعی لعنت نکرد. گفت: جزاء ایشان لعنت است، یعنی که زندگان‌اند، و تا زندگی می‌بود امید اسلام و صلاح در ایشان جای است.
و گفته‌اند که: این هر سه آیت از كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ تا وَ لا هُمْ يُنْظَرُونَ منسوخ‌اند، و ناسخ این آنست که بر عقب گفت: إِلَّا الَّذِينَ تابُوا این آیت در شأن حارث بن سوید بن الصامت الانصاری آمد بر خصوص. امّا حکم آن بر عموم است تا بقیامت. این حارث بعد از آن که مرتدّ گشته بود پشیمان شد، باز آمد تا بنزدیکی مدینه رسید. نامه‌ای نبشت ببرادر خویش خلاس بن سوید که من پشیمان شدم و باز آمدم، از رسول خدا (ص) بپرس که مرا توبه هست یا نه؟ خلاس رفت و قصّه حارث با رسول (ص) بگفت. در حال جبرئیل آمد و آیت آورد: إِلَّا الَّذِينَ تابُوا الخ حارث را ازین خبر کردند، بیامد و مسلمان شد، و حسن اسلامه.
قوله: إِلَّا الَّذِينَ تابُوا مِنْ بَعْدِ ذلِكَ وَ أَصْلَحُوا در قرآن هر جای که ذکر توبت کرد بیشتر آنست که ذکر اصلاح قرین آن ساخت، از بهر آنکه حقیقت «توبت» دو چیز است: تصنیف اعتقاد و اصلاح اعمال. پس هر دو مجتمع باید، تا توبت درست آید. اگر کسی گوید: چون است که در سورة البقرة إِلَّا الَّذِينَ

تابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ بَيَّنُوا گفت و اينجا نگفت وَ بَيَّنُوا؟ جواب آنست كه: در سورة البقرة آيت در شأن احبار جهودان آمد كه نعت و صفت محمد (ص) در تورات از عوام خويش پنهان كرده بودند و پوشيده داشته، و معظم گناه ايشان آن بود، پس تا اظهار آن نكردند و با مردم بيان آن روشن نگفتند توبت ايشان درست نبود. و آن معنى درين قوم كه اين آيت در شأن ايشان آمد نبود، و گناه ايشان جز ردّت نبود. ازين جهت وَ بَيَّنُوا نگفت.
و گفته‌اند: چون هر دو آيت بيان توبت است، چه فرق را در آخر اين آيت گفت: فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ و در سورة البقرة گفت: وَ أَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ؟ جواب آنست كه: توّاب و غفور بمعنى، هر دو متقارب‌اند، امّا «توّاب» خاصّ‌تر است و غفور عام‌تر و تمامتر، و گناه آن جهودان صعب‌تر بود و عظيم‌تر كه هم ضلال خودشان بود و هم اضلال ديگران. پس اسم اخصّ بآن اولى‌تر بود. و گناه اين مرتدّ كمتر بود كه اضلال با وى نبود. پس نام غفور اينجا لائق‌تر و موافق‌تر. و در خبر است كه مصطفى (ص) چون آمرزش خواستى اين هر دو نام: هم «توّاب» و هم «غفور» فراهم گرفتى. ابن عمر گفت: ميشمردم كه اندر يك مجلس سيّد (ص) صد بار گفتى: رب اغفر لى و تب على انك انت التواب الغفور.
قوله تعالى: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمانِهِمْ اين آيت در شأن اصحاب حارث بن سويد آمد كه با حارث مرتدّ گشته بودند. پس كه حارث باسلام باز آمد و توبت كرد، خبر اسلام حارث بايشان رسيد، گفتند: ما نيز در مكه مى‌باشيم و چشم بر روز محمد (ص) نهيم، و بد افتاد جهان در حقّ وى. و ذلك فى قوله عزّ و جلّ: نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ، و هر گه كه خواهيم باز گرديم كه توبت ما بپذيرند، چنان كه توبت حارث پذيرفتند. فانزل اللَّه تعالى هذه الآية.
بعضى مفسّران گفتند: اين آيت منسوخ است كه ربّ العالمين وعده داده است كه توبه هر تائبى بپذيرند، تا آن گه كه آفتاب از مغرب آيد، و ذلك فى
قول النّبي (ص): ان بالمغرب بابا فتحه اللَّه عز و جل للتوبة يوم خلق السماوات و الارض، فلا يغلق حتى تطلع الشمس من مغربها
و قومى گفتند: آيت منسوخ نيست، و معنى آيت آنست كه: لن تقبل توبتهم فى حال ضلالتهم. برين قول واو وَ أُولئِكَ واو حال است. ميگويد: توبت ايشان در آن حال كه گمراه باشند نپذيرند، كه توبت و ضلالت ضدّ يكديگرند، بهم جمع نيايند. و گفته‌اند: لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ يعنى عند الموت و المعاينة، نحو قوله تعالى: وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئاتِ... الآية.
قوله تعالى: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ماتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَباً وَ لَوِ افْتَدى بِهِ. اين «واو» معنى عموم را درآورد. ميگويد: اگر كسى چندان كه يك روى زمين زر از آن او باشد و بقربت و طاعت خرج كرده باشد در دنيا، چون بر كفر ميرد آن وى را هيچ بكار نيايد، و نپذيرند كه آن انفاق از متّقيان پذيرند نه از كافران، و ذلك في قوله تعالى: إِنَّما يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ. و روا باشد كه اين بر آخرت حمل كنند، يعنى در قيامت آن كافر كه بر كفر مرده باشد اگر بپرى روى زمين زر دارد و خواهد كه تا خود را از عذاب اللَّه بآن باز خرد، وى را سود ندارد، و از وى نپذيرند. و فى ذلك ما
روى انّ النّبي (ص) قال: يجاء بالكافر يوم القيامة فيقال له أ رأيت لو كان لك ملأ الارض ذهبا لكنت مفتديا به؟ فيقول نعم! فيقال لقد سئلت ما هو ايسر من ذلك.
النوبة الثالثة
قوله تعالى: وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلامِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ الآية... هر دين كه نه اسلام، باطل است. هر عمل كه نه اتّباع سنّت، تخم حسرت است. اسلام درخت است، سنّت آبشخور آن، و ايمان ثمره آن، و حق جلّ شأنه نشاننده آن و پرورانندہ آن. و اين چشمه سنّت مدد كه ميگيرد از عنايت الهى ميگيرد. اگر العياذ باللَّه آن عنايت باز گيرد چشمه خشك شود، و شجره معطّل و عقيم گردد، و نيز ثمره ايمان ندهد، و بر شرف زوال و هلاك بود. اين مثل آن گروه است كه مرتدّ شدند و از اسلام برگشتند، باز چون عنايت ربّانى سابق بود و چشمه سنّت مدد دهد، از كلمه طيّبه آن شجره را فرع سازند، و از عقيده پاكيزه ثمره‌اى سازند، و آن فرع را از آسمان هدايت مصعد سازند، و ثمره آن در حال حياة و

مماة مستدام گردانند. تا هرگز منقطع نگردد. این است که ربّ العالمین بر طریق مثل گفت: ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ، أَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِي السَّماءِ تُؤْتِي أُكُلَها كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّها. و گفته‌اند: اسلام بضرب مثل، چراغی است از نور اعظم برافروخته، و از نور سنّت مادّت و پرورش آن پدید کرده، و الیه الاشارة بقوله عزّ و جلّ: أَ فَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ فَهُوَ عَلى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ میگوید: هر سینه‌ای که ربّ العزّت چراغ اسلام اندر آن سینه بر افروخت، مدد گاهی از نور سنّت آن را پدید آورد، تا همواره آن سینه آراسته و افروخته بود. پس هر که را از سنّت شمّه‌ای نیست، وی را در اسلام بهره‌ای نیست.

روایت کنند از شافعی (ره) که گفت: خدای را عزّ و جلّ در خواب دیدم که با من گفت: «تمنّ علیّ» از من آرزویی خواه. گفتم: «امتنی علی الاسلام»، یعنی مرا که میرانی، بر اسلام میران خداوندا. فقال عزّ و جلّ: «قل و علی السّنّة»، یعنی که: چون اسلام خواهی، با آن سنّت خواه. چنین گوی که مرا بر اسلام و بر سنّت میران، که اسلام بی سنّت نیست، و هر اعتقاد که نه با سنّت است آن پذیرفته نیست، و هر دین که مرتبت دار آن سنّت نیست، آن دین حق نیست.

اهل معرفت را در اسلام رمزی دیگر است، گفتند: اسلام حق است و استسلام حقیقت، و لکلّ حقّ حقیقة. اسلام شریعت است و استسلام طریقت. منزل گاه اسلام صدر است، و منزل گاه استسلام دل. اسلام چون تن است و استسلام چون روح. تن بی‌روح مردار است، و روح بی‌تن نه بکار است. اسلام دین را درجه کمینه است: از شرك برستن و بایمان پیوستن، و استسلام درجه مهینه است: از خود برستن و در حق پیوستن. این است که اللَّه تبارك و تعالی گفت: إِلَّا الَّذِينَ تابُوا مِنْ بَعْدِ ذلِكَ وَ أَصْلَحُوا هر که از شرك برست و در اسلام پیوست از جمله تائبان است. هر که از خود برست و بحق پیوست از جمله صالحانست.

این هر دو آنند که اللَّه بر ایشان مهربانست، و آمرزگار ایشان است.

قوله: فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ همانست که جای دیگر گفت: إِنْ تَكُونُوا صالِحِينَ فَإِنَّهُ كانَ لِلْأَوَّابِينَ غَفُوراً.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمانِهِمْ الآیة... علماء شریعت را اجماع است که کفر مرتدّ غلیظتر است از کفر اصلی، و عقوبت وی سختتر و صعبتر. نه بینی که از کافر اصلی جزیت پذیرند. و بر کفر خویش بگذارند، و مرتدّ را نگذارند بر کفر، و نه از وی جزیت پذیرند، امّا العود الی الاسلام و امّا القتل. همچنین سالکان طریقت را اتّفاق است که فترت اهل ارادت صعبتر است از معصیت اهل عادت، و عقوبت بازگشتن رونده از راه حق در نهایت تمامتر است از عقوبت بازماندن وی در بدایت. این است که ربّ العالمین گفت: فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذاباً لا أُعَذِّبُهُ أَحَداً مِنَ الْعالَمِينَ.

و فی معناه ما یحکی عن الشّیخ ابی عبد اللَّه محمد بن حنیف رحمة اللَّه قال: «رأیت فی النّوم کانّی کنت نائما، فجاء رسول اللَّه (ص) فحرّکنی، فنظرت الیه، فقال: یا ابا عبد اللَّه! من عرف طریقا فسلکه، ثمّ رجع عن ذلك الطّریق عذّبه اللَّه بعذاب لم یعذّبه به احدا من العالمین». قال: فانتبهت و انا اقرأ: فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذاباً الآیة.

17 النوبة الاولى

قوله تعالی: لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ آن نواخت و نیکی که می‌پیوسید بآن نرسید، حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ تا آن گه که نفقت کنید و صدقه دهید از آنچه می‌دوست دارید.

وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ و هر چه نفقت کنید از هر چه کنید، فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (92) خدای بآن دانا است.

كُلُّ الطَّعامِ همه خوردنیها، كانَ حِلًّا لِبَنِي إِسْرائِيلَ حلال و گشاده بود بنی اسرائیل را، إِلَّا ما حَرَّمَ إِسْرائِيلُ عَلى نَفْسِهِ مگر آنچه یعقوب حرام کرد و بسته بر خویشتن مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْراةُ پیش از آنکه تورات فرو فرستاده آمد. قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْراةِ جهودان را گوی تورات بیارید، فَاتْلُوها إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ (94) بر خوانید اگر می‌راست گوئید.

فَمَنِ افْتَرى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذلِكَ

هر که دروغ سازد بر خدای پس ازین، فَأُولئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (95) ایشان از ستمکارانند بر خویشتن.

قُلْ صَدَقَ اللَّهُ گوی که راست گفت خدای هر چه گفت، فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْراهِيمَ پس بر پی ابراهیم ایستید، حَنِيفاً آن پاك یکتا گوی یکتا شناس یکتا پرست، وَ ما كانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (96) و از انبازگیران با خدای

خویش هرگز نبود.

النوبة الثانية

قوله تعالى: لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ مفسّران گفتند: بر اینجا بهشت است و انفاق بیرون کردن زکاة از مال. میگوید: تا زکاة از مال بیرون نکنید، و بدرویشان ندهید، ببهشت نرسید. این قول خطاب با توانگران است على الخصوص، و گفته‌اند که: این خطاب با عامّه مؤمنانست، توانگران و درویشان هر کسی بر اندازه و توان خویش باین انفاق مخاطب است، و آن از ایشان پسندیده.

چنان که جای دیگر ایشان را در هزینه کردن و ایثار نمودن با فقر و فاقه بستود و بپسندید، و گفت: وَ يُؤْثِرُونَ عَلى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ.

آن روز که این آیت آمد: لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ زید بن حارثه آمد و اسپی آورد و گفت: «یا رسول اللَّه هذا ممّا احبّه»

این اسپ دوست دارم، خواهم که در راه خدای خرج کنم، از من بپذیر. مصطفى (ص) اسامة بن زید را بخواند و اسپ بوی داد. زید دلتنگ گشت، گفت: «من این از بهر صدقه آوردم. مصطفى (ص) گفت: «اما انّ اللَّه قد قبلها منك!»

دل تنگ مکن یا زید! که اللَّه آن صدقه از تو پذیرفت. و بو طلحه انصاری را بستانی بود برابر مسجد، در آن نخل فراوان و آب روان. چون این آیت آمد گفت: یا رسول اللَّه! از مال خویش هیچ چیز دوست‌تر ازین بستان ندارم، و خدای میگوید: آنچه دوستر دارید خرج کنید تا بآن نواخت رسید که از من می‌پیوسید. اکنون این بستان در راه خدا بصدقه دادم و امید دارم که مرا ذخیره‌ای باشد آن جهانی نزدیك خداوند عزّ و جلّ.

مصطفى (ص) گفت: «بخٍّ بخٍّ، ذلك مال رابح لك».

نیك آمد نیك آمد، سودمند است این مال ترا. آن گه گفت: یا ابا طلحه من چنان بینم که در خویشان خود نفقت کنی و صلة رحم در آن بجای آری. بو طلحه همان کرد، بابنای اعمام و نزدیکان خویش قسمت کرد و بایشان داد. ابو ذر غفاری را مهمانی رسید، بآن مهمان گفت که: این ساعت مرا عذری است که بیرون نتوانم شد. تو بفلان جایگه شو که شتران من ایستاده‌اند، یکی نیکوتر فربه‌تر بیار، تا خرج کنیم. آن مهمان رفت و یکی ضعیف‌تر نزارتر بیاورد. ابو ذر گفت: این چه بود که کردی؟ که آن نزارتر آوردی، و فرمان من نبردی؟ گفت: آن فربه‌تر نیکوتر از آن نیاوردم تا روز حاجتت بود که حاجت ازین مهمتر افتد. ابو ذر گفت: «حاجت من این است که با من در خاکست، و مهم من این است که در گور با من قرین است.» این چنین است! و بر سر این آنست که ربّ العالمین گفت: لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ.

در آثار بیارند که سائلی بر در ربیع خثیم باستاد. ربیع گفت: اطعموه سکّرا، او را شکر دهید. گفتند: یا ربیع او را شکر چه بکار آید؟ او را طعام و خوردنی باید. ربیع گفت: «ویحکم! اطعموه سکرا فانّ الرّبیع یحبّ السّکّر و ربّ العالمین یقول: لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ.

و یقال احضر ذات یوم داره مجنونا و امر ان یتّخذ له فالوذجا من السّکر الأبیض. فقیل له: و کیف یدری هذا المجنون انّه اتّخذ من السّکّر الأبیض؟ فقال: هو لا یدری و لکن ربّه یدری. و روى انّ ابن عمر کان یهوى جاریة فاشتراها و اعتقها، فقیل له، هویتها فاشتریتها ثمّ اعتقتها قبل ان تصیب منها؟ فقرأ هذه الآیة: لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ.

آورده‌اند که زبیده مادر جعفر مصحفی ساخته بود، نود پاره، همه بزر نبشته، آن گه مجلّدها زر کرده مرصّع بجواهر، روزی از آن مصحف میخواند باین آیت رسید: لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ آن در وی اثر کرد گفت: من از مال و ملك خویش هیچیز دوست‌تر ازین مصحف ندارم، آن گه زرگران و جوهریان را بخواند تا آن برگرفتند و بفروختند و در وجه آن عمارتها نهاد از حوضها و مصنعها که در بادیه فرمود.

لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ اشتقاق بر از بر است، و برّ جای فراخ است و زمین گشاده، و مؤمنان را بآن ابرار خوانند که دلهاشان فراخ است و سینه‌ها گشاده، بحکم این آیت که گفت: فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ، و کافران را ضدّ این گفت: وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقاً حَرَجاً. و ازین جا

بود كه ابو ذر غفارى (رض) از مصطفى (ص) پرسيد كه بر چيست؟ جواب داد: لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ... الآية. از بهر آنكه درين آيت افعال خير و مكارم اخلاق فراخ بگفت و فراوان برداد، پس معنى برّ توسّع است در افعال خير، و خداى عزّ و جلّ خود را «برّ» خواند و بنده را «برّ» نام نهاد اكنون «بر» بنده با خدا آنست كه وى را مطيع و فرمان بردارست، و برّ خدا با بنده آنست كه بر وى نيكوكار است و نوازنده و روزى گمارست.

گفته‌اند كه برّ بر سه معاملت است: يكى با خدا در معنى عبادت كردن و وى را پرستيدن، و اليه الاشارة

بقوله (ص) «لا يزيد فى العمر الا البر، و ان الرجل ليحرم الرزق بالذنب يصيبه».

ديگر با قرابت و نزديكان خويش در معنى پيوستن بايشان، و شناختن حق ايشان. و اليه الاشارة

بقوله (ص): «دخلت الجنة فسمعت فيها قراءة فقلت من هذا؟

قالوا حارثة بن نعمان، كذلكم البر، كذلكم البر، و كان ابر الناس بامه».

قال: «و ان من ابر البر صلة الرجل اهل ود ابيه بعد ان يولى».

سديگر با اجنبيان در معنى انصاف دادن ايشان، و شفقت اسلام نمودن بر ايشان، و خوش داشتن خلق در صحبت ايشان، و اليه الاشارة

بقوله (ص): «البرّ شىء هيّن، وجه طلق و لسان ليّن».

وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ يعنى من صدقة فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ عالم بنيّاتكم فيجازيكم عليه.

قوله تعالى: كُلُّ الطَّعامِ كانَ حِلًّا لِبَنِي إِسْرائِيلَ جهودان بر مصطفى (ص) منكر بودند كه گوشت اشتر بحلال داشت و ميخورد. گفتند: اين بر ابراهيم (ع) حرام بود، دين ابراهيم اين بود، و در تورات چنين خوانديم. چونست كه محمد (ص) در تحليل گوشت شتر مخالفت دين ابراهيم ميكند؟ ربّ العالمين آن جهودان را درين آيت دروغزن كرد، و بيان كرد كه گوشت شتر بر ابراهيم و بر فرزندان او حلال بود، تا آن گه يعقوب (ع) بر خود حرام كرد. پس علماء را اختلاف است كه يعقوب چرا بر خود حرام كرد؟ گفته‌اند كه: وى را بيمارى رسيد كه در آن بيمارى گوشت شتر و شير شتر وى را ناسازگار بود. پس دفع مضرّت را بگذاشت خوردن آن، و بر خود حرام كرد نه تحريم شرعى را. ابن عباس و حسن گفتند: يعقوب را علّت عرق النّساء پديد آمد، نذر كرد كه اگر خداى تعالى وى را از آن علّت شفا دهد آن طعامى كه دوست‌تر دارد، خوردن آن بگذارد و بر خود حرام كند تقرّبا الى اللَّه عزّ و جلّ. پس گوشت و شير شتر بر خود حرام كرد وفاء نذر خويش را. ضحاك گفت: سبب اين عارض كه يعقوب را رسيد آن بود كه قصد بيت المقدس داشت نذر كرد كه اگر تندرست، بى‌عيبى و رنجى به بيت المقدس فرود آيد آخرترين فرزندان قربان كند خداى را عزّ و جلّ. پس فريشته‌اى براه وى آمد و از وى مصارعت خواست. يعقوب (ع) اجابت كرد، ساعتى درهم آويختند آن گه فريشته دست بر گوشت ران يعقوب زد از آن علت عرق النّساء پيدا شد.

آن گه گفت با يعقوب: اين بآن كردم تا تو تندرست در بيت المقدس نروى، تا فرزندت قربان نبايد كرد بحكم نذر خويش. پس رفت و در بيت المقدس شد و فراموش كرد آنچه فريشته وى را گفته بود. قصد ذبح فرزند كرد. فريشته‌اى آمد و گفت: يا يعقوب تو از نذر خويش بيرون آمدى و مخرج پيدا شد، لا سبيل لك الى ولدك.

آن گه گفت: «لئن شفانى اللَّه لحرّمت على نفسى لحوم الإبل و البانها». و روى «انّه قال لئن شفاه اللَّه لحرّم على نفسه العروق او طعاما فيه عرق. فجعل بنوه بعد ذلك يتبعون العروق و يخرجونها من اللّحم».

پس جهودان بوى اقتدا كردند، و آنچه يعقوب بر خود حرام كرد ايشان بر خود محرّم داشتند. آن گه دعوى كردند كه اين تحريم در تورات است. ربّ العالمين ايشان را دروغزن كرد، گفت: قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْراةِ فَاتْلُوها إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ.

اگر كسى گويد چونست كه در آن آيت پيش إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمانِهِمْ گفت، و در اينجاى إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ماتُوا صفت جهودان و ذمّ ايشان كرد؟ پس آيت لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ كه حديث مؤمنان و ذكر انفاق ايشان است در آن پيوست؟ آن گه ديگر باره بذمّ جهودان بازگشت، بر عقب گفت:

كُلُّ الطَّعامِ كانَ حِلًّا لِبَنِي إِسْرائِيلَ. يعنى كه لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ... در ميان اين دو قصّه چه لائق است؟ جواب آنست كه: ربّ العالمين در آن دو آيت ذمّ جهودان كرد، و هزينه ايشان باطل كرد. يعنى كه آن هزينه ايشان با كفر است و طاعت با كفر مقبول نبود. پس خطاب با مؤمنان گردانيد كه انفاق شما نه چون انفاق ايشان است، از شما پذيريم و قبول كنيم، چون باين شرط باشد كه فرموديم. و آنچه بشرط خويش باشد من كه خداوندم خود دانم و جزا دهم. اين است كه گفت: فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ. آن گه باز بترتيب آيت پيش باز شد و تمامى ذمّ جهودان گفت: فَمَنِ افْتَرى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ

اين هم چنانست كه جاى ديگر گفت: وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرى عَلَى اللَّهِ كَذِباً. و إِنَّما يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِآياتِ اللَّهِ و أَفْتَرى عَلَى اللَّهِ كَذِباً أَمْ بِهِ جِنَّةٌ و وَ يَوْمَ الْقِيامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ. گفته‌اند كه: دروغ بر دو قسم است: يكى آنكه از بر خويش سخنى اختراع كند كه آن را هيچ اصل نبود. ديگر قسم آنست كه: در سخنى زيادت آرد يا از رمّت و قاعده خويش بگرداند، و آن را اصلى باشد. اين هر دو قسم ناپسنديده و نشان نفاق است. مصطفى (ص) گفت: «دروغ بابى است از ابواب نفاق». و فرمود: چنان ديدم كه مردى مرا گفتى: «بر خيز»، برخاستم. دو مرد را ديدم، يكى بر پاى و يكى نشسته. او كه بر پاى بود آهنى كژ در دهن اين نشسته افگنده و يك گوشه دهن وى ميكشيد تا بسر دوش. و ديگر جانب هم چنين، پس هر دو طرف با هم مى‌شد، و ديگر باره قلاب در مى‌افكند. گفتم اين چيست؟ گفتند: اين دروغ زنى است، هم اين عذاب ميكنند وى را در گور تا بقيامت.
ميمون بن ابى شبيب مى‌گفتند: نامه‌اى مى‌نبشتم كلمه‌اى فراز آمد كه اگر بنويسم آراسته شود ليكن دروغ بود، عزم كردم كه ننويسم. هاتفى آواز داد كه: «يثبّت اللّه الّذين آمنوا بالقول الثّابت فى الحياة الدّنيا و فى الآخرة». و صحّ

عن النّبي (ص) انّه قال: «ويل لمن يحدّث فيكذب ليضحك به القوم، ويل له! ويل له!»

و قال: «كبرت خيانة ان تحدّث اخاك حديثا، هو لك مصدّق، و انت به كاذب»

اهل معانى گفتند كه دروغ از آن حرام است كه دل از آن مى‌تباه شود و تاريك مى‌گردد، امّا اگر بدروغ حاجت افتد و بر قصد مصلحت گويد، و آن را نيز كاره بود پس حرام نباشد. و از آن در دل هيچ تاريكى و كژى نيايد، نه بينى كه اگر مسلمانى از ظالمى بگريزد نه رواست كه بوى راه نمونى كند، بل كه دروغ اينجا واجب است اگر خلاص مسلمانى در آنست، و رسول (ص) خدا رخصت دادست بدروغ گفتن در سه جايگه: يكى در حرب كه عزم خويش با خصم راست نتوان گفتن، ديگر در صلح دادن ميان دو كس، سديگر كسى كه دو زن دارد، با هر يكى گويد كه ترا دوستر دارم.

و بزرگان دين چون حاجت افتادى بدروغ گفتن مصلحتى را، تا توانستندى از دروغ پرهيز كردندى و سخن با معاريض گردانيدندى. چنان كه مطرف در نزديك اميرى شد، امير گفت: چرا كمتر آيى بنزديك ما؟ جواب داد كه تا از نزديك امير برفتم پهلو از زمين برنگرفته‌ام الّا آنچه خداى نيرو داده است. امير پنداشت كه او بيمار بوده است، و آن سخن در نهاد خويش راست بود. و شعبى كنيزك خويش را گفت: اگر كسى مرا طلب كند تو دائره‌اى مى‌بركش، و دست خويش بران نه و گوى كه درين جا نيست. و معاذ جبل (رض) عامل عمر بود چون از عمل باز آمد عيال او گفت: ما را چه آوردى؟ معاذ گفت: نگهبانى با من بود چيزى نتوانستم آورد، يعنى كه خداوند عزّ و جلّ با من بود. زن او پنداشت كه عمر بر وى مشرفى گماشته بود، پس بخانه عمر شد آن زن و عتاب كرد، و گفت: معاذ امين رسول خدا (ص) بود و امين بو بكر.

چونست كه تو با وى مشرفى فرستادى؟ عمر معاذ (رض) را بخواند و از وى پرسيد كه اين زن چيست كه ميگويد. معاذ معلوم وى كرد آنچه كه گفته بود. آن گه عمر بخنديد و با وى نيكويى كرد.

فَمَنِ افْتَرى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ

يعنى باضافة هذا التحريم الى اللّه تعالى على ابراهيم فى التورية، مِنْ بَعْدِ ذلِكَ

اى من بعد ظهور الحجّة بانّ التّحريم انّما كان من جهة يعقوب، فَأُولئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ.

قوله: قُلْ صَدَقَ اللَّهُ اى اعتقد و اخبر انّ ذلك من قول اللّه و هو صادق.

ميگويد: يا محمد! اعتقاد كن و قوم را خبر ده كه اين بيان كه رفت از قول خداست،و خدا بهر چه گفت و خبر داد راست گويست، راست دان، پاك دان، همه دان. جاى ديگر گفت: «وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ

حَدِيثاً» و «مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا» آن كيست كه راست سخن‌تر، راست گوی‌تر از خدای است؟
فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْراهِيمَ حَنِيفاً اشتقاق ملّت از املت الكتاب است. و ملّت و دين دو نام‌اند آن شرع را كه خدای عزّ و جلّ نهاد ميان بندگان بر زبان انبياء، تا بآن شرع بثواب آن جهانی رسند. اهل معانی گفتند: اين شرع را دو طرف است: يك طرف با حق دارد جلّ جلاله، و يك طرف با بنده. امّا آنچه با حق دارد راه نمونی وی است بفرستادن پيغامبران، و دعوت ايشان، و فرو فرستادن كتاب است، و بيان امر و نهی و اثبات حجّت در آن. و آنچه به بنده تعلّق دارد اجابت دعوت پيغامبران است و امتثال اوامر و نواهی. پس آن طرف كه با حق دارد «ملت» گويند، و آن طرف كه با بنده دارد «دين» گويند.
فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْراهِيمَ حَنِيفاً وَ ما كانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اين جواب ايشان است كه بدعوی گفتند كه دين ما دين ابراهيم است. ربّ العالمين گفت كه دين شما دين ابراهيم نيست، كه شما مشركانيد و ابراهيم هرگز مشرك نبود.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ من انفق محبوبه من الدنيا وجد مطلوبه من المولى. و من انفق الدّنيا و العقبى و جد الحقّ تعالى، و شتّان ما بينهما. يكی مال باخت در دنيا ببرّ اللَّه رسيد، يكی ثواب باخت و در عقبی بوصل اللّه رسيد.
هر كه امروز بمال و جاه بماند فردا از ناز و نعمت درماند، و هر كه فردا با ناز و نعمت بماند، از راز ولی نعمت باز ماند.

بهرچ از راه باز افتی، چه كفر آن حرف و چه ايمان   بهرچ از دوست وامانی، چه زشت آن نقش و چه زيبا

حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ «من» تبعيض در سخن آورد. ميگويد: اگر بعضی هزينه كنی از آنچه دوست داری ببرّ مولی رسی، دليل كند كه اگر همه هزينه كنی بقرب مولی رسی. ای بيچاره چون ميدانی كه ببرّ او می‌نرسی تا آنچه دوست داری ندهی، پس چه طمع داری كه ببارّ رسی با اين همه غوغا و سودا كه در سر داری؟!

تا تو را دامن گرد گفتار هر تر دامنی   سغبه سودای خويشی جز حجاب ره نه‌ای

گفته‌اند: انفاق بر سه رتبت است: اوّل سخا، ديگر جود، سديگر ايثار. صاحب سخا بعضی دهد و بعضی ندهد، صاحب جود بيشتر دهد و قدری ضرورت خود را بگذارد، و صاحب ايثار همه بدهد و خود را و عيال را بخدا و رسول سپارد. و اين رتبت صديق اكبرست كه هر چه داشت بداد و در راه حق هزينه كرد، و فی ذلك ما
روی انّ عمر بن الخطاب قال: امرنا رسول اللَّه (ص) ان نتصدق، فوافق ذلك مالا كان عندی، فقلت اليوم اسبق ابا بكر ان سبقته، فجئت بنصف مالی. فقال رسول اللَّه (ص) ما ذا ابقيت لاهلك؟ فقلت مثله. و اتی ابو بكر بكلّ ما عنده. فقال يا أبا بكر ما ذا ابقيت لاهلك؟ فقال: اللَّه و رسوله فقلت لا اسابقك الی شیء ابدا.
آن روز كه مصطفی (ص) ياران را بر صدقه داشت و از ايشان در راه حق انفاق خواست، عمر گفت آن روز مرا مالی جمع شده بود، با خود گفتم اگر من روزی بر ابو بكر پيشی خواهم برد امروز آن روزست كه من بر وی پيشی برم. يك نيمه از آن مال برداشتم و بحضرت نبوی بردم. مصطفی (ص) گفت: عيال و زيردستان را چه گذاشتی يا عمر؟
عمر گفت: چندان كه آوردم ايشان را بگذاشتم. گفت از آن پس بو بكر را ديدم كه هر چه داشت همه آورده بود، و خود را و عيال را هيچيزی بنگذاشته بود، و مصطفی (ص) وی را ميگويد: اهل و عيال را چه بگذاشتی؟ و بو بكر مي‌گويد «خدا و رسول او،» پس عمر گفت: يا ابا بكر! هرگز تا من باشم بتو نرسم.

آورده‌اند که روزی عمر در خانه بو بکر شد. اهل بیت وی را گفت که بو بکر بشب چه کند؟ مگر نماز فراوان کند، و تسبیح و تهلیل بسیار گوید؟ ایشان گفتند نه که وی نماز بسیار نکند و آوازی ندهد. لکن همه شب در پس زانو نشسته، چون وقت سحر باشد نفسی بر آرد که از آن نفس وی همه خانه بوی جگر سوخته بگیرد.

گفتم: چه نهم پیش دو زلف تو نثار گر هیچ بنزد چاکر آیی يك بار

پیشت بنهم این جگر سوخته زار کاید جگر سوخته با مشك بکار

عمر آهی سرد برکشید، گفت: اگر نماز بودی کار وی با تسبیح و تهلیل فراوان بودی من نیز کردمی، امّا سوختن جگر را درمان ندانم.

وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ یکی هزینه کند چشم بر پاداش و عوض نهاده، یکی دل در دفع مضرّت و بگردانیدن آفت بسته، یکی بآن کند که اللَّه می‌داند و می‌بیند، که خود می‌گوید: فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ و انشدوا فی معناه:

یهتزّ للمعروف فی طلب العلی لیذکر یوما عند سلمی شمائله

كُلُّ الطَّعامِ كانَ حِلًّا لِبَنِي إِسْرائِيلَ الآية... گفته‌اند که: درین آیت بیان شرف و فضیلت پیغامبر ماست محمد (ص) بر یعقوب (ع)، که یعقوب طعامی حلال بر خود حرام کرد، و آن حرام بر وی مقرّر کردند و وی را در آن تحریم بگذاشتند. و محمد (ص) ماریه قبطیه را که بر خود حرام کرد، او را در آن تحریم بنگذاشتند و آن گشاده بر وی بسته نکردند، و تحلّة ایمان وی را پدید کردند، چنان که گفت عزّ اسمه: «قد فرض اللَّه لکم تحلّة ایمانکم».

وجهی دیگر گفته‌اند که بنی اسرائیل کاری در خود گرفتند، و التزام نمودند آن را که در اصل شریعت نه طاعت بود، پس وفاء آن ایشان را لازم آمد، و با ایشان تشدید رفت، تا کار بر ایشان دشخوار شد. و این در خبر است که مصطفی (ص) گفت: «انّ بنی اسرائیل شدّدوا علی انفسهم فشدّد اللَّه علیهم».

پس نوبت که باین امّت رسید آن تشدید بایشان نرفت، و فضیلت و شرف مصطفی (ص) را کار بر ایشان آسان برگرفتند. و آن چنان نذر که در مباحات رود آن را خود حکمی ننهادند، و وفاء آن الزام نکردند. آن وجه اوّل تفضیل مصطفی (ص) بر یعقوب (ع) است و این وجه دوم تفضیل امّت محمد (ص) بر بنی اسرائیل.

18 النوبة الاولى

قوله تعالی: إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ، اول خانه‌ای که بر زمین نهادند مردمان را، لَلَّذِي بِبَكَّةَ این است که به مکة، مُبارَكاً برکت کرده در آن، وَ هُدىً لِلْعالَمِينَ (97) و نشانی ساخته جهانیان را.

فِيهِ آياتٌ بَيِّناتٌ در آن خانه نشانهایی است پیدا روشن، مَقامُ إِبْراهِيمَ فرود آمدن‌گاه و نشستنگاه ابراهیم، وَ مَنْ دَخَلَهُ كانَ آمِناً. و هر که در آن خانه شد، ایمن گشت. وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ و خدایراست بر مردمان، حِجُّ الْبَيْتِ قصد و زیارت خانه، مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا هر که تواند که بآن راهی برد، وَ مَنْ كَفَرَ و هر که کافر شد، فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعالَمِينَ (97) خدای بی‌نیاز است از همه جهانیان.

قُلْ يا أَهْلَ الْكِتابِ بگوی ای خوانندگان تورات، لِمَ تَكْفُرُونَ بِآياتِ اللَّهِ چرا می کافر شوید بسخنان خدای (که در تورات می‌خوانید)؟ وَ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلى ما تَعْمَلُونَ (98) خدا گواه است و دانا بآنچه میکنید.

قُلْ يا أَهْلَ الْكِتابِ بگو: ای خوانندگان تورات، لِمَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ چرا می‌بازگردانید از راه خدای؟ مَنْ آمَنَ آن کس که بگروید، تَبْغُونَها عِوَجاً عیب و کژی می‌جوئید راهی را که خدای راست نهاد؟ وَ أَنْتُمْ شُهَداءُ و شما خود گواهان که چنین است، وَ مَا اللَّهُ بِغافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (99) و خدای ناآگاه نیست از آنچه میکنید!

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای ایشان که بگرویدند، إِنْ تُطِيعُوا فَرِيقاً اگر فرمان برید گروهی را، مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ از خوانندگان اهل تورات، يَرُدُّوكُمْ با پس آرند شما را، بَعْدَ إِيمانِكُمْ پس گرویدن شما، كافِرِينَ (100) تا کافران باشید.

وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ و چون كافر شويد پس ايمان، وَ أَنْتُمْ تُتْلى‏ عَلَيْكُمْ آياتُ اللَّهِ و شما آنيد كه بر شما ميخوانند سخنان خداى، وَ فِيكُمْ رَسُولُهُ و در ميان شما رسول وى، وَ مَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ و هر كه دست در خداى زند، فَقَدْ هُدِيَ إِلى‏ صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ (101) اوست كه راه نمودند وى را براه درست راست.

النوبة الثانية

قوله تعالى: إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ مجاهد گفت: مسلمانان و جهودان در كار قبله سخن گفتند، و تفاخر كردند هر كس ازيشان بقبله خويش. جهودان گفتند: بيت المقدس فاضلتر و شريفتر، و قبله آن است كه مهاجر انبياست در زمين مقدّسه.

مسلمانان گفتند: قبله كعبه است و كعبه شريفتر و عظيم‏تر و نزديك خدا بزرگوارتر و دوستر از همه روى زمين، فأنزل اللَّه عزّ و جلّ: إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ ايشان درين منازعت بودند كه ربّ العالمين تفضيل كعبه را اين آيت فرستاد.

فصل فى فضائل مكة

اكنون پيش از آنكه در تفسير و معانى خوض كنيم، از فضائل مكه و خصائص كعبه طرفى بر گوئيم، هم از كتاب خدا عزّ اسمه، و هم از سنّت مصطفى (ص): قال اللَّه: جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرامَ قِياماً لِلنَّاسِ و وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثابَةً لِلنَّاسِ وَ أَمْناً و وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْراهِيمُ الْقَواعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ إِسْماعِيلُ. و طَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ و إِنَّما أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هذِهِ الْبَلْدَةِ الَّذِي حَرَّمَها. و رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِناً. و وَ إِذْ بَوَّأْنا لِإِبْراهِيمَ مَكانَ الْبَيْتِ. وَ لْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ و فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرامِ. و أَ جَعَلْتُمْ سِقايَةَ الْحاجِّ وَ عِمارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ. و إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللَّهِ و وَ أَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجالًا... الى غير ذلك من الآياتَ الدّالّة على شرفها و فضلها. اين آيات هر يكى بر وجهى دلالت كند بر شرف كعبه و فضيلت آن، و بزرگوارى و كرامت آن نزديك خداوند عزّ و جلّ. آن را عتيق خواند، و عتيق كريم است و از دعوى جبّاران آزاد يعنى كه: بزرگوارست آن خانه بنزديك خداوند عزّ و جلّ، و آزاد است، كه هرگز هيچ جبار سركش دعوى در آن نكرد و قصد آن نكرد. مسجد حرام خواند و شهر حرام و بيت حرام، يعنى كه با آزرم است، و با شكوه، و با وقار. بازگشتن‏گاه جهانيان و جاى امن ايشان، و نزول‏گاه انبياء و مستقرّ دوستان، منبع نبوّت و رسالت و مهبط وحى و قرآن.

و از دلائل سنّت بر شرف آن بقعت آنست كه: مصطفى (ص) گفت آن گه كه بر خروره بيستاد: «و اللَّه انّى لاعلم انّك أحبّ البلاد الى اللَّه و احبّ الارض الى اللَّه، و لو لا انّ المشركين اخرجونى منك ما خرجت.

و قال (ص): «انّ الارض دحيت من مكة، و أوّل من طاف بالبيت الملائكة و ما من نبىّ هرب من قومه الى اللَّه الّا هرب الى الكعبة، يعبد اللَّه فيها حتّى يموت» و «انّ قبر نوح و هود و شعيب و صالح فيما بين زمزم و المقام» و «انّ حول الكعبة لقبور ثلاثمائة نبىّ» و «انّ بين الرّكن اليمانى الى الأسود لقبر سبعين نبيّا، و انّ بين الصّفا و المروة لقبر سبعين الف نبىّ»

و روى: «ان اسماعيل بن ابراهيم (ع) شكا الى ربّه حرّ مكة، فأوحى اللَّه اليه انّى افتح عليك بابا من الجنّة فى الحجر، يجرى عليك الرّيح و الرّوح الى يوم القيامة»، و قال (ص): «انّ ما بين الرّكن اليمانى و الرّكن الأسود روضة من رياض الجنّة، و ما من احد يدعو اللَّه عند الرّكن الأسود و عند الرّكن اليمانى و عند الميزاب الّا استجاب اللَّه له الدّعاء.»

و قال: «من نظر الى البيت ايمانا و احتسابا غفر اللَّه له ما تقدّم من ذنبه و ما تأخّر» و «من صلّى خلف المقام ركعتين غفر له، و يحشر فى الآمنين يوم القيامة» و «من صبر على حرّ مكة ساعة من النّهار تباعدت منه النّار مسيرة خمسمائة عام.»

و قال (ص): «الحجون و البقيع يؤخذ باطرافهما و ينثران فى الجنّة و هما مقربا مكة و المدينة».

و قال عليه السلام: «انّ الركن و المقام يأتيان يوم القيامة كلّ واحد منهما مثل ابى قبيس لهما عينان و شفتان يشهدان لمن وافاهما.»

و قال وهب بن منبه: مكتوب فى التّورات انّ اللَّه عزّ و جلّ يبعث يوم القيامة سبعمائة الف ملك من الملائكة المقرّبين بيد كلّ واحد منهم سلسلة من ذهب الى البيت الحرام، فيقال لهم اذهبوا الى البيت الحرام فزمّوه بهذه السلاسل ثمّ قوّدوه الى المحشر، فيأتونه، فيزمونه، بسبعمائة الف سلسلة من ذهب ثمّ

يمدّونه، و ملك ينادى: يا كعبة اللَّه سيرى! فتقول لست بسائرة حتى اعطى سؤلى، فينادى ملك من جوّ السّماء: «سلى». فتقول الكعبة: «يا ربّ! شفّعنى فى جيرتى الّذين دفنوا حولى من المؤمنين» فيقول اللَّه سبحانه: قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ قال: فيحشر موتى مكة من قبورهم بيض الوجوه كلّهم محرمين، مجتمعين، يلبّون.

ثم تقول الملائكة: سيرى يا كعبة اللَّه. فتقول: «لست بسائرة حتّى اعطى سؤلى.» فينادى ملك من جوّ السّماء: «سلى، تعطى». فتقول الكعبة: «يا ربّ! عبادك المذنبون الّذين وفدوا الىّ من كلّ فجّ عميق شعثا غبرا قد تركوا الأهلين و الاولاد، و خرجوا شوقا الىّ، زائرين، طائفين، حتى قضوا مناسكهم كما امرتهم، فاسألك ان تؤمنهم من الفزع الاكبر، فتشفّعنى فيهم و تجمعهم حولى.» فينادى الملك: «انّ منهم من ارتكب الذّنوب و اصرّ على الكبائر حتّى وجبت له النّار.» فتقول الكعبة: «انّما اسألك الشّفاعة لأهل الذّنوب العظام!» فيقول اللَّه تعالى: «قد شفعتك فيهم و أعطيتك سؤلك». فينادى مناد من جوّ السّماء الا من زار الكعبة فليعتزل من بين النّاس، فيعتزلون، فيجمعهم اللَّه حول البيت الحرام بيض الوجوه، آمنين من النّار، يطوفون و يلبّون. ثمّ ينادى ملك من جوّ السّماء: «الا يا كعبة اللَّه سيرى!» فتقول الكعبة: «لبّيك، لبّيك! و الخير فى يديك، لبّيك لا شريك لك، لبّيك! انّ الحمد و النعمة لك، و الملك لك، لا شريك لك!» ثمّ يمدّونها الى المحشر.

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ علماء را اختلاف است در معنى اين آيت. روايت كنند از على عليه السلام كه گفت: «هو اوّل بيت وضع للنّاس مباركا و هدى للعالمين»

ميگويد: اوّل خانه كه در آن بركت كردند و نشانى ساختند جهانيان را، تا آن را زيارت كنند و قبله خود سازند، و خداى را در آن عبادت كنند، آنست كه به «بكة».

ابن عباس، كلبى، و حسن همين تفسير كردند، قالوا: هو اول بيت وضع للناس يحجون اليه و يعبد اللَّه فيه. برين قول «بيت» بمعنى مسجد است كقوله: «أَنْ تَبَوَّءا لِقَوْمِكُما بِمِصْرَ بُيُوتاً» اى مساجد. و كقوله تعالى: فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يعنى المساجد.

و ابو ذر از مصطفى (ص) پرسيد كه: اوّل مسجد كه مردمان را نهادند در روى زمين كدام است؟ مصطفى (ص) گفت: «مسجد حرام». ابو ذر گفت: «و بعد از آن كدام؟» مصطفى (ص) گفت: «بعد از آن مسجد اقصى». گفت: ميان آن هر دو چند زمان بود؟ مصطفى (ص) گفت: چهل سال. آن گه گفت:

«حيثما ادركتك الصلاة فصلّ فانّه مسجد.»

قومى گفتند: اعتبار اين اوّليّت بزمان است، نه بشرف و منزلت يعنى: هو اوّل بيت ظهر على وجه الماء عند خلق السّماء و الارض، خلقه اللَّه قبل الأرض بألفى عام، و كان زبدة بيضاء على الماء، فدحيت الارض من تحته.»

و قيل: «هو اوّل بيت بعد الطّوفان» و هو الّذى قال تعالى: وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْراهِيمُ الْقَواعِدَ مِنَ الْبَيْتِ. و قيل: هو اوّل بيت بناه آدم و اتّخذه قبلة. و فى ذلك ما

روى: انّ اللَّه عزّ و جلّ انزل من السّماء ياقوتة من يواقيت الجنّة، لها بابان من زمرّد اخضر: باب شرقى و باب غربى، و فيها قناديل من الجنّة فوضعها على موضع البيت، ثمّ قال يا آدم: انّى اهبطت لك بيتا تطوف به كما يطاف حول عرشى، و تصلّى عنده كما يصلّى عند عرشى».

قوله لَلَّذِي بِبَكَّةَ گفته‌اند: بكه نام مسجدست و مكه نام حرم. و گفته‌اند: بكه خانه كعبه است و مكه همه شهر. قريش آن گه كه خانه باز كردند نو كردن را اساس آن بجنبانيدند، سنگى ديدند سياه و عظيم از آن اساس كه خانه بر آن بود، بر آن نبشته بسپيدى هموار: «بكة بكة» از آنست كه بكه نام نهادند. و گفته‌اند كه: مكه و بكه هر دو يكيست، همچون لازم و لازب. و اصل مكه از امتكاك است، يقال مكّ الفصيل ضرع امّه و امتكّه، اذا امتصّه، فكأنّه يجمع اهل الآفاق و يؤلّفهم. و سمّيت بكّة لأنّها تبكّ اعناق الجبابرة اى تقطعها اذا همّوا بها و قيل: لأنّ النّاس يتباكون عليه اى يتزاحمون عليه فى الطّواف.

مُبارَكاً من البركة، و هى ثبوت الخير فى الشّىء ثبوت الماء فى البركة و سمّيت البركة لثبوت الماء فيها.

وَ هُدىً لِلْعالَمِينَ آن خانه از خداوند عزّ و جلّ راه نمونى‌ست بندگان را سوى حق، و شناخت قبله حق.

گفته‌اند كه: كعبه قبله اهل مسجد است و مسجد قبله اهل حرم، و جمله حرم قبله اهل زمين.
روى: أنّ النّبي (ص) قال: من صلّى فى المسجد الحرام ركعتين فكأنّما صلّى فى مسجدى الف ركعة، و من صلّى فى مسجدى صلاة كانت افضل من الف صلاة فيما سواه من البلدان. ثم ما اعلم اليوم على وجه الارض بلدة يرفع فيها من الحسنات بكلّ واحدة منها مائة الف ما يرفع من مكّة، ثم ما اعلم من بلدة على وجه الارض انّه يكتب لمن صلّى فيها ركعتين واحدة بمائة الف صلاة ما يكتب بمكّة، و ما اعلم من بلدة على وجه الارض يتصدّق فيها بدرهم واحد يكتب له الف درهم ما يكتب بمكّة، و ما اعلم على وجه الأرض بلدة فيها شراب الأبرار الّا زمزم و هى بمكّة، و ما اعلم على وجه الارض مصلّى الاخيار الّا بمكّة. و ما اعلم على وجه الارض بلدة ان احد يمشى فيها مشيا يكون مشيته تلك تكفيرا لخطاياه و انحطاطا لذنوبه، كما يحطّ الورق من الشّجرة الا بمكّة.
قوله: فِيهِ آياتٌ بَيِّناتٌ. در آن خانه نشانهاى روشن است. آن گه بر عقب آن نشانها را تفسير كرد: مَقامُ إِبْراهِيمَ گفته‌اند كه: همه مسجد هم كعبه و هم جز از آن مقام ابراهيم (ع) است. و در سياق اين آيت اين وجه مستقيم‌تر است. و گفته‌اند: مقام ابراهيم كه درين آيت نامزد است، آن سنگ است كه اكنون هنوز بجاى است، دو قدم درو نشسته، يكى چپ و يكى راست، كه فرا پيش خانه نهاده‌اند برابر مشرق، و پوشيده مى‌دارند در حقّه و غلاف و طيب. و ازين وجه است قراءت آن كس كه خواند: فيه آية بينة على التّوحيد.
و قصّه مقام ابراهيم و بدو كار او آن است كه: از ابن عباس روايت كردند. گفت: ابراهيم، اسماعيل و هاجر را به مكه برد و آن‌جا بنشاند. روزگارى بر آمد، تا جرهميان بايشان فرو آمدند و اسماعيل زن خواست از جرهم، و مادر وى هاجر از دنيا رفته، ابراهيم آن جا كه بود از ساره دستورى خواست تا به مكه شود بزيارت ايشان. ساره شرط كرد و با وى پيمان بست كه زيارت كند و از مركوب فرو نيايد تا باز گردد. ابراهيم (ع) آمد و اسماعيل (ع) بيرون از حرم بصيد بود. ابراهيم گفت: زن اسماعيل را: «اين صاحبك؟» شوهرت كجا است؟ جواب داد: «ليس هاهنا، ذهب يتصيّد.» اين جا نيست، بصيد رفته است. گفت: هيچ طعامى و شرابى هست كه مهمان دارى كنى؟ گفت: نه، بنزديك من نه كس است، نه طعام! ابراهيم گفت: چون شوهرت باز آيد سلام بدو رسان و بگوى عتبه در سراى بگردان. اين سخن بگفت و بازگشت. پس اسماعيل باز آمد و بوى پدر شنيد و آن زن قصّه با وى بگفت و پيغام بگزارد. اسماعيل وى را طلاق داد و زنى ديگر خواست، بعد از روزگارى ابراهيم باز آمد هم بران عهد و پيمان كه با ساره بسته بود. اسماعيل بصيد بود. گفت: «اين صاحبك؟» جواب داد كه اسماعيل بصيد است هم اكنون در رسد ان شاء اللّه، فرود آى و بياساى كه رحمت خداى بر تو باد. گفت: هيچ توانى كه مهمان دارى كنى؟
گفت: آرى توانم. گوشت آورد، و شير آورد، ابراهيم ايشان را دعا گفت و بركت خواست. آن گه گفت: فرود آى تا ترا موى سر بشويم و راست كنم. ابراهيم فرو نيامد كه با ساره عهد كرده بود كه فرو نيايد. زن اسماعيل رفت و آن سنگ بياورد و سوى راست ابراهيم فرو نهاد، ابراهيم قدم بر آن نهاد و اثر قدم ابراهيم در آن نشست. و يك نيمه سر وى بشست. آن گه سنگ، با سوى چپ برد، و ابراهيم قدم ديگر بر آن نهاد و اثر قدم در آن نشست. و نيمه چپ وى بشست. آن گه گفت: چون شوهرت باز آيد سلام من برسان، و گوى عتبه در سرايت راست بيستاد نگه‌دار.
پس چون اسماعيل باز آمد، قصّه با وى بگفت و اثر هر دو قدم وى باو نمود. اسماعيل گفت: ذاك ابراهيم عليه السّلام.
روى عبد اللّه بن عمر. قال: سمعت رسول اللّه يقول: الرّكن و المقام ياقوتتان من ياقوت الجنّة، طمس نورهما و لولا ان طمس نورهما، لاضاء بين المشرق و المغرب.
قوله: وَ مَنْ دَخَلَهُ كانَ آمِناً اين أمن از دعوت ابراهيم (ع) است كه گفت: رَبِّ اجْعَلْ هذا بَلَداً آمِناً ابراهيم دعا كرد تا مكه حرمى بود ايمن، چنان كه هر جايى كه گريزد، ايمن بود كه او را نرنجانند و هر صيد و وحش كه در آن شود ايمن روي، كه او را نگيرند و آهو و سگ هر دو بهم بسازند. ربّ العالمين آن دعاء وى اجابت كرد و در آن منّت بر ابراهيم و بر جهانيان نهاد و گفت: أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنا حَرَماً آمِناً وَ يُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ. جاى ديگر گفت: مَثابَةً لِلنَّاسِ وَ أَمْناً، و وَ آمَنَهُمْ مِنْ

خَوْفٍ. در روزگارى كه مشركان حرم مى‌داشتند، آن را چندان حرمت داشتند كه اگر كسى خونى عظيم كردى و در آن خانه گريختى از ثار آن ايمن گشتى، و اكنون هر كه از حاجّ و از معتمران و زائران باخلاص و با توبه آنجا درشد، از آتش ايمن است.
ابو النجم الصوفى مردى قرشى بود. گفتا: شبى طواف مى‌كردم، گفتم يا سيّدى! تو گفته‌اى وَ مَنْ دَخَلَهُ كانَ آمِناً هر كه در خانه كعبه شود ايمن است! از چه چيز ايمن است؟ گفتا: هاتفى آواز داد كه: «آمنا من النّار» يعنى از آتش دوزخ ايمن است.
عن انس بن مالك قال: قال رسول اللَّه (ص): من مات فى احد الحرمين بعثه اللَّه من الآمنين.
قوله: وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ حمزة و على و حفص حجّ البيت بكسر «حا» خوانند باقى بفتح خوانند و بكسر لغت تميم است و بفتح لغت اهل حجاز و فرق آن است كه چون بفتح گويى مصدر است و بكسر اسم عمل، و معنى «حجّ» قصد است. وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ اين لام را لام ايجاب و الزام گويند، يعنى كه فرض است و واجب حجّ كردن بر مردمان، يعنى بر آن كس كه مسلمان باشد و عاقل و بالغ و آزاد و مستطيع، اين پنج شرط است هر كه در وى مجتمع گردد حجّ بر وى لازم گردد. و اولى‌تر آنكه با وجود شرائط، تقديم كند و تأخير نيفكند. لقوله تعالى اسْتَبِقُوا الْخَيْراتِ
پس اگر تأخير كند روا باشد، كه فريضه حجّ در سنه خمس فرود آمد، و مصطفى (ص) تا سنه عشر در تأخير نهاد، كه در سينه ستّ بيرون آمد بقصد مكه، تا عمره كند كافران او را بازگردانيدند به حديبيه. و در سنه سبع باز آمد و عمره قضاء كرد و حج نكرد، و در سنه ثمان فتح مكه بود و بى‌عذرى كه بود حج نكرد و به مدينه باز شد، و در سينه تسع بو بكر را امير كرد بر حاجّ و خود نرفت، و در سنه عشر رفت و حجة الوداع كرد. پس معلوم شد كه تأخير در آن رواست.
امّا چون تأخير كند بى‌عذرى، بر خطر آن بود كه بميرد پيش از اداء حجّ. و آنكه عاصى بر اللَّه رسد و حجّ در تركه او واجب شود، اگر چه وصيت نكند، همچون دينها و حقّها كه از آدميان بر وى بود.
بريده روايت كرد، گفت: زنى پيش مصطفى (ص) در آمد گفت: يا رسول اللَّه انّ امّى ماتت و لا تحجّ، أ فاحجّ عنها؟ قال: نعم حجّى عن امّك.
و روى ابن عباس انّ امرأة من خثعم أتت النّبي (ص) فقالت: يا رسول اللَّه انّ فريضة اللَّه فى الحجّ على عباده ادركت ابى شيخا كبيرا لا يستطيع ان يستمسك على الرّاحلة، أ فاحجّ عنه؟ قال: نعم. قالت: أ ينفعه ذلك؟ قال: نعم. كما لو كان على ابيك دين فقضيته نفعه.
اين دو خبر دليل‌اند كه نيابت در فرض حجّ رواست در حال حيات و در حال ممات.
امّا در حال حيات شرط آنست كه آن كس كه از بهر وى حجّ كنند زمن باشد، يا پيرى سخت پير چنان كه بر راحله و رامله آرام نتواند گرفت، چنان كه در خبر گفت: لا يستطيع ان يستمسك على الراحلة.
استطاعت و قدرت و طاقت و جهد و وسع بمعنى متقارب‌اند. و اصل الاستطاعة استدعاء الطّاعة، كأنّ النفس بالقدرة تستدعى طاعة الشّىء لها. و آنچه گويند: فلان كس را استطاعت نيست، بر دو معنى باشد: يكى نفى قدرت را كه خود توانايى ندارد و راه بآن نبرد. ديگر نفى خفّت را كه بر وى گران شود و آسان نبود و هو المعنى بقوله: لا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعاً اى لا يستقلّونه، لأنّهم لا يقدرون عليه. و استطاعت عبادت بر قول مجمل سه ضرب است: يكى استطاعت نفسى يعنى كه معرفت دارد بعمل، يا وى را تمكّن معرفت بود. ديگر استطاعت بدنى يعنى كه تندرست بود، و قوّت و قدرت دارد بر اداء عمل. سديگر استطاعت بيرون از تن است، و آن وجود آلت است، يعنى زاد و راحله و مانند آن، كه تحصيل عمل بى‌وجود آلت ممكن نشود. و چون اين هر سه مجتمع شد، استطاعت تمام حاصل گشت.
و آنچه مصطفى (ص) گفت: الاستطاعة الزاد و الراحلة
اشارت بآن رتبت سوم كرد كه بيرون از تن است. از بهر آنكه قومى پرسيدند كه ايشان را مسافت دور بود و زاد و راحله نبود، و بشك بودند كه فريضه حج بر ايشان لازم است يا نه؟ و مصطفى (ص) گفت: استطاعت زاد و راحله است، چون زاد و راحله نبود فريضه حج لازم نيايد. و زاد و راحلة آنست كه نفقه خويش بتمامى دارد از رفتن تا باز آمدن، با سر عيال و بقعت خويش، بيرون از نفقت ايشان كه نفقت شان بر وى لازم باشد، و بيرون از مسكن و خادم و قضاء ديون.
و از استطاعت آنست كه راه آسان و ايمن بود بى‌درياى مخطر، و بى‌راهزن، و قصد دشمن، و بى

مکس و خفارة و رصد. روى ابو امامة قال قال رسول اللَّه (ص): من لم يمنعه فى الحجّ حاجة او مرض حابس او سلطان جائر فمات، فليمت ان شاء يهوديّا او نصرانيّا.
قوله تعالى: وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعالَمِينَ كفر اين جا «جحود» است بقول ابن عباس و جماعتى از مفسّران، و معنى آنست كه هر كه در دين حجّ فريضه نبيند بر توانا و ترك حج معصيت نبيند از توانا، اللَّه غنى است از جهانيان، يعنى كه تا بداند اين جاحد كه بر خود زيان كرد كه جحود آورد نه بر اللَّه، كه اللَّه بى‌نياز است وى را حاجت نيست بطاعت مطيعان و عمل عاملان. بنده اگر عمل كند خود را سود كند كه بثواب و نفع آن رسد و اگر معصيت كند، بر خود زيان كند كه از ثواب درماند.
قوله: قُلْ يا أَهْلَ الْكِتابِ الآية... اگر كسى سؤال كند كه چون است كه جهودان و ترسايان اگر بمقتضى كتاب عمل كنند يا نكنند ايشان را اهل كتاب گويند، گاه بر سبيل مدح و گاه بر سبيل ذمّ، و مسلمانان را جز بر طريق مدح اهل قرآن نگويند؟ تا ايمان و عمل نبود اين نام بر ايشان نيوفتد؟
جواب آنست كه: كتاب لفظى مشترك است ميان تورات كه از آسمان فرو آمد و ميان آنچه جهودان در افزودند و نبشتند، چنان كه ربّ العالمين گفت: يَكْتُبُونَ الْكِتابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هذا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ. پس ايشان را بر سبيل ذمّ بآن دست نبشته خويش باز خواند، يعنى كه يا اهل كتاب مبدّل محرّف! و اين تحريف و تبديل بحمد اللَّه در قرآن نيست. و قرآن جز نام خاص آيات منزّل نيست، ازين جهت جز بر سبيل مدح و بر مقتضى ايمان كسى را از اهل قرآن نگويند.
قوله: قُلْ يا أَهْلَ الْكِتابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآياتِ اللَّهِ اين در شأن جهودان آمد كه نبوت محمد (ص) را منكر بودند، و حجّ كردن را واجب نمى‌ديدند، و آيات كه در وجوب آن فرو آمد در كتب منزّل نمى‌پذيرفتند. آن گه گفت: وَ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلى ما تَعْمَلُونَ پوشيده ميداريد بر خداى آنچه بر وى پوشيده نشود؟ ندانيد كه وى عزّ و جلّ حاضر است بعلم هر جاى و دانا بهر جزاى و گواه بهر نهان و پيداى.
قُلْ يا أَهْلَ الْكِتابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ تَبْغُونَها عِوَجاً وَ أَنْتُمْ شُهَداءُ الآية... البغية، الطلبة. يقال بغيته كذا، و بغيت له، و ابغنى شيئا اى ابغ لى، تَبْغُونَها عِوَجاً اى تبغون لها عوجا بالشبه الّتى تلبسون بها على سفلتكم. هر كژى كه درك آن بفكرت بود، عوج گويند، بكسر عين. و هر چه درك آن بچشم بود، عوج گويند بفتح عين. اين جا كژى راه دين ميخواهد كه درك آن بفكرت بود. ميگويد: كه شما عيب و كژى ميجوئيد راهى را كه اللَّه راست نهاد، و خود ميدانيد و گواهانيد براستى آن راه. و آن آنست كه در تورات خوانده‌ايد كه: ان الدين عند اللَّه الاسلام و ان محمدا رسول اللَّه و لفظ شهادت دو معنى را استعمال كنند: يكى معرفت عقل، و ديگر عقد زبان. امّا معرفت عقل آنست كه گفت: أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ اى عارف بعقله.
اما عقد زبان آنست كه گفت: فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ. و بر هر دو معنى وَ أَنْتُمْ شُهَداءُ تفسير كرده‌اند: يعنى و انتم عقلاء تعرفون ذلك بعقولكم. و قيل أَنْتُمْ شُهَداءُ اى انتم قد اخذ عليكم العهد بقوله وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ، الآية... و قيل و أنتم شهدتم بنبوّته قبل بعثته.
قوله: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تُطِيعُوا فَرِيقاً مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ الاية...
اين در شأن اوس و خزرج فرو آمد كه قومى جهودان ميان ايشان اغرا كردند و قصد آن كردند كه ايشان را در فتنه افكنند، و از دين برگردانند. ربّ العالمين گفت: اگر شما فرمان بريد گروهى را از اهل تورات، و آن گروه عالمان ايشان بودند، و از بهر آن گروه مخصوص كرد كه نه هم چنان بودند. نه بينى كه گفت: مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ أُمَّةٌ قائِمَةٌ يَتْلُونَ آياتِ اللَّهِ، تخصيص از آنست كه تا اين گروه پسنديده در تحت آن خطاب نشوند. ميگويد: اگر شما ايشان را فرمان بريد، شما را از ايمان باز پس آرند. و ايمان را دو طرف است: يكى ابتدا كه بنده در روش آيد و آهنگ ايمان دارد. ديگر كمال ايمان، چنان كه در وصف ايشان گفت: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ الآية و درين آيت كه گفت: يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمانِكُمْ كافِرِينَ ابتداء ايمان خواهد نه كمال ايمان، كه آن كس كه بكمال ايمان رسد محال باشد كه وى را باز پس آرند. بزرگان دين ازين جا گفته‌اند: ما رجع من رجع الا من الطريق.
قوله تعالى: وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ وَ أَنْتُمْ تُتْلى عَلَيْكُمْ آياتُ اللَّهِ وَ فِيكُمْ رَسُولُهُ اين آيت از بزرگترين آيتهاى قرآن است در شأن دين، كه دين بكتاب و سنت رسول وى است، و مرد مخاطب بآنست و محجوج بآن. و ايمان سمعى است. جاى ديگر ميگويد: وَ ما لَكُمْ لا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا

برَبِّكُمْ.
ثمّ قال: وَ مَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ. اعتصام و تفويض و توكّل و استسلام بر ترتيب مقامات روندگان نهادند، اول اعتصام است و آخر استسلام.
اعتصام در منازل اهل بدايت است، و استسلام در مقامات اهل نهايت. اولياء را اعتصام فرمودند، چنان كه گفت: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً. انبياء را استسلام فرمودند، چنان كه گفت: أَسْلِمْ قالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعالَمِينَ ازين جاست كه اهل تحقيق گفتند: الاعتصام للمحجوبين، فاما اهل الحقائق فهم فى القبضة. و صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ درين آيت همانست كه مؤمنين بدعا خواستند كه: اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ. و مصطفى (ص) را فرمان آمد كه: بندگان را بران خوان، و ذلك فى قوله: ادْعُ إِلى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ و مصطفى (ص) بحكم فرمان، خلق خداى را بران خواند، و ذلك فى قوله: وَ أَنَّ هذا صِراطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ

النوبة الثالثة

قوله تعالى: إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ... كردگار قديم، جبّار نامدار، عظيم، خداوند دانا، كريم عزّ جلاله و عظم شأنه درين آيت فضيلت كعبه و شرف او نشر كرد، و بزرگوارى آن فرا جهانيان نمود، گفت جلّ جلاله: نخستين خانه‌اى كه نهاده شد مردمان را آنست كه به مكه. خانه‌اى كه مردمان همه زحام در آن آرند، و جهانيان روى بدان نهند و مؤمنان گرد آن گردند، مجاورت را، و نماز را و دعا را، و صلوات و زيارت را. خانه‌اى با خير و با بركت، با شكوه و با كرامت. كس در آن نشد مگر با نثار رحمت، و كس بازنگشت مگر با تحفه مغفرت.
قال النّبي (ص): «من حجّ حجّة الاسلام يرجع مغفورا له».
خانه‌اى كه نماز بدان تمام، و حج بدان تمام، و قصد بدان نجاة، و دعا آنجا مستجاب، و زندگانى آنجا قربت، و مرگ آنجا شهادت.
قال عليه الصّلاة و السّلام «من مات بمكّة فكأنّما مات فى السّماء الدّنيا، و من مات فى حجّ او عمرة لم يحاسب. و قيل ادخل الجنّة».
خانه‌اى كه هر كه در آن رفت بايمان و حسبت و تعظيم و طلب قربت و تصديق وعد و مراعات حرمت، ايمن است از آتش عقوبت.
قال اللَّه عزّ و جلّ فى بعض ما انزله من الكتب: «انّى انا اللَّه لا اله الّا انا وحدى، الكعبة لى، و البيت بيتى، و الحرم حرمى، من دخل بيتى امن عذابى».
خانه‌اى كه هرگز هيچ جبار مخلوق را چشم در آن نيايد، مگر كه باز شكوهد و رعب زند و فروشكند، و هيچ پرنده‌اى زير او نتواند كه گذرد، و وحش كوه بآن رسد أمن شناسد، آرام گيرد. و اگر همه خلق جهان در آن خانه روند، جاى يابند.
فِيهِ آياتٌ بَيِّناتٌ در آن خانه نشانهاى روشن است كه آن حقّ است و حقيقت، يكى از آن نشانها مقام ابراهيم است، از روى ظاهر اثر قدم ابراهيم (ع) است بر سنگ خاره كه روزى بوفاء مخلوقى، آن قدم برداشت، لا جرم ربّ العالمين اثر آن قدم قبله جهانيان ساخت. اشارتى عظيمست كسى را كه يك قدم بوفاء حق از بهر حق بردارد و چه عجب اگر باطن وى قبله نظر حق شود! امّا از روى باطن، گفته‌اند: مقام ابراهيم ايستادن‌گاه اوست در خلّت، و آنكه قدم وى در راه خلّت چنان درست آمد كه هر چه داشت همه درباخت، هم كلّ و هم جزء و هم غير. كلّ نفس اوست، جزء فرزند او، غير مال او، نفس بغير آن داد، و فرزند بقربان داد، و مال بمهمان داد.

امروز كه ماه من مرا مهمان است ... بخشيدن جان و دل مرا پيمانست
دل را خطرى نيست، سخن در جانست ... جان افشانم كه روز جان افشانست

گفتند: يا ابراهيم! دل از همه برگرفتى، چيست اين كه همه درباختى؟ گفت: آرى! سلطان خلّت سلطانى قاهر است، جاى خالى خواهد با كس بنسازد. إِنَّ الْمُلُوكَ إِذا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوها.

چون علم پادشا بشهر درآيد ... زحمت غوغا بشهر نيز نبينى

چون از نهاد و غير خويش پاك بيرون شد، بر منشور خلت وى اين توقيع زدند كه: وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْراهِيمَ خَلِيلًا. با اين همه منقبت و مرتبت نفير ميكرد و ميگفت: وَ اجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنامَ! عزّت قرآن در نواختنش بيفزود كه وَ آتَيْناهُ فِي الدُّنْيا حَسَنَةً وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ. و او مى‌گفت: وَ لا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ.
اعتقادش در حق خويش بقهر بود. با خود جنگى برآورده بود كه هيچ صلح نميكرد!

با خود ز پى تو جنگها دارم من صد گونه ز عشق رنگها دارم من

مقام ابراهيم وَ مَنْ دَخَلَهُ كانَ آمِناً شرف آن مقام نه آن سنگ راست كه اثر قدم ابراهيم (ع) راست. و لآثار الخليل عند الجليل اثر و خطر عظيم.

انّ الدّيار و ان عفّت، فانّ لها عهدا باحبابنا اذ عندها نزلوا

آن كوه طور كه قرآن مجيد جلوه‌گاه آنست، و محل سوگند خداى جهانست، نه از خود يافت آن رتبت كه از مجاورت قدم موسى (ع) يافت، كه با حق راز گفت، و درد دل خويش آنجا باز گفت: و للأرض من كأس الكرام نصيب همين است حديث غار تعزّز و تقدّس. و شكوه آن بر دلها و بر ديدها نه از آنست كه غارست، كه در جهان غار فراوان است امّا نه چنان غار كه نزول گاه سيّد انبياء است، و مأواى مهتر اولياء است، يقول اللَّه تبارك و تعالى و تقدّس: «ثانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُما فِي الْغارِ».

كار صدق و معنى بو بكر دارد در جهان كوه و رنه در هر خانه بو بكريست، در هر غار.

قوله: وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا بدانكه اين سفر حج بر مثال سفر آخرت نهادند. و هر چه در سفر آخرت پيش آيد از احوال و اهوال مرگ و رستاخيز نمودگار آن درين سفر پديد كردند، تا دانايان و زيركان چون اين سفر پيش گيرند بهر چه رسند و هر چه كنند منازل و مقامات آن راه آخرت ياد كنند، و عبرت گيرند، و زاد و ساز آن بدست آرند، كه صعب‌تر است و عظيم‌تر. اوّل آنست كه چون اهل و عيال و دوستان را وداع كند بداند كه اين مثال سكرات مرگست، آن ساعت كه بنده در نزع باشد و خويش و پيوند و دوستان گرد وى درآيند، و او را وداع كنند.

سار الفؤاد مع الاحباب اذ ساروا يوم الوداع فدمع العين مدرار

و آن گه زاد سفر از همه نوعها ساختن گيرد، و احتياط در آن بجاى آرد، تا هر چه بزودى تباه شود برنگيرد، داند كه آن با وى بنماند، و زاد باديه نشايد. دريابد و بجاى آرد كه طاعت با ريا و با تقصير زاد آخرت را نشايد. و به
قال النّبي: «لا يقبل اللَّه تعالى عملا فيه مقدار ذرّة من الرّيا».
و آن گه كه بر راحله نشيند مركب خويش در سفر آخرت كه آن را نعش گويند ياد آرد.

و بعد ركوبه الافراس تيها يهادى بين اعناق الرّجال

و چون عقبه‌ها و خطرهاى باديه ببيند از منكر و نكير و حيّات و عقارب در گور كه شرع از آن نشان داده ياد كند، و بحقيقت داند كه از لحد تا حشر باديه‌اى عظيم در پيش است كه بى‌بدرقه طاعت بريدن آن دشخوار است. اگر درين باديه بدين آسانى بدرقه‌اى بكارست، پس در باديه قيامت، بى‌بدرقه طاعت چون رستگارست؟!

راستكارى پيشه‌كن كاندر مصاف رستخيز نيستند از خشم حق جز راستكاران رستگار

و آن گه که لبّيك گويد بجواب نداء حق تا از نداء قيامت براندیشد که فردا بگوش وی خواهد رسيد و نداند که آن نداء سعادت خواهد بود يا نداء شقاوت.
على بن حسين عليهما السلام در وقت احرام او را ديدند، زرد روى و مضطرب! و هيچ سخن نمى‌گفت. گفتند: چه رسيد مهتر دين را كه بوقت احرام لبّيك نمى‌گويد؟
گفت: ترسم که اگر گويم لبيك جواب دهند: «لا لبّيك و لا سعديك» و آن گه گفت: شنيده‌ام كه هر كه حج از مال شبهت كند، او را گويند: «لا لبّيك، و لا سعديك، حتّى تردّ ما فى يديك».
و چون طواف و سعى كند قصه وى بقومى بيچارگان ماند كه بدرگاه ملوك شوند نيازى را و حاجتى را كه دارند، و گرد سراى ملك مى‌گردند، و اندر ميدان در سراى تردد مى‌كنند، و كسى را مى‌جويند كه از بهر ايشان شفاعت كند، و اميد ميدارند كه مگر ناگاه خود چشم ملك بر ايشان افتد و ببخشايد، و كار ايشان سره شود.
اما وقوف عرفه و آن اجتماع اصناف خلق در آن صحراء عرفات، و آن خروش و تضرّع و آن زارى و گريه ايشان، و آن دعا و ذكر ايشان بزبانهاى مختلف، بعرصات قيامت ماند كه خلائق همه جمع شوند، و هر كس بخود مشغول، در انتظار ردّ و قبول. و در جمله اين مقامات كه برشمرديم، هيچ مقام نيست اميدوارتر و رحمت خدا بآن نزديكتر از آن ساعت كه حجّاج بعرفات بايستند. در آثار بيارند كه: درهاى هفت طارم پيروزه برگشايند آن ساعت، و ايوان فراديس اعلى را درها باز نهند، و جانهاى پيغامبران و شهيدان اندر عليين در طرب آرند. عزيزست آن ساعت! بزرگوارست آن وقت! كه از شعاع انفاس حجّاج و عمّار روز مدد ميخواهد، و از دوست خطاب مى‌آيد كه: «هل من داع؟ هل من سائل؟»
روى انس بن مالك قال قال رسول اللَّه (ص): «امّا عشيّة عرفة، فانّ اللَّه يهبط الى السّماء الدّنيا ثم يباهى بهم الملائكة، فيقول انظروا الى عبادى شعثا غبرا جاءوني من كلّ فجّ عميق يرجون رحمتى و مغفرتى، فلو كانت كعدد الرّمل او كزبد البحر لغفرتها لكم، افيضوا عبادى مغفورا لكم و لمن شفعتم فيه.»
19 النوبة الاولى
قوله تعالى: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اى ايشان كه بگرويدند، اتَّقُوا اللَّهَ بپرهيزيد از خشم و عذاب خداى، حَقَّ تُقاتِهِ بسزا پرهيزيدن از وى، وَ لا تَمُوتُنَّ و نميريد شما، إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (102) مگر شما گردن نهادگان و مسلمانان.
وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً دست در زنيد در حبل خداى همگان، وَ لا تَفَرَّقُوا و بمپراكنيد، وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ و ياد كنيد و ياد داريد نعمت خداى بر خود، إِذْ كُنْتُمْ أَعْداءً آن وقت كه يكديگر را دشمنان بوديد، فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ ميان دلهاى شما الفت نهاد و فراهم آورد، فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً تا بكرد نيك وى يكدگر را برادران گشتيد، وَ كُنْتُمْ عَلى شَفا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ و شما بر تيغ كناره آتش بوديد، فَأَنْقَذَكُمْ مِنْها شما را از آتش باز رهانيد. كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آياتِهِ چنين كه هست شما را پيدا ميكند خداى، سخنان خويش و نشانهاى نيك خدايى خويش، لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (103) تا مگر راه بيابيد فرا شناخت منت وى و پيروزى خود.
وَ لْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ و از شما گروهى بادا، يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ كه مى‌خوانند با نيكى، وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ و ميفرمايند به نيكوكارى، وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و باز ميزنند از ناپسند، وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (104) و ايشانند كه بر پيروزى پايندگانند و نيك آمده جاودانند.
وَ لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا و چون ايشان مبيد كه بپراكندند، وَ اخْتَلَفُوا و دو گروه شدند در كار محمد (ص)، مِنْ بَعْدِ ما جاءَهُمُ الْبَيِّناتُ از پس آنكه تورات آمده بود بايشان بآگاه كردن، وَ أُولئِكَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ (105) و ايشان را عذابى بزرگ است.
يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ در آن روز كه سپيد گردد رويهايى، وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ و سياه گردد رويهايى، فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ اما ايشان كه سياه گشت روهاى ايشان، أَ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمانِكُمْ ايشان را گويند كه: كافر گشتيد پس آنكه گرويده بوديد؟ فَذُوقُوا الْعَذابَ پس بچشيد عذاب، بِما كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (106) بآنچه كافر

شدید.
وَ أَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ امّا ایشان که رویهای ایشان سپید بود، فَفِي رَحْمَتِ اللَّهِ ایشانند که در بخشایش خدای‌اند (و در بهشت وی)، هُمْ فِيها خالِدُونَ (107) ایشان در آن جاویدان.
تِلْكَ آياتُ اللَّهِ این سخنان اللَّه است، نَتْلُوها عَلَيْكَ بِالْحَقِّ میخوانیم بر شما براستی و درستی، وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْماً لِلْعالَمِينَ (108) و اللَّه آن کس نیست که خواهد که بیداد کند بر جهانیان.
وَ لِلَّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ و خدایراست هر چه در آسمان و هر چه در زمین است، وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (109) و با وی گردد کارها همه.
النوبة الثانية
قوله تعالی: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ مقاتل حیان گفت: قصه نزول این آیت آنست که: میان اوس و خزرج در زمانه جاهلیت عداوتی و قتالی رفته بود چون مصطفی (ص) به مدینه آمد، ایشان را صلح داد و از سر آن عداوت و کینه برخاسته بودند. روزی ثعلبة بن غنم از اوس و اسعد بن زراره از خزرج بر یکدیگر رسیدند و تفاخر کردند. ثعلبه گفت: مائیم که خزیمة بن ثابت ذو الشهادتین از ماست، و حنظله غسیل ملائکه از ماست، سعد بن معاذ، الّذی اهتزّ له عرش الرحمن و رضی اللَّه بحکمه فی بنی قریظه از ماست، عاصم بن ثابت بن افلح سالار لشکر اسلام از ماست. اسعد بن زراره جواب داد که: چهار کس از بزرگان صحابه که حمله و حفظه قرآن‌اند از ماالند. ابی بن کعب، معاذ بن جبل، زید بن ثابت، و ابو زید.
و سعد بن عباده که خطیب و رئیس انصار است، از ما است. آن گه سخن میان ایشان درشت شد. خزرجی گفت: و اللَّه اگر آن نیستی که اسلام در پیوست و مصطفی (ص) آن عداوت و خصومت ما برداشت و صلح داد، ما سران و سالاران شما بکشتیمی، و فرزندان را ببردگی ببردیمی، و زنان را بقهر و بی‌کاوین بزنی کردیمی! اوسی گفت: دیدیم روزگاری دراز که این اسلام و این صلح نبود و شما این نتوانستید، و آن گه شما را زدیم و کشتیم و کوفتیم!! ازین جنس سخن میان ایشان بسیار برفت، و آوازه بهر دو قبیله افتاد. سلاح برداشتند و قصد جنگ کردند. خبر به مصطفی (ص) رسید، برخاست، و بر مرکوبی نشست، و بانجمن ایشان شد، و این آیات که در صلح و جنگ ایشان فرود آمده بود، بر ایشان خواند گفت: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای شما که انصارید از اوس و خزرج، و گرویده‌اید اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ این عظیم آیتی است از عظیمهای قرآن که ربّ العالمین بندگان خود را بحقّ خود مطالبت کرد، و سزاء حق خویش از ایشان طلب کرد. چنان که جای دیگر گفت: وَ جاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهادِهِ و ازین معنی هم طرفیست در آنچه گفت: وَ اذْكُرُوهُ كَما هَداكُمْ، وَ أَحْسِنْ كَما أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ. بر مسلمانان این خطاب صعب آمد، گفتند: سزاء حق اللَّه کی تواند؟ و کی بآن رسد؟ پس ربّ العالمین منسوخ کرد و ناسخ آن فرستاد: فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ. قومی گفتند: درین آیت نسخ نیست، و حق تقوی بر حسب استطاعت است، بدلیل
خبر معاذ (رض) قال: اردفنی رسول اللَّه (ص) و قال: یا معاذ! أ تدری ما حقّ اللَّه علی العباد؟ قلت: اللَّه و رسوله اعلم. فقال: ان یعبدوه، و لا یشرکوا به شیئا. ثم قرأ: اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ.
و در تفسیر گفته‌اند: حَقَّ تُقاتِهِ ان یطاع فلا یعصی، و یذکّر فلا ینسی، و یشکر فلا یکفر. و معلوم است که فرمان برداری خدای عزّ و جلّ و یاد کرد و سپاسداری وی منسوخ نشود. و قال الزجاج: اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ ای اتّقوه فیما یحقّ علیکم ان تتّقوه فیه.
و عن انس بن مالك (رض) قال: لا یتقی اللَّه عبد حقّ تقاته حتّی یخزن من لسانه.
ثم قال: وَ لا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ای کونوا علی الاسلام حتّی اذا اتاکم الموت صادفکم علیه. میگوید: بر مسلمانی پاینده باشید تا چون مرگ در رسد شما بر مسلمانی بید. پس حقیقت نهی از ترک اسلام است نه از مرگ. اگر کسی گوید: چه فائدت را گفت: إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ و نگفت: «الّا مسلمین»؟ جواب آنست که: «الّا مسلمین» اقتضاء آن کند که اسلام در حالت مرگ بود لا متقدما علیه و لا متأخرا عنه نه پیش از آن بود نه پس از آن، و چون گویی إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ظاهر آنست که اسلام پیش از مرگ بوده باشد، و در وقت پاینده بر استصحاب حال.
وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لا تَفَرَّقُوا وَ اذْكُرُوا الآية... این هم خطاب به اوس و خزرج است.

میگوید: دست در دین خدا و کتاب و عهد وی زنید، و سنّت و جماعت بپای دارید، و چنان که در جاهلیت پراگنده دل و پراگنده روزگار بودید، اکنون پس از آنکه در اسلام آمدید بمپراکنید و جوق جوق بمگسلید.
«اعتصام» دست در چیزی زدن بود، و اینجا کنایت از اتّباع و استقامت. و «حبل اللَّه» اینجا قرآن است، که پیوند رهی به اللَّه بآنست، و پیمان اللَّه با بنده در آن است.
روی عن النّبي (ص) انّه قال: «انّی تارك فیکم کتاب اللَّه هو حبل اللَّه من اتّبعه کان علی الهدی و من ترکه کان علی الضّلالة.
و گفته‌اند که: بِحَبْلِ اللَّهِ اینجا سنّت و جماعت است.
و فی ذلك ما روی عن ابن مسعود قال: «ایّها النّاس! علیکم بالطّاعة و الجماعة، فانّها حبل اللَّه الّذی امر به، و انّ ما تکرهون فی الجماعة و الطاعة خیر ممّا تحبّون فی الفرقة».
و عن النّبي قال: انّ اللَّه عزّ و جلّ رضی لکم ثلاثا و کره لکم ثلاثا: رضی لکم ان تعبدوا اللَّه و لا تشرکوا به شیئا، و أن تعتصموا بحبل اللَّه جمیعا و لا تفرّقوا، و اسمعوا و اطیعوا لمن ولّاه اللَّه امرکم، و کره لکم قیل و قال، و کثرة السّؤال و اضاعة المال.
قوله: وَ لا تَفَرَّقُوا ای لا تتفرقوا کما کنتم فی الجاهلیة مقتتلین علی غیر دین اللَّه، بل تناصروا و اصطلحوا و اجتمعوا علی الاسلام اخوانا.
قال النّبي: «لا تقاطعوا و لا تدابروا و لا تحاسدوا و لا تباغضوا و کونوا عباد اللَّه اخوانا».
و قال (ص): لا تجتمع هذه الأمّة علی الضّلالة ابدا. و ید اللَّه علی الجماعة، فاتّبعوا السّواد الاعظم فانّ من شذّ شذّ فی النّار».
و قال: من یسّره ان یسکن بحبوحة الجنّة فلیلزم الجماعة، فانّ الشّیطان مع الفذّ و هو من الاثنین ابعد.
و روی عن النّبي (ص) انّه قال: تفترق هذه الامّة علی ثلاث و سبعین فرقة کلّها فی النّار الّا واحدة.
قیل و ما تلك الواحدة؟ قال: ما نحن علیه الیوم انا و اصحابی.
این خبر بچند روایت مختلف آورده‌اند: احدی و سبعین، و اثنتین و سبعین، و ثلاث و سبعین. روایت سعد هفتاد و یك فرقت است، و ما
روی عن النّبي قال: انّ بنی اسرائیل افترقوا احدی و سبعین ملّة، و لیس یذهب اللّیالی و الأیّام حتی تفترق امّتی علی مثل ذلك.
و روایت ابو امامة و انس بن مالك هفتاد و دو فرقت است، و ذلك فی
قوله (ص): انّ امّتی ستفترق علی اثنتین و سبعین فرقة، کلّها فی النّار الّا واحدة و هی الجماعة.
و روایت ابو هریره هفتاد و سه فرقت است، هو قوله علیه السلام تفرّقت الیهود علی احدی او اثنتین و سبعین فرقة، و تفرّقت النّصاری علی احدی او اثنتین و سبعین فرقة، و تفترق امّتی علی ثلاث و سبعین فرقة.
و روی انّه علیه السلام قال انّ اهل الکتابین افترقوا فی دینهم علی اثنتین و سبعین ملّة، و انّ هذه الامّة ستفترق علی ثلاث و سبعین ملة.
و بر علی علیه السّلام موقوف است که گفت: لتفترقنّ هذه الامّة علی ثلاث و سبعین فرقة، کلّها فی النّار الّا واحدة.
یقول اللَّه تعالی: وَ مِمَّنْ خَلَقْنا أُمَّةٌ یَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ یَعْدِلُونَ. و ازین اختلاف روایات، هفتاد و سه فرقت معروفتر است و بصحّت و قامت اصول نزدیکتر، که بزرگان دین و ائمه سلف تفسیر این هفتاد و سه کرده‌اند، و بچهار اصل از اصول بدعت باز آورده‌اند، و هر یکی بهشتده تقسیم کرده، فرقه‌ای ناجیه از آن بیرون کرده، فقالوا: اصول البدع الخوارج، و الرّوافض، و القدریّة، و المرجئة، کلّ واحدة افترقت علی ثمانیة عشر فرقة، فذلك اثنتان و سبعون فرقة. و اهل الجماعة الفرقة النّاجیه.
قوله تعالی: وَ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ کُنْتُمْ أَعْداءً فَأَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِکُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً اوس و خزرج را میگوید یاد کنید آن وقت که یکدیگر را دشمن بودید یعنی در زمان کفر. آنچه مهاجران بودند با یکدیگر متکالب بودند و آنچه انصار بودند، دو گروه بودند و با یکدیگر متعصب و یکدیگر را متقاطع. ربّ العالمین میان دلهای ایشان الفت نهاد، و فراهم آورد، و نعمت دین اسلام بر ایشان روان

داشت، و بران منّت نهاد، گفت: فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً شما پس از آن که در کفر دشمنان یکدیگر بودید باسلام دوستان و برادران یکدیگر گشتید.
قال رسول اللَّه (ص): انّ حول العرش منابر من نور علیها قوم لباسهم نور و وجوههم نور لیسوا بأنبیاء و لا شهداء، یغبطهم الأنبیاء و الشّهداء. فقالوا یا رسول اللَّه صفهم لنا. فقال: المتحابّون فی اللَّه، و المتزاورون فی اللَّه.
قوله: وَ كُنْتُمْ عَلى شَفا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ میگوید: شما بر کناره دوزخ بودید، و میان شما و میان آتش بقیه عمر مانده بود، ربّ العالمین شما را دین اسلام کرامت کرد و از آتش باز رهانید.
كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ ای مثل البیان الّذی یتلی علیکم، یبیّن اللَّه لکم آیاته لعلّکم تهتدون.
وَ لْتَكُنْ مِنْكُمْ الآیة... این لام لام امر است، میگوید: ایدون بادا که از شما گروهی با نیکی میخوانند و امر معروف و نهی از منکر بپای میدارند. معروف و منکر همانست که باختلاف عبارات گویند: حق و باطل، صلاح و فساد، نیك و بد.
هر چند که الفاظ مختلف است امّا بمعنی یکسان‌اند. پارسی «معروف» و «عرف» نیکوکاریست و «عارفه» صنیعت برّ است. یقال فلان کثیر العوارف. و معروف بآن معروف خوانند که هر نفس او را شناسد و پذیرد و ستاید. و منکر نامیست هر مستنکر را، و منکر ضد معروف است، و نکر ضد عرف است. و این امر معروف و نهی منکر قطبی است از اقطاب دین که انبیاء را باین فرستادند، و باین دعوت کردند، اگر مندرس شود شعاع دین باطل گردد. پس بر هر مسلمان واجب است و فریضه بجای آوردن آن و بپای داشتن آن. امّا فرض کفایت است، که اگر گروهی بآن قیام کنند کفایت بود، و از دیگران بیفتد. اما اگر نکنند همه خلق بزه‌کار شوند. جای دیگر امر معروف و نهی منکر در نماز و در زکاة بست، و دینداران را بآن موصوف کرد و بستود و گفت: الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّكاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ
الآیة... و قال تعالی: وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ الآیة. و قال النّبي (ص): انّ النّاس اذا رأوا منکرا فلم یغیّروه یوشك ان یعمّهم اللَّه بعقابه.
و قال: «اذا اعملت الخطیئة فی الأرض، من شهدها فکرهها کان کمن غاب عنها، و من غاب عنها فرضها کان کمن شهدها.»
و قال: «من أمر بالمعروف و نهی عن المنکر فهو خلیفة اللَّه فی ارضه و خلیفة رسوله و خلیفة کتابه».
و قال علی بن ابی طالب (ع): افضل الجهاد الأمر بالمعروف و النّهی عن المنکر و شنآن الفاسقین، فمن أمر بالمعروف شدّ ظهر المؤمن، و من نهی عن المنکر ارغم انف المنافق، و من غضب للَّه غضب اللَّه له.
و گفته‌اند که: نهی منکر از امر معروف عظیم‌تر است و وجوب مؤکدتر، و ترك آن بعقوبت نزدیکتر. ازین جا است که ربّ العالمین ترك نهی منکر بذکر مخصوص کرد آنجا که گفت: «كانُوا لا يَتَناهَوْنَ عَنْ مُنكَرٍ فَعَلُوهُ». و آن گه فعل معروف نه بر هر کس واجب است، و ترك منکر واجب بر همه کس در همه حال. گفته‌اند که انکار منکر بر سه ضرب است: اول آنست که بدست تغییر کنند، دوم آنست که بزبان تغییر کنند، سوم آنست که بدل انکار کنند. مصطفی (ص) گفت: من رأی منکم منکرا فلیغیّره بیده، فان لم یستطع فبلسانه، فان لم یستطع فبقلبه، و ذلك اضعف الایمان.
رتبه اول سلاطین راست، دوم علما راست، و سوم عوام را. اگر کسی گوید چونست که مسلمان را درین آیت حثّ کرد بر امر معروف، و جای دیگر گفت: عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ؟ جواب وی از دو وجه است: یکی آنکه «علیکم انفسکم» حثّ است بر تغییر منکر نخست بر خویشتن آن گه بر دیگران.
ازین جاست که ربّ العالمین به عیسی (ع) وحی فرستاد که: «یا عیسی عظ نفسك فان اتّعظت فعظ النّاس و الّا فاستحی منّی».
و وجه دیگر آنست که: ابو ثعلبه خشنی روایت کرد، قال: لقد سألت رسول اللَّه، فقال اتمروا بالمعروف و تناهوا عن المنکر، فاذا رأیت شحّا مطاعا، و هوی متّبعا، و اعجاب کلّ ذی رأی برأیه، فعلیك نفسك، و دع امر العوام.

وَ لْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ مفسّران گفتند كه: داعيان الى الخير علماءاند و مؤذّنان. يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ علماءاند و نصيحت كنندگان. يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ غازيان‌اند و علماء و سلطان عادل. و گفته‌اند خير درين آيت اسلام است، و «معروف» اتّباع محمد (ص) و «منكر» كافر شدن بوى، اى و لتكن كلّكم كذلك، و دخلت من لتخصيص المخاطبين من غيرهم.
وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ «مفلح» نامى است كسى را كه بنيكى پاينده رسد، و پيروزى هميشه.
قوله: وَ لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَ اخْتَلَفُوا تفرق بر سه ضرب است: يكى بتن، يكى بفعل، سديگر باعتقاد. و «اختلاف» را همين تقسيم است، امّا اختلاف در قول و فعل و اعتقاد بيشتر گويند، و تفرّق بتن بيشتر گويند. ربّ العالمين درين آيت هر دو جمع كرد هم تفرق و هم اختلاف، كه صفت جهودان و ترسايان است. و ايشان هم بتن متفرق بودند، هم بقول و فعل و اعتقاد مختلف. ربّ العالمين مؤمنان را ميگويد كه: شما چون جهودان و ترسايان مباشيد كه جهودان پس از موسى (ع) در دين گروه گروه گشتند، و ترسايان بعد از عيسى (ع) همچنين. ابو امامة اين آيت بر خواند آن گه گفت: «هم الحرورية كانوا مؤمنين فكفروا بعد ايمانهم» آن گه سرانجام اهل تفرق و تعذيب ايشان بگفت، و در منزلت و شرف مؤمنان بست.
گفت ايشان را عذابى بزرگست در آن روز كه مؤمنان سپيد روى باشند.
«يوم» نصب على الظّرف است، قيل: يوم تبيضّ وجوه المهاجرين و الانصار و تسودّ وجوه بنى قريظة و النضير. و قيل: تبيضّ وجوه المخلصين و تسودّ وجوه المنافقين.
و قيل: تبيضّ وجوه اهل السّنة و تسودّ وجوه اهل البدعة. و قيل: تبيض وجوه المؤمنين و تسودّ وجوه الكافرين. آن گه حال ايشان بيان كرد و مآل و مرجع ايشان بگفت: فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمانِكُمْ اى يقال لهم: أَ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمانِكُمْ؟ ايشان را گويند: از پس ايمان كافر گشتيد؟ اگر جهودانند و نبوت محمد (ص) در تورات يافته بودند و ايمان داشتند كه تورات راست است، و منتظر وى بودند، پس از بعثت وى كافر گشتند بوى. و اگر منافقان‌اند بزبان اظهار ايمان كردند آن گه بنفاق كه در دل داشتند كافر شدند، و اگر مبتدعان‌اند بر جمله ايمان آوردند و بر تفصيل كافر گشتند. و اگر كافران‌اند بر عموم روز ميثاق كه ايشان را گفتند: أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قالُوا بَلى اقرار آورده‌اند بربوبيّت و وحدانيّت اللّه و گفتند: «بلى»، آن گه پس از آن كافر گشتند. ايشان را روز قيامت گويند: فَذُوقُوا الْعَذابَ بِما كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ، وَ أَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَتِ اللَّهِ اى فى جنّته. هُمْ فِيها خالِدُونَ لا يموتون. درين آيت گفت: تبيضّ، و ابيضّت، تسودّ و اسودّت، جاى ديگر گفت: تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ و نگفت: وجوههم سود، گفت مسودّة يعنى سياه گشته از بهر آنكه از گور سپيد روى برخاستند، چنان كه از مادر زادند، پس آن رويهاشان سياه كردند. همانست كه جاى ديگر گفت: سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا، كَأَنَّما أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ، عَلَيْها غَبَرَةٌ تَرْهَقُها قَتَرَةٌ، مِنَ الْمَقْبُوحِينَ، تَغْشى وُجُوهَهُمُ النَّارُ، تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ، لا يَكُفُّونَ عَنْ وُجُوهِهِمُ النَّارَ، نَزَّاعَةً لِلشَّوى اين همه از يك بابست.
قوله تعالى: تِلْكَ آياتُ اللَّهِ نَتْلُوها عَلَيْكَ بِالْحَقِّ اى القرآن، نتلوه عليك بالصّدق. اين دليل كه خداى را عزّ و جلّ خواندن است، و ازين باب در قرآن فراوان است: نَتْلُوا، نَقُصُّ، فَإِذا قَرَأْناهُ
و امثاله. قوله: وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْماً لِلْعالَمِينَ عالمين اينجا جنّ و انس است. ميگويد: اللّه نه آنست كه بر بندگان ظلم كند و ايشان را بى‌جرم عقوبت كند. جاى ديگر گفت: وَ ما ظَلَمْناهُمْ ما بر ايشان ظلم نكرديم، يعنى كه ما بى‌نيازتر از آنيم كه ظلم كنيم. جاى ديگر گفت: وَ ما ظَلَمُونا و نه ايشان بر ما ظلم كردند، يعنى كه ما عزيزتر از آنيم كه بر ما ظلم كنند.
قوله: وَ لِلَّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ اى تصير امور الخلائق اليه فى الآخرة، اشارت ميكند بدو كار عظيم: يكى بفناء عناصر بر خلاف قول طبايعيان كه گويند عناصر فانى نشود. ديگر اشارتست كه باقى ببقاء خويش و اوّليّت خويش و آخريّت خويش حق است جلّ جلاله، و ديگر اعيان و افعال همه فانى‌اند، و نابودن آن در نهايت عجب نيست و از قدرت اللّه بديع نيست، چنان كه در بدايت نبود. اهل معانى گفتند: وجه اين آيت درين موضع آنست كه در آيت پيش نفى ظلم از خود كرد و عدل خويش بخلق نمود، آن گه درين آيت بيان كرد كه ما خود بى‌نيازيم از ظلم، كه ظلم آن كس كند كه حق ديگرى طلب كند، و آنچه وى را نيست جويد، و هر چه هست در

هفت آسمان و هفت زمين همه ملك و ملك اوست، از قدرت وى بر آمد و بحكم وى باز شود. خداوند و پادشاه بحقيقت اوست، و همه صنع اوست، و در صنع خويش تصرف كردن بپنداشتن ظلم در آن خطاست، و اين اعتقاد كردن در دين نه رواست. و اللَّه اعلم.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ هر جاى كه يا أَيُّهَا النَّاسُ گفت اتَّقُوا رَبَّكُمُ در آن پيوست، و هر جاى كه يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا گفت اتَّقُوا اللَّهَ در آن پيوست. اتَّقُوا رَبَّكُمُ خطاب عموم است كه تقوى ايشان بر ديدار نعمت است، و همت ايشان پرورش تن براى خدمت حق جلّ شأنه.

و اتَّقُوا اللَّهَ خطاب اهل نواخت و كرامت است، كه تقوى ايشان بر مراقبت منعم است و قصد ايشان روح روح در مشاهدت حق، و شتّان ما بينهما. اتَّقُوا رَبَّكُمُ خطاب مزدوران است و اتَّقُوا اللَّهَ خطاب عارفان. مزدوران در طلب ناز و نعمت‌اند، و عارفان در طلب راز ولى نعمت. مزدوران از اللَّه غير او خواهند، و عارفان خود اللَّه خواهند. احمد بن خضرويه حق تعالى را بخواب ديد گفتا: «يا احمد! كلّ الناس يطلبون منّى الّا ابا يزيد فانّه يطلبنى».

اذا ما تمنّى النّاس روحا و راحة تمنّيت ان القاك يا عزّ خاليا

روزى كه مرا وصل تو در چنگ آيد از حال بهشتيان مرا ننگ آيد

گفته‌اند كه: تقوى بر سه قسم است: يكى تقوى عقوبت اندر صبر كردن از معاصى، چنان كه گفت: وَ اتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكافِرِينَ. ديگر تقوى اندر شكر نعمت، چنان كه گفت: و اتَّقُوا رَبَّكُمُ. سديگر تقوى برؤيت وحدانيّت بى اعتبار ثواب و عقاب. چنان كه گفت: اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ. اوّل تقواى ظالمانست، ديگر تقواى مقتصدانست، سديگر تقواى سابقان.

قوله تعالى: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لا تَفَرَّقُوا اوّل گفت: وَ مَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ، و در آخر گفت: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً، و در ميان گفت: اتَّقُوا اللَّهَ سرّ ترتيب اين كلمات آنست كه بنده قصد اعتصام داشت به اللَّه، و راه آن جز تقوى نيست، و حقيقت تقوى تحصيل طاعاتست، و تحصيل طاعات جز بكتاب و رسول نيست كه بِحَبْلِ اللَّهِ عبارت از آنست. ميگويد: دست در بِحَبْلِ اللَّهِ زنيد، تا بتقوى رسيد، و از تقوى باعتصام او رسيد، و از اعتصام بتوكل رسيد، و از توكل باستسلام رسيد، و بنده چون باستسلام رسيد از وسائط مستغنى شد و بحق قائم گشت، فهو الّذى قال اللَّه عزّ و جلّ فيه: «فاذا احببته كنت سمعه الذى يسمع به، و بصره الذى يبصر» الحديث...

و گفته‌اند: اعتصام سه ضرب است: ضرب اول دست بتوحيد زدن، چنان كه گفت: فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقى. ديگر دست بقرآن زدن و بآن كار كردن، و هو قوله تعالى: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ. سديگر دست بحق زدن، و ذلك فى قوله تعالى: وَ مَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ. اين حقّ اعتصام است، و هر حقى را حقيقتى است.

حقيقت اين دست اعتماد بضمان اللَّه زدن است، و دست مهر بلطف مولى زدن.

قوله: وَ لا تَفَرَّقُوا حثّ مسلمانان است بر ألفت و اجتماع كه نظام ايمان به آنست و استقامت كار عالم بسته در آن است، و الفت و اجتماع مسلمانان ادب دينست و زين شريعت، و نظام اسلام، و مايه خير، و ركن هدايت و اصل طاعت، و موجب ثواب، و لهذا قال عزّ و جلّ: لَوْ أَنْفَقْتَ ما فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً ما أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَ لكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ. و قال تعالى: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَماءُ بَيْنَهُمْ. و سئل النّبي (ص): «ا يتزاورون اهل الجنّة؟ قال: يزور الاعلى الأسفل، و لا يزور الاسفل الاعلى، الّا الّذين يتحابّون فى الدّنيا فانّهم يأتون فيها حيث شاءوا».

و درين معنى خبر بو هريره است روايت از مصطفى (ص)، گفت: «در بهشت مردى مشتاق ديدار برادر خود شود، آن برادر كه در دنيا او را دوست داشتى از بهر خداى، در راه خداى بى‌نسبى و سببى، گويد: «يا ليت شعرى: ما فعل اخى؟»

يعنى كاشك دانستمى كه آن برادرم چه كرد؟ و كارش بچه رسيد؟ از نواختگانست يا راندگان؟ سوختنى است يا افروختنى؟ در بوستان دوستانست يا در زندان رندان؟

ربّ العالمين آن درد دل وى را در حق برادر خويش مرهمى بر نهد فريشتگان راگويد: «سيروا بعبدى هذا الى اخيه»
اين بنده مرا نزد برادر او بريد. فريشتگان بفرمان خداى آيند، و بايشان نجيب بهشتى با رحل نور. گويند: «قم فاركب و انطلق الى اخيك.»
اى بنده خدا گرت ديدار برادرت آرزوست، خيز تا رويم.
بران نجيب نشيند هزار ساله راه بيك ساعت باز برد. و مصطفى (ص) گفت: چندان كه شما بر نجيب نشينيد و يك فرسنگ برانيد ايشان هزار ساله راه برانند، تا بمنزل آن برادر فرو آيد، سلام كند. آن برادر سلام را عليك گويد، و ترحيب كند، دست بگردن يكديگر در آرند، و شادى خويش با يكديگر گويند.

بس كه من در جستن تو گرد سر بر گشته‌ام بى تو اى چشم و چراغم چون چراغى كشته‌ام

پس گويد: الحمد للّه الذى جمع بيننا فى هذه الدرجة، فيجعل اللّه تلك الدرجة مجلسها فى خيمة مجوفة بالدر و الياقوت.
قوله، وَ لْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ هذه اشارة الى اقوام قاموا باللّه للّه، لا تاخذهم لومة لائم، و لم يقطعهم عن اللّه استنامة الى علّة، قصروا انفاسهم و استغرقوا عمرهم على تحصيل رضاء اللّه، عملوا للّه، و نصحوا لدين اللّه، و دعوا خلق اللّه الى اللّه فربحت تجارتهم و ما حسرت صفقتهم. صفت قومى است كه باقامت حق قائم‌اند و از حول و قوّت خويش محرّر، وز ارادت و قصد خويش مجرّد، از دائره اعمال و احوال بيرون، و از اسر اختيار و تصرّف آزاد، خدا را دانند، خدا را خوانند، و دين خداى را كوشند، وز خلق و ملامت خلق نينديشند، در دل دوستى مولى دارند، و در ديده كحل تجلّى دارند، هر چيزى چنان كه هست بينند. ديگران از صنع بصانع نگرند ايشان از صانع در صنع نگرند. خاصگيان حضرت‌اند، بداغ گرفتگان مملكت‌اند.

بنده خاص ملك باش كه با داغ ملك روزها ايمنى از شحنه و شبها ز عسس

سوخته وصلت‌اند و كشته محبّت، خونشان هدر، و مالشان تلف، امّا دلشان در قبضه، و جانشان در كنف. اين چنانست كه گويند: دلبرى دارى به از جان، غم مخور گو جان مباش من كان فى اللّه تلفه، كان اللّه خلفه.
قوله: وَ لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَ اخْتَلَفُوا تفرّق ديگرست و اختلاف ديگر. تفرّق ضدّ اجتماع است، و اختلاف ضدّ اصطلاح. تفرّق پراكندگى اصحاب طريقت است، و اختلاف پراكندگى ارباب شريعت. تفرق آنست كه مراد بنده ديگر بود و مراد حق ديگر، و اجتماع آنست كه مراد بنده و مراد حق يكى شود.
و فى الخبر: «من جعل الهموم همّا واحدا كفاه اللّه هموم الدّنيا و الآخرة».
و گفته‌اند: تفرّق آنست كه نظاره خلق كند و اسباب بيند لا جرم هرگز از رنج و خصومات خلق بر نياسايد، و اجتماع آنست كه نظاره حق كند، داند كه حق يكتا و كار از يك جا، و حكم ازين يك در. امّا اختلاف ارباب شريعت بر دو ضربست: يكى در اصول دين ديگر در فروع.
اما اختلاف در اصول عظيم است و خطرناك، لا بد يكى از دو بر حق است و يكى بر باطل، كسى را كه مقصدش مغرب است و آن گه راه مشرق گيرد هرگز كى بمقصد رسد! هر چند كه رود از مقصد هر روز دورتر شود، و باز مانده‌تر، و هو المشار اليه بقوله تعالى: وَ أَنَّ هذا صِراطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ.
اما اختلاف امّت در فروع چنانست كه قومى روى نهند بيك مقصد اندر راههاى مختلف، بعضى دور و بعضى نزديك، هر چند كه در روش مختلف باشند اما در مقصد يك جاى فرود آيند، و مجتمع شوند. اين اختلاف عين رحمت است. و اليه

اشار النّبي (ص): «الاختلاف فی امّتی رحمة»، یعنی رحمتی بود از خداوند بر خلق این اختلاف در فروع، تا کار دین بر ایشان تنگ نشود و راه آن دشخوار نگردد.
و ذلك فی قوله تعالی: وَ ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ. و قال تعالی: يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ.

20 النوبة الاولى

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ بهتر گروهی شمائید، أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ که بیرون آوردند مردمان را، تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ بنیکویی می‌فرمائید، وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و از ناپسند می‌باز زنید، وَ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ و بخدای میگروید.
وَ لَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتابِ اگر خوانندگان کتاب پیشین ایمان آوردندی (و چنان کردندی)، لَكانَ خَيْراً لَهُمْ ایشان را به بودی، مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ از ایشان هست که گروندگان‌اند وَ أَكْثَرُهُمُ الْفاسِقُونَ (110) و بیشتر ایشان آنند که از طاعت بیرون شدگان‌اند.
لَنْ يَضُرُّوكُمْ إِلَّا أَذىً نگزایند شما را مگر بسخنی ناخوش، وَ إِنْ يُقاتِلُوكُمْ اگر با شما جنگ کنند، يُوَلُّوكُمُ الْأَدْبارَ پشتها بر شما گردانند، ثُمَّ لا يُنْصَرُونَ (111) وانگه از من خود یاری نیابند، نه از جهانیان از هیچ کس.
ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ بر ایشان خواری و فرومایگی زده آمد، أَيْنَ ما ثُقِفُوا هر جا که یابند ایشان را، إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ مگر بآن زینهار که خدای نهاد، و ذمّت که ساخت، وَ حَبْلٍ مِنَ النَّاسِ و بآن زینهار که سلطان مسلمانان ایشان را دهد (که گزیت بستاند از ایشان) وَ باؤُ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ، و بآنکه خدای بر ایشان خشم گرفت. وَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ و بر ایشان زدند چون مهر درویشی و فروماندگی و بیچارگی، ذلِكَ بِأَنَّهُمْ كانُوا يَكْفُرُونَ بِآياتِ اللَّهِ آن بآنست که ایشان می‌کافر شدند بسخنان خدای، وَ يَقْتُلُونَ الْأَنْبِياءَ بِغَيْرِ حَقٍّ و پیغامبران را کشتند بناحق، ذلِكَ بِما عَصَوْا آن بآن بود که از حق سرکشیدند، وَ كانُوا يَعْتَدُونَ (112) و پای از اندازه در گذاشتند.
لَيْسُوا سَواءً چون هم و یکسان نه‌اند. مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ از خوانندگان تورات أُمَّةٌ قائِمَةٌ گروهی است (بحق گفتن) بپای ایستاده، يَتْلُونَ آياتِ اللَّهِ میخوانند سخنان خدای، آناءَ اللَّيْلِ پاس پاس از شب، وَ هُمْ يَسْجُدُونَ (113) و نماز میکنند.
يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ استوار میگیرند خدای را در سخنان وی، وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ و روز رستاخیز، وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ و به نیکویی میفرمایند، وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و از ناپسند می‌باززنند، وَ يُسارِعُونَ فِي الْخَيْراتِ و در نیکیها میشتابند. وَ أُولئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ (114) و ایشانند که از نیکان و شایستگان‌اند.
وَ ما يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ و هر چه کنند از نیکی، فَلَنْ يُكْفَرُوهُ در پاداش آن ایشان را ناسپاس نیابند. وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ (115) و اللَّه دانا است به پرهیزگاران.
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اینان که کافر شدند، لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوالُهُمْ ایشان را سود ندارد فردا مالهای ایشان، وَ لا أَوْلادُهُمْ و نه فرزندان ایشان (که بآن مینازند)، مِنَ اللَّهِ شَيْئاً بنزدیك خدا هیچیز، وَ أُولئِكَ أَصْحابُ النَّارِ و ایشانند که دوزخیان‌اند، هُمْ فِيها خالِدُونَ (116) و اندر آتش جاویدان‌اند.

النوبة الثانية

قوله تعالی: كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ الآية... بعضی مفسران گفتند: امّت اینجا صدر اول‌اند، صحابه رسول، مهاجرین و انصار، چراغهای هدی، و ستارگان رشد، و داوری داران حق، و ترجمانان مصطفی (ص). عمر بن الخطاب این آیت را خواند و گفت: «هذا لاوّلنا و لو شاء اللَّه لجعل لآخرنا ایضا، فقال كُنْتُمْ فكنّا كلّنا اخیارا».
و یدلّ علیه ما
روی عبد اللَّه بن مسعود قال: جمعنا رسول اللَّه (ص) و نحن اربعون رجلا، فقال: انّکم منصورون، و مفتوح لکم، فمن ادرك ذلك منکم فلیأمر بالمعروف و لینه عن المنکر.
قومی از علماء گفتند: این عامّة امت محمد (ص) راست، پیشینیان و پسینیان، و کذلك
قال النّبي (ص): «مثل امّتی مثل المطر لا یدری اوّله خیر ام آخره».
و قال (ص): «اعطیت ما لم یعط احد من انبیاء اللَّه» قلنا یا رسول اللَّه ما هو؟ قال: «نصرت بالرّعب،

و اعطیت مفاتیح الارض و سمّیت احمد، و جعل لی شراب الارض طهورا، و جعلت امّتی خیر الامم».
و قال: «اهل الجنة مائة و عشرون صفّا، منها ثمانون من هذه الامّة.»
و عن انس (رض) قال: اتی رسول اللَّه اسقف فذکر انّه رأی فی منامه الامم کانوا یمضون علی الصّراط یتهافتون حتّی اتت امّة محمد (ص) غرّا محجّلین. فقلت: من هؤلاء؟ انبیاء؟ فقالوا: لا. فقلت: مرسلون؟ فقالوا: لا. فقلت: ملائکة؟ فقالوا: لا. فقلت من هؤلاء؟ فقالوا: امّة محمد (ص) غرّ محجّلون، علیهم اثر الطهور. فلمّا اصبح الاسقف اسلم.
و قال (ص): «ما من امّة الّا بعضها فی النّار و بعضها فی الجنّة و امّتی کلّها فی الجنّة، انّ الجنّة حرّمت علی الانبیاء کلّهم حتّی ادخلها أنا، و حرّمت علی الأمم حتّی یدخلها امّتي».
و قیل لعیسی بن مریم یا روح اللَّه هل من بعد هذه الأمّة امّة؟ قال: نعم. قیل و ایّة امّة؟ قال: امّة محمد. قیل: یا روح اللَّه و ما امّة احمد؟ قال: علماء، حکماء، حلماء، ابرار، اتقیاء کأنّهم من الفقه انبیاء، یرضون من اللَّه بالیسیر من الرّزق، و یرضی اللَّه منهم بالقلیل من العمل، یدخلهم اللَّه الجنّة بشهادة أن لا اله الّا اللَّه.
قوله: کُنْتُمْ خَیْرَ أُمَّةٍ ای انتم خیر امّة العرب. «کان» بمعنی «سار» گویند. قال عدی بن زید: «کأنتم نحن، کنا، و کما کنّا تکونون».
و فی القرآن: فَکانُوا کَهَشِیمِ الْمُحْتَظِرِ ای فصاروا. معنی آنست: کنتم خیر امّة اخرجت للنّاس، من الأمّهات. بهتر گروهی مردمان را شمائید که بیرون آوردند از مادران درین جهان. این سخن از آنست که جهودان و ترسایان خلق را با کفر خواندند، و از تصدیق محمد (ص) واپس خواندند، و به موسی (ع) و عیسی (ع) فرمودند، و بر ابراهیم (ع) بکفر دعوی کردند. و این امّت همه کتابها بپذیرفتند، و همه پیغامبران را استوار گرفتند. و خلق را بدین فرموده‌اند، و گفته‌اند: کُنْتُمْ خَیْرَ أُمَّةٍ ای فی علم اللَّه و فی اللّوح المحفوظ، شما بهتر گروهی بودید در علم خدا و در لوح محفوظ. یحیی معاذ گفت: «هذه الآیة مدحة لامّة محمد (ص)، و لم یکن لیمدح قوما ثمّ یعذّبهم». گفت: ربّ العالمین امّت محمد (ص) را درین آیت بستود و نه بدان ستود تا پس ایشان را عذاب و عقوبت کند. آن گه مناقب و سیرت ایشان را در گرفت. و قال: تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ گفته‌اند که: معروف اینجا کلمه شهادت است، فهو اعظم المعروف. و منکر تکذیب رسول است، و هو اعظم المنکر، و قیل: تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ ای باسباغ الوضوء، وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ ای عن الالتفات فی الصلاة. و روا باشد که امر معروف، و نهی منکر و ایمان باللَّه از شرط خیریّت نهند یعنی کنتم خیر أمّة ان امرتم بالمعروف. برین وجه بر «للنّاس» وقف نکنند بلکه وقف بر تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ بود.
وَ لَوْ آمَنَ أَهْلُ الْکِتابِ الآیة... ای لو صدّق الیهود بمحمد (ص) و بما جاء من الحقّ لَکانَ خَیْراً لَهُمْ من الکفر.
مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ یعنی عبد اللَّه بن سلام و اصحابه.
وَ أَکْثَرُهُمُ الْفاسِقُونَ الکافرون. آن گه مؤمنان را آگاهی داد که ایشان را از خدا نصرت است و غلبه بر جهودان، و گفت: لَنْ یَضُرُّوکُمْ إِلَّا أَذیً ای الّا ضررا یسیرا باللّسان مثل الوعید و البهت.
وَ إِنْ یُقاتِلُوکُمْ یُوَلُّوکُمُ الْأَدْبارَ منهزمین. ثُمَّ لا یُنْصَرُونَ. ربّ العالمین این وعده نصرت که مؤمنان را داد راست کرد تا هرگز جهودان مدینه با رسول خدا و با مسلمانان جنگ نکردند که نه هزیمت و شکستگی بر ایشان بود. و روا باشد که این آیت بر عموم برانند، یعنی هر چه از کافران بمؤمنان رسد از ناسزا گفتن و جنگ کردن، آن رنجی بود عارض، نه پاینده، که عاقبت بهر حال مؤمنان را باشد. چنان که گفت: وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِینَ و وَ الْعاقِبَةُ لِلتَّقْوی.
قوله تعالی: ضُرِبَتْ عَلَیْهِمُ الذِّلَّةُ گفته‌اند که: این مخصوص است در جهودان بنی قریظه که خواری و بیچارگی و فروتنی بر ایشان زدند، چنان که مهر بر دینار زنند. و روا باشد که این خبر بمعنی امر بود، یعنی که جهودان را همیشه خوار دارید، و بخواری از ایشان جزیت ستانید، چنان که جای دیگر گفت: حَتَّی یُعْطُوا الْجِزْیَةَ عَنْ یَدٍ وَ هُمْ صاغِرُونَ. اگر کسی گوید که چونست که این مذلت و مسکنت بر ایشان زدند، و بسیار افتد از ایشان که با مال و جاه باشند؟ جواب آنست که اعتبار به آحاد اشخاص

نیست که اعتبار بعموم است، و اعتبار باعراض دنیوی و مال و جاه نیست که اعتبار باحوال شرعی است، و بعزّ و ذلّ دینی، آن عزّت که اللَّه گفت: وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ.
اگر در بعضی جهودان و ترسایان عزّی دنیوی بود مآل و مرجع آن با ذلّ است، پس حقیقت آن ذلّ است نه عزّ. همچنین مسکنت نه همانست که بی‌مال بود، بلکه حقیقت مسکنت حرص است و فقر نفس و فقر دین.
قال النّبي (ص): «الغنى غنى النّفس».
حکیمی را گفتند که: فلان کس توانگر است. آن حکیم جواب داد که: وی توانگر نیست کثیر المال است، توانگری دیگر بود و فراوانی مال دیگر، و به یقول الشاعر: قد یکثر الحال و الانسان مفتقر
أَيْنَما ثُقِفُوا ای: وجدوا و صودفوا.
إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ این استثناء منقطع است، یعنی لکن یعتصمون بالعهد اذا اعطوه. میگوید: ایشان هر وقت و بهر جای خوار باشند، لکن در عهد و زینهار باشند اگر ایشان را بگزیت زینهار دهند. و المراد بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَ حَبْلٍ مِنَ النَّاسِ العهد و الذّمة و الأمان الّذى يأخذونه من المؤمنين باذن اللَّه. و النّاس هاهنا خاصٌ بالمؤمنين. آن گه در سیاق آیت گفت: وَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ذلِكَ بِأَنَّهُمْ كانُوا يَكْفُرُونَ بِآياتِ اللَّهِ کفر علّت مسکنت و ذلّت نهاد، و معصیت و اعتدا سبب کفر، از بهر آنکه صغائر معاصی اگر بآن اصرار بود بکبائر کشد و کبائر بکفر کشد. و لذلك قال تعالى: ثُمَّ كانَ عاقِبَةَ الَّذِينَ أَساؤُا السُّواى أَنْ كَذَّبُوا بِآياتِ اللَّهِ.
و قال النّبي (ص): «الذّنب على الذّنب حتّى يسودّ القلب.»
حاصل آیت تنبیه مؤمنانست و تحذیر ایشان از معاصی، هم از صغائر و هم از کبائر که حدّ آن با کفر است و نتیجه آن شرك.
قوله: لَيْسُوا سَواءً استناد این سخن با مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَكْثَرُهُمُ الْفاسِقُونَ است. میگوید: هرگز یکسان و برابر نباشند مؤمنان با فاسقان. جای دیگر گفت: أَ فَمَنْ كانَ مُؤْمِناً كَمَنْ كانَ فاسِقاً لا يَسْتَوُونَ. صفت فاسقان لَنْ يَضُرُّوكُمْ إِلَّا أَذىً است، و صفت مؤمنان أُمَّةٌ قائِمَةٌ، پس چون برابر و یکسان باشند؟! ابن مسعود گفت: لیسوا سواء، هم، و امّة قائمة یعنی امت محمد (ص). میگوید: اهل کتاب و امت محمد (ص) چون هم نه‌اند، نه امروز و نه فردا در قیامت. چون برابر بود کسی که در قیامت ایمن رود با کسی که ایمن نبود؟! أَ فَمَنْ يُلْقى فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِناً يَوْمَ الْقِيامَةِ؟.
مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ أُمَّةٌ قائِمَةٌ ای على الحق. میگوید: از اهل کتاب گروهی‌اند ایستاده بر حق، بر دین اسلام، با گفت راست، و عمل راست، و اعتقاد راست، و آن عبد اللَّه بن سلام است و یاران او. و عطا گفت چهل مرد از عرب‌اند، از اهل نجران، و سی و دو مرد از حبشه، و هشت مرد از روم، که بر دین عیسی (ع) بودند و به محمد (ص) ایمان آوردند، و جماعتی از انصار چون اسعد بن زراره، و براء بن معرور، و محمد بن مسلمة، و محمود بن مسلمة و ابو قیس صرفة بن انس بپیش از قدوم مصطفی (ص) توحید میگفتند و شرایع حنیفی بپای میداشتند، تا مصطفی (ص) در رسید، او را تصدیق کردند و نصرت دادند. و آن گه صفت و سیرت ایشان گفت: يَتْلُونَ آياتِ اللَّهِ آناءَ اللَّيْلِ وَ هُمْ يَسْجُدُونَ گفته‌اند که: مراد باین نماز خفتیدن است که پیش ازین امت کس را نبوده است. یدلّ علیه ما روى انّ النبى (ص) اخّر صلاة العشاء ليلة ثم خرج الى المسجد، فاذا الناس ينتظرونه، فقال: انه ليس احد من اهل الاديان يذكر اللَّه عزّ و جلّ فى هذا الوقت غيركم. فانزل اللَّه هذه الآية.
و گفته‌اند: مراد باین نماز است میان شام و خفتن، و فی ذلك ما
قال النبى (ص): «من صلّى بعد المغرب ستّ ركعات و لم يتكلم فيما بينهنّ بسوء عدلن له بعبادة اثنتي عشرة سنة.»
و قال: «من صلى بعد المغرب عشرين ركعة بنى اللَّه له بيتا فى الجنة.»
قوله تعالى: يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ يعنى بتوحيد اللَّه. وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يعنى بالبعث الذى فيه جزاء الاعمال وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ يعنى بالايمان بمحمد (ص) وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ يعنى عن تكذيبه. وَ يُسارِعُونَ فِي الْخَيْراتِ يعنى فى شرائع الاسلام و الاعمال الصالحة وَ أُولئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ.
وَ ما يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ الاية... حمزه و علی و حفص هر دو حرف بیا خوانند، سخن بامّة

قائمة برند، و اين صفت ايشان كنند. و باقى بتا خوانند. چون بتا خوانى خطاب با همه امّت بود. فَلَنْ يُكْفَرُوهُ هم چنانست كه گفت: فَلا كُفْرانَ لِسَعْيِهِ. كفران در لغت عرب پاداش نيكى باز گرفتن، و سپاس نداشتن، و نعمت بازنگفتن و باز ننمودن. ميگويد عزّ اسمه: بنزديك من نيكوكاران را ناسپاسى نيست يعنى پاداش باز گرفتن نيست. جاى ديگر ازين گشادهتر گفت: وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لا تُظْلَمُونَ و وَ ما تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللَّهُ و وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ. خبر مىدهد كه عمل نيكوكاران ضايع نيست، و ازيشان ثواب بازگرفتن نيست، نظيره قوله تعالى: إِنَّا لا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا و إِنَّ اللَّهَ لا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ. بخلاف اعمال كفار كه همه حابط است، و ثواب ازيشان دريغ. و هو المشار اليه بقوله تعالى: قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمالًا الآية، و بقوله تعالى: وَ قَدِمْنا إِلى ما عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْناهُ هَباءً مَنْثُوراً الآية وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ اى عليم بما فى القلوب من التقوى، فقد يظهر التقوى من ليس له التقوى.

قوله: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوالُهُمْ الآية... مثل اين آيت در اول سوره، شرح آن رفت. اما آوردن اين آيت درين موضع حكمتى در آن است: يعنى كه در آيت پيش گفت هر چه كنيد از نيكى و هزينه پاداش آن به نيكى يابيد، پس درين آيت بيان كرد كه اين حكم نه هر جاى بود و نه هر كسى راست، كه ايمان قرين انفاق بايد تا ثواب يابد. اما اگر كفر قرين آن بود اگر هر چه دارد بدهد از اموال و فرزندان، هيچ بكار نيايد و وى را از آتش نرهاند. و هو المشار اليه بقوله تعالى: ما أَغْنى عَنْهُ مالُهُ وَ ما كَسَبَ، و بقوله: ما أَغْنى عَنِّي مالِيَهْ.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ اين آيت از يك روى بيان شرف صحابه مصطفى (ص) است كه اركان خلائقاند، و برهان حقائق. عنوان رضاء حقاند، و ملوك مقعد صدق. ائمه اهل سعادتاند، و انصار نبوت و رسالت، و مستوجب ترحّم امّت، و اخيار حضرت مصطفى (ص)، و بعد از انبياء و رسل بهترين ذريّة آدم ايشانند، و بيمن اقبال ايشان دود شرك واطى ادبار خود شد، و انوار دين و شريعت از مكنونات غيب ظاهر گشت. در آيت جمال لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ، و هيبت جلال مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ بغيرت ايشان در ملأ اعلى بيفروخت.

قال النبى (ص): «اللَّه فى اصحابى! لا تتّخذوهم من بعدى غرضا، فمن احبّهم فيحبّنى احبهم، و من ابغضهم فيبغضنى ابغضهم، و من اذاهم فقد آذانى، و من آذانى فقد آذى اللَّه، و من آذى اللَّه فيوشك ان ياخذه، ما من احد من اصحابى يموت بارض الّا بعث قائدا و نورا لهم يوم القيامة.

بعضى از مفسران حكم اين آيت بر عموم راندند، گفتند: حقيقت اين بشرف امت اتباع باز ميگردد از عهد مصطفى (ص) تا بدامن قيامت. و امّت اتباع ديگراند، و امّت اجابت ديگر، و امّت دعوت ديگر. و شرح آن در سورة البقرة رفت. اما امّت اتباع كه اين آيت در شأن ايشان است، و مشتمل بر صفت و سيرت ايشان سعداء ملتاند، و امناء درگاه عزت، و اشراف علّيين، و اعزّه رب العالمين، حمله قرآن و اخبار، و خزنه آثار، فرقة ناجيه و امت مرضيه اهل سنت و جماعت، كه ظاهر ايشان بمتابعت و قدوت مقيد است، و باطن ايشان بمعرفت و فراست مؤيّد. عمر بن الخطاب گفت: فرداى قيامت كه ربّ العزّت ندا كند: «اين رجالنا؟» كس نيارد كه سر برآرد مگر اهل سنت و جماعت گويند: «لبّيك! لبّيك! اللّهمّ لبّيك» ربّ العزّت گويد: «صدقتم عبادى! انتم احبّائى أكرمكم اليوم بما تشتهون لتمسّككم بكتابى و متابعتكم رسولى». آن ساعت بود كه اهل ضلالت گويند: يا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا.

قال النبى (ص): «لا يزال طائفة من امّتى امّة قائمة بامر اللَّه، لا يضرهم من خذلهم و لا من خالفهم، حتى يأتى امر اللَّه، و هم على ذلك.»

و قال (ص): «من اشدّ امتى بى حبّا، ناس يكونون بعدى يودّ احدهم لو رآنى باهله و ماله.»

قوله: كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ روايت است از ابن عباس و مجاهد كه: خيريت اين امت آنست كه پيغامبر را بقتال فرمودند كه ايشان را بكره ايشان در دين اسلام و عزّ شريعت آر، و آنچه صلاح كار و بهينه حال ايشانست ايشان را الزام كن، و آن گه رب العالمين بر ايشان منت نهاد، گفت: «و الزمهم كلمة التّقوى و كانوا احقّ بها و اهلها». ميگويد: اللَّه در ايشان بست، و ايشان را الزام كرد آن كلمه شهادت، كه نشان دوستى است و شرف دو جهانست، و سبب سعادت جاودانى است. و ايشان خود از در آن بودند

و سزاء آن بودند. از دور آدم (ع) تا منتهای عالم هیچ امت را این منزلت و رتبت ندادند که ایشان را بسلسله قهر از ذل کفر بعزّ اسلام آوردند، و طوق سعادت در گردن ایشان کردند، مگر این امت را چنان که امروز بسلسله قهر ایشان را در دین آوردند فردا هم ایشان را بسلسله لطف ببهشت برند. مصطفی (ص) گفت: عجب ربك من قوم یقادون الی الجنة بالسلاسل. و تا نگویی که این خیریت که ایشان را بر آمد بوسیلت اعمال و تصفیت احوال برآمد، لیکن عنایت ازلی بر ایشان اقبال کرد و بنواخت، و اختیار روز میثاق کار ایشان بساخت. این کرامت و نواخت، و این منزلت و مرتبت ایشان از آنست که امت محمد (ص) اند که مهتر عالم است، و سید ولد آدم، چون مصطفی (ص) خیر الانبیاء و الرسل بود لا جرم امت وی خیر الامم بودند.

«کز خانه بکدخدای ماند همه چیز» قوله: تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ بزبان اهل اشارت معروف خدمت حق است، و منکر صحبت نفس، معروف روشنایی جمع است و سبب وصلت، و منکر تاریکی وقت است و مایه بدعت. آن نواختگان فضل راست و این زخم خوردگان عدل راست هرگز کی برابر باشند؟ و چون بهم بسازند؟ خواندگان فضل و راندگان عدل؟ این است که رب العالمین گفت: لَيْسُوا سَواءً. چون هم نباشند و راست نیایند دانا و نادان، آشنا و بیگانه، خداپرست و هواپرست. متی استوی الضیاء و الظلمة؟ متی استوی الیقین و التهمة؟ متی استوی الوصلة و الفرقة؟ هذا متصف بالولاء، و ذاك منحرف عن الوفاء. هیهات لا یلتقیان و لا یستویان.

ایّها المنكح الثریا سهیلا عمّرك الله كیف یلتقیان!
هی شامیة اذا ما استقلّت و سهیل اذا استقلّ یمان
کسی کاندر صف مردان، بمی‌خواری کمر بندد برابر کی بود، با آن که دل در خیر و شر بندد؟

21 النوبة الاولى

قوله تعالى:ثَلُ ما يُنْفِقُونَ مثل آنچه نفقت میکنند،ي هذِهِ الْحَياةِ الدُّنْيا درین زندگانی این جهان،مَثَلِ رِيحٍ چون مثل بادی است،يها صِرٌّ در آن باد سرمای سخت بود،صابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ که رسد ناگاه بکشته‌زار گروهی،لَمُوا أَنْفُسَهُمْ که ستم کردند بر خویشتن (و مستحق عقوبت گشتند)،أَهْلَكَتْهُ تا آن بر ایشان تباه کرد، ما ظَلَمَهُمُ اللَّهُ و ستم نکرد اللَّه بر ایشان لكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (117) و لکن ایشان بر خویشتن ستم میکنند.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای ایشان که بگرویدند، لا تَتَّخِذُوا بِطانَةً مگیرید دوست از دل، مِنْ دُونِكُمْ از بیرون خویشتن لا يَأْلُونَكُمْ خَبالًا که هیچ در کار شما سستی نکنند بتباهی. وَدُّوا دوست دارید و شاد بید و خواهید، ما عَنِتُّمْ آنچه شما در آن بید از عنت، قَدْ بَدَتِ الْبَغْضاءُ مِنْ أَفْواهِهِمْ پیداست زشتی و نابکاری از دهنهاء ایشان، وَ ما تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ و آنچه که نهان میدارد دلهای ایشان مه است از آنچه از زبانها پیداست. قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآياتِ پیدا کردیم شما را سخنان، إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ (118) اگر خرد دارید.

ها أَنْتُمْ أُولاءِ آگاه بید شماها که اینانید، تُحِبُّونَهُمْ دوست میدارید ایشان را، وَ لا يُحِبُّونَكُمْ و ایشان دوست نمیدارند شما را، وَ تُؤْمِنُونَ بِالْكِتابِ كُلِّهِ و شما گرویده‌اید بقرآن و دین همه. وَ إِذا لَقُوكُمْ و چون ایشان شما را بینند قالُوا آمَنَّا گویند: ما گرویده‌ایم وَ إِذا خَلَوْا و چون بی‌شما بر یکدیگر رسند، عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنامِلَ مِنَ الْغَيْظِ بر شما انگشتان خایند از خشم و کین.

قُلْ بگوی مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ میرید بدرد خشم خویش، إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ (119) خدای دانا است بهر چه در دلهای است.

إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ اگر بشما رسد نیکویی، تَسُؤْهُمْ ایشان را تا سائین کنند آن نیکویی، وَ إِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ و اگر بشما رسد بدی، يَفْرَحُوا بِها شاد شوند بآن، وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا و اگر شکیبایی کنید و پرهیز نگه دارید، لا يَضُرُّكُمْ نگزاید شما را، كَيْدُهُمْ شَيْئاً ساز بد ایشان هیچ چیز، إِنَّ اللَّهَ بِما يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (120) خدای بآنچه ایشان میکنند دانا است.

وَ إِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ یاد دار که بیرون شدی از خانه و کسان خویش، تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ می‌ساختی

مؤمنان را مَقاعِدَ لِلْقِتالِ نشستگاههای جنگ را، وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (121) و اللَّه شنوا است و دانا.
إِذْ هَمَّتْ طائِفَتانِ آن گه كه آهنگ كرد و خواست دو گروه مِنْكُمْ از شما أَنْ تَفْشَلا كه بد دل شوند، وَ اللَّهُ وَلِيُّهُما و اللَّه خود يار ايشان است وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (122) و بر خداى است پشتى داشتن مؤمنان و باوست سپردن كار ايشان.

النوبة الثانية

قوله تعالى:مَثَلُ ما يُنْفِقُونَ

گفته‌اند: اين نفقات مشركين مكه است در معاداة مصطفى (ص). چنان كه جاى ديگر گفت: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ الآية... ربّ العالمين در آيت پيش باز نمود كه كافران را مال و فرزند هيچ بكار نيايد، و سودمند نبود. و ذلك فى قوله: لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوالُهُمْ و درين آيت بيان كرد كه سودمند نيست ايشان را، و زيان كارى نيز هست، هم چنان كه باد سرد كشت‌زار را بزيان آرد، و هلاك كند، آن انفاق مال ايشان را هلاك كند و بعقوبت رساند. مجاهد گفت: اين نفقات ببعضى كفّار و در بعضى احوال مخصوص نيست، بلكه نفقات و صدقات همه كفار است در همه احوال. يعنى هر نفقه كه كافر كند، بهر چه كند وى بآن معاقب است چنان كه مؤمن بهر چه نفقه كند ما دام كه محظور و محرّم نبود وى بآن مثابست. و لهذا

قال النبى (ص): «انّ المؤمن ليؤجر فى كلّ شىء حتّى اللّقمة يضعها فى فىّ امرأته»

و قال لسعد: انّك لتؤجر فى نفقتك كلّها حتّى اللّقمة تضعها فى فىّ امرأتك»

و وجه اين قول آنست كه مؤمن هر چه گيرد و دهد بر جاى خويش بود، و موافق شرع و دين، و كافر بخلاف اين كند. لا جرم حال وى خلاف حال مؤمن بود. و گفتند: انفاق مال اين جايگه مثال اعمال كافرانست در حال كفر و شرك. ميگويد: اعمال ايشان روز حاجت ايشان به بى‌منفعتى و بى‌حاصلى همچون آن كشت زارست سرمازده، كشته سوخته، كه ايشان را بكار نيايد، و منفعت نكند، همانست كه جاى ديگر گفت: مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمالُهُمْ كَرَمادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عاصِفٍ، الآية و قال تعالى: وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمالُهُمْ كَسَرابٍ بِقِيعَةٍ الآية.

و آنچه گفت:ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ

يعنى زرعوا الحرث فى غير وقته. ميگويد: كشت‌زار نه بوقت خويش كردن لا جرم آن را آفت رسد، همچنين عمل كافر نه بشرط خويش و جاى خويش بود، لا جرم وى را هلاك كند. ما ظَلَمَهُمُ اللَّهُ

لانّ ما فعله بخلقه فهو منه عدل. لكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

بالكفر و العصيان.

قوله تعالى: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا بِطانَةً مِنْ دُونِكُمْ الآية...

معنى «بطانة» خاصه است، بطانى هر كس آن كس است كه با وى آرام دل دارد و آميختن نهانى. آن از بطانة گرفته‌اند آستر جامه كه هم پوست بود با مردم.

لا يَأْلُونَكُمْ خَبالًا يقال: ألوت فى الحاجة اى قصرت، و ألوت فلانا اى اوليته تقصيرا نحو كسبته، اى اوليته كسبا، فقوله لا يَأْلُونَكُمْ خَبالًا، اى: لا يقصّرون فى بذل الخبال لكم. و «خبال» فسادى بود نهانى، و خبل فساد عقل است. و عنت تباهى است و رنجورى و خطر هلاك، يقال: اكمه عنوت و عنود اى صعبة المسلك، و المعانتة و المعاندة يتقاربان.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا از اينجا صفت منافقانست، و پرهيز دادن مؤمنان از صحبت ايشان. ميگويد: ايشان را بدوست مگيريد بيرون از مؤمنان، و در هيچ كار استعانت بايشان مكنيد. عمر بن الخطاب نهى كرد از استعانت بكفّار. آن گه اين آيت بدليل آورد و حجّت خويش ساخت. در خبر مى‌آيد كه: «ما بعث اللَّه من نبىّ و لا استخلف من خليفة الّا كانت له بطانتان: بطانة تأمره بالخير و تحضّه عليه، و بطانة تأمره بالشّرّ و تحضّه عليه».

آن گه ربّ العالمين علّت نهى از مباطنت ايشان بگفت، و از ضمير دل ايشان خبر داد، گفت: لا يَأْلُونَكُمْ خَبالًا هيچ در فساد دين شما و ابطال كار شما سستى نكنند و رنجورى و گمراهى و تباهى شما دوست دارند و خواهند، و آن گه وقيعت و عيب مسلمانان بزبان ميرانند، و آنچه در دل دارند از عداوت و خيانت از آنچه بر زبان ميرانند صعبتر و بزرگتر.

قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآياتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ
روى انس بن مالك قال قال النّبي (ص):لا تستضيئوا بنار اهل الشرك، و لا تنقشوا فى خواتيمكم عربيا. فسئل الحسن عن تفسير هذا الحديث، فقال: معناه لا تشاوروهم فى أموركم فانّ اللَّه تعالى يقول: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا بِطانَةً مِنْ دُونِكُمْ الآية، و قوله: لا تنقشوا على خواتيمكم عربيا يعنى: لا تنقشوا محمد رسول اللَّه. و ابو موسى اشعرى گفت به عمر بن الخطاب كه: نزديك ما مردى نصرانى است، سخت دبير و حافظ و با كفايت. عمر گفت: قاتلك اللَّه اما سمعت قول اللَّه تعالى: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا بِطانَةً مِنْ دُونِكُمْ. و قال تعالى: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَ النَّصارى أَوْلِياءَ هلّا اتّخذت حنيفا؟
ابو موسى گفت: مرا با دين او چه كار؟ وى را دينى و مرا دينى. عمر گفت: لا أكرمهم اذ اهانهم اللَّه، و لا اعزّهم اذ اذلّهم اللَّه. و لا ادنيهم اذ أقصاهم اللَّه.
قوله: ها أَنْتُمْ أُولاءِ تُحِبُّونَهُمْ هاء تنبيه است. اولاء بمعنى الّذين. ميگويد: آگاه باشيد شما اينانيد كه ايشان را دوست ميداريد بآنچه اظهار ايمان كردند، و احكام اسلام بظاهر در پذيرفتند، هر چند كه بنفاق در دل خلاف آن داشتند.
وَ لا يُحِبُّونَكُمْ و ايشان شما را دوست نميدارند. يعنى آنچه ثمره محبّت است از ارادت خير و محض اسلام بشما نمى‌خواهند و شما بايشان مى‌خواهيد.
وَ تُؤْمِنُونَ بِالْكِتابِ كُلِّهِ «كتاب» اسم جنس است، همه كتب خدا در آن مدرج. ميگويد: شما بكتابهاى خدا همه ايمان داريد، نه چون ايشانيد كه فَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ.
وَ إِذا لَقُوكُمْ قالُوا آمَنَّا اين همچنانست كه گفت: يَقُولُونَ بِأَفْواهِهِمْ ما لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ، آمِنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهارِ وَ اكْفُرُوا آخِرَهُ. وَ إِذا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنامِلَ مِنَ الْغَيْظِ عرب گويند: «فلان يعضّ علىّ الانامل» فلان كس بر من مى‌انگشت خايد، در كين و خشم. و گويند: عضّ على هذا الأمر بالنّواجذ». اى لزمه. و غيظ خشمى است ميان غضب و غم. غضب آن خشم است كه با آن قدرت انتقام بود، و غم آن خشم است كه با وى قدرت انتقام نبود، و غيظ ميان هر دو است، قدرت بر انتقام دارد لكن نه تمام بود. ازين جاست كه غيظ در صفت بارى تعالى نيامده است.
قوله: قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ ميگويد: يا محمد ايشان را اين دعاگوى كه بخشم و درد خويش ميباشيد تا بوقت مرگ، كه اين مراد شما از بد خواست مسلمانان بر نخواهد آمد.
إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ نظير اين در قرآن فراوانست: يَعْلَمُ ما فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ و يَعْلَمُ خائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ ما تُخْفِي الصُّدُورُ و يَعْلَمُ السِّرَّ وَ أَخْفى.
روى عن ابى الجوزاء قال: لأن يجاورنى القردة و الخنازير معى فى دارى احبّ الىّ من ان يجاورنى صاحب بدعة، و لقد دخلوا فى هذه الآية تُحِبُّونَهُمْ وَ لا يُحِبُّونَكُمْ وَ تُؤْمِنُونَ بِالْكِتابِ كُلِّهِ الآية.
قوله تعالى: إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ. اصابت و مسّ دو لغت‌اند كه استعمال كنند هم بخير و هم بشرّ. امّا اصابت بشرّ مخصوص است، اگر چه به خير نيز استعمال ميكنند. و حسنة ايدر غنيمت و نصرت است، و سيّئة شكستگى و هزيمت.
ميگويد: منافقان، چون شما را نصرت و غنيمت پيش آيد، دلتنگ شوند و چون كسر و هزيمت بود، شاد شوند. ربّ العالمين گفت: وَ إِنْ تَصْبِرُوا على ما تسمعون من اذاهم وَ تَتَّقُوا مخالطتهم و مقاربتهم، لا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً اگر شما كه مؤمنان‌ايد، بر اذاى ايشان صبر كنيد، و از مخالطت ايشان بپرهيزيد، هرگز كيد ايشان بر شما زيان نكند، كه اين صبر و تقوى مايه احسانست، و خداى مزد محسنان ضايع نكند، و ايشان را بدشمن ندهد. و هو المشار اليه بقوله: إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَ يَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ.
لا يَضُرُّكُمْ بكسر ضاد و تخفيف راء قراءت حجازى است و بصرى، و اختيار بو حاتم من ضار، يضير، ضيرا و منه قوله تعالى لا ضَيْرَ. و باقى بضمّ ضاد و تشديد راء خوانند، اختيار بو عبيده، من ضرّ، يضرّ، ضرّا. و لا بمعنى ليس قادر و مقدر، يعنى: ان تصبروا و تتّقوا فليس يضرّكم كيدهم شيئا.
إِنَّ اللَّهَ بِما يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ معنى «احاطت» رسيدن است بهمگى هر چيز و بغايت هر چيز، و احاطت از دو وجه است: از روى علم و از روى قدرت، و اللَّه بهر دو معنى محيط است. هذا كقوله: ما يَعْزُبُ

عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لا فِي السَّماءِ و كقوله: لا يَخْفى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَ لا فِي السَّماءِ. و كقوله أَحاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْماً.
قوله تعالى: وَ إِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ الآية... اين افتتاح قصه وقيعت احد است، مصطفى (ص) از اهل خويش بامداد كرد، و بيرون شد، يعنى روز احد از منزل عائشه بيرون شد، پياده به احد رفت و اصحاب خويش را فرمود تا جنگ را صفها بركشيدند، و راست بايستادند. اين است كه اللَّه گفت: تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقاعِدَ لِلْقِتالِ. و اول قصه آنست كه: روز چهار شنبه ابو سفيان با سه هزار مرد پياده و دويست مرد سوار از مشركان مكه بصحراء احد فرود آمدند. رسول خدا (ص) با ياران خويش مشورت كرد. عبد اللَّه بن ابى سلول و جماعتى از انصار گفتند: يا رسول اللَّه! هيچ روى ندارد از مدينه بيرون شدن، و استقبال دشمن كردن، بگذاريم تا اگر به مدينه در آيند در كويهاى مدينه با ايشان جنگ كنيم. و زنان و كودكان از بالاهاى خانها بايشان سنگ اندازند. رسول خدا (ص) اين رأى بپسنديد مگر جماعتى از ياران گفتند، كه روز بدر از ايشان فائت شده بود بعذرها كه در پيش آمده بود، و ميخواستند كه تدارك كنند: يا رسول اللَّه در مدينة نشستن روى ندارد، بعد از آنكه دشمن بساحت ما فرو آمدند، اگر نرويم ميگويند كه: بد دلان و ضعيفان‌ايم، و در جمله ايشان نعمان بن مالك الانصارى بود، گفت: يا رسول اللَّه مرا از بهشت محروم مكن، بآن خداى كه ترا براستى بخلق فرستاد كه من در بهشت شوم. رسول خدا گفت: بچه در بهشت شوى؟ گفت: با آنكه گواهى ميدهم بوحدانيّت و فردانيّت اللَّه آن گه در جنگ دشمن دين برنگردم و پشت بندهم، مصطفى (ص) گفت: صدقت پس نعمان آن روز كشته و شهيد گشت. آن گه مصطفى (ص) گفت: مرا گاوى بخواب نمودند، بر آن تأويل خير نهادم و نمودند كه در ذنابه شمشير من شكستگى بودى، تأويل آن هزيمت نهادم و نمودند كه دست در درعى محكم استوار بردم، تأويل آن نهادم كه با مدينه شوم. و رسول خدا را چنان خوش ميآمد كه بمدينة بايستادى، تا اگر دشمنى آمدى هم در مدينه جنگ كردى. اما چون همت و عزم جماعت ديد، و جدّ ايشان در بيرون شدن، در رفت و سلاح در پوشيد، و عزم رفتن كرد، ياران آن ساعت ازان گفت خويش پشيمان شدند، كه چرا با رسول اللَّه اين سخن گفتيم، و وى خود به از ما داند، و رأى وى قوى‌تر. و مراد وى آن بود كه در مدينه توقف كند. پس بيامدند و همه عذر خواستند و گفتند تا: توقف كنيم. رسول گفت: هيچ پيغامبرى را نيست و سزا نبود كه امت خويش را سلاح در پوشد، تا با اعداء دين جنگ كند، آن گه پيش از جنگ سلاح بنهد. اين روا نباشد، و نكنم. پس مصطفى (ص) روز آدينه بعد از نماز جمعه نيمه شوال سنة ثلاث از هجرت، بيرون شد بحدود احد، سه هزار مرد با وى و گفته‌اند: هزار، و گفته‌اند: نهصد و پنجاه. فذلك قوله تعالى: وَ إِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ الآية... وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.
قوله تعالى: إِذْ هَمَّتْ طائِفَتانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلا اين آيت تعلق بآخر آيت دارد، ميگويد: اللَّه شنوا بود و دانا، آن گه كه همت كرد اين دو گروه از شما و بد دل شدند. و آن دو طائفه از انصار بودند، يكى بنو حارثه، و يكى بنو سلمة. و سبب آن بود كه عبد اللَّه بن ابى روز احد با سيصد مرد برگشت و پشت بداد. و گفت: «علام نقتل انفسنا و اولادنا؟!» بو جابر سلمى از پيش ايشان فرا رفت و گفت: «زينهار غم با خويشتن مخوريد و با پيغامبر خويش، و باز گرديد». عبد اللَّه بن ابى گفت: «لو نعلم قتالا لاتّبعناكم». و آن دو طائفه از انصار همت كردند كه با عبد اللَّه باز گردند. ربّ العالمين عصمت خويش بر ايشان نگه داشت تا برنگشتند.
و با رسول خدا به احد رفتند، اين است كه ربّ العالمين گفت: وَ اللَّهُ وَلِيُّهُما اى ناصرهما و موال لهما. از اول ذكر انصار در گرفتماننده ذمّ، پس آن را بمدح بيرون برد. و اين ايشان را شرفى تمام است و نواختى عظيم.
وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ اى فليعتمدنى فى الكفاية المؤمنون.
النوبة الثالثة
قوله تعالى:ثَلُ ما يُنْفِقُونَ فِي هذِهِ الْحَياةِ الدُّنْيا كَمَثَلِ رِيحٍ...
هر چه هزينه كنند جهانيان در كار دنيا، و هر چه بدست آرند از عشق دنيا، مثل آن چون باد است. گيرنده باد در دست چه دارد؟ جوينده دنيا همان دارد!

دردا و دریغا که از آن خاست و نشست | خاکیست مرا بر سر و بادیست بدست

سلیمان پیغامبر (ع) که باد و دیو و مرغ همه مسخّر او بودند، روزی بر سریر ملك نشسته بود با اولیاء مملکت و ارکان دولت، و آن سریر بر پشت باد اندر هوا ایستاده، مورچه‌ای براه وی آمد و گفت: یا نبی اللّٰه! ما الذی اعطاك اللّٰه من الکرامة؟ خدای با تو چه کرامت کرده درین جهان؟ سلیمان (ع) جواب داد که: سخر لی الریح کما تری باد مسخر من کرد چنان که می‌بینی. گفت: یا سلیمان خبر داری که این چه اشارتست؟ میگوید: «لیس بیدك ممّا اعطیت الّا الرّیح» آنچه ترا دادند ازین مملکت دنیوی همچون بادست، از باد در دست چه حاصل بود؟ کار ملك دنیا هم چنان بود.
و هم ازین باب است آنچه مصطفی (ص) گفت: «ما الدّنیا فی الآخرة الّا مثل ما یجعل احدکم اصبعه السّبابة فی الیمّ فلینظر بم یرجع!»
قوله: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا بِطانَةً مِنْ دُونِکُمْ اقتضاء این آیت آنست که هر چه در راه بنده آید که سر بفسادی بیرون خواهد برد، از آن احتراز کند و دوری جوید. و آن چهار چیز است: یکی دنیا، دیگر خلق، سدیگر نفس، چهارم شیطان. دنیا زادست و تو مسافر در کشتی نشسته، اگر زیادت برگیری کشتی غرق شود و تو هلاك شوی، خواهی که ازین فتنه دنیا برهی «نجا المخفّون و هلك المثقلون» بر خوان. میگوید: سبکباران رستند، و گرانباران خستند.
دو دیگر خلق‌اند، و تا رانده‌ای نبود از درگاه حق گرد خلق نگردد، هر که با خلق آرام گرفت از حق بازماند. دوستی حق و دوستی خلق در یك دل جمع نشوند، ما جَعَلَ اللّٰهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَیْنِ فِی جَوْفِهِ.

مهر خود و یار مهربانت نرسد | این خواه گر آنکه این و آنت نرسد
استقبلنی و سیفه مسلول | و قال لی واحدنا معزول.
آمد بر من کارد کشیده بر من | گفتا که: درین شهر تو باشی یا من؟!

سوم نفس است که مایه هر سودایی است و اصل هر غوغایی إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ. اگر توفیق رفیق بود و در جهاد نفس ترا دست بود، کارت چنان آید که ربّ العالمین گفت: وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.
چهارم شیطان است، که با وی گفته‌اند: رو همباز ایشان باش در مال و در فرزند: وَ شارِکْهُمْ فِی الْأَمْوالِ وَ الْأَوْلادِ، امّا نه هر دلی خانه شیطان بود، دل باشد که حرم رحمن بود. شیطان نیارد که گرد وی گردد که بسوزد. یکی از بزرگان بدر خانه‌ای بر میگذشت، شیطان را دید که سر بدر فرا میگیرد، و ازین جانب بآن جانب مینگرست، این مرد او را گفت: یا لعین چه میکنی؟ گفت: اینجا مردی خفته است و نامردی نماز میکند، خواهم که در روم و او را وسوسه کنم، مگر از تیر غمزه آن خفته نمییارم که در روم.
قوله: ها أَنْتُمْ أُولاءِ تُحِبُّونَهُمْ وَ لا یُحِبُّونَکُمْ مؤمنان که دلهای صافی داشتند، و طبع کریم، شفقت و رحمت خویش از بیگانگان باز نگرفتند. ایشان را نیك خواستند و دل در اسلام ایشان بستند، و نجات ایشان خواستند، و رحمت خدا دریغ نداشتند، نه از آشنا و نه از بیگانه. هر گه بخاطر ایشان این گذرد که:

بیار حلوا که هست حبیب القلوب | هم خاص را بشاید و هم عام را

این همان شفقت است که محمد (ص) در حق بیگانگان بنمود و گفت: اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون. امّا کافران که نه در دل صفا دارند، و نه در طبع وفا، هرگز مؤمنان را نیك نخواهند، و دوست ندارند، و بنیکی ایشان اندوهگین شوند و ببدی شاد. چنان که گفت تعالی و تقدّس: إِنْ تَمْسَسْکُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِبْکُمْ سَیِّئَةٌ یَفْرَحُوا بِها آری هر کس آن کند که سزای اوست، «وز کوزه همان برون تراود که دروست» مؤمن کریم باشد و مهربان، که سزاء ایمان کرم است و جوانمردی و کافر لئیم و

بد خواه، که سزاء کفر لؤم است و ناکسی. مؤمن خلق خدای را بر نجات خواند و رستگاری، و کافر بر آتش خواند و گرفتاری. و هو المشار الیه بقوله تعالی و تقدّس: وَ یا قَوْمِ! ما لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجاةِ وَ تَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ.

22 النوبة الاولى

قوله تعالی: وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ بدرستی که خدای شما را نصرت کرد در غزو بدر، وَ أَنْتُمْ أَذِلَّةٌ و شما در چشم دشمن سست و خوار بودید از ناساختگی. فَاتَّقُوا اللَّهَ بپرهیزید از بد اندیشی در خدای و گله کردن از وی، لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (123) تا از سپاسداران بید.

إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ یاد داری که میگفتی مؤمنان را: أَ لَنْ يَكْفِيَكُمْ شما را پسنده نبود أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ که مدد دهد شما را خداوند شما، بِثَلاثَةِ آلافٍ مِنَ الْمَلائِكَةِ بسه هزار از فریشتگان، مُنْزَلِينَ (124) فرو فرستاده از آسمان.

بَلى آری چنین کنم، إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا اگر شکیبایی کنید و از بد دلی و گریختن از پیش دشمن بپرهیزید، وَ يَأْتُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هذا و دشمن بشما آیند ازین آهنگ و خشم که دارند این هن، يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ مدد دهد شما را خداوند شما بِخَمْسَةِ آلافٍ مِنَ الْمَلائِكَةِ بپنج هزار از فریشتگان، مُسَوِّمِينَ (125) خویشتن را نشان جنگ بر کرده.

وَ ما جَعَلَهُ اللَّهُ و نکرد خدای آن را به ارسال، إِلَّا بُشْرى لَكُمْ مگر شادی شما را، وَ لِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ و تا آرام گیرد بآن دلهای شما، وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ و نبود آن نصرت مگر از نزدیك خدای، الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (126) آن توانای دانا.

لِيَقْطَعَ طَرَفاً تا گوشه‌ای ببرد و جوقی کم کند، مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا از ایشان که کافر شدند، أَوْ يَكْبِتَهُمْ یا ایشان را بهزیمت نمودن و کم آوردن بر روی افکند، فَيَنْقَلِبُوا خائِبِينَ (127) تا برگردند از آنچه پیوسیدند نومید.

لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ ترا از کار چیزی نیست، أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ یا توبه دهد ایشان را، أَوْ يُعَذِّبَهُمْ یا عذاب کند ایشان را، فَإِنَّهُمْ ظالِمُونَ (128) اگر عذاب کند ایشان را ستمکاری آن دارند.

وَ لِلَّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ و خدای راست هر چه در آسمانها و هر چه در زمین است، يَغْفِرُ لِمَنْ يَشاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشاءُ می‌آمرزد او را که خواهد، و عذاب میکند او را که خواهد. وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (129) و خدای آمرزگارست و مهربان.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای ایشان که بگرویدند، لا تَأْكُلُوا الرِّبَوا مخورید ربا، أَضْعافاً مُضاعَفَةً افزوده توی بر توی، وَ اتَّقُوا اللَّهَ و بپرهیزید از خشم و عذاب خدای، لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (130) تا جاوید بیرون آیید.

وَ اتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكافِرِينَ (131) و بپرهیزید از آتشی که ساخته‌اند ناگرویدگان را.

وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ و فرمان برید خدای را و فرستاده وی را لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (132) تا مگر بر شما ببخشایند.

النوبة الثانية

قوله تعالی: وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ الآیة... درین آیت تسلیت و تعزیت مسلمانان است از آنچه روز احد بر ایشان رفت، میگوید: من که خداوندم شما را روز بدر نصرت کردم با آنکه عدد شما اندك بود، و شما در چشم دشمن خوار و حقیر، یعنی گله مکنید که اگر امسال بر شما بود، پار شما را بود. تواریخیان گفتند: واقعه احد در شوّال سنه ثلاث از هجرت بود، و جنگ بدر روز آدینه بود هفدهم ماه رمضان. و دوش آن شب قدر بود. و اوّل غزوی که مصطفی (ص) بتن خویش در آن بیرون رفت، و جنگ کرد و صنادید قریش در آن کشته شدند بدر بود. شعبی گفت: بدر چاهی است از آن مردی که نام وی بدر بود، آن چاه بنام وی باز خواندند. پس نسبت حرب که آنجا رفت با آن چاه بردند.

و در خبر است که مصطفی (ص) روز بدر بر سر چاه بایستاد و گفت: «ای ابا جهل بن هشام و ای عتبة بن ربیعة و ای ولید بن عتبة و وای فلان بن فلان بئس عشیرة النّبیّ کنتم، بئس بنو عمّ النّبي کنتم، هل وجدتم ما وعد ربّكم حقّا؟. قال عمر (رض) بأبی انت و أمّی یا رسول اللَّه، هل یسمعون کلامك السّاعة و قد صاروا جیفا؟

قال و الّذى بعثنى بالحقّ أنّهم يسمعون كما تسمع، و لكن لا يقدرون ان يجيبوا».
اين دليل است كه مرده سخن زندگان شنود و احوال ايشان داند.
فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ اى فاتّقون فانّه شكر نعمتى. خبر داد ربّ العالمين درين آيت كه: روز بدر چون طاعت دار بوديد خداى و رسول را، و صبر كرديد، شما را نصرت داديم بر دشمن هر چند كه شما اندك بوديد و دشمن اضعاف شما بودند. و روز احد كه مخالفت فرمان رسول كرديد، و از حدّ فرمان وى تجاوز نموديد، لا جرم رسيد بشما آنچ رسيد يعنى كه عقوبت مخالفت بود آنچ بشما رسيد.
نگريد تا ديگر باره مخالفت نكنيد، و روى از دشمن بنگردانيد. گفته‌اند كه: روز بدر لشكر مسلمانان سيصد و سيزده بودند، و روز احد سه هزار، و روز حنين دوازده هزار.
روى عمر بن الخطاب. قال: لما نظر رسول اللَّه (ص) الى المشركين يوم بدر، و هم الف او نحو ذلك ثمّ نظر الى اصحابه و هم ثلاثمائة او يزيدون قليلا، مدّ يديه ثمّ استقبل القبلة و جعل يقول: اللّهمّ آتنى ما وعدتنى، اللهمّ ان تهلك هذه العصابة، لن تعبد فى الأرض ابدا، فما زال يدعوا مادّا يديه حتى سقط رداؤه من منكبيه.
قوله: إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ الآية... اين منّتى ديگر است كه خداى تعالى بر ايشان مينهد در نصرت روز بدر، ميگويد: يادداری. و اين نعمت بر خود ميشناسى كه مؤمنان را گفتى: أَ لَنْ يَكْفِيَكُمْ؟ ميان علماء اختلاف است كه اين كدام روز بوده است: روز بدر، يا روز احد؟ يا روز احزاب؟ و درست آنست كه روز بدر بود كه مؤمنان از خداوند عزّ و جلّ مدد فريشتگان خواستند. ابن عباس گفت: فريشتگان آسمان هرگز جنگ نكرده‌اند مگر روز بدر، بلى حاضر شده‌اند در معركه و در مقام قتال تكثير عدد و مدد را، امّا جنگ خود روز بدر كردند.
و گفته‌اند: اوّل كه فرود آمدند از آسمان هزار بودند، چنان كه آنجا گفت: فَاسْتَجابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلائِكَةِ، پس دو هزار ديگر تمامى سه هزار. چنان كه گفت: بِثَلاثَةِ آلافٍ مِنَ الْمَلائِكَةِ مُنْزَلِينَ.، پس دو هزار ديگر، تمامى پنج هزار چنان كه گفت: بِخَمْسَةِ آلافٍ مِنَ الْمَلائِكَةِ مُسَوِّمِينَ. شعبى گفت: روز بدر جز هزار فريشته از آسمان نيامد، چنان كه گفت: فَاسْتَجابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِأَلْفٍ بيرون از هزار هيچ نيامدند، از بهر آنكه مصطفى (ص) را گفتند: كرز بن جابر از مشركان مدد ميخواهند بجنگ مسلمانان رسول خدا (ص) و مسلمانان را اين دشخوار و صعب آمد. پس ربّ العالمين تسكين مؤمنانرا آيت فرستاد: أَ لَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ الآيتين، پس كرز هزيمت گرفت، و مدد مشركان نياورد، ربّ العالمين نيز مدد پنج هزار نفرستاد.
مُنْزَلِينَ بفتح نون و تشديد زا قراءت شامى است، از آنجا گرفته كه وَ لَوْ أَنَّنا نَزَّلْنا إِلَيْهِمُ الْمَلائِكَةَ و تا منزّلين مشاكل مسوّمين باشد. و ديگر قرّاء بتخفيف نون و فتح زا خوانند، از آنجا گرفته كه: وَ أَنْزَلَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها. و معنى انزال چيزى از بالا بزير آوردن است. يعنى كه فريشتگان را از آسمان بزمين فرو فرستادند، دليل است اين كه فريشتگان را مقام در آسمان است. همانست كه جاى ديگر گفت: إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِهِ آن گه ربّ العالمين تصديق وعد خويش را گفت: بَلى إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا يعنى من گفتم كه خداوندم بَلى چنين كنم، اگر شما صبر كنيد در جنگ دشمن و از معصيت خدا و مخالفت فرمان رسول وى بپرهيزيد. وَ يَأْتُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هذا اصل «فور» از فارت القدر و التّنّور است. از ابن عباس روايت كردند كه معنى فور اينجا قصد است و شتاب. مجاهد گفت: خشم است. ميگويد: و بشما آيد دشمن بشتاب از سر خشم كه دارند. وجهى ديگر گفته‌اند: وَ يَأْتُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ وقف است، آن گه گويى هذا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ، و معنى آنست كه هذا ربّكم يمددكم، آنكه آن خداى شما است كه مدد دهد شما را ببنج هزار فريشتگان.
مُسَوِّمِينَ بكسر واو قراءت مكى و بصرى و عاصم است. و معنى تسويم نشان بر كردن است، و سومة نشان بود يعنى آن فريشتگان خود را و اسپان را بنشان جنگيان نشان كرده بودند. و اين عادت مستمر است ميان مبارزان در جنگها كه نشان جنگ بر خود كنند يا بر اسپ. گفته‌اند: نشان ايشان آن بود كه بر اسپهاى ابلق بودند با عمامه‌هاى زرد، و گفته‌اند: با عمامه‌هاى سپيد سرهاى آن ميان دو كتف فرو گذاشته و موى در گردنها و دنبهاء اسپان افكنده. بعضى علماء گفتند: تسويم اينجا فرو گذاشتن است، يقال سوّمت الإبل و اسمته. شتران را كه فرا علف گذارند سائمة گويند يعنى آن

فريشتگان اسپان خود را فرا سر كفار گذاشتند تا ايشان را مقهور و مغلوب كردند.
قوله: وَ ما جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرى لَكُمْ تا آنجا كه گفت فَإِنَّهُمْ ظالِمُونَ معنى هر سه آيت درهم بسته است، ميگويد: اللّه نكرد پارسال در جنگ بدر آن نصرت دادن و آن مدد فرستادن مگر شادى شما را، و آرام دل نو مسلمانان را و در واخ گشتن دل بد دلان را، و با جاى آمدن دل بد ايشان را. و نبود آن نصرت مگر از نزديك خداى تا جوقى از كافران مكه ببرد و كم كند، يا ايشان را بشكستگى و هزيمت نمودن بر روى افكند، تا نوميد با مكه شوند، بى ظفرى كه يابند، و بى‌خيرى كه بينند، و تخصيص قطع «طرف» از آنست كه هر كه را اطراف ببريدند وى را خوار و تباه كردند، كه از وى نيز قوّت و غلبه نيايد، و همين معنى را اطراف مخصوص كرد. آنجا كه گفت: نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُها مِنْ أَطْرافِها. و روا باشد كه «اطراف» اعيان قوم باشند و صناديد ايشان.
قوله: لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ اين مقدار در ميان اين نظام عارض است و نصب باء در يتوب و يعذب بآن لام است كه در لِيَقْطَعَ. ميگويد: يا توبه دهد ايشان را يا عذاب كند، اگر عذاب كند ايشان را ستمكارى آن دارند، و هر چه كند خداى و آنچه خواهد از قطع طرف: ليقطع او يكبت او يتوب او يعذب، لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ ترا از كار چيزى نيست. و گفته‌اند: لَيْسَ لَكَ تعلق بآن دارد كه گفت: وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ. اى ليس لك و لا لغيرك من هذا النّصر شىء اين هم چنان است كه جاى ديگر گفت: فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ.
مفسّران را اختلاف اقوال است بنزول اين آيت: لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ ربيع و كلبى و جماعتى گفتند: روز احد فرو آمد كه كافران مصطفى (ص) را برنجانيدند، و دندان مباركش بشكستند، و رسول خدا (ص) همت كرد كه بر ايشان لعنت كند و دعاء بد گويد. ربّ العالمين اين آيت فرو فرستاد كه دانست عزّ جلاله كه از آن قوم كفّار بسيار مؤمن خواهند شد. و فى ذلك ما
روى عن انس بن مالك قال: لمّا كان يوم احد شجّ رسول اللّه (ص) فى فوق حاجبيه، و كسرت رباعيته، و جرح فى وجهه فجعل يمسح الدّم عن وجهه و سالم مولى ابى حذيفة يغسل عن وجهه الدّمّ، و رسول اللّه (ص) يقول: «كيف يفلح قوم خضبوا وجه نبيّهم بالدّم و هو يدعوهم الى اللّه عزّ و جلّ» فانزل اللّه تعالى: لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ.
شعبى گفت: رسول خدا (ص) روز احد مثلتها ديد كه بر مسلمانان بعد از قتل كرده بودند. هند با جماعتى از زنان بر سر كشتگان ميگشت و گوشها و بينى هاء ايشان ميبريد، و از آن قلاده ساخته و جگر حمزه (رض) بيرون كرده، و همچنين عبد اللّه بن جحش را ديد گوش و بينى بريده و شكم بركرده. اما در خبر است كه عبد اللّه بن جحش خود دعا كرده بود آن گه كه به احد ميرفت كه: بار خدايا اگر ما جنگ با كافران كنيم چنان تقدير كن كه عبد اللّه بن جحش بر دست ايشان كشته شود، و بوى مثلة كنند تا تو گويى در قيامت كه: اين با تو به چه كردند؟ و من گويم: از بهر تو در دين تو. مصطفى (ص) كه آن مثلتها ديد دلتنگ گشت، گفت: اگر ما را نصرتى بود بعد ازين بر كافران، با ايشان همين كنيم كه ايشان با مسلمانان كردند ربّ العالمين آيت فرستاد: لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ.
مقاتل گفت: اين آيت در شأن اهل بئر معونه آمد. هفتاد مرد بودند از درويشان صحابه امير ايشان منذر بن عمرو، رسول خدا (ص) ايشان را به بئر معونه فرستاد تا مسلمانان را آداب دين و قرآن و علم در آموزند، كافران قصد ايشان كردند و همه را بكشتند. رسول خدا (ص) عظيم دلتنگ شد. انس گويد: رسول خداى را هرگز چنان خشم در نگرفت كه بقتل ايشان درگرفت، بعد از آن قنوت كرد يك ماه بعد از ركوع در همه نمازها، و ميگفت: «انّ عصية عصت اللّه و رسوله. اللّهمّ نجّ الوليد بن الوليد و هشام بن الوليد و عياش بن ابى ربيعة و المستضعفين من المؤمنين. اللّهمّ عليك بأبى جهل بن هشام و الوليد بن المغيرة. اللّهمّ عليك بالملإ من قريش، و اشدد وطأتك على مضر و اجعلها عليهم سنين كسنى يوسف»
پس از يك ماه اين آيت آمد: لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ و مصطفى (ص) قنوت بگذاشت. قوله: وَ لِلَّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ الآية... اللّه باز نمود درين آيت كه پادشاه بحقيقت بر همه كس و بر همه چيز اوست، و رحمت و عذاب همه در مشيّت اوست. آن را كه خواهد آمرزد با گناه عظيم، و آن را كه خواهد عذاب كند با گناه خرد.

قوله: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَأْكُلُوا الرِّبَوا أَضْعافاً مُضاعَفَةً الآية...
قال رسول اللّه (ص) «سيأتى على الناس زمان لا يبقى فيه احد الّا أكل الرّبوا، فمن لم يأكله، اصابه من غباره»
و قال مجاهد: درهم ربا اعظم عند اللّه عزّ و جلّ من ثلاثين زنية و قال عبد اللّه بن سلام: «الرّبا اثنان و سبعون بابا اصغرها خطيئة مثل الّذى يجامع امّه، فى الاسلام.»
و بيان ابواب ربا و شرح آن در سورة البقرة رفت. امّا آنچه گفت: أَضْعافاً مُضاعَفَةً اين دو لفظ «ضعف» تأكيد را بر هم داشت. بعضى علما گفتند: اين هر دو لفظ يكسان نيند، از بهر آنكه مضاعفه نه از ضعف است، بلكه از ضعف است، و ضعف نقص باشد يعنى آنچه شما زيادتى و افزونى ميدانيد آن نقص و قلّت است. و دليل برين آنست كه جاى ديگر گفت: وَ ما آتَيْتُمْ مِنْ رِباً لِيَرْبُوَا فِي أَمْوالِ النَّاسِ فَلا يَرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ. و قال تبارك و تعالى: يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبا وَ يُرْبِي الصَّدَقاتِ و فى معناه انشد:

زيادة شيب، و هى نقص زيادتى   و قوّة جسم، و هى من قوّتى ضعف

قوله: وَ اتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكافِرِينَ اين آيت ردّ معتزله است كه ميگويند: دوزخ نيافريده‌اند. و لفظ «اعدّت» دليل است كه آفريده‌اند و ساخته كافران را و غير كافران را. نه بينى كه خورنده مال يتيم را بظلم، و ربا خوار را و كشنده مسلمانان را و مانند ايشان ازين عاصيان و فاسقان كه در قرآن و در اخبار ظاهر است كه ايشان بدوزخ شوند. پس أُعِدَّتْ لِلْكافِرِينَ اقتضاء آن نكند كه غير كافران را نساخته‌اند، و روا باشد كه گويند: دوزخ را دركات است آن دركه كه كافران را ساخته‌اند، عاصيان و فاسقان را نساخته‌اند. و در خبر است كه عاصيان اين امّت را اندر طبقه اوّل فرو آرند، و چندان كه خداى خواهد ايشان را عذاب كنند، آن گه بعاقبت بيرون آرند، كه بمجرّد فسق و معصيت بنده كافر نشود و جاويد در دوزخ نماند.
قوله: وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ اى فيما افترض عليكم، لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ لكى ترحموا فلا تعذّبوا.
روى ابو هريرة: قال قال رسول اللّه (ص) من اطاعنى فقد اطاع اللّه و من اطاع الامير فقد اطاعنى، و من عصانى فقد عصى اللّه و من عصى الامير فقد عصانى.
النوبة الثالثة
قوله تعالى: وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَ أَنْتُمْ أَذِلَّةٌ الآية... اين رقم ذلّت كه بر ايشان كشيد از روى قلّت عدد است و نظر عامّه. امّا از آنجا كه نظر خاصّ است و حقيقت كار است، كسى كه اللّه وى را يار است او را چون توان گفت كه حقير و خوار است.
پير طريقت در مناجات گفت: خداوندا! بشناخت و زندگانيم، بنصرت تو شادانيم، بكرامت تو نازانيم، بعزّ تو عزيزانيم. خداوندا! كه بتو زنده‌ايم، هرگز كى ميريم؟! كه بتو شادمانيم، هرگز كى اندوهگين بئيم؟ كه بتو نازانيم، بى تو چون بسر آريم؟ كه بتو عزيزيم، هرگز چون ذليل شويم؟! مردى بر هارون رشيد امر بمعروف كرد، هارون خشم گرفت او را با شير در اندرون كرد، و در اندرون استوار بگرفت.
شير بتواضع آن مرد در آمد، و او را نرنجانيد. بعد از آن وى را در ميان بوستان ديدند، شادان و إ تماشاكنان، و آن در اندرون هم چنان استوار برگرفته. هارون را از حال وى خبر كردند. او را بخواند، گفت: «من اخرجك من البيت؟» ترا از آن اندرون كه بيرون آورد؟ جواب داد: آن كس كه مرا ببستان فرو آورد! گفت: ترا كه ببستان فرو آورد؟ گفت: آن كس كه مرا از خانه بدر آورد! هارون بفرمود: تا او را بعزّ و ناز بر نشاندند، و گرد شهر بر آوردند، و منادى در پيش داشته و ميگويد: ألا ان هارون الرشيد اراد أن يذل عبدا اعزه اللّه فلم يقدر.
إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَ لَنْ يَكْفِيَكُمْ اين نصرت دادن بواسطه ملك اكرام مؤمنانست و زيادتى نعمت بر ايشان، و سكون دل ايشان، كه نظر بعضى از ايشان از حاشيه ظاهر بر نگذشته بود. پنداشته بودند كه نصرت همه با عدد است. امّا آنان كه نور يقين در دل ايشان جاى داشت، و سرّ ايشان با وعده اللّه آرام داشت، نظر خاصّ ايشان آنجا رسيد كه وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ. گفته‌اند: آنجا كه نصرت ملكى بود

چه حاجت بعدد ملکی بود؟! همانست که جای دیگر گفت: كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ، چون باذن اللَّه گفت چه باك اگر لشکر اندك بود و عدد کم، و یاران ضعیف؟ ضعیف‌تر از لشکر مرغ نبود و قوی‌تر از اصحاب فیل نبود؟! هین تا چه رسید بایشان از آن مرغان؟! و کهتر و کمتر از پشه نیاید و جبّار طبعی قوی‌تر از نمرود نبود ببین تا چون هلاك شد، و بدست پشه‌ای درماند! تا بدانی که نصرت و هزیمت همه از خداست، نواخت و سیاست همه ازوست، و کارها همه در ید اوست و بمشیّت اوست، همین است که با سیّد اوّلین و آخرین گفت: لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ ای سیّد! ترا از کار چیزی نیست، آن همه منم که خداوندم، من بودم و من باشم، کارها خود گزارم، راه خود نمایم، دل خود گشایم، بکس باز نگذارم. و هم ازین بابست آنچه گفت: وَ لِلَّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ ملك ملك اوست، امر امر اوست، حکم حکم او، اختیار اختیار او، آن را که خواهد خواند، آن را که خواهد راند. فمن شاء عذّبه، و من شاء قرّبه، من شاء هداه و من شاء اغواه.
قوله: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَأْكُلُوا الرِّبَوا ربا بر بندگان حرام کرد، یعنی که: چون یکی قرض دهید، دو وا مستانید. و آن گه خود جلّ جلاله از تو قرض خواست، و یکی به ده خواست، لا بل که به هفتصد خواست. اشارت میکند که این مقتضی کرم است و خلق را این کرم نرسد که این سزاء ربوبیّت است و صفت الهیّت. آن گه گفت: وَ اتَّقُوا اللَّهَ، پس گفت: وَ اتَّقُوا النَّارَ اوّل خطاب با عارفانست و محبّان، و آخر خطاب با مذنبان و عاصیان. با عارفان میگوید: در من نگرید و با هیبت و رهبت باشید. و عاصیان را میگوید: از آتش عقوبت ما بر اندیشید و از آن بترسید. این منزلت عوام مسلمانان است و آن رتبت خواصّ مؤمنان، و شتّان ما بینهما. و رونده تا این منزل عوام باز نگذارد، بآن مقام خواص نرسد. نه بینی که وَ اتَّقُوا اللَّهَ فرا پیش داشت و ثواب آن فلاح نهاد، که اعلی الدّرجات در فردوس اعلی آنست و آن گه بیان کرد و باز نمود که راه این مقصد منزل وَ اتَّقُوا النَّارَ است، و ثمره وَ اتَّقُوا النَّارَ رحمت خداست، چنان که گفت: لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ یعنی از عقوبت من بترسید، تا رحمت من بشما رسد، و آن گه برحمت من بتقوی رسید، و از تقوی بفلاح رسید، و هو الرّضوان الأکبر و الفوز الأعظم.

23 النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ سارِعُوا بر یکدیگر بشتابید، إِلى مَغْفِرَةٍ بآمرزشی، مِنْ رَبِّكُمْ از خداوند شما، وَ جَنَّةٍ و بهشتی، عَرْضُهَا السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ که فراخی آن چند هفت آسمان و (هفت) زمین است. أُعِدَّتْ ساخته گشت، لِلْمُتَّقِينَ (133) مر پرهیزگاران را.
الَّذِينَ يُنْفِقُونَ ایشان که نفقه میکنند، فِي السَّرَّاءِ در شادیها و نوایها، وَ الضَّرَّاءِ در گزندها و ناکامیها، وَ الْكاظِمِينَ الْغَيْظَ و فروبرندگان خشم (و بازگیرندگان کین)، وَ الْعافِينَ عَنِ النَّاسِ و در گذرندگان از مردمان، وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (134) و خدای دوست دارد نیکوکاران را.
وَ الَّذِينَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً و ایشان که چون زشتی کنند، أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ، یا بر خویشتن ستم کنند، ذَكَرُوا اللَّهَ یاد کنند خدای را (و یاد آید ایشان را که خدا بر ایشان مطّلع بود)، فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ آمرزش خواهند گناهان خویش را، وَ مَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ و آن خود کیست که گناهان آمرزد مگر خدای؟ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلى ما فَعَلُوا و بر گناه بنستیهند، وَ هُمْ يَعْلَمُونَ (135) و میدانند (که خدای میداند).
أُولئِكَ جَزاؤُهُمْ ایشانند که پاداش ایشان، مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ آمرزش است از خداوند ایشان، وَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ و بهشتهایی که میرود زیر درختان آن جویها، خالِدِينَ فِيها جاویدان در آن وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلِينَ (136) و نیکا مزد کارگران که آنست.

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ سارِعُوا معطوف است بر وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا. و در مصاحف شامیان و او نیست و قراءت ایشانست سارِعُوا و معنی مسارعت مبادرت است و بکاری شتافتن از بیم فوت، و سرعة و عجله هر دو متقارب‌اند، و فرق آنست که سرعت بکار شتافتن است بوقت خویش و شرط خویش، چنان که تأخیر آن از آن وقت تقصیر گویند ناپسندیده. و عجله سبك در کار جستن است نه بوقت خویش و شرط خویش و تأخیر درین یکی پسندیده است که أناة باشد و سکونت و در کارها سکونت نیکوست.
وَ سارِعُوا میگوید: بشتابید بمغفرت خداوند، یعنی بآن کار که مغفرت واجب کند و سبب مغفرت بود.

و مفسّران را اختلاف اقوال است كه اين سبب چيست؟
قومى گفتند: اسلام و سنّت است. قومى گفتند: جمع و جماعتست. قومى گفتند: جهاد و هجرتست. قومى گفتند: اخلاص در طاعت و صدق در معاملت است. قومى گفتند: تكبير اوّل وصف اوّل در نماز بجماعت است.
قال النّبيّ (ص): من صلّى للّه اربعين يوما فى جماعة يدرك التّكبيرة الأولى كتب له براءتان: براءة من النّار و براءة من النّفاق.
و قال عليه السّلام: انّ اللّه و ملائكته يصلّون على الصّف الأوّل، و ما من خطوة احبّ الى اللّه من خطوة يمشيها يصل بها صفّا.
و قال جابر بن سمرة: خرج علينا رسول اللّه (ص) فرآنا حلقا، فقال: مالى اراكم غرين؟ ثمّ خرج علينا فقال: الا تصفّون كما تصفّ الملائكة عند ربّها؟ فقلنا: يا رسول اللّه و كيف تصفّ الملائكة عند ربّها؟ قال: يتمّون الصّفوف الأولى، و يتراصّون فى الصّف.
قوله وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ اى كعرض السّماوات و الأرض، كقوله فى سورة الحديد: وَ جَنَّةٍ عَرْضُها كَعَرْضِ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ، «عرض» اينجا دو وجه دارد: يكى آنكه ضد طول است، و مبالغت را ذكر عرض كرد، از بهر آنكه در عرف و عادت طول هر چيز مه از عرض بود، يعنى كه: چون عرض آن چندين است، طول آن خود چند بود؟ زهرى گفت: انّما وصف عرضها، فأمّا طولها فلا يعلمه الّا اللّه عزّ و جلّ. اين هم چنان است كه لباس بهشتيان را ذكر بطانت كرد بنيكوتر صفتى و تمامتر زينتى، و در غالب عادات ظهارة نيكوتر و نفيس‌تر از بطانت بود، يعنى كه چون بطانت چنين است ظهارة خود چونست؟! وجه ديگر آنست كه: معنى عرض فراخى است نه ضدّ طول، چنان كه گويند: هذه دار عريضة، اى واسعة. ميگويد: بشتابيد.. ببهشتى كه فراخى آن چندانست كه فراخى هفت آسمان و هفت زمين. مردى گفت: يا رسول اللّه اگر بهشت چندين است بدين فراخى پس دوزخ كجاست؟! مصطفى (ص) گفت: سبحان اللّه، اذا جاء النّهار فأين اللّيل؟.
انس بن مالك را پرسيدند كه: بهشت كجاست در زمين يا در آسمان؟ جواب داد كه: كدام آسمانست و كدام زمين كه بهشت در آن گنجد؟ گفتند: پس كجاست؟ گفت: بالاء آسمان هفتم زير عرش عظيم. قتاده گفت: بما چنان رسيد كه بهشت بالاء هفت آسمانست و دوزخ زير هفتم طبقه زمين.
أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ همانست كه جاى ديگر گفت: تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبادِنا مَنْ كانَ تَقِيًّا، و قال تعالى: وَ أُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ. آن گه صفت متّقيان در گرفت، و ابتداء بسخا كرد كه بهينه اخلاق مؤمنان است، و زينت دين و كمال ايمانست.
قال النّبيّ (ص) حكاية عن اللّه عزّ و جلّ: هذا دين ارتضيته لنفسى و لن يصلحه الّا السّخاء و حسن الخلق، فأكرموا بهما ما صحبتموه.
الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ ميگويد: متّقيان ايشانند كه نفقه كنند و صدقه دهند در هر حال كه باشند از سرّا و ضرّا و شدّت و رخا و عسر و يسر.
وَ الْكاظِمِينَ الْغَيْظَ و ايشان كه خشم فرو برند و انتقام نكنند چون توانند، بلكه در آن خشم فرو بردن صبر كنند، و رضاء خدا در آن بجويند.
قال النّبي (ص): ما تجرّع عبد جرعة افضل اجرا من جرعة غيظ كظمها ابتغاء وجه اللّه عزّ و جلّ، و من كظم غيظا و هو يقدر على انفاذه ملأه اللّه امنا و ايمانا.
و قال يحيى بن زكريا لعيسى بن مريم (ع): يا روح اللّه اخبرنى بأشد شىء فى الدّارين جميعا. قال: غضب اللّه. قال يا روح اللّه و ما ينجينى من غضب اللّه؟ قال: ترك الغضب.
روايت كنند كه: ابو بكر صديق روزى با مصطفى (ص) نشسته بود، مردى بيامد و زبان در ابو بكر كشيد و ناسزا گفت. ابو بكر از وى اعراض كرد و از وى در ميگذاشت. پس آن مرد در طعن بيفزود. ابو بكر خشم گرفت، در جواب دادن ايستاد. مصطفى (ص) برخاست، ابو بكر از پى مصطفى (ص) رفت، گفت: يا رسول اللّه تا آن مرد در ما طعن همى‌كرد نشسته بودى؟ چون من جواب دادم برخاستى، اين چه بود؟ مصطفى (ص) گفت: يا أبا بكر تا تو نميگفتى فريشته‌اى آمده بود و از بهر تو ميگفت و جواب ميداد، چون تو خشم گرفتى و در انتقام ايستادى فريشته برفت و شيطان در آمد، چون

شیطان در آمد من برخاستم.
وَ الْعافِينَ عَنِ النَّاسِ جای دیگر بعفو فرمود و گفت: وَ لْيَعْفُوا وَ لْيَصْفَحُوا، و جای دیگر عفو و تقوی درهم بست و از بنده بپسندید و گفت: وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوى.
و قال النّبيّ (ص): ينادى مناد يوم القيامة: ألا من كان له على اللَّه اجر فليقم، فيقوم العافون عن الناس، ثمّ تلا: فَمَنْ عَفا وَ أَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ.
کلبی گفت: اینجا عفو بردگان و درم خریدگانست. زید بن اسلم گفت: عفو آن کس است که بر تو ظلم کند یا ترا بد گوید، بر وفق آن خبر که مصطفی (ص) گفت: أ لا ادلّكم على خير اخلاق اهل الدّنيا و الآخرة؟ من وصل من قطعه و عفا عمّن ظلمه، و أعطى من حرمه.
ابراهیم تیمی گفت که: بخواب نمودند مرا که بر کنار جویی داشتند مرا، و گفتند: یا ابراهیم خود بیاشام، و هر کرا خواهی آب ده، که تو خشم فرو بردی، و بر آن صبر کردی، و مردمان را بگناه عفو کردی، و از ایشان در گذاشتی.
وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ یعنی آنچه درین آیت گفت از مکارم اخلاق، صفت محسنان است، و اللَّه تعالی محسنان را دوست میدارد.
روى ثابت البنانى عن انس بن مالك قال: قال رسول اللَّه (ص): «رأيت قصورا مشرفة على الجنّة، قلت يا جبرئيل لمن هذه؟ قال ل الْكاظِمِينَ الْغَيْظَ وَ الْعافِينَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.
وَ الَّذِينَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً این و الذین معطوف است بر الَّذِينَ يُنْفِقُونَ و سبب نزول این آیت آنست که مؤمنان گفتند: یا رسول اللَّه بنی اسرائیل بر خدای گرامی‌تر از ما بودند، چون گناهی ازیشان در وجود آمدی بامداد کفّارت آن گناه بر عتبه ایشان نبشته بودی که: «اجدع انفك، اجدع اذنك، افعل كذا»، یعنی: کفّارت ایشان آن بودی که بینی ببر، گوش ببر و امثال آن تا از آن گناه پاك شدندی.
مصطفی (ص) چون این سخن ازیشان شنید، ساعتی خاموش گشت منتظر وحی تا چه آید ربّ العالمین این آیت فرستاد. آن گه مصطفی (ص) گفت: بیائید تا شما را خبر کنم به به از آن که بنی اسرائیل را دادند، یعنی که: ایشان را گوش و بینی بریدن فرمودند، و شما را ذکر و استغفار و ترك اصرار فرمودند. بسا فرقا که میان دو قوم است! یکی را توبه گوش و بینی بریدن است، و یکی را توبه پشیمانی در دل، و عذر بر زبان.
و پشیمانی آنست که مصطفی (ص) گفت: الندم توبة
و عذر زبان آنست که فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ مقاتل گفت: مصطفی (ص) برادری افکند میان دو مرد یکی انصاری و دیگر ثقفی. ثقفی بغزایی بیرون شد. انصاری را بر سر عیال خویش بگماشت و خلیفه کرد. انصاری از بهر ایشان روزی گوشت خرید، چون بآن زن داد، از پی وی در خانه رفت، و دست وی گرفت و دهن بر دست وی نهاد، آن گه پشیمان شد و بازگشت. زن گفت: و اللَّه که غیبت برادر خویش نگه نداشتی و بمقصود خود نیز نرسیدی. انصاری روی بصحرا نهاد و خاك بر سر میکرد. و استغفار میکرد آن مرد ثقفی در رسید از سفر، و انصاری را طلب کرد و ندید، اهل وی قصه انصاری با وی بگفت. ثقفی گفت: «لا اكثر اللَّه فى الاخوان مثله». آن گه روزی بطلب وی شد در بیابان و صحرا، وی را دید که زاری و تضرّع میکرد، و از خدای عزّ و جلّ آمرزش و عفو میخواست. او را پیش ابو بکر آورد تا از آنجا فرجی و راحتی بیند. بو بکر گفت: ویحك! ندانستی که اللَّه را غیرت بود، غازی را نه چنان غیرت که مقیم را بود. از آنجا پیش عمر شدند، همین گفت، پیش مصطفی (ص) شدند، همین فرمود. آن مرد درمانده و دلتنگ شد. ربّ العالمین در شأن وی این آیت فرستاد: وَ الَّذِينَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ابن عباس گفت: فاحشة اینجا زنا است. و ظلم نفس هر چه دون از آنست، چون نظر و قبلة، و لمس. و گفته‌اند: فاحشة گناهی است که آن را تبعه بود، از جهت مخلوق و ظلم نفس گناه است میان بنده و میان حق. و گفته‌اند که: فاحشة کبائر است، و ظلم نفس صغائر فاحشة کردار ناپسندیده است، و ظلم نفس گفتار ناپسندیده.
اهل معانی گفتند: ظلم نفس را سه روی است: یکی آنکه بر نفس و ذات خویش جنایت کند، چنان که از وی درنگذرد. دیگر آنکه بر خویشان و نزدیکان خویش جنایت کند ایشان که بمنزلت نفس وی‌اند و برین وجه اگر بر مسلمانی جنایت کند همین باشد، که مؤمنان همه چون یك تن راست‌اند. المؤمنون

كلهم كنفس واحدة. وجه سوم آنست كه ظلم بر ديگرى كند و وبال آن ظلم بوى بازگردد پس آن ظلم خود بر خود كرده است.
قوله: ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ گفته‌اند كه: ذكر اينجا نماز است بحكم آن خبر كه على (ع) روايت كند: كنت رجلا اذا سمعت من رسول اللّه (ص) شيئا نفعنى اللّه بما شاء أن ينفعنى فاذا حدّثنى احد من اصحابه استحلفته، فاذا حلف لى صدّقته.
و حدّثنى ابو بكر أنّه قال سمعت رسول اللّه (ص) يقول: ما من عبد يذنب ذنبا فيحسن الطّهور، ثمّ يقوم فيصلى ركعتين، ثمّ يستغفر اللّه الّا غفر اللّه له، ثم قرأ هذه الآية: وَ الَّذِينَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً الآية.
و گفته‌اند: ذَكَرُوا اللَّهَ ذكر زبان است، آن ساعت كه در معصيت افتد توبه كند، و عذرى باز خواهد، و از خدا آمرزش خواهد.
اين است كه گفت: فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ اين من در موضع ما نفى نهاده است، يعنى: و ما يغفر الذنوب الا اللّه. ميگويد: نيامرزد گناهان مگر اللّه. اين سخن عارض است در ميان آيت، معنى آنست كه: فاستغفروا لذنوبهم و لم يصروا. بآمرزش باز گردند و بر گناه نستيهند. سدى گفت: اصرار سكوت است و ترك استغفار.
قال النّبيّ (ص) «ما اصرّ من استغفر، و ان عاد فى اليوم سبعين مرّة».
و روى أنّ رجلا أتى النّبيّ فقال: «أحدنا يذنب ذنبا. قال: يكتب عليه، قال: ثمّ يستغفر منه و يتوب. قال: يغفر له و يتاب عليه. قال: فيعود و يذنب، قال: يكتب عليه، قال ثمّ يستغفر منه و يتوب قال: يغفر له و يتاب عليه، و لا يملّ اللّه حتّى تملّوا».
و روى أنّ ابليس قال: «يا ربّ! و عزّتك و كبريائك و جلالك لا ازال اغوى بنى آدم ما دامت ارواحهم فى اجسادهم. فقال الرّبّ تبارك و تعالى: و عزتى و جلالى و ارتفاع مكانى لا ازال اغفر لهم ما استغفرونى.
و هم يعلمون، يعنى: يعلمون أنّ الّذى اتوه حرام او معصية. وَ هُمْ يَعْلَمُونَ
در موضع حال است، اى لم يكن منهم اصرار مع العلم. ميگويد: چون بدانستند كه حرام است يا معصيت، بر آن اصرار نكنند، يعنى اگر ندانند معذور باشند. هذا كالرّجل يتزوّج بأخته من الرّضاع او من النّسب، و لا سبيل له الى معرفة ذلك و لم ينبّه عليه، و كالرّجل يجتهد فيخطئ، و كالمستفتى يفتيه المفتى بالخطاء. معنى ديگر گفته‌اند: و هم يعلمون أن لهم ربا يغفر الذنوب. اين از آن خبر برگرفتند كه مصطفى (ص) گفت: من اذنب ذنبا، و علم أن له ربا يغفر الذنوب غفر له و ان لم يستغفر.
و قال (ص): ما انعم اللّه على عبد من نعمة فعلم أنّها من اللّه الّا كتب اللّه له شكرها قبل أن يحمده عليها، و ما من عبد أصاب ذنبا فعلم اللّه من قلبه النّدامة الّا غفر له قبل أن يستغفر.
قوله: أُولئِكَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ الى قوله: وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلِينَ اى ثواب المطيعين.
روى أنّ اللّه تعالى «أوحى الى موسى (ع): يا موسى! ما اقلّ حياة من يطمع فى جنّتى بغير عمل! يا موسى كيف اجود برحمتى على من يبخل بطاعتى»؟
و عن ثور بن يزيد قال: قرأت فى التّوراة: أنّ الزّناة و السّرّاق اذا سمعوا بثواب اللّه عزّ و جلّ للأبرار طمعوا أن يكونوا معهم بلا نصب و لا تعب و لا مشقّة على ابدانهم و لا مخالفة لاهوائهم، و هذا ممّا لا يكون.
النوبة الثالثة
قوله تعالى: وَ سارِعُوا خداوند بزرگوار، جليل و جبّار، كريم و غفّار، كردگار نامدار، حكيم راستدان، عليم پاكدان، مهربان كاردان، جلّ جلاله و تقدّست اسماءه، و توالت آلائه، و تعالت صفاته و نعماءه، و عظمت كبرياءه، بندگان را بخطاب كرامت با هزاران لطافت مينوازد، و كارشان ميسازد، و راهشان بسوى خود مينمايد و ميخواند كه: وَ سارِعُوا بشتابيد بندگان من، و بكوشيد رهيگان من، پيشى جوييد دوستان من، كه كار پيشوايان دارند و دست سابقان بردند. وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِكَ الْمُقَرَّبُونَ، فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ بنده من! هر چه بند است از راه بردار، و با كس پيوند مدار، و نجا المخفون بكاردار، تا بسابقان در رسى، باشد كه روزى سر ببالين أمن باز نهى، و از اندوه فرقت باز رهى. آرى! جليل كارى است و عزيز حالى بسابقان در رسيدن، و در سبكباران پيوستن! و لكن بس طرفه كاريست

گنجشك را با باز پريدن، و زمن را با سوار دويدن!

باطن تو كى كند با مركب شاهان سفر تا نگردد راى تو بر مركب همت سوار؟

اى مسكين! همراهى سابقان جويى، و صحبت مردان خواهى، و چشمت بر نام و ننگ و راهت پر از فخر و عار.

پاى بر دنيا نه و بر دوز چشم از نام و ننگ دست در عقبى زن و بربند راه فخر و عار

گر چو بو دردات بايد تاجدارى روز حشر باش چون منصور حلاج انتظار تاج دار

وَ سارِعُوا... الآية روندگان و شتابندگان در راه دين مختلف‌اند. يكى بقدم رفت، يكى به ندم، يكى به همم عابد بقدم رفت، بمثوبت رسيد عاصى به ندم رفت، برحمت رسيد عارف به همم رفت، بقربت رسيد.

وَ سارِعُوا إِلى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ الآية اوّل فرمود كه: وَ اتَّقُوا النَّارَ از آتش بپرهيزيد، يعنى: گناه مكنيد تا شما را از آتش برهانم و بيامرزم. آن گه برين اقتصار مكنيد كه بطاعت طلب بهشت كنيد، كه نه هر كه از آتش برست ببهشت رسيد، و نه هر كه ببهشت رسيد، بفردوس اعلى رسيد. مصطفى (ص) روز بدر ياران خويش را گفت: قوموا الى جنة عرضها السماوات و الأرض.

عمير بن الحمام گفت: «بخّ بخّ». مصطفى (ص) گفت: آن چيست كه ترا برين سخن داشت؟. گفت: يا رسول اللَّه! اميد آنكه از اهل فردوس باشم. رسول خدا (ص) گفت: تو از اهل آنى.

و خرما نهاده بود و ميخوردند، گفت: يا رسول اللَّه تا اين خرماها بخوريم مرا زندگى خواهد بود، بس دراز كاريست! پس برخاست و رفت و در راه حق شهيد گشت.

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ گفته‌اند: مردمان اندرين مقام بر سه گروه‌اند: يكى آنست كه هيچ نفقت نكند نه در سرّاء و نه در ضرّاء، نه در فراخى نعمت، و نه در روز قحط و شدّت. اين را على الاطلاق لئيم گويند، دست در شاخ درخت بخل زده، آن درخت كه اصل و بيخ آن در دوزخ است و شاخ آن در دنيا، بحكم آن خبر كه انس بن مالك گفت: قال قال رسول اللَّه (ص): «السّماح شجرة فى الجنّة، اغصانها فى الدّنيا، من تعلّق بغصن من اغصانها قادته الى الجنّة. و البخل شجرة فى النّار، اغصانها فى الدّنيا، من تعلّق بغصن من اغصانها قادته الى النّار».

ديگر آنست كه: در فراخى نعمت نفقه كند نه در تنگى و شدّت. و معظم خلق خداى‌ازين جهانيان و دنياداران برين مقام‌اند كه در كار دنيا وثيقت دست باز ندارند، و همواره از فقر بر بيم باشند. و اليه الاشارة بقوله تعالى: إِنْ يَسْئَلْكُمُوها فَيُحْفِكُمْ تَبْخَلُوا وَ يُخْرِجْ أَضْغانَكُمْ. سديگر آنست كه در هر دو حال نفقت كند: هم در يسر و هم در عسر. امّا از دو حال بيرون نبود: يا مردى متهوّر باشد ناپاك، نداند كه از كجا گيرد، و يك جا دهد، و از عاقبت نينديشد. اين در عداد اخوان الشّياطين بود.

و ذلك فى قوله تعالى: إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كانُوا إِخْوانَ الشَّياطِينِ يا بس مردى باشد كه بكفايت اللَّه و بروزى گمارى وى واثق، سرّ اين خبر بشناخته كه مصطفى (ص) گفت: انّ روح القدس نفث فى روعى أنّه لن يموت عبد حتّى يستكمل رزقه، فاتّقوا اللَّه و اجملوا فى الطّلب، و لا يحملنّكم استبطاء الرّزق على أن تطلبوا شيئا من فضل اللَّه بمعصيته، فانّه لا ينال ما عند اللَّه الّا بطاعته. الا و انّ لكلّ امرئ رزقا هو يأتيه لا محالة، فمن رضى به بورك له فيه فوسّعه، و من لم يرض به لم يبارك له فيه و لم يسعه. انّ الرّزق ليطلب الرّجل كما يطلبه اجله.

اين چنين كس اعتماد بر خزينه خدا دارد، و دل با حق راست دارد، هر چه دارد خرج كند و هيچ باز نگيرد. از جاى خويش بشرط شريعت بدست آرد و بر جاى خويش بر وفق شريعت خرج كند. اين است كه ربّ العالمين انفاق وى ميپسندد و وى را در آن ميستايد و ميگويد: الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ... الآية.

آن گه در صفت ایشان بیفزود: وَ الْکاظِمِینَ الْغَیْظَ خشم خویش بر کس نرانند، از آنکه گناهها همه سوی خویش نهند، و خلق را مسخّر و مسلّط دانند، و نیز رنجها احتمال کنند لا بل که بصبر و حلم آن را استقبال کنند بر شاهد آنکه الله میداند و می‌بیند.
وَ الْعافِینَ عَنِ النَّاسِ عفو را دو معنی است: یکی محو، کما قالت العرب: «عفت الرّیاح الآثار» اذا ازالتها. دیگر فضل، کما قال الله تعالی: خُذِ الْعَفْوَ یعنی: ما فضل من اموالهم. اشارت میکند که: وَ الْعافِینَ عَنِ النَّاسِ ایشانند که گناه از مردمان در گذارند و محو کنند، پس بر آن اقتصار نکنند بلکه ایشان را بنوازند، و از فضل مال خویش ایشان را عطا دهند. این صفت محسنان است، و الله تعالی دوست ایشانست که میگوید: وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ.
احسان در معاملت حق آنست که: ان تعبد الله کأنك تراه، و در معاملت خلق آنست که: اگر کسی با تو بد بود تو با وی نیك باشی. و آن کس که ترا نشاید، تو وی را بشائی و بذلك امر الله عزّ و جلّ: خُذِ الْعَفْوَ ای خذ الفضل و المحاسن من الأخلاق، فاعف عمّن ظلمك، وصل من قطعك و احسن الی من یسیء الیك.
وَ الَّذِینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً الآیة... لطیفه این آیت آنست که: الله به موسی (ع) وحی فرستاد که ظالمان را گوی تا ذکر من نکنند که آن گه من ایشان را بلعنت یاد کنم و ظالمان این امّت را گفت: أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَکَرُوا اللَّهَ.
اینان را در ذکر بستود، آن گه گفت: وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ؟ یعنی که: شما ذکر من فرو مگذارید که گناهان شما من خود آمرزم. فشتّان ما بین امّة و امّة.
ذَکَرُوا اللَّهَ یك قول آنست که: ذکروا العرض علی الله عزّ و جلّ عند المعصیة و انّ الله سائلهم عنه. آن گه که فرا سر گناه شوند، یاد آید ایشان را دیوان قیامت و عرض اکبر، و مسائلت حق، و با چشم آوردن کردار، و باز نمودن گفتار. آن گه ربّ العالمین با بنده گوید: أ تعرف ذنب کذا؟ أ تعرف ذنب کذا؟ فیقول: نعم یا رب! حتّی قرّره بذنوبه و رأی فی نفسه انّه هلك. قال: سترتها علیك فی الدّنیا و أنا اغفرها لك الیوم. لائق حال بنده آن است که زبان حالش بنعمت شکر گوید:

سر جمله بدانید که در عالم پاداش ... آنها که درین راه بدادیم بدیدیم
ما را همه مقصود ببخشایش حق بود ... المنّة للّه که بمقصود رسیدیم.

24 النوبة الاولی

قوله تعالی: قَدْ خَلَتْ گذشت و بود، مِنْ قَبْلِکُمْ پیش از شما، سُنَنٌ نهادهای روزگار، فَسِیرُوا فِی الْأَرْضِ بروید در زمین و بر رسید، فَانْظُروا بنگرید و برسید، کَیْفَ کانَ عاقِبَةُ الْمُکَذِّبِینَ (137) چون بود سرانجام ایشان که پیغامهای من دروغ شمردند، و رسانندگان مرا استوار نگرفتند.
هذا بَیانٌ لِلنَّاسِ این بیان کردن و پیدا آوردنی است مردمان را، وَ هُدیً و راه نمونی، وَ مَوْعِظَةٌ و پندی، لِلْمُتَّقِینَ (138) پرهیزگاران را.
وَ لا تَهِنُوا و سست مگردید، وَ لا تَحْزَنُوا و اندوهگین مبید، وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ و شما آخر برترید و غالب آیید، إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ (139) (چنین کنید و چنین دانید) اگر گرویدگانید.
إِنْ یَمْسَسْکُمْ قَرْحٌ اگر بشما رسید امروز خستگی، فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ رسید بآن قوم، قَرْحٌ مِثْلُهُ خستگی هم چنان که بشما رسید، وَ تِلْكَ الْأَیَّامُ و این روزگار آنست، نُداوِلُها بَیْنَ النَّاسِ که میگردانیم آن را میان مردمان بر دول.
وَ لِیَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا و تا خدای بیند که مؤمنان براستی و درستی که‌اند، وَ یَتَّخِذَ مِنْکُمْ شُهَداءَ و تا از شما گروهی شهیدان کند، وَ اللَّهُ لا یُحِبُّ الظَّالِمِینَ (140) و خدای دوست ندارد کافران و ستمکاران را.
وَ لِیُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا و تا پاك کند و بشوید مؤمنان را بآنچه بایشان رسید، وَ یَمْحَقَ الْکافِرِینَ (141) و ناچیز و تباه کند کافران را.
أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ پنداشتید که در بهشت شوید، وَ لَمَّا یَعْلَمِ اللَّهُ و نیز بندید الله، الَّذِینَ جاهَدُوا مِنْکُمْ

ایشان را که باز کوشند بتن و مال با دشمنان وی از شما که‌اند؟ وَ يَعْلَمَ الصَّابِرِينَ (142) و بندید که شکیبایان از شما که‌اند؟
وَ لَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ و شما بآرزو میخواستید مرگ بر شهادت، مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ پیش از آنچه دیدید در احد، فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ آن گه آنچه میخواستید دیدید، وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (143). و بچشم خود فرا آرزوی خود مینگرید.
النوبة الثانية
قوله تعالى: قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ این افتتاحی دیگر است ذکر قصّه وقعه احد را، و تعزیت است دلهای مؤمنان را. میگوید: پیش از شما در جهان سنّتها بود، یعنی: سنن الأيّام فی تداولها، عادتها و خویهای روزگار در حال گردی و روزگردی میان جهانیان، بنیك و بد، گاه شادی و گاه اندوه، گاه راحت و گاه محنت، گاه آسانی و گاه شدّت. و اگر خواهی اضافت سنّت به اللَّه بری، یعنی سنن اللَّه فی خلقه. میگوید: پیش از شما بود در جهان سنّتها و نهادهای اللَّه در کار راندن میان جهانیان، گاه آزمودن اهل حق بدولت اهل باطل، و دولت بازگردانیدن از اهل باطل با اهل حق، و آخر بعاقبت پیروزی اهل حق بر اهل باطل.
فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ بروید در زمین و در سرانجام کار بیگانگان نگرید که ایشان را چون زمان دادیم و فرو گذاشتیم! و آن گه بعاقبت چون کشتیم و بیفکندیم! و اهل حق را نصرت دادیم. شکستگان روز احد را میگوید که: با شماهمان کنیم، کافران را فرو گذاریم تا زمان ایشان برسد. آن گه بعاقبت ایشان را هلاك كنيم و مصطفی (ص) و مؤمنان را نصرت دهیم.
هذا بَيانٌ لِلنَّاسِ میگوید: این قصّه که رفت و این شرح که دادیم درین آیت عبرت نمودنی است مردمان را و تعزیت کردن، و دلها را آرام دادن، و از عواقب نشان دادن. و اگر خواهی «هذا» اشارت به قرآن نهی. و متّقیان در آخر آیت متّقیان امت محمد (ص) اند على الخصوص. یعنی که این قرآن ایشان را روشنایی است و راه نمونی، بیان من العماية، و هدى من الضّلالة، و موعظة من الجهالة لامّة محمّد خاصّة.
وَ لا تَهِنُوا فرا مقاتلان روز احد میگوید: پشت مدهید و از دست فرو میفتید و از آنچه بر شما رفت از هزیمت و مصیبت اندوهگن مبید. آن روز هفتاد مرد از انصار کشته شدند و پنج مرد از مهاجرین. یکی حمزة بن عبد المطلب، دوم مصعب بن عمیر صاحب رایت رسول خدا (ص)، سوم عبد اللَّه بن جحش ابن عمّة رسول اللَّه، چهارم عثمان بن شماس، پنجم سعد مولى عتبه. و هفتاد مرد دیگر را مجروح کردند، ازیشان یکی علی بن ابی طالب (ع) بود. بر وی شصت و اند جراحت بود.
فجعل رسول اللَّه يمسحها و هی تلتئم باذن اللَّه كأن لم تكن. و قتادة بن نعمان را ضربتی بر چشم آمد، چشمش از چشمخانه بیرون افتاد رسول خدا (ص) آن دیده بر جای خویش نهاد، فعادت كاحسن ما كانت.
ربّ العالمین بر سبیل تسلیت و تعزیت میگوید: اندوهگن مبید باین قتل و جرح که بر شما رفت، وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ که بآخر سرانجام شما دارید، و شما برتر آئید، و پیروزی شما بینید. ابن عباس گفت: چون هزیمت بر مسلمانان افتاد، اصحاب رسول (ص) بشعبی گریختند، خالد بن ولید با لشکر مشرکان خواست که بر بالای ایشان افتد تا بر ایشان غلبت کند، مصطفی (ص) دعا کرد: بار خدایا اینان بر ما مسلط مکن و بر مایاری ایشان مده، ما را جز تو پناه نیست، و بی تو ما را قوّت و داشت نیست. بار خدایا! درین شهر همین گروه‌اند که ترا به یگانگی گواهی میدهند و ترا میپرستند، ایشان را بدست دشمن مده. پس ربّ العالمین دعاء وی اجابت کرد و این آیت فرو فرستاد: وَ لا تَهِنُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ ضعیف و بد دل مشوید و از جنگ دشمن باز پس منشینید، و خود را عاجز وار میفکنید. پس نفری مسلمانان تیراندازان پیش از مشرکان با کوه افتادند بر بالاء کافران تا بریشان غلبه کردند.
این است که ربّ العالمین گفت: وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ یعنی: اذ كنتم مؤمنين.
قوله: إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ قراءت حمزه و على و بو بكر بضمّ قاف است.
و قرح و قرح دو لغت است چون ضعف و ضعف، شهد و شهد فراء گفت: چون بفتح گویی عین جراحت است و چون بضمّ گویی أ لم جراحت است. و گفته‌اند: بضمّ اسم است، و بفتح مصدر. و

معنى قرح در اصل خلوص است، و منه القريحة خالص الطّبيعة. و ماء قراح: خالص من الكدر، و القراح من الأرض: خالص الطّين، و رجل قرحان: اذا لم يصبه جدرىّ و لا حصبة. پس جراحت را بدان قرح گويند، لخلوص الألم الى نفس صاحبها.
إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ اين باز تعزيتى ديگر است مؤمنان را در وقعه احد.
ميگويد: اگر بشما جراحتها رسيد روز احد، كفّار قريش را روز بدر مثل آن رسيد. اگر امسال در احد از شما قومى كشته شدند، پارسال ازيشان هم در بدر قومى كشته شدند. همانست كه جاى ديگر گفت: إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَما تَأْلَمُونَ. و جاى ديگر گفت أَ وَ لَمَّا أَصابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْها. اين بآنست كه ربّ العالمين روزگار ميگرداند ميان مردم بر دول: يك روز دولت آن را و يك روز اين را.

فيوم علينا و يوم لنا فيوما نساء و يوما نسرّ

فذلك قوله عزّ و جلّ: وَ تِلْكَ الْأَيَّامُ نُداوِلُها بَيْنَ النَّاسِ. ابن عباس گفت: روز احد، ابو سفيان بر سر كوه شد، ساعتى بايستاد و آن گه گفت: اين ابن كبشة؟
اين ابن ابى قحافه؟ اين ابن الخطاب؟ عمر جواب داد و گفت: هذا رسول اللَّه، هذا ابو بكر، و ها أنا ذا عمر. ابو سفيان گفت: «يوم بيوم و انّ الايّام دول و الحرب سجال» عمر گفت: لا سواء، قتلانا فى الجنّة و قتلا كم فى النّار.
وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا علم اينجا بمعنى ديدار است، ليعلم اى ليرى.
قتيبى گفت: خداى را دو علم است: يكى پيش از كار، و ديگرى پس از كار. داند كه چه خواهد بود پيش از بود آن خبر، و داند كه چه بود پس بود آن خبر. و گفت كه: اين علم دوم معنى آن ديدار است، و آن در قرآن جايها است. و عرب از رؤيت بعلم و از علم برؤيت كنايت كنند، چنان كه گفت عزّ و علا: أَ لَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَإِ و أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا و امثال اين فراوانست.
وَ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَداءَ ميگويد: تا از شما گواهان گيرد خويشتن را، و شما يكديگر را، تا گواه شويد بر آن كس كه جان بذل كرد از بهر خداى و آن كس كه جان خود بذل كرد در خلاف خداى. و گفته‌اند: شهداء اينجا شهيدانند، «سمّوا بذلك لأنّهم عاينوا ثوابهم و شهدوا فى مكانهم،» و اين بآن گفت كه مسلمانان ميگفتند: اگر ما را روزى بود چون روز بدر در آن روز با كافران قتال كنيم، و از خدا شهادت خواهيم. ربّ العالمين گفت: روز احد كه كافران را دولت داديم نه از دوستى ايشان بود وَ اللَّهُ لا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ اى الكافرين، لكن از بهر آن بود كه مسلمانان شهادت ميخواستند، و نيز خداى خواست كه مؤمنان را بآن رنجها و مصيبت‌ها كه آن روز بايشان رسيد، و صبر كردند، ايشان را از گناهان پاك گرداند و صافى و هنرى‌و قوّت و شوكت كافران را ناچيز و ناپيدا كند و تباه، اين است كه ربّ العالمين گفت: وَ لِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقَ الْكافِرِينَ التّمحيص التّنقية و التّخليص، و المحق النّقص و الهلاك.
أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ اين «ام» در قرآن جايها است، و در موضع استفهام است. يعنى أ حسبتم؟. و گفته‌اند كه: در موضع «بل» است. و «لَمَّا يَعْلَمِ» بمعنى لم يعلم است. و لمّا بمعنى لم در قرآن فراوان است. و علم درين آيت بهر دو جايگه بمعنى رؤيت است. و اين نصب كه در وَ يَعْلَمَ است، نصب على الصّرف است. ربّ العالمين درين آيت بيان كرد كه مؤمنان در راه خدا مقاسات بلا كشند، و رنجها احتمال كنند. و اين بجواب آن منافقان آمد كه روز احد فرا مؤمنان گفتند: «لم تقتلون انفسكم و تهلكون اموالكم فانّ محمّدا لو كان نبيّا لم يسلّط عليه القتل فقال المؤمنون: بلى! من قتل منّا دخل الجنّة. فقال المنافقون لم تمنّون انفسكم الباطل، فأنزل اللَّه عزّ و جلّ: أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ الآية.
وَ لَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ سياق اين آيت عتاب مؤمنانست. ميگويد: از پارسال و ازگه كه شرف شهيدان بدر شنيديد همه روز شهادت بآرزو ميخواستيد و ميگفتيد با پيغمبر كه: اگر ما را وقعه‌اى چون وقعه بدر بود، بينى كه ما چون جنگ كنيم تا در راه حق شهيد شويم؟! «فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ» اينك روز احد بديديد، آنچه ميخواستيد.
وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ و بچشم سر در محمد (ص) نگريستيد، و در آن قتل و قتال كه آنجا رفت، و با اين همه

بهزیمت شدید، و روی از دشمن بر گردانیدید. اکنون حکم مسلمانان در قتال كفّار آنست كه: چون در صف قتال بایستند روی از دشمن بنگردانند و بهزیمت نشوند و شکستگی بر مسلمانان نیارند که این حرام است و از جمله کبائر، ما دام که لشکر كفّار دو بار چندان که لشکر مسلمانان، بیش نباشند.
ابن عباس ازین جا گفت: «من فرّ من اثنین فقد فرّ، و من فرّ من ثلاثة لم یفرّ.
و هو المشار الیه بقوله تعالی: إِذا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا. پس اگر عدد دشمن دو بار چندان که عدد مسلمانان، بیش بود، گریختن و قتال بگذاشتن رواست و ایشان در آن معذور، لقوله تعالی: وَ لا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا ای اعتبروا و انظروا کیف فعلنا بمن والی، و کیف انتقمنا ممّن عادی. میگوید درنگرید بندگان من! عبرت گیرید رهیگان من! پند پذیرید دوستان من! دیده بصائر برگمارید، نظر عبرت و فکرت بکار دارید، تا ببینید لطف من با دوستان من و قهر من بر دشمنان من. آن لطف اثر فضل ماست، و این قهر نشان عدل ماست، ار فضل کنیم سزاست، ور عدل کنیم رواست که خداوندی و پادشاهی بحقیقت ما راست. اثر فضل ما بود که آدم صفی را بر کشیدیم و بنواختیم، و بی سابقه طاعت با وی کرامتها کردیم و علم دادیم و مسجود فرشتگان کردیم، و بجوار خود بحظیره قدس رسانیدیم آن گه آن زلّت که از وی برفت ازو درگذاشتیم، و عذر بنهادیم، و رقم اصطفائیّت و اجتبائیّت کشیدیم، که «ثمّ اجتباه ربّه، فتاب علیه و هدی». نشان عدل ما بود که ابلیس نومید را براندیم، و مهجور مملکت کردیم، و بآن سر فرازی که کرد و کبر که آورد عبادت چندین هزار ساله بباد بردادیم، و این رقم کفر بر وی کشیدیم که: وَ كانَ مِنَ الْكافِرِينَ. اثر فضل ما بود که نوح را از دست دشمن و زخم ایشان برهاندیم، و از بهر وی کشتی ساختیم، تا از عذاب طوفان ایمن کردیم.
نشان عدل ما بود که قوم نوح را یکبارگی بآب بکشتیم، و بسیط زمین را از نجاست کفر ایشان بشستیم. اثر فضل ما بود که ابراهیم را بدوست خود گرفتیم و پدر پیغامبران و پیشوای ملت خود کردیم، و آتش بر وی بوستان چون گلستان کردیم.
و نشان عدل ما بود که نمرود طاغی را از درگاه خود براندیم، و چون خواست که قربان کند از بهر ما دست ردّ بسینه وی باز نهادیم و نپذیرفتیم، و بآن سرکشی و جبّاری که بود بدست پشه‌ای هلاك کردیم. اثر فضل ما بود که موسی کلیم را با پشمینه‌ای و عصائی بخود نزدیك کردیم، بکوه طور برآوردیم و همراز خود کردیم. نشان عدل ما بود که فرعون بی‌عون را از تخت و تاج در ربودیم و او را و جمله قبطیان را بآب بکشتیم، و خانها و زیورهای ایشان رایگان به بنی اسرائیل سپردیم. اثر فضل ما بود که صدر دولت یتیم بو طالب از هفت آسمان برگذاشتیم، و مقام محمود و عرش عظیم منزلگاه وی کردیم، و لقاء و رضاء خود و شفاعت امّت تحفه وی ساختیم. نشان عدل ما بود که عقبة و عتبة و امیة و شیبة و ولید مغیرة و ابو جهل پر جهل را و جمله صنادید قریش را به اسفل السّافلین فرو بردیم، و ظلمت کفر ایشان با طیّ ادبار خود بردیم، و نقاب تعزّز از چهره جمال اسلام فرو گشادیم، و بسیط زمین بجمال شرع نبوی و رسالت. محمد (ص) عربی بیاراستیم و بپرداختیم، و این ندا در عالم دردادیم: وَ قُلْ جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ.

سائق و قائد صراط الدّین	به ز قرآن مدان و به ز اخبار
جز بدست و دل محمد (ص) نیست	حلّ و عقد خزینه اسرار
در طریق رسول دست آویز	بر بساط خدای پای افشار

هذا بَيانٌ لِلنَّاسِ میگوید: آنچه کردیم از کرامت و اهانت، و آنچه نمودیم از نواخت و سیاست، بآن کردیم تا بدان مردمان عبرت گیرند، و دانایان پند پذیرند، و زیرکان دریابند، و هوشیاران در هوشیاری بیفزایند، غافلان از غفلت‌باز گردند، گهی در قهر و عدل اللّه نگرند، از هلاك متمرّدان و خسران اهل طغیان براندیشند، و از بیم چون نمك در آب بگدازند. گه در فضل و لطف اللّه نگرند،

نواخت پیغامبران و کرامت دوستان یاد کنند، چون گل بر بار بشکفند. خدا را گه چنان پرستند و گه چنین. ربّ العالمین از مؤمنان این تردّد و اختلاف حال در پرستگاری و طاعت داری بپسندید و ایشان را در آن بستود، گفت: یَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَ طَمَعاً جای دیگر گفت: یَدْعُونَنا رَغَباً وَ رَهَباً.
وَ لا تَهِنُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ میگوید، هیچ اندوه مدارید، و هیچ غم مخورید، و خود را خوار و حقیر مشمرید که برتری و مهتری خود شما را سزد، که عهد من دارید، و بیاد من نازید، و بضمان من تکیه دارید، و برحمت من آسایش. و زبان حال بنده از سر ناز و دلال این ترنّم میکند:
جز خداوند مفرمای که خوانند مرا   سزد این نام کسی را که غلام تو بود

پیر طریقت در مناجات گفت: الهی چه غم دارد او که ترا دارد؟ کرا شاید او که ترا نشاید؟ آزاد آن نفس که بیاد تو یازان، و آباد آن دل که بمهر تو نازان، و شاد آن کس که با تو در پیمان.
از غیر جدا شدن سر میدانست   کار آن دارد که با تو در پیمانست

25 النوبة الاولى

قوله تعالی: وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ الآیة... و نیست محمد (ص) مگر فرستاده‌ای از مردمان، قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ پیش ازو فرستادگان فراوان گذشتند، أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ اگر او بمرد یا بکشتند، انْقَلَبْتُمْ عَلی أَعْقابِکُمْ شما باز میگردید به پس باز، وَ مَنْ یَنْقَلِبْ عَلی عَقِبَیْهِ و هر که باز گردد بر دو عقب خویش، فَلَنْ یَضُرَّ اللَّهَ شَیْئاً نگزاید خدای را هیچ چیز، وَ سَیَجْزِی اللَّهُ الشَّاکِرِینَ (144) و آری پاداش دهد خدای سپاسداران را.
وَ ما کانَ لِنَفْسٍ و نبود و نیست هیچ تن را و هیچ کس را، أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ که بمیرد مگر بخواست خدا و دانش او، کِتاباً مُؤَجَّلًا نبشته‌ایست و انداخته‌ای نامزد کرده که کی، وَ مَنْ یُرِدْ ثَوابَ الدُّنْیا و هر که ثواب این جهانی خواهد، نُؤْتِهِ مِنْها بدهیم او را از آن، وَ مَنْ یُرِدْ ثَوابَ الْآخِرَةِ و هر که ثواب آن جهانی خواهد، نُؤْتِهِ مِنْها بدهیم او را از آن. وَ سَنَجْزِی الشَّاکِرِینَ (145) و آری ثواب دهیم سپاسداران را.
وَ کَأَیِّنْ مِنْ نَبِیٍّ ای بسا پیغامبرا، قاتَلَ مَعَهُ که با وی جنگ کردند، رِبِّیُّونَ کَثِیرٌ سپاههای فراوان، فَما وَهَنُوا سست نگشتند و تن بندادند، لِما أَصابَهُمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ آن را که بایشان رسید در راه خدا، وَ ما ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَکانُوا سست و بد دل نشدند و از دست فرو نیفتادند، وَ اللَّهُ یُحِبُّ الصَّابِرِینَ (146) و اللَّه دوست دارد شکیبایان را.
وَ ما کانَ قَوْلَهُمْ إِلَّا أَنْ قالُوا و نبود سخن ایشان مگر آنکه گفتند: رَبَّنَا اغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا خداوند ما! بیامرز ما را گناهان ما، وَ إِسْرافَنا فِی أَمْرِنا و گزاف‌کاری ما در کار ما، وَ ثَبِّتْ أَقْدامَنا و بر جای دار و محکم بر ایستادن‌گاه ما در سبیل خویش، وَ انْصُرْنا عَلَی الْقَوْمِ الْکافِرِینَ (147) و یاری ده ما را بر گروه ناگرویدگان.
فَآتاهُمُ اللَّهُ ثَوابَ الدُّنْیا بداد خدای ایشان را ثواب این جهانی، وَ حُسْنَ ثَوابِ الْآخِرَةِ و نیکویی ثواب آن جهانی. وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ (148) و اللَّه دوست دارد نیکوکاران را.
یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای ایشان که بگرویدند، إِنْ تُطِیعُوا الَّذِینَ کَفَرُوا اگر فرمان برید ایشان را که بمن کافر شدند، یَرُدُّوکُمْ عَلی أَعْقابِکُمْ برگردانند شما را بپس باز، فَتَنْقَلِبُوا خاسِرِینَ (149) تا برگردید و زیانکار باشید.
بَلِ اللَّهُ مَوْلاکُمْ بلکه اللَّه خدای شما و یار شما، وَ هُوَ خَیْرُ النَّاصِرِینَ (150) و او بهتر یاری دهندگان است.

النوبة الثانية

قوله تعالی: وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ. الآیة... مفسّران گفتند: سبب نزول این آیت آن بود که مصطفی (ص) آن روز که بغزاء احد بیرون شد چون بمقام رسید بشعبی از شعبهای احد فرو آمد، و پنجاه مرد

تیرانداز از لشکر خود برگزید، و عبد اللّٰه بن جبیر انصاری برادر خوات جبیر بر سر ایشان امیر کرد، و ایشان را بپایان کوه بر گذرگاه دشمن بداشت، و گفت: اگر بینید که ما را نصرت است یا هزیمت، هر چون که باشد، شما از اینجا مروید و برمگردید مبادا که برگردید و آن گه دشمن از پس در آید و ما را دریابد. پس لشکر قریش در رسید. خالد بن ولید بر میمنه ایشان، و عکرمة بن ابی جهل بر میسره ایشان و زنان قریش نیز با ایشان بیرون آمده، دف میزدند و شعر میگفتند، چنان که عادت ایشان بود. مصطفی (ص) و یاران حمله بردند، و کافران را هزیمت کردند، و قومی را بکشتند. از ایشان یکی ابی بن خلف جمحی بود، وقتی رسول خدا (ص) را گفته بود مرا مادیانی است وی را علف میدهم و نیکو میدارم تا بر پشت آن ترا کشم. رسول خدا جواب داد که من ترا کشم انشاء اللّٰه. پس روز احد، ابی بن خلف نزدیك رسول (ص) درآمد و قصد وی میکرد، رسول خدا (ص) بگذاشت تا نزدیك درآمد، حربه‌ای ستد از حارث بن الصمة و بر گردن وی زد از اسب بیفتاد. چنان که گاو بانگ میکرد و میگفت: «قتلنی محمد.»
قوم وی وی را بر گرفتند، گفتند: مترس، باکی نیست، و ضربت کشنده نیست.
جواب داد که: چه جای اینست، اگر محمد خیو بر من افگندی مرا بکشتی، که از وی شنیدم که من ترا بکشم. دیگر روز آن بدبخت از آن زخم بمرد. و حسان بن ثابت در وی میگوید:
لقد ورث الضّلالة عن أبیه ابی حین بارزه الرّسول

پس چون کافران بهزیمت شدند و مسلمانان در غنیمت در افتادند. آن قوم که رسول (ص) ایشان را بر مرکز بداشته بود چون هزیمت کفّار دیدند، و مسلمانان بغنیمت در افتاده، ایشان بخلاف افتادند. قومی گفتند: فرمان رسول (ص) را خلاف نکنیم، و وصیت وی دست بنداریم، و از جای نرویم. قومی گفتند: چه جای درنگ است! کافران همه بهزیمت رفتند، و مسلمانان آنکه غارت میکنند و غنیمت میگیرند. پس بیشترین ایشان فرمان رسول خدا (ص) را خلاف کردند، و مرکز بگذاشتند، و بغنیمت گرفتن مشغول شدند. خالد بن ولید و عکرمة بن ابی جهل که سالار لشکر قریش بودند، دیدند که مسلمانان بغنیمت مشغول شدند. از آن جایگه که قوم برخاسته بودند تاختن کردند بر مسلمانان، و ایشان را بشکستند، و بهزیمت کردند. در میانه عبد اللّٰه بن قیمیة حارثی زخمی بر چهره عزیز رسول خدا (ص) کرد.
چنان که مجروح شد، و یاران را از وی پراکنده کرد. پس دیگر باره قصد رسول (ص) کرد. مصعب بن عمیر فراز آمد تا دفع کند، بدست حارثی کشته شد. حارثی بازگشت و میگفت: «انّی قتلت محمدا».
و آوازدهنده‌ای از میان لشکر آواز داد: «الا انّ محمدا قد قتل». گویند: آن آواز دهنده ابلیس بود لعنة اللّٰه. پس مصطفی (ص) با گوشه‌ای شد و میگفت: «الیّ عباد اللّٰه! الیّ عباد اللّٰه!».
تا سی مرد با وی افتادند، و او را پاس میداشتند، و دشمنان را دفع میکردند. قومی از مسلمانان را ظن افتاد که رسول (ص) را کشتند، میگفتند: «لیت لنا رسول الی عبد اللّٰه بن ابی فیأخذ لنا أمانان من ابی سفیان»
بعضی منافقان گفتند: اگر محمد (ص) کشته شد بدین اوّل که داشتید باز شوید. انس بن نصر عمّ انس بن مالك گفت: یا قوم اگر محمد (ص) کشته شد خدای محمد (ص) زنده پاینده است. شما را چه زندگی بود و چه راحت بعد از رسول خدا؟ اکنون بیائید تا شمشیر زنیم و جنگ کنیم هم بر آن دین که رسول (ص) جنگ کرد، و بمیریم هم بر آنکه وی بمرد. آن گه گفت: «اللّهمّ انّی أعتذر الیك ممّا یقول هؤلاء المسلمون و ابرأ الیك ممّا جاء به هؤلاء المنافقون». پس روی بدشمن نهاد و جنگ کرد تا کشته شد.
پس رسول خدا (ص) سوی صخره شد، و مردم را بر خود خواند. اوّل کسی که رسول (ص) را واشناخت کعب بن مالك بود. گفتا: دو چشم نرگسین وی را بشناختم که زیر مغفر می‌افروختند.
بآواز بلند گفت: «یا معشر المسلمین ابشروا هذا رسول اللّٰه (ص)» رسول (ص) با وی گفت: خاموش باش. پس طائفه‌ای یاران با وی پیوستند. و رسول (ص) ایشان را ملامت کرد که چرا بگریختید و پشت بدادید؟ ایشان گفتند: یا رسول اللّٰه پدر و مادر ما را فدای تو بادا، آن بیگانگان آوازه قتل تو در میان لشکر افکندند، دلهای ما شوریده و کشته گشت، بترسیدیم و از آن بیم و ترس برمیدیم و

بگريختيم. پس ربّ العالمين بشأن ايشان و بيان اين قصه كه گفتيم، اين آيت فرستاد: وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ محمد و احمد دو نام‌اند مصطفى را صلوات اللَّه عليه، معنى آن ستوده و ستودنى. و محمد در ستايش بليغ‌تر است كه از تحميد است. بناء مبالغت از حمد تمامتر و جامع‌تر. يعنى هو المستغرق لجميع المحامد. و هر چه اسباب ستايش است و خصال آرايش در وى موجود، و او بآن موصوف. ربّ العالمين گرامى كرد مصطفى (ص) را باين دو نام كه هر دو از نام خويش شكافته، و فى معناه أنشد الشّاعر حسان بن ثابت (رض):

و شقّ له من اسمه كى يجلّه   فذو العرش محمود و هذا محمّد

فهو صلّى اللَّه عليه و سلّم محمّد و امّته الحمّادون، و لواءه الحمد، و مقامه المحمود.
قال ابن عباس: اسمه (ص) فى التّوراة احمد الضّحوك القتّال. يركب البعير، و يلبس الشملة، و يجتزى بالكسرة، سيفه على عاتقه.
و قال (ص): «انّ لى اسماء، انا محمد و احمد، و انا الماحى الّذى يمحى بى الكفر، و أنا الحاشر الّذى يحشر النّاس على قدميّ، و أنا العاقب الّذى لا نبىّ بعدى».
و قوله: «و يحشر النّاس على قدميّ»
معناه: انّه يقدّمهم و هم خلفه فانّه اوّل من ينشقّ عنه القبر، ثمّ الناس يتبعونه.
روى ابو هريرة قال قال رسول اللَّه (ص): ا لم تروا كيف صرف اللَّه عنى لعن قريش و شتمهم، يشتمون مذمما و انا محمد
و عن على (ع) قال: قال رسول اللَّه (ص): اذا سمّيتم الولد محمّدا فأكرموه، و اوسعوا له فى المجلس، و لا تقبّحوا له وجهه، و ما من قوم كانت لهم مشورة فحضر معهم من اسمه احمد او محمّد، فادخلوه فى مشورتهم، الّا خير لهم، و ما من مائدة وضعت فحضرها من اسمه احمد او محمّد الّا قدّس فى كلّ يوم ذلك المنزل مرّتين.
و قال (ص): تسمّون اولادكم محمّدا ثمّ تلعنونهم؟!
و مصطفى (ص) را در قرآن ده نام است. از آن نامها دو نبوّت و تقريب راست، و دو مدحت و تعظيم را، و دو هيبت و ترهيب را، و دو كنايت‌اند و دو تصريح.
امّا آن دو كه نبوت و تقريب راست: نبىّ است و رسول. و مدحت و تعظيم را: رءوف است و رحيم، و هيبت و ترهيب را: مبشّر است و نذير، و كنايت طه و يس، و صريح محمد و احمد.
قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ اى: يموت هو كما ماتت الرّسل.
أَ فَإِنْ ماتَ اى: على فراشه. أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ اى ارتددتم كفّارا بعد ايمانكم. و در نظم اين آيت تقديم و تأخير است كه معنى استفهام بر انقلاب مى‌افتد نه بر موت و قتل، كه انقلاب ازيشان منكر است نه موت. يعنى أ تنقلبون على اعقابكم ان مات محمد أو قتل؟ نظيره قوله: أَ فَإِنْ مِتَّ فَهُمُ الْخالِدُونَ يعنى: «أ فهم الخالدون ان متّ». و گفته‌اند: او قتل از بهر آن گفت كه مصطفى (ص) را هم موت بر فراش بود هم قتل بود، بحكم آن خبر كه گفت: «ما زالت اكلة خيبر تعادّنى فهذا اوان قطعت أبهرى».
وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلى عَقِبَيْهِ عقب پى پاشنه است كنايت است از رفتن به پس، و ازو اينجا ردّت خواهد از مسلمانى. ميگويد: هر كه از اسلام با شرك گردد و مرتدّ شود. فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً آن بر اللَّه هيچ زيان نكند، بلكه زيان هم بنفس مرتد باز گردد كه از ايمان و سعادت آخرت درماند. و صحّ فى الخبر أنّه صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم قال بينما انا على الحوض اذ مرّ بكم زمرا فتفرّقت بكم الطّرق فناديتكم أ لا هلمّوا الى الطّريق، فنادى مناد من وراءى: انّهم بدّلوا بعدك فأقول: سحقا لمن بدّل بعدى.
و روى انّه قال: انّى على الحوض حتّى انّى انظر الى من يرد علىّ منكم و سيؤخذ ناس دونى. فأقول يا ربّ منّى و من امّتى. فيقال هل شعرت ما عملوا بعدك؟ و اللَّه ما برحوا يرجعون على اعقابهم.
ثم قال اللَّه تعالى: وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ. يعنى المؤمنين الموحّدين للَّه، العارفين بنعم اللَّه عزّ و جلّ و مننه عليهم. و روايت است از نقله اخبار و حمله آثار كه چون مصطفى (ص) از دنيا بيرون شد، عمر بن الخطاب برخاست و گفت كه: منافقان ميگويند كه: رسول خدا (ص) بمرد، و رسول (ص) نمرد،

که وی بحضرت عزّت رفت.
چنان که موسی (ع) چهل شب از میان قوم برفت بمناجات، پس باز آمد، مصطفی (ص)همچنین باز آید. و پس ما این منافقان که این سخن میگویند دست و پای بریم، و گردنهاشان زنیم، و بردار کنیم.
این قصّه به بو بکر صدیق رسید، بو بکر بیامد به عمر برگذشت، و عمر همان سخن میگفت. بو بکر در خانه عایشه شد.
مصطفی (ص) را دید جامه بسر کشیده، جامه از روی وی باز کرد، وی را دید کالبد مبارك خالی کرده، بروی وی درافتاد و میگریست و میگفت: «فداك أبی و أمّی، ما اطیبك حیّا و میّتا، مات محمد و ربّ الكعبة»، پس بیرون آمد و آواز داد: «علی رسلك یا عمر! انصت»، باش یا عمر، خاموش یا عمر! و عمر سر وا زد و همان سخن میگفت پس ابو بکر روی بمردم نهاد و سخن درگرفت. مردم همه روی بوی در نهادند و عمر را بگذاشتند. بو بکر این آیت برخواند که: وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ الآیة... پس گفت: فمن كان منكم یعبد محمّدا، فقد مات الهه الّذی كان یعبده، و من كان یعبد اللَّه وحده لا شریك له، فانّ اللَّه حیّ لم یمت.
بعضی صحابه که حاضر بودند سوگند یاد کردند که گویی هرگز این آیت نشنیده بودیم، و از آسمان به مصطفی (ص) فرو نیامده بود تا آن روز که از بو بکر شنیدیم، و دانستیم که حق است و راست آنچه بو بکر گفت! قوله: وَ ما كانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ تقدیره و ما كانت نفس لتموت. إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ای بقضاء اللَّه و قدره. «كِتاباً» ای كتب اللَّه فی ذلك كتابا. «مؤجّلا» الی اجله الّذی قدّر له، فرا هزیمتیان روز احد میگوید که: این مرگ بقضاء و قدر و نبشته ما است. آنچه نبشتیم و تقدیر کردیم، بنگردد و نه هر که بهزیمت شود و از جنگ بگریزد در زندگی وی بخواهد افزود. پس چرا هزیمت بر خود افکندید، و پشت بدادید؟ همانست که گفت: لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ. و قال النّبیّ: «فرغ اللَّه الی كلّ عبد من خمس: من اجله و عمله و اثره و مضجعه و رزقه، لا یتعدّاهن عبد».
قوله: وَ مَنْ يُرِدْ ثَوابَ الدُّنْيا ای: و من یرد بطاعته و عمله زینة الدّنیا و زخرفها، نُؤْتِهِ مِنْها. ثواب نامی است پاداش کردار را در نیك و در بد، از بهر آنکه آن از سزای کردار کار کننده با وی گشت. یقال ثاب الی المریض جسمه ای رجع.
و معنی آیت آنست که: هر که بطاعت و عمل خویش ثواب دنیوی طلبد، وی را بدهیم و دریغ نداریم. لكن چنان باشد که در آن آیت دیگر گفت: وَ مَنْ كانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيا، نُؤْتِهِ مِنْها وَ ما لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ.
وَ مَنْ يُرِدْ ثَوابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْها و هر که بطاعت و عمل ثواب اخروی خواهد، ویراست آنچه خواست. این ثواب عمل بر اندازه نیّت و بر وفق همّت بود.
هر که را در عمل نیّت دنیا بود، وی را دنیاست و هر که را نیّت عقبی بود، وی را عقبی است و الیه اشار النّبي (ص) «انّما الأعمال بالنّیّات. و انّما لامری ما نوی. من كانت هجرته الی اللَّه و رسوله فهجرته الی اللَّه و رسوله، و من كانت هجرته الی دنیا یصیبها، او امرأة یتزوّجها فهجرته الی ما هاجر الیه.
قوله: وَ كَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ الآیة قراءت مكّی بمدّ و همز است، بر مثال «كاعن»، باقی بتشدید یا و بی مدّ خوانند بر مثال «كعیّن» و معنی هر دو لغت یکسان است: ای و كم من نبیّ و تقول العرب: «بكایّن هذا الثّوب»، ای بكم هذا الثّواب.
«قتل» بر وزن فعل بر مجهول قراءت حرمی و بصری است. دیگران قاتل خوانند، و این کلمات را چهار وجه است: یکی وَ كَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قاتَلَ اینجا وقف کنی.
معنی آنست: که بسا پیغامبران که کشتند، و در قرآن ازین کشتن انبیاء فراوان است، و بر جهودان بآن گواهیها فراوان از خدا. و از آن کشتگان زکریا (ع) و یحیی (ع) شناسند. وجه دیگر وَ كَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قاتَلَ وقف است. میگوید: بسا پیغامبرا که کشتن کرد و جنگ با دشمنان خدا. و از مقاتلان پیغامبران داود (ع) و سلیمان (ع) و یوشع (ع) شناسند. آن دو وجه دیگر «قتل معه» و «قاتل معه» قتل و مقاتلت با سپاه پیغامبران افتد. میگوید: بسا پیغامبرا که با وی فراوان از سپاههای ایشان کشتن کردند، و بسا که کشته شدند از بهر خدا و در پیدا کردن دین وی.

الربى نامى است سپاه را كه از هزار كم نباشد. ابن مسعود گفت: رِبِّيُّونَ هزارها باشند. از ربا گرفته‌اند: يقال: «ربا الشّىء اذا زاد و كثر».
مفسّران گفتند: اين علماءاند، سمّوا بذلك لزيادة علمهم و الرّبّانى منسوب الى العلم بدين الرّبّ.
قوله: فَما وَهَنُوا لِما أَصابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ اى: ما ضعفوا عن الجهاد لما نالهم من أ لم الجراح.
وَ مَا اسْتَكانُوا: اى ما خضعوا و ما خشعوا لعدوّهم. اين باز عتابى ديگر است منهزمان احد را، ميگويد: بسا پيغامبران و اصحاب ايشان كه جنگ كردند با دشمنان، و بسا پيغمبران كه كشته شدند، و آن قوم و ياران ايشان بعد از قتل پيغامبران از دين خويش برنگشتند، و دين از دست بندادند، و از جهاد سست و بد دل نگشتند، و آن گه در آن رنج و قتل، انبياء جز اين سخن نگفتند كه: رَبَّنَا اغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا وَ إِسْرافَنا فِي أَمْرِنا وَ ثَبِّتْ أَقْدامَنا اى عند الالتقاء فلا تزول.
وَ انْصُرْنا عَلَى الْقَوْمِ الْكافِرِينَ يعنى: يا اصحاب محمد! چرا نه آن گفتيد شما كه ايشان گفتند؟ و نه كه آن كرديد كه ايشان كردند؟ تا بثواب رسيديد، چنان كه ايشان رسيدند؟ ثواب ايشان آنست كه گفت: فَآتاهُمُ اللَّهُ ثَوابَ الدُّنْيا يعنى: النّصر على عدوّهم.
وَ حُسْنَ ثَوابِ الْآخِرَةِ جنّة اللَّه و رضوانه، فمن فعل ذلك فقد احسن.
وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ مفسّران گفتند: ثواب دنيا در حق اين امّت هم نصرت است بر دشمن و هم غنيمت، و در حق امّتهاء پيشينه نصرت مجرّد بود بى‌غنيمت، كه ايشان را غنيمت گرفتن و خوردن حلال نبودى بهم آوردندى تا آتشى از آسمان فرود آمدى و آن را بسوختى. و تخصيص و تشريف مصطفى (ص) بر وى و بر امّت وى حلال كردند. و به قال النّبيّ (ص): «احلّت لى المغانم و لم تحلّ لاحد قبلى».
قوله: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا الآية. اين آيت بآن فرود آمد كه در وقعه احد چون هزيمت بر مسلمانان افتاد، منافقان فرا ايشان گفتند كه: بدين اوّل باز گرديد.
و از ابو سفيان امان طلب كنيد. ربّ العالمين گفت: إِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا... اگر شما فرمان ايشان بريد و بمشاورت ايشان كار كنيد شما را از دين اسلام بر گردانند، و با ملت كفر برند. مكنيد چنين، و اگر گويند فرمان مبريد.
بَلِ اللَّهُ مَوْلاكُمْ وَ هُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ نه، نه، با كافران موالات مگيريد و از ايشان يارى مجوئيد كه يارى دهنده شما و مولاى شما اللَّه است! بهتر يارى دهندگان، و به آرنده دوستان، و كم آرنده دشمنان.
النوبة الثالثة
قوله تعالى: وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ... محمد (ص) هر چند ستوده و گزيده از ميان همه مردمان است، و نواخته خداى جهانيانست، قطب جهان و چراغ زمين و آسمان است. صدر و بدر عالم، مقتداى خلق، مهتر كائنات، و خاتم پيغامبرانست، با اين همه بشر است، مرگ بر وى روا، و فنا در وى روان، چندى كه بودند در جهان، ازين پيغامبران همه رفتند. نه حق ناپيدا شد نه اللَّه را زيان.
حق از همه باز مانده و اللَّه بكمال عزّ خويش نگه دارنده.
از روى اشارت خطاب با اهل تحقيق ميرود كه كمال عزّت ما مستغنى است از لم يكن ثم كان. خداوندى ما را از نبود بسى بود پيوندى در نيايد. وحدانيت ما را موجدى در مى‌نبايد. هستى ما را مقوّى درنبايد. كبرياء ما را عزّت ما شناسد، عزّت ما را احديّت ما داند.
و لوجهها من وجهها قمر و لعينها من عينها كحل

و صحّ فى الخبر أنّه عزّ جلاله يقول: «يا عبادى لو أن اولكم و آخركم و انسكم و جنكم كانوا على اتقى قلب رجل منكم لم يزد ذلك فى ملكى شيئا! يا عبادى لو أن اولكم و آخركم و انسكم و جنكم كانوا على افجر قلب رجل منكم لم ينقص ذلك من ملكى شيئا».
قوله: أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ الآية. اين آيت دلالت كند بر شرف صديق اكبر كه چون مصطفى (ص) را ازين سراى حكم بيرون بردند، و طلعت نبوت او را مركب مرگ فرستادند. و حضرت الهيّت بنعت عزّت آن طلعت را از مركب مرگ در ربود، و در كنف احديّت گرفت، اهل تفرقت در اضطراب افتادند، و ديدهاشان در حجاب شد. مگر بصيرت صديق اكبر كه مصطفى (ص)

نقطه جمع را در صدق وى مسجّل كرده بود، باين خبر كه «خلقت و أخى ابو بكر من طينة واحدة فسبقته بالنبوّة فلم يضرّه، و لو سبقنى بها ما كان يضرّنى».
لا جرم چون عمر تيغ بر كشيد و گفت: هر كه گويد كه: مصطفى (ص) بمرد سرش برگيرم، ابو بكر كه قدم صدق او در دائره جمع مستحكم بود، بمنبر بر آمد و بانگ بر عمر زد و بر ديگران، كه: «من كان يعبد محمدا فانّ محمدا قد مات، و من كان يعبد اله محمد فانّه حىّ لا يموت». عظيما! خدايا! جبارا! كردگارا، كه همه اوست! بود خلقان بداشت او! نابود ايشان بحكم او! بقاء عالميان بارادت او! فناء آدميان بمشيّت او! باقى هميشه و زنده پاينده او! كُلُّ شَيْءٍ هالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ».
قولهُ: وَ ما كانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ الآية. نفسها آنست كه اللَّه شمرد، زندگيها آنست كه وى ساخت. اجلها آنست كه وى نهاد. روزيها آنست كه وى داد. نه افزود و نه كاست! اين است سخن راست! يكى را با دنيا داد، يكى با عقبى يكى با مولى. و هر يك را مراد خود بداد. دنيادار را گفت: وَ مَنْ يُرِدْ ثَوابَ الدُّنْيا نُؤْتِهِ مِنْها. عقبى جوى را گفت: وَ مَنْ يُرِدْ ثَوابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْها، باز مولى جويان را از هر دو جدا كرد. و ايشان را شاكران خواند و گفت: وَ سَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ جزاء ايشان در ارادت ايشان نيست كه ايشان را خود ارادت نيست. ارادت ايشان فداء ارادت حق بود.
به موسى (ع) وحى فرستاد كه: يا موسى! خواهى كه بجايى رسى، مراد خود فداء مراد ازلى ما كن، و ارادت خود در باقى كن. پير طريقت جنيد وقتى در اثناء مناجات از حق درخواستى كرد، بسرّش ندا آمد كه: «يا جنيد خلّ بينى و بينك» ميان من و تو مى‌درآيى؟ من خود دانم كه ترا چه سازد. و چه بكار آيد؟
آنچه فرستم بپذير، و آنچه فرمايم بكن. پس چون بنده را خواستى نبود، ربّ العالمين وى را به از آن دهد كه بنده خواهد، چنان كه در خبر است: «من شغله ذكرى عن مسألتى اعطيته افضل ما اعطى السّائلين».
فَآتاهُمُ اللَّهُ ثَوابَ الدُّنْيا وَ حُسْنَ ثَوابِ الْآخِرَةِ در ثواب آخرت «حسن» گفت: يعنى نيكو است آن ثواب، و در ثواب دنيا آن نگفت. از بهر آنكه ثواب آخرت پاينده است و ثواب دنيا گذرنده، آن بودنى است بر دوام بى‌آفت، و بى‌فتنت. و اين بريدنى است عن قريب، هم با آفت و هم با محنت.
وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ اين محسنان آن شاكرانند كه درين آيت گفت.
و جزا كه آنجا اشارت كرد محبت است كه اين جا بيان كرد. و احسان آنست كه مصطفى (ص) گفت بجواب جبرئيل: «ان تعبد اللَّه كأنّك تراه».
احسان صفت‌مراقبانست، و حال واجدانست، و مقام راضيان است، و نشان دوستان است. محبّت خداى ايشان را شعار، و ياد اللَّه ايشان را دثار، و مهر اللَّه ايشان را نثار، نثارى كه بر روى جان گويى نگار است، و درخت شادى از وى ببارست، و جان را خوش بهار است!

الا اى خوش نسيم نو بهارى تو بوى زلف آن بت روى دارى

26 النوبة الاولى

قوله تعالى: سَنُلْقِي آرى مى‌درافكنيم، فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا در دلهاى ناگرويدگان، الرُّعْبَ بيم و ترس، بِما أَشْرَكُوا بِاللَّهِ بآنچه انباز گرفتند با خداى، ما لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطاناً چيزى كه اللَّه آن را از آسمان حجّتى نفرستاد، وَ مَأْواهُمُ النَّارُ و بازگشتگاه ايشان فردا آتش است، وَ بِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ (151) و آن بد بودن گاهى است كافران را.
وَ لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ راست گفت خداى با شما، و راست كرد وعده خويش كه داده بود، إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ آن گه كه شما ايشان را ميكشتيد بخواست وى، حَتَّى إِذا فَشِلْتُمْ تا آن گه كه بد دل شديد، وَ تَنازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ و با يكديگر مخالف شديد و بر آويختيد، وَ عَصَيْتُمْ و در رسول من نافرمان شديد و سركشيديد، مِنْ بَعْدِ ما أَراكُمْ ما تُحِبُّونَ پس آنكه با شما نمود اللَّه آنچه دوست ميداشتيد، مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيا كس هست از شما كه اين جهان مى‌خواهد، وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ. و كس هست از شما كه آن جهان مى‌خواهد، ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ پس شما را از كافران برگردانيد، لِيَبْتَلِيَكُمْ تا شما را بيازمايد (بآن

محنت که افتاد)، وَ لَقَدْ عَفا عَنْكُمْ و درگذاشت از شما آنچه كرديد. وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ (152) و اللَّه با فضل است بر مؤمنان.
إِذْ تُصْعِدُونَ كه بالا ميگرفتيد، وَ لا تَلْوُونَ عَلى أَحَدٍ و باز ننگرستيد با كس، وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ و پيغامبر شما را ميخواند، فِي أُخْراكُمْ از پس شما، فَأَثابَكُمْ شما را اللَّه پاداش داد (بآن نافرمانى كه كرده بوديد و دنيا كه جسته بوديد) غَمًّا بِغَمٍّ غمى در غمى پيوسته، لِكَيْلا تَحْزَنُوا تا مگر باز اندوهگن نبيد، عَلى ما فاتَكُمْ بر آنچه از شما درگذرد از دنيا، وَ لا ما أَصابَكُمْ و نه بر آنچه بشما رسد از رنج، وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِما تَعْمَلُونَ (153) و اللَّه آگاه است بآنچه ميكنيد.
ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ پس فرو فرستاد بشما، مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ از پس آن غم، أَمَنَةً ايمنيى از دشمن، نُعاساً خوابى و آرامى، يَغْشى طائِفَةً مِنْكُمْ كه در گروهى از شما مى‌پيچيد آن خواب، وَ طائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ و گروهى بتيمار آورد ايشان را خستگيها در تنهاى ايشان، يَظُنُّونَ بِاللَّهِ ظنها ميبردند بخداى، غَيْرَ الْحَقِّ ظنهاى ناسزا، ظَنَّ الْجاهِلِيَّةِ ظنهاى كافروار يَقُولُونَ (در خويشتن مى‌انديشيدند) و با خود ميگفتند: «هل لنا من الامر من شىء» از كار بما هيچ چيز هست؟ قُلْ جواب ده رسول من: إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ كار همى خداى راست، يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ در دلهاى خويش چيزى نهان مى‌دارند، ما لا يُبْدُونَ لَكَ چيزى كه آن پيدا نمى‌كنند ترا بزبان، يَقُولُونَ ميگويند: لَوْ كانَ لَنا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ اگر ما را از كار چيزى بودى، ما قُتِلْنا هاهُنا ما را ايدر بنكشتندى، قُلْ پيغامبر من بگوى، لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ اگر شما در خانهاى خويش بوديد، لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ بيرون آمدندى آنان كه بر ايشان مرگ نبشته‌اند، و هنگام آمده إِلى مَضاجِعِهِمْ بر افتادن گاههاى ايشان، وَ لِيَبْتَلِيَ اللَّهُ و تا بيازمايد و بر رسد اللَّه، ما فِي صُدُورِكُمْ بآنچه در دلهاى شماست، وَ لِيُمَحِّصَ ما فِي قُلُوبِكُمْ و تا پاك‌كند و شبهت ببرد از آنچه در دلهاى شما است، وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ (154) و اللَّه دانا است بآنچه در دلهاى شما است.
إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ ايشان كه برگشتند (بهزيمت) از ميان شما، يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعانِ آن روز احد كه هر دو گروه همديدار گشتند. إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطانُ شيطان ايشان را از جاى ببرد، بِبَعْضِ ما كَسَبُوا بلختى از آنچه كرده بودند از پيش، وَ لَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ و بدرستى كه خداى عفو كرد آن گريختن ايشان ازيشان. إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ (155) كه خداى آمرزگارست و بردبار.
النوبة الثانية
قوله تعالى: سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ... الآية مفسران گفتند: كه سبب نزول اين آيت آن بود كه روز احد بعد از آن وقعه كه افتاد، كافران قريش سوى مكه بازگشتند براه در با يكديگر گفتند: بد كرديم كه لختى از ايشان زنده بگذاشتيم و همه را نكشتيم! اكنون باز گرديد تا رويم و بيخ ايشان بر آريم! و يكى را از ايشان بر بسيط زمين نگذاريم. تا درين بودند، ربّ العالمين ترسى و بيمى در دل ايشان افكند، تا از آن همت بگشتند، و آن عزم فسخ كردند.
اللَّه بر مسلمانان منت نهاد، بآن ترس كه در دل ايشان افكند و گفت: وَ قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ.
قراءت شامى و على و يعقوب الرُّعُبَ بضمّ عين است، باقى بسكون عين خوانند، دو لغت‌اند هر دو بمعنى خوف.
بِما أَشْرَكُوا بِاللَّهِ ما لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطاناً معنى سلطان «حجّت» است، و در قرآن سلطان باين معنى فراوان است. يعنى: كافران را بآن بت پرستيدن هيچ حجّت نيست، و خداى ايشان را از آسمان بآن شرك هيچ كتابى نفرستاد، تا ايشان را در آن حجّتى بودى و عذرى، لا جرم مآل و مرجع ايشان آتش دوزخ است.
وَ بِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ و بد جايگاهى كه دوزخ است، جاى مشركان و ستمكاران.
قوله: وَ لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ... الآية. محمد بن كعب القرظى گفت: رسول خدا (ص) چون به مدينه باز رفت، جماعتى از ياران وى گفتند: از كجا بما رسيد اين محنت؟، و چون افتاد اين وقعت؟ و اللَّه تعالى ما را وعده نصرت و ظفر داده بود؟
و ذلك فى قوله تعالى: بَلى إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا... الآية. رب العالمين بجواب ايشان اين آيت بفرستاد: وَ لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ. گفته‌اند: اين وعد آن بود كه رسول خدا بخواب ديد كه بر دشمنان ظفر يافتى، و خواب پيغامبران وحى باشد.

از آن آن را «وعد» خواند. و صدق اين وعد آن بود كه باوّل وقعه احد مسلمانان غلبه كردند بر كافران، پس بآخر كافران غلبه كردند. ميگويد: اللَّه با شما راست گفت و راست كرد وعده خويش.
إِذْ تَحُسُّونَهُمْ اى تقتلونهم قتلا، ذريعا، سريعا، شديدا، كه باوّل روز ظفر شما را بود و شما ايشان را بكشتيد بخواست خداى.
حَتَّى إِذا فَشِلْتُمْ حتّى غايت راست، بمعنى: «الى» يعنى تا آنكه بد دل شديد و با يكديگر مخالف شديد. اين مخالف و منازعت آن بود كه تيراندازان بطلب غنيمت درن بگذاشتند و در لشكر گاه افتادند، و سالار ايشان عبد اللَّه بن جبير ميگفت: بمكنيد، و درن بمگذاريد! ايشان با وى منازع شدند و فرمان نبردند، و درهم افتادند. و سالار با تنى چند كم از ده كس از جاى برنخاستند. دشمن درن بگذاشته ديدند، درافتادند، و سالار و آن چند كس را بكشتند، و در مصطفى (ص) و مسلمانان درافتادند.
قوله: وَ عَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ما أَراكُمْ اين أَراكُمْ در موضع اعطاكم است. چنان كه آنجا گفت: سَأُرِيكُمْ دارَ الْفاسِقِينَ اى ساعطيكم ارض مصر منّت بر ايشان نهاد بآنچه زمين مصر ايشان را داد. مالك بن انس گفت: «مصر خزانة الارض». عمرو بن عاص گفت: «مصر فردوس الدنيا». و روى عن النبى انّه قال: «ابتغوا خير مصر و لا تتخذوها دارا فانه يساق اليها اقلّ النّاس اعمارا.
أَراكُمْ ما تُحِبُّونَ ظفر و نصرت مسلمانان بود، در ابتداء روز باد صبا برخاست، مسلمانان شاد گشتند و بر كافران نصرت ديده و علمداران مشركان كشته.
و آن گه بآخر روز حال دگرگون شد، و آن باد صبا با باد دبور گشت، و آن شادى باندوه بدل شد.
قوله: مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيا و هم الذين تركوا المركز، و اقبلوا الى النّهب. وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ و هم الّذين ثبتوا فى المركز حتى قتلوا.
قال ابن مسعود: ما شعرت انّ احدا من اصحاب رسول اللَّه (ص) يريد الدنيا و عرضها حتى كان يوم احد و نزلت هذه الآية.
ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ اى بذنوبكم هذه، صرفكم عن قتلهم من بعد أن اظفركم عليهم. لِيَبْتَلِيَكُمْ بما جعل عليكم من الدّبرة فيتبيّن الصابر من الجازع و المخلص من المنافق.
وَ لَقَدْ عَفا عَنْكُمْ حيث لم تقتلوا جميعا عقوبة بمعصيتكم النبىّ (ص) و الهزيمة.
و اللَّه ذو فضل على المؤمنين.
قوله: إِذْ تُصْعِدُونَ وَ لا تَلْوُونَ اى لا تعرّجون و لا تقيمون عَلى أَحَدٍ «احد» اين جا مصطفى (ص) است كه وى ميگفت: «انا النّبىّ لا كذب، انا ابن عبد المطلب».
وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْراكُمْ اى و من ورائكم يقول: الى عباد اللَّه! فانى رسول اللَّه من يكر فله الجنة. ميگويد: رسول شما را ميخواند و اين خبر ميگفت و شما اجابت نكرديد، و با وى ننگرستيد. يقال: جاء فلان فى آخر النّاس، و آخرة النّاس، و اخرى النّاس و اخرات النّاس، و اخريات النّاس.
فَأَثابَكُمْ اى: جازاكم. و الثواب يكون خيرا و يكون شرا، كالبشارة تكون بخير و بشرّ.
غَمًّا بِغَمٍّ اى: مع «غمّ» و قيل: متصلا بغم، غمى در غمى پيوسته، و دو غم بر سر هم نشسته: يكى غم هزيمت، ديگر غم آنكه از ابليس شنيده بودند كه محمد (ص) را بكشتند.
لِكَيْلا تَحْزَنُوا عَلى ما فاتَكُمْ يعنى الفتح و الغنيمة، وَ لا ما أَصابَكُمْ من القتل و الهزيمة.
وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِما تَعْمَلُونَ، ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ اين در شأن هفت كس فرود آمد از ياران مصطفى (ص) ابو بكر صديق، عمر فاروق، على المرتضى و الحارث بن الصمة، و سهيل بن حنيف و دو مرد انصارى. ميگويد: شما را پس از غمّ قتل و هزيمت أمن دادم، خواب بر شما افكندم و خواب نشان أمن است و سكون دل و زوال غم و ترس. «امنة» و «امن» يكى است. و از بهر آن بر «نعاسا» واو نيست كه آن تفسير امنة است.
«تغشى طائفة» كه بتا خوانى بر قراءت كسايى و حمزه فعل «امنة» راست، و كه بيا خوانى بر قراءت باقى فعل «نعاس» راست. ميگويد: خواب در ميپيچيد در گروهى از شما.
وَ طائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ و گروهى بودند، يعنى منافقان: معتب بن قشير و اصحاب او كه نه أمن بود ايشان را و نه خواب. ايشان را همه تيمار و غم خويش گرفته بود و همت ايشان همه در كار خويش و در خلاص نفس خويش. قوله: يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجاهِلِيَّةِ اين طائفه منافقان را ميگويد كه:

ظن ناسزا می‌بردند باللّه، که محمد (ص) را نصرت نخواهد داد، و کار وی مضمحل است! و دین وی تباه! ربّ العالمین گفت: این ظنّ ایشان بس کافروار است و بیگانه وار، یعنی ظن ایشان بخدای در کار محمد (ص) هم چون ظن کافران است و اهل جاهلیت.
يَقُولُونَ هَلْ لَنا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ این استفهام بمعنی «جحد» است و امر اینجا بمعنی نصرت و ظفر، یعنی که ایشان میگویند: ما را ظفر و نصرت چنان که وعده داده بودند نیامد، و منافقان این سخن بر جهت تکذیب گفتند. ربّ العالمین بجواب ایشان گفت: إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ چون لام نصب خوانی بر قراءت بصری، آن نصب از بهر انّ است، و چون برفع خوانی مستأنف بود. میگوید: نصرت و ظفر و قضا و قدر و شهادت همی خدای راست. یعنی: چون همه او راست، آن را دهد که خود خواهد. از ابن عباس روایت کردند که: این ظنّ ناسزا که باللّه می‌بردند تکذیب قدر است، که ایشان در قدر سخن میگفتند، و حوالت کارها با خود میکردند، و مشیّت خود برابر مشیّت خدا میداشتند. رب العالمین گفت: قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ.
یا محمد ایشان را بگوی که: القدر خیره و شرّه من اللَّه. مصطفی (ص) گفت: «یکون فی امّتی خسف و مسخ و ذلك فی المكذّبین فی القدر»
و قال: صنفان من امّتی لیس لهما فی الاسلام نصیب: المرجئة و القدریة.
و روی ان أبا بكر و عمر تكلّما فی القدر، فتابع بعض القوم أبا بكر و تابع بعض القوم عمر فتحا كما الی رسول اللَّه (ص) فاقبل النبی (ص) علی ابی بكر فقال كیف قلت: یا ابا بكر؟ فقال الحسنات من اللَّه و السّیّئات من انفسنا. فانقبض رسول اللَّه (ص) بعض الانقباض حتی رؤی ذلك فیه. ثم قال یا عمر كیف قلت؟ قال الحسنات و السّیّئات كلّها من اللَّه. قال فانبسط رسول اللَّه (ص) حتی رؤی ذلك فیه. ثم قال انّ اوّل من تكلم فی القدر لجبرئیل و میكائیل، قال میكائیل مثل مقالتك یا ابا بكر، و قال جبرئیل مثل مقالتك یا عمر، فقالا ان یختلف اهل السّماء یختلف اهل الارض، تعال حتی نتحاكم الی اسرافیل، فما قضی بیننا رضینا.
قال: فتحاكما الی اسرافیل فقضی بینهما انّ الخیر و الشّرّ كلّه من اللَّه، قال رسول اللَّه (ص): فهذا قضایی بینكما. قال: ثمّ اقبل علی ابی بكر فقال: یا أبا بكر انّ اللَّه تعالی لو اراد ان لا یعصی ما خلق ابلیس.
يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ یعنی: فی قلوبهم، ما لا يُبْدُونَ لَكَ در دلهای خویش چیزی پنهان میدارند که پیدا نمی‌کنند بزبان. آن گه تفسیر بر عقب گفت: يَقُولُونَ لَوْ كانَ لَنا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ ما قُتِلْنا هاهُنا، این «یقولون» همان «یخفون» است، یعنی یخفون قولهم، در دل خویش با نفس خویش میگویند پنهان، که اگر ما را خرد بودی با محمد (ص) بیرون نیامدیمی تا سران ما را نکشتندی. ربّ العالمین گفت بجواب ایشان: قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلى مَضاجِعِهِمْ أي مصارعهم. در این آیت ردّ قدریه و معتزله است که میگویند: قتل بر کس نه نوشته‌اند، و آن کس را که کشتند نه باجل مرد. و این مخالفت نصّ قرآنست که گفت عزّ و علا: لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ. و ازین جاست که مفسّران گفتند درین آیت مضمر است که: و حانت آجالهم الی مضاجعهم.
وَ لِيَبْتَلِيَ اللَّهُ ما فِي صُدُورِكُمْ هر لام که در عربیت آید که نه «لام ملك» بود نه «لام امر»، آن را «لام ابتدا» گویند. چنان که تو کسی را گویی: فرا فلان ایدون و ایدون گوی. او جواب دهد: «تا بینم او را» این لام در سخن لام ابتداست معلّق بر ضمیر یا بر خطاب مخاطب. و «لیبتلی» و «لیمحص» در هر دو کلمه لام ابتداست.
و المحص «التقیة» یقال «فرس ممحوص»، اذا لم یكن فی حوافرها رهل.
و معنی الآیة: لیبتلی اللَّه ما فی صدوركم ایّها المنافقون فعل ما فعل یوم احد و لیمحص ای لیطهر و یكشف ما فی قلوبكم ایّها المؤمنون من الرّضا بقضاء اللَّه.
وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ ای بما یدور فی الافكار، و یعترض فی النفوس، و بما فی القلوب من النفاق و الایمان.
قوله تعالی: إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ... الآیة این خطاب با مؤمنانست، میگوید: ایشان که پشت بدادند بهزیمت، و از قتال دشمن برگشتند از میان شما که مؤمنان‌اید يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعانِ آن روز که جمع مؤمنان و جمع کافران همدیدار گشتند، و بر هم رسیدند، آن شیطان بود که در راه ایشان آمد، و ایشان

را بر آن ذلّت داشت، و آن كار ايشان را برآراست. و اين در راه آمدن شيطان و ايشان را از ثبات بيفكندن، بشومى آن بود كه فرمان رسول (ص) را خلاف كرده بودند، و مركز بگذاشته. پس ربّ العالمين ايشان را عذر نهاد و عفو كرد، گفت: وَ لَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ. و گفته‌اند كه معصيت ايشان آن بود كه پارسال به بدر رغبت كرده بودند در فداء مشركان، و بازفروختن ايشان، كه ببدر بدست آورده بودند، و بنكشتن ايشان، پس ربّ العالمين عذر ايشان بنهاد و آن معصيت ازيشان در گذاشت و عفو كرد و گفت: لَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ. مفسّران گفتند: عثمان بن عفان از ايشان بود، و رافع بن المعلى، و خارجة بن زيد، و حذيفة بن عتبة بن ربيعة، عثمان بن عقبه، و عمرو بن عقبه. مردى از ابن عمر پرسيد كه عثمان به بدر حاضر بود؟ گفت: نه، گفت: ببيعة الرضوان حاضر بود؟ گفت: نه، گفت: از جمله ايشان بود كه يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعانِ؟ گفت: بود. ابن عمر را گفتند كه: اين در عثمان عيب ميجويد باين كه مى‌گويد. ابن عمر گفت: اما بدر فانّ رسول اللَّه (ص) قد ضرب له بسهمه. امّا بيعة الرضوان فقد بايع له رسول اللَّه (ص) و يد رسول اللَّه خير من يد عثمان، و اما الذين تولوا منكم يوم التقى الجمعان فقد عفا اللَّه عنهم ان اللَّه غفور حليم.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ... جليل است و جبّار خداى كردگار نام‌دار، رهى‌دار، كه از كار رهى آگاه است، و رهى را پشت و پناه است. خود دارنده، و خود سازنده، كه خود كردگار و خود پادشاه است، و همه عالم او را سپاه است. سپاهش نه چون سپاه خلقان، كه ملكش نه چون ملك ايشان.

چون ملك او ملك نه، چون سپاه او كس را سپاه نه. سپاه مخلوق را اسپ و سلاح بايد، آلت و زينت بايد، فرهيب و حيلت بايد. سپاه حق بى‌نياز از فرهيب و حيلت، كمر بسته بر درگاه عزّت، تا خود چه آيد از فرمان و حكمت. سپاه او يكى پشه عاجز گماشته بر نمرود گربز، اينت گردن‌كش كزو قوى‌تر نه! و آنت پشّه كزو ضعيف‌تر نه! بنگر كه با وى چه كرد و چون گشت؟! سپاه ديگر لشكر ابابيل فرستاده باصحاب فيل، لشكرى چنان ضعيف بقومى چنان عظيم! بنگر تا چون دمار از ايشان برآورد، و روز ايشان بسر آورد؟! سپاه ديگر باد عقيم فرو گشاده بر عاديان عمالقه و جبابره آن زمان، ايشان را چنان كرد كه كَأَنَّهُمْ أَعْجازُ نَخْلٍ خاوِيَةٍ، فَهَلْ تَرى لَهُمْ مِنْ باقِيَةٍ؟ سپاه ديگر رعب است بر دل كافران از هيبت محمد (ص) خاتم پيغامبران، هنوز بدو نارسيده، يك ماهه راه ميان شان مانده، و از ترس و بيم جانشان بر لب رسيده! ازين جا گفت مصطفى (ص): «نصرت بالرّعب مسيرة شهر».

و ربّ العالمين اين منشور درگاه رسالت را از قرآن مجيد توقيع بر زده كه: سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ.

و از آثار هيبت محمد (ص) بر دل كافران و امارات فزع در دل بيگانگان، يكى قصه بو جهل است با آن مرد ثقفى كه شتران داشت و بوى فروخت، و قصه‌آنست كه: على (ع) و ابن عباس (رض) گفتند: شبى جبرئيل امين (ع) ندا در عالم داد كه: «معاشر الناس ما قعودكم و قد بعث اللَّه عزّ و جلّ اليكم نبيّا من ولد لوى بن غالب، يقال له محمد بن عبد اللَّه بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف.

گويند: جوانى از قبيله ثقيف آواز جبرئيل بشنيد، برخاست و ده تا شتر در پيش گرفت. و روى به مكه نهاد. چون در مكه شد، جماعتى را ديد از صناديد و سادات قريش. جوان گفت: «ا فيكم محمد؟»

ابو جهل فرا وى جست و گفت كه: اى جوان اين چه سخن است كه مى‌گويى؟ و محمد كه باشد؟ گفت: آن پيغامبر كه بشما فرستادند. گفت: هيچ پيغامبر بما نفرستادند. جوان گفت: من شبى نشسته بودم و از هوا ندايى شنيدم بدين صفت. ابو جهل گفت: آن آواز شيطان بود كه بشما افسوس ميداشت. ثقفى گفت: خواهم كه تو روى وى بمن نمايى، تا ببينم. گفت: ترا روى وى ديدن بكار نيست، كه وى مردى جادوست، ترا فريب دهد. ثقفى گفت: تو در حق وى سخن بس درشت مى‌گويى، مگر ميان شما خشونتى است؟ كسى ديگر بود كه همين گويد كه تو مى‌گويى؟ گفت: آرى عمّ من وليد بن مغيرة. گفت: عمّ تو بر موافقت تو و هواى تو سخن گويد، ديگرى بايد. گفت: عمّ محمد، بو لهب عبد العزى بن عبد المطلب.

پس بر بو لهب شدند. بو لهب همان گفت كه بو جهل گفت. پس ثقفى گفت: «اوّه! ضلّ سعيى! و ذهبت

ايّامى!»
اكنون كيست كه شتران من بخرد؟ بو جهل گفت: من بخرم. بچند فروشى؟ گفت: بدويست دينار. گفت: خريدم و بده ديگر. گفت: اين ده چرا افزودى؟ گفت: بشرط آنكه بر محمد (ص) نروى، و سخن وى نشنوى. ثقفى را تهمتى در دل افتاد، شتران را بگذاشت و رفت سوى كعبه، مصطفى (ص) را ديد در نماز بركوع، و نور روى وى بر شراك نعلين افتاده. با خود گفت: ما هذا بوجه ساحر و لا كذّاب! و اللَّه ما انت الّا صادق.
و مصطفى (ص) هم چنان در نماز مى‌بود، و ثقفى بازگشت بطلب شتران خود آمد، تا بغرفه ابو جهل. ابو جهل بر غرفه بود، گفت: يا ابا الحكم يا شتران رد كن يا بها بده. ابو جهل گفت: «هيهات ما لك عندى مال و لا نوق، لانّك نقضت الشّرط»
ثقفى گفت: «كذبت و اللَّه فى امر محمد، ما هو بساحر و لا كذّاب بل هو نبىّ صادق.»
ابو جهل گفت: «و اللّات و العزّى لا اعطينّك شيئا ابدا»
، ثقفى گريان و دلتنگ بازگشت. عبد اللَّه زبعرى بر طريق استهزاء فراز آمد، و نرم نرم گفت: يا ثقفى! خواهى كه با حقّ خود رسى، رو محمد (ص) را با خود بياور، كه او را هيبتى است بر دلها تا حق تو بستاند. ثقفى آمد بحضرت مصطفى (ص) و از هيبت كه بر او تافته بود سخن نمى‌يارست گفت، و لرزه بر اندام وى افتاده.
مصطفى (ص) گفت: اى جوانمرد مترس كه من پيغامبر رحمتم، آن گه گفت: يا غلام آن آواز شنيدى از آسمان كه گفتند: «ما قعودكم و قد بعث فيكم نبىٌّ من لوى بن غالب»؟
گفت: شنيدم، حبيبى!
صوت من كان ذاك؟
گفت: صوت جبرئيل. مصطفى (ص) گفت: ديدى كه عبد اللَّه زبعرى با تو نرم نرم گفت كه: بيار محمد را تا با حق خود رسى؟ ثقفى گفت: اشهد بشعرى و جلدى و بشرى و دمى مخلصا ان لا اله الا اللَّه، وحده، لا شريك له، و انّك محمدا عبده و رسوله.
گفت: اكنون كه ايمان آوردى من با توام تا ترا بحق خود رسانم. آن گه گفت ثقفى را كه: تو از پيش برو بدر سراى بو جهل كه تو در من نرسى. ثقفى از پيش برفت و مصطفى (ص) بر ديدار ابو جهل كه از غرفه مينگرست يك گام از مسجد برداشت و ديگر بدر سراى بو جهل بر زمين نهاد. ثقفى خواست تا گويد: يا ابا الحكم، مصطفى (ص) گفت: چنين مخوان او را، بآن كنيت خوان كه اللَّه او را داد كه «يا ابا جهل». آن گه مصطفى (ص) او را سه بار خواند يا ابا جهل! و جواب مى‌نداد. پس از سه بار جواب داد: لبيك لبيك يا محمد (ص) و سعديك و كرامة لك.
و فرود آمد از غرفه، گونه روى وى بگشته و عقل زائل شده و زبان سست گشته، و بهمه اندام لرزه در افتاده، گفت: چه حاجت دارى يا محمد؟ گفت: حق اين مرد بگزار بتمامى. گفت: نعم يا محمد! على الراس و العين.
آن گه كنيزك را بخواند و كيسه زر و ترازو بخواست، و دويست دينار بركشيد و بوى داد. مصطفى (ص) گفت: ده دينار ديگر چنان كه گفته‌اى. بو جهل ده دينار ديگر بر كشيد و بوى داد و گفت: «هى لممشاك يا محمد! فانه لم يكن فى حسابى».
آن گه ابو جهل گفت: يا محمد! هيچ حاجت ديگر دارى؟ گفت: «نعم، الرّوضة الخضرة و العيش المقيم، ان تقول لا اله الا اللَّه و تقرّ بأنّى رسول اللَّه حقا».
ابو جهل گفت: يا محمد هر چه فرمايى از اهل و مال و فرزند فرمان بردارم. اما اين كلمه را طاقت ندارم كه بگويم. رسول (ص) بازگشت و گفت: يا غلام رو و آن قوم را گوى كه قدر ما نزد صاحب ايشان چندانست، و قدر او نزديك ما چونست؟ ثقفى رفت، و قصه بگفت. ابن الزبعرى با جماعتى برخاستند و گفتند: چونست كه صاحب ما بو الحكم ما را بتكذيب محمد مى‌فرمايد، و بآشكارا وى را ناسزا ميگويد، و پنهان او را تواضع ميكند، و كار وى راست ميدارد؟ خيزيد تا همه در دين محمد (ص) شويم. برين عزم بيرون آمدند، وليد بن مغيره را ديدند، قصه با وى بگفتند. وليد گفت: چندان توقف كنيد تا از وى بپرسيم كه آنچه كرد از بهر چه كرد؟ اگر معذور است او را معذور داريم. آمدند

بدر سرای بو جهل، او را خواندند هم بر آن صفت ترسنده و لرزنده بیرون آمد. ولید گفت: این چه حال است، و چه هیبت که در دل تو افتاده از محمد؟ گفت: یا عمّ! شتاب مکن و سخن من بشنو، اگر عذرم هست مرا معذور دارید، محمد را دیدم که از مسجد بیرون آمد، و اوّل گام که بر گرفت بدر سرای من بر زمین نهاد، آن گه مرا به بو جهل بر خواند، من خشم گرفتم، سنگی عظیم نهاده بود برداشتم تا بر سر وی فرو گذارم، و خلق را از وی باز رهانم. چون این همت کردم دست من با سنگ در گردن بماند و خشك شد گفتم: اگر آنچه محمد می‌گوید راست میگوید دستم گشاده شود. دستم گشاده گشت، و سنگ از دستم بیفتاد، همچون خمیر پاره‌ای. دیگر باره مرا به بو جهل برخواند همان همت کردم همان حال دیدم. سوم بار که مرا برخواند.
سنگ برگرفتم خشخشه‌ای شنیدم از پس خویش. باز نگرستم، شیری را دیدم سهمناك عظیم، که آتش از هر دو چشم وی می‌افروخت، و نیشها داشت چنان که نیش فیل، و بر یکدیگر می‌زد، و مرا گفت: «الویل لك! اجب محمدا و اقض حاجته و الّا و اله محمد قرصتك بانیابی هذه». فاخرجت رأسی الی محمد، و أجبته عند ذلك. یا عمّ! ان کنت معذورا فاعذرنی، و ان کنت معذولا فاعذلنی. فلما سمعوا ذلك، قالوا بأجمعهم انت معذور اذ کان الأمر کذلك.
قوله: مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ قیمت هر کسی ارادت اوست، و خواست هر کسی رهبر اوست. یکی دنیا خواست، یکی عقبی، و یکی مولی. خواست دنیا همه فرهیب و غرور، خواست عقبی همه شغل است و کار مزدور، و خواست مولی همه سور است و سرور! ار طالب دنیا خسته پندار و غرور است، ور طالب عقبی در بند حور و قصور است، طالب مولی در بحر فردانیت غرقه نور است.
ذو النون مصری گفت: الهی اگر از دنیا مرا نصیبی است به بیگانگان دادم و اگر از عقبی مرا ذخیره‌ای است بمؤمنان دادم. در دنیا مرا یاد تو بس، و در عقبی مرا دیدار تو بس! دنیا و عقبی دو متاع‌اند بهایی! و دیدار نقدی است عطائی! دلّال دنیا ابلیس است، سلعت خود در بازار خذلان بر من یزید داشته و آن را بر خلق می‌آراید. یقول اللَّه تبارك و تعالی اخبارا عنه: لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ. بایع ابلیس و مشتری کافر، و بها ترك دین و محض شرك. باز مصطفی (ص) دلّال بهشت در بازار عقبی بر من یزید عنایت داشته. اللَّه بایع و مؤمن مشتری، و بها کلمه لا اله الا اللَّه.
قال النبی (ص): «ثمن الجنة لا اله الا اللَّه».
پیر طریقت گفت: قومی بینم باین جهان ازو مشغول، قومی بآن جهان ازو مشغول، قومی از هر دو جهان بوی مشغول. گوش فرا داشته که تا نسیم سعادت از جانب قربت کی دمد؟ و آفتاب وصلت از برج عنایت که تابد؟ بزبان بیخودی و بحکم آرزومندی می‌زارند و می‌گویند: «کریما! مشتاق تو بی تو زندگانی چون گذارد؟
آرزومند بتو از دست دوستی تو یك کنار خون دارد!»

بی تو ای آرام جانم زندگانی چون کنم	چون نباشی در کنارم شادمانی چون کنم

27 النوبة الاولى
قوله تعالی: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای ایشان که بگرویدند، لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا چون ایشان مبید که کافر شدند، وَ قالُوا لِإِخْوانِهِمْ و قومی را گفتند از برادران و دوستان خویش، إِذا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ آن گه که بسفر شدند (از بهر تجارت و در آن سفر بمردند)، أَوْ كانُوا غُزًّى یا بغزا شدند (و در آن غزا کشته شدند)، لَوْ كانُوا عِنْدَنا اگر بنزدیك ما بودندی (و بنشدندی)، ما ماتُوا در سفر نمردندی، وَ ما قُتِلُوا و در غزا کشته نشدندی لِيَجْعَلَ اللَّهُ تا کند خدای، ذلِكَ آن سفر و غزای ایشان (بسخن ایشان)، حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ در بغی و حسرتی در دلهای کسان آن مردگان و کشتگان، وَ اللَّهُ يُحْيِي وَ يُمِيتُ و اللَّه است که می‌زنده کند و می‌میراند، وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (156) و خدای بآنچه شما می‌کنید بیناست و دانا.
وَ لَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ و اگر کشتند شما را در راه خدا، أَوْ مُتُّمْ یا بمیرید، لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَحْمَةٌ آمرزشی از خدا و رحمتی که بشما رسد و شما بآن رسید، خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ (157) به است از آنچه

شما می‌گرد کنید درین جهان.
وَ لَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ و اگر بمیرید یا بکشند شما را، لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ (158) با خدای می‌انگیزانند شما را.
فَبِما رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ بنهمار بخشایشی از خدای لِنْتَ لَهُمْ چنین نرم بودی و خوشخوی امّت را، وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا و اگر تو درشت بودی غَلِيظَ الْقَلْبِ ستبر دل بی‌رحمت، لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ. باز پراكندندی از گرد بر گرد تو، (و حلقه صحبت تو شکسته گشتی)، فَاعْفُ عَنْهُمْ فرا گذار ازیشان، وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ و آمرزش خواه ایشان را، وَ شاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ و با ایشان باز گوی در کاری که پیش آید، فَإِذا عَزَمْتَ آن گه که عزم کردی و بر آهنگ کار خاستی، فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ پشت بخدای باز کن، إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ (159) که خدای دوست دارد کار بوی سپارندگان و پشت باو بازکنندگان.
النوبة الثانية
قوله تعالی: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا الآية این پندیست که خدای تعالی مؤمنان را میدهد که شما چون منافقان مباشید، و شك و نفاق بدل خود راه مدهید، و آنچه ایشان گویند مگوييد. و گفت ایشان آن بود که: عبد اللَّه بن ابی سلول و جماعتی از منافقان که روز احد بوقعت حاضر نبودند فرا عبد اللَّه بن رباب و اصحاب او گفتند که این برادران و پیوستگان ما که بسفر تجارت شدند و در آن سفر بمردند یا بغزاء احد شدند و در آن غزا کشته شدند، إِذا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ فماتوا أَوْ كانُوا غُزًّى فقتلوا هر دو کلمه درآیت مضمر است. «غزّی» جمع غازی است، فعّل من الغزو. گفتند اگر ایشان بیرون نشدندی بسفر، نمردندی، و ایشان را در غزو نکشتندی، و این سخن از ایشان تکذیب قدر است. ربّ العالمين گفت: لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ ای لیجعل ظنّهم انّهم: لو لم یحضروا الحرب لا ندفع القتل عنهم، حسرة فی قلوبهم. این بآن کرد تا ایشان ظن برند که: اگر بقتال و حرب نشدندی ایشان را نکشتندی، و این ظن در دل ایشان حسرت و دریغ فرو آورد، و رنجوری بیفزود. اللَّه تعالی مؤمنان را ازین گفت نهی فرمود، تا آن حسرت در دل ایشان نبود چنان که در دل منافقان. آن گه خبر داد که: موت و حیات در قدرت اللَّه است و بمشیّت اوست، آن را وقتی است معین. و هنگامی نامزد کرده گفت: وَ اللَّهُ يُحْيِي وَ يُمِيتُ خدای است که زنده میدارد نه مقام و زیرکی، و اوست که می‌میراند نه سفر و دلیری. چون فراز آید در سفر و در حضر بنگردد و آن را مردی نبود.
قال النبی (ص): «مثّل للانسان الأجل و الأمل. فمثل الاجل خلفه و الأمل امامه، فبينما هو يؤمّل امامه، اذ أتاه اجله فاختجله».
قوله: وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ اگر بیا خوانی قراءت مکی و حمزه و کسایی است با الذين كفروا شود. و اگر بتا مخاطبه خوانی قراءت باقی است با يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شود.
قوله تعالى: وَ لَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ... الی آخر الآیتین نافع و اکثر اهل کوفه «متنا و متم» و هر چه ازین باب آید بکسر میم خوانند. و باقی بضم میم خوانند. ایشان که بکسر خوانند فعل «مات، یمات، متّ» نهند چنان که «خاف، یخاف، خفت» و «هاب، یهاب، هبت». و ایشان که بضم خوانند فعل آن «مات، یموت» نهند چنان که کان یکون، قال یقول.
قوله مِمَّا يَجْمَعُونَ حفص تنها بیا خواند بر فعل غائب. و دیگران بتاء مخاطبه خوانند. رب العالمين درین دو آیت مؤمنان را بمرگ تهنیت کرد، و مرگ ایشان مرگ کرامت کرد. و على الجمله مرگ بر دو قسم است: یکی در راه خدا، دیگر در راه شیطان. اما آنچه در راه خدا بود یکی مرگ شهیدانست که در سبیل خدا کشته شوند، چنان که اینجا گفت: وَ لَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ. دیگر مرگ عارفانست که در رضاء خدا و خوشنودی از وی بمیرند، چنان که گفت: «او متّم» یعنی فی سبیل اللَّه و رضاه من غير قتل. و هم الّذين
قال فيهم النبی: «انّ للَّه عبادا يصونهم عن القتل و الزلازل و الاسقام، يطيل اعمارهم فی حسن العمل، و يحسن ارزاقهم، و يحييهم فی عافية، و يقبض ارواحهم فی عافية على الفرش، و يعطيهم منازل الشهداء.»
این دو گروه ایشانند که مرگ ایشان را تحفه است، چنان که مصطفی (ص) گفت: «تحفة المؤمن الموت».

و سر انجام ايشان آنست كه اللَّه گفت: الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ اما آن مرگ كه در راه شيطان بود نيز بر دو قسم است: يكى آنكه بيگانه زادند او را و بيگانه مرد. رب العالمين در وصف ايشان گفت: وَ لَوْ تَرى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَراتِ الْمَوْتِ. ديگر آنست كه: مسلمان زادند او را و كافر مرد. آن مسكين چون در سكرات مرگ افتد روى معرفتش بنكرت سياه شود، جان از تن بر آيد، و ايمان از دل بر آيد، تن ماند بى‌جان، و دل ماند بى‌ايمان. ضربت ملك الموت بر تن آيد و قطيعت ملك بر دل افتد، بيچاره سالها در مسلمانى رفته و بر كفر مرده! مسلمانان بر وى نماز كرده، و وى خود رانده! سرانجام اين دو فرقت آنست كه رب العالمين گفت: لا بُشْرى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَ يَقُولُونَ حِجْراً مَحْجُوراً. و به قال النبى (ص): «الا انّ بنى آدم خلقوا على طبقات شتّى، فمنهم من يولد مؤمنا، و يحيى مؤمنا، و يموت مؤمنا».
و منهم من يولد كافرا، و يحيى كافرا، و يموت كافرا. و منهم من يولد مؤمنا، و يحيى مؤمنا و يموت كافرا. و منهم من يولد كافرا و يحيى كافرا و يموت مؤمنا.
قوله تعالى: فَبِما رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ. «ما» صله است يعنى فبرحمة من اللَّه لنت لهم يا محمد فى القول، و سهلت اخلاقك لهم، و كثر احتمالك فلم تسرع اليهم بما كان منهم يوم احد.
وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا فى القول غَلِيظَ الْقَلْبِ فى الفعل.
لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ اى لتفرّقوا عنك.
روت عائشة قالت قال رسول اللَّه (ص): «انّ اللَّه امرنى بمداراة الناس كما امرنى باقامة الفرائض».
و قال (ص): «من سرّه ان يقيه اللَّه من فور جهنم يوم القيامة و يجعله فى ظله فلا يكون غليظا على المؤمنين و ليكن بهم رحيما.»
قوله: فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ مشاورت و تشاور، و شورى آنست كه هر كس راى و دانش ديگر كس جويد، و استصواب وى از دل وى بيرون آرد. از «شور» گرفته‌اند و آن استخراج است. و رب العالمين مؤمنان را در مشاورت بستود آنجا كه گفت: وَ أَمْرُهُمْ شُورى بَيْنَهُمْ. و قال النبى (ص): «اذا كان امراءكم خياركم، و اغنياءكم سمحائكم، و امركم شورى بينكم، فظهر الارض خير من بطنها. و اذا كان امرائكم شراركم و اغنياءكم بخلاءكم و لم يكن امركم شورى بينكم، فبطن الارض خير من ظهرها».
و قال (ص): «ما سعد احد برأيه و لا شقى عن مشورة».
عبد الرحمن بن عوف گفت: روز بدر مشاورت كرديم لا جرم نصرت ديديم، و بر كافران شكستگى و هزيمت آمد. و روز احد مشاورت بگذاشتيم تا عتاب آمد، چنان كه ديديم، و رسيديم بآنچه رسيديم.
اوزاعى گفت: بيشترين كه هلاك شدند ازين امت بعجب و ترك مشاورت هلاك شدند. و آنچه مصطفى (ص) گفت: «لا تستضيئوا بنار المشركين».
گفته‌اند كه: معنى آنست كه: لا تستشيروا المشركين فى شىء من امركم. پس معنى وَ شاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ، و اللَّه اعلم، آنست كه: با مؤمنان مشاورت كن در كارى كه پيش آيد. از ابن عباس روايت كردند كه گفت: وَ شاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ قال ابو بكر و عمر: اگر كسى گويد چونست كه مصطفى (ص) را به مشاورت فرمودند، و او را داناترين خلق و زيرك‌ترين جهانيان بود، وحى بوى پيوسته از آسمان، و فرمان وى بر خلق بهر چه فرمايد اگر خواهند و گر نه روان، پس وى را چه حاجت باين مشاورت؟ جواب آنست: كه ايشان قومي از سادات عرب بودند، و از مصطفى (ص) اكرام و استمالت توقع مى‌كردند. رب العالمين بمشاورت فرمود اكرام ايشان را، و برداشت قدر ايشان را. هر چند كه رأى ايشان هم رأى وى بودى، و اعتماد و وثوق همه بر صواب ديد وى بودى، اما اكرام ايشان در آن حاصل شدى و دل ايشان خوش گشتى. و نيز گفته‌اند مشاورت بدان كرد تا سنتى باشد بعد از وى تا بقيامت. و هر كسى كه كارى كند، بمشاورت كند تا بصلاح رسد، و بسداد نزديكتر بود.
آن گه گفت: فَإِذا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ حقيقة التوكل شهود التقدير و استراحة القلوب عن كل التدبير. يا محمد (ص)! چون از شورى عزم كردى، و قصد را جمع كردى، و كار پيش گرفتى، پشت باللّه باز كن نه بمشاورت با ايشان. يعنى مپندار كه جز باللّه ترا كارى از پيش شود، يا مرادى برآيد. و اليه الاشارة بقوله تعالى: أَ لَيْسَ اللَّهُ بِكافٍ عَبْدَهُ و وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ. و متوكلى چون خليل

برنخاست که گفت: حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ. آن گه حقیقت و معنی آن بجای آورد که چون جبرئیل در هوا بر وی رسید و گفت: «ا لك حاجة؟» جواب داد که: «امّا اليك فلا». این برای آن گفت تا بگفت «حسبی اللَّه» وفا کند. لا جرم رب العالمین وی را در آن وفا بستود و از وی بپسندید و گفت: وَ إِبْراهِيمَ الَّذِي وَفَّى. و به داود وحی آمد که: یا داود! هیچ بنده نیست که بر من توکل کند، وز همه جهانیان دست در ما زند. و اگر چه همه آسمان و زمین بمکر و کید وی برخیزند که نه وی را از آن خلاص دهم، و از همه اندوه برهانم. سعید بن جبیر گفت: مرا کژدمی درگزید، مادرم سوگند برنهاد که دست فرا ده تا افسون کنند، گفتا برای سوگندان مادر، آن دیگر دست که بسلامت بود فرا افسونگر دادم، و آنکه بر آن رنج و درد بود ندادم، برای آن خبر که مصطفی (ص) گفته است: متوکل نباشد کسی که افسون و داغ کند. و این در آن خبر است که مصطفی (ص) گفت: «أريت الامم بالموسم فرأيت امّتى قد ملئوا السهل و الجبل، فاعجبنى كثرتهم و هيبتهم، فقيل لى أ رضيت؟ قلت نعم! قال و مع هؤلاء سبعون الفا يدخلون الجنة بغير حساب. لا يكتوون و لا يتطيّرون و لا يسترقون و على ربهم يتوكلون. فقام عكاشة بن محصن فقال: يا رسول اللَّه ادع اللَّه ان يجعلنى منهم، فقال (ص): اللّهمّ اجعله منهم. فقام آخر فقال: ادع اللَّه ان يجعلنى منهم. فقال: سبقك بها عكاشة».
سهل بن عبد اللَّه التستری گفت: توکل حال رسول خداست و کسب سنت وی است، هر که بر کسب طعن کرد بر سنت وی طعن کرد، و هر که بر توکل طعن کرد بر ایمان طعن کرد. آن گه گفت: اگر از حال رسول (ص) درمانی، نگر تا سنت او دست بنداری! گفتند: یا شیخ! آن توکل که حال وی بود عبارت از آن چه نهیم؟ گفت: «قلب عاش مع اللَّه بلا علاقة». و هو المشار اليه بقوله تعالى: ما زاغَ الْبَصَرُ وَ ما طَغى.
و قال (ص): «من سرّه ان يكون اقوى النّاس فليتوكّل على اللَّه، و من سرّه ان يكون اسعد النّاس فليتّق اللَّه، و من سرّه ان يكون اغنى النّاس فليكن بما فى يد اللَّه اوثق منه بما فى يده».
النوبة الثالثة
قوله تعالى: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا... الآية هم نواخت است و هم سیاست! هم کرامت و هم اهانت. مؤمنان را کرامت است و کافران را اهانت.
دوستان را نواختست و دشمنان را سیاست. میگوید: ای شما که مؤمنان‌اید فرمان ما را گردن نهادگان، و دوستی ما را بجان و دل خواهان، چون کافران مباشید، و خوی ایشان مگیرید، و راه ایشان مروید! ایشان بیگانگان‌اند و شما آشنایان، ایشان راندگان‌اند و شما خواندگان. ایشان حزب شیطان‌اند و شیطان را مهمان: أُولئِكَ حِزْبُ الشَّيْطانِ أَلا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطانِ هُمُ الْخاسِرُونَ. شیطان ایشان را می‌خواند تا بدوزخ کشد و بکام خود کند، إِنَّما يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحابِ السَّعِيرِ. و شما که مؤمنان‌اید حزب خدااید، و خدا را مهمان! امروز از آنجا که عرفان و فردا در فردوس جاودان! أُولئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. اللَّه شما را میخواند بدعوت تا بنوازد بمغفرت و رحمت، يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ و شما را رحمت و مغفرت به از جهان و هر چه در جهان. اینست که رب العالمین گفت: لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَحْمَةٌ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ. و این بس عجب نیست که مؤمنان را بفضل خود بمغفرت خود رساند. ازین عجب‌تر آنست که دوستان را بلطف خود به حضرت احدیت خود برد. این است که گفت تعالی و تقدس: وَ لَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ. اذا كان المسير الى اللَّه طاب المسير الى اللَّه، طوبى لمن كان مسيره الى اللَّه، و حدثيه فى اللَّه، و جليسه هو اللَّه، و اللَّه لا اله الا اللَّه!

و انّ صباحا نلتقى فى مسائه — يكون على قلب الغريب حبيبا
کنون که با تو بهم صحبت اوفتاد مرا — دعا کنم که وصالت خجسته باد مرا

فَبِما رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ ای سیّد سادات! ای مهتر کائنات! کریم و مهربانی، لطیف و رحیم بر همگانی، همه را بر سنن صواب می‌رانی، همه را بر مائده عزّت می‌خوانی، و بسعادت جاودانه میرسانی. یتیمان را چون پدری، بیوه زنان را چون شوهری. آشنا را نوازنده‌ای، و بیگانه را راه نماینده. جهانیان را عین رحمتی، رهیگان را سبب کرامتی. ای سید! این همه هست، و نگر تا خود را

نه بینی! وز مکتسبات خود ندانی، کان همه مائیم، و ما بودیم، و ما نواختیم، و ما ساختیم، و ترا بران داشتیم، و بخوش خویی بداشتیم. ای مهتر! با مؤمنان و دوستان همچنین میباش، هم باین مهربانی و هم باین خوشخویی، وَ اخْفِضْ جَناحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ.
اما با کافران و منافقان لختی درشت‌تر شو، و با ایشان جهاد کن. یا أَيُّهَا النَّبِيُّ جاهِدِ الْكُفَّارَ وَ الْمُنافِقِينَ وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ. بسا فرقا که میان حبیب و میان کلیم است! حبیب را بدرشتی فرمود در کافران، و باز خواند از مداهنت، که در خوی وی همه رفق و لین بود. و کلیم را بضدّ این گفت: فَقُولا لَهُ قَوْلًا لَيِّناً بنرمی و رفق فرمود، و باز خواند او را از حدّت و غلظت که در وی بود.
ثم قال: وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ یا سیّد! اگر تو یاران خود را شراب توحید صرف، بی‌آمیغ حظوظ دهی، بگریزند، و نیز گرد تو نگردند. یا سید! حوصله ایشان بر نتابد آنچه حوصله تو برتابد. کسی که شام و چاشتش بحضرت احدیت بود دیگران را با وی چه برابری بود و چه مناسبت؟! سیّد صلوات اللَّه علیه از خود این خبر داد که: لست کاحدکم، اظل عند ربی یطعمنی و یسقینی. وقتی دیگر میگفت: لی مع اللَّه وقت لا یسعنی فیه ملك مقرب و لا نبی مرسل.
مصطفی (ص) خلق را این ادب دین در آموخت و گفت: «کلّموا الناس علی قدر عقولهم».
با هر کسی سخن بقدر عقل وی گوئید، و آنچه برنتابد بر وی منهید.

هر کسی را جام او بر جان او همسان کنید	هر کسی را نقل او با عقل او هم برنهید

فَاعْفُ عَنْهُمْ ای سید! تقصیری که کرده‌اند در حق تو و در کار تو، عفو کن از ایشان، و فرا گذار. و بآنچه تقصیر کردند در اداء حقوق ما، تو ایشان را شفیع باش، و از ما آمرزش خواه.
فَاعْفُ عَنْهُمْ اشارت بجمع است از بهر آنکه حکم است و حاکم خداست بحقیقت، و رسول بر تبعیت.
وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ اشارت بتفرقت است که مقام تذلّل و عبودیت است، این است سنّت خداوند عزّ کبریائه با انبیاء و اولیاء، گه ایشان را در جمع دارد گه در تفرقت. جمع بی‌تفرقت کفر است، و تفرقت بی جمع شرك. جمع عین حقیقت است و تفرقت راه عبودیت. آن کس که این دو خصلت در وی مجتمع شد بر جاده سنت و جماعت افتاد، و بر طریقت و شریعت مستقیم گشت.
وَ شاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ یا سید! احوال روندگان درین راه مختلف است: یکی مقصّر است ازو عفو کن. یکی تائب است از بهر وی آمرزش خواه. یکی مطیع است با وی مشاورت کن.
فَإِذا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ عزم را حقیقتی است، و مایه حقیقت آن درستی مراد است. و جمع دل، مایه آن صلابت است در دین، و غیرت بر أمر، و استقامت وقت. و عزم را سه قسم است: یکی عزم توبه، دیگر عزم خدمت، سدیگر عزم حقیقت. و بناء همه بر توکل است. و توکل را اصلی است و شرطی و ثمرتی: اصل آن یقین است و شرط آن ایمان، و هو المشار الیه بقوله تعالی: وَ عَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ و ثمره آن محبت حق عزّ و جل، و ذلك فی قوله تعالی إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ.
استاد ابو علی دقاق گفت: توکل را سه رتبت است: او توکل، پس تسلیم، سوم تفویض. توکل بدایت است، تسلیم وساطت، و تفویض نهایت. توکل صفت عوام است، تسلیم صفت خواص، تفویض صفت خاص الخاص. توکل صفت انبیاء است علی العموم، تسلیم صفت ابراهیم (ع) علی الخصوص، و تفویض صفت خاتم النبیین مصطفی (ص) علی اخص الخصوص. صاحب توکل گوش بر وعده حق دارد. صاحب تسلیم با علم حق آرام دارد. صاحب تفویض بحکم اللَّه رضا دهد. او که با توکل است طالب عطا است، او که با تسلیم است منتظر لقاء است، و او که با تفویض است در مجمع روح و ریحان آسوده رضاء است. این است که رب العالمین گفت: وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.

28 النوبة الاولى

قوله تعالی: إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ اگر یاری دهد اللَّه شما را، فَلا غالِبَ لَكُمْ باز شکننده‌ای نیست شما را، وَ إِنْ يَخْذُلْكُمْ و اگر خوار کند شما را و فرو گذارد، فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ کیست آنکه یاری دهد شما را؟ مِنْ بَعْدِهِ از پس فرو گذاشتن او، وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (160) و ایدون باد که بخدای سپارند

گرويدگان كار خويش را.
وَ ما كانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ و نبود هرگز بسزا پيغامبرى را كه خيانت كند در غنيمت بخشيدن ميان غازيان، وَ مَنْ يَغْلُلْ و هر كه خيانت كند بچيزى، يَأْتِ بِما غَلَّ يَوْمَ الْقِيامَةِ آن چيز آرد فردا برستاخيز، ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ ما كَسَبَتْ پس آن گه بهر تنى گزارند پاداش آنچه كرد، وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ (161) و هيچ كس را ازيشان از پاداش نيكى چيزى بنكاهند.
أَ فَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَ اللَّهِ باش كسى كه بر پى رضوان خدا رود و جستن خوشنودى وى، كَمَنْ باءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ هم چون كسى بود كه باز آيد و باز گردد بخشم از خداى، وَ مَأْواهُ جَهَنَّمُ و بازگشتن گاه او دوزخ، وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ (162) و بد شدن گاهى كه آنست.
هُمْ دَرَجاتٌ ميان اين دو گروه برتريها و فروتريها است، عِنْدَ اللَّهِ نزديك خداى، وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِما يَعْمَلُونَ (163) و اللَّه بينا و دانا است بآنچه ميكنند.
لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ بدرستى كه خداى سپاس نهاد، عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بر گرويدگان إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ كه فرستاد در ميان ايشان بايشان، رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ فرستاده‌اى هم از ايشان، يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِهِ تا ميخواند بر ايشان سخنان وى، وَ يُزَكِّيهِمْ و ايشان را پاك (و هنر افزاى) ميكند، وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ و در ايشان مى‌آموزد نامه وى، وَ الْحِكْمَةَ و دانش راست خود، وَ إِنْ كانُوا مِنْ قَبْلُ و نبودند از پيش فا لَفِي ضَلالٍ مُبِينٍ (164) مگر در گمراهى آشكارا.
أَ وَ لَمَّا أَصابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ باش هر گه كه بشما رسد چيزى كه رسد، قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْها از نابايسته‌اى كه شما از دشمن بدو چندان رسيده‌ايد از پيش فا، و بهره يافته‌ايد از ايشان، قُلْتُمْ أَنَّى هذا گفتيد كه اين چونست؟ قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ بگوى آن از نزديك شما است (و شومى كرد شما)، إِنَّ اللَّهَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (165) خداى بر همه چيز توانا است.
وَ ما أَصابَكُمْ و آنچه بشما رسيد، يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعانِ آن روز كه هام ديدار شد هر دو گروه به احد، فَبِإِذْنِ اللَّهِ آن بخواست خداى بود، وَ لِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ (166) و آن را تا ببيند كه گرويدگان براستى و درستى كه‌اند؟
وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ نافَقُوا و تا ببينند ايشان كه منافق شده‌اند، وَ قِيلَ لَهُمْ و منافقان را گفتند: تَعالَوْا قاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بيائيد كشتن كنيد از بهر خداى، أَوِ ادْفَعُوا يا از مؤمنان دفع كنيد بر جاى، قالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتالًا ايشان گفتند: اگر ما دانيم كه جنگ خواهد بود لَاتَّبَعْناكُمْ ما با شما بيائيم. هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمانِ ايشان آن روز كه آن سخن گفتند بكفر نزديكتر بودند كه بايمان، يَقُولُونَ بِأَفْواهِهِمْ ميگويند بزبانهاى خود ما لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ چيزى كه در دلهاشان نيست، وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما يَكْتُمُونَ (167) و خداى داناتر (همه دانايان) است بآنچه نهان ميدارند (در دلها از انديشها و نيّتها).
الَّذِينَ قالُوا ايشان كه گفتند، لِإِخْوانِهِمْ برادران خود را كه شهيد شدند، وَ قَعَدُوا و خود بنشستند در خانها، لَوْ أَطاعُونا اگر فرمان ما ببردندى و بنشدندى، ما قُتِلُوا ايشان را نكشتندى، قُلْ پيغامبر من گوى، فَادْرَؤُا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ باز داريد از خويشتن خويش مرگى را، إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ (168) اگر مى‌راست گوئيد.

النوبة الثانية

قوله تعالى: إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلا غالِبَ لَكُمْ... الآية.
روى جابر بن عبد اللَّه أنّ النّبي (ص) قال: ما من امرئ مسلم يخذل امرأ مسلما فى موضع، ينتهك فيه حرمته و ينتقص فيه من عرضه الّا خذله اللَّه تعالى فى موضع يحبّ فيه نصرته. و ما من امرئ ينصر مسلما فى موضع ينتقص من عرضه و ينتهك فيه من حرمته، الّا نصره اللَّه فى موضع يحبّ نصرته.
اهل سنّت را درين خبر و درين آيت حجّت تمام است، و دليل روشن بر قدريه و معتزله، كه ايشان منكرند كه خداى عزّ و جلّ اگر خواهد بنده را خوار كند، و خذلان خود بر وى آرد. و اين مخالفت كتاب و سنت است و خرق اجماع مسلمانان، كه بر زبان خلق بسيار رود كه كسى را كه رنج رساند: خذله اللَّه. چنان كه گويند: «قاتله اللَّه»، «لعنه اللَّه» و اگر جائز نبودى بر زبان عامه خلق اين كلمه روان نبودى.

و معنی آیت آنست که اگر خدای شما را عزیز کند، و نصرت دهد، کس را نرسد و نبود از مردمان که شما را باز شکند و خوار کند. و اگر بعکس این باشد که اللَّه شما را خوار کند، و سستی در کار و هزیمت از دشمن پیش آرد، فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ ای لا ینصرکم احد مِنْ بَعْدِهِ یعنی بعد از خذلان خدا، کس شما را نصرت ندهد و عزیز نکند. و قیل معناه لا تترکوا امری للنّاس، و ارفضو النّاس لأمری.
و یقرب منه
قوله (ص): من التمس رضا اللَّه بسخط النّاس کفاه اللَّه مؤنة النّاس و من التمس رضا النّاس بسخط اللَّه، وکّله اللَّه الی النّاس.
وَ ما كانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ قراءت مکی و عاصم و ابو عمرو بفتح «یا» و ضم غین است. و معنی آنست که: هیچ پیغامبری را سزا نیست که خیانت کند در مال غنیمت قسمت کردن. و باقی بضمّ یا و فتح غین خوانند، بر معنی آنکه هرگز روا نبود پیغامبری را که با وی خیانت کردندی در غنیمت بخشیدن.
سبب نزول این آیت آن بود که روز بدر در مال غنیمت، قطیفه‌ای بود سرخ رنگ و باز نیافتند. قومی گفتند: مگر رسول خدا (ص) از میان برگرفته است. رب العالمین آیت فرستاد و رسول خود بالخصوص و جمله انبیاء را بالعموم از خیانت مبرّا کرد. و گفته‌اند که: جماعتی از اقویا الحاح کردند بر مصطفی (ص) تا مال غنیمت از دیگران باز گیرد و بایشان دهد، رب العالمین آیت فرستاد. یعنی که: اگر چنان کند خیانت باشد با اصحاب او، و هیچ پیغامبر را سزا نبود که با اصحاب خویش خیانت کند. بلکه سویّت نگه دارد، و آنچه دهد بانصاف دهد، و عدل کند.
محمد بن اسحاق بن یسار گفت: قومی عرب کراهیت میداشتند آنچه در قرآن بود از عیب دین ایشان و سبّ بتان، می درخواستند از رسول (ص) تا آن را پنهان کند.
ربّ العالمین گفت: اگر پنهان کند خیانت باشد و پیغامبر را سزا نبود که در باب وحی خیانت کند، و چیزی از حق باز گیرد و مداهنت کند. یقال: غلّ، یغلّ، غلولا، و اغلّ یغلّ اغلالا، اذا خان. و أصله من الغلل، و هو دخول الماء فی خلل الشّجر. و منه الغلّ، الحقد لأنّه عداوة فی النّفس، و منه الغلیل، حرارة العطش فی النّفس، و منه الغلالة، شعار تحت البدن خاصّة.
قوله: وَ مَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِما غَلَّ ای حاملا له علی ظهره، يَوْمَ الْقِيامَةِ تفسیر این آیت در آن خبر است که مصطفی (ص) گفت: «لا الفینّ احدکم یجیء یوم القیامة و علی رقبته بعیر له رغاء، فیقول یا رسول اللَّه اغثنی فأقول لا املك لك شیئا قد أبلغتك. لا الفینّ احدکم یجیء یوم القیامة و علی رقبته فرس له جمجمة فیقول: اغثنی! فأقول لا املك لك شیئا قد ابلغتك. لا الفین احدکم یجیء یوم القیامة و علی رقبته شاة لها ثغاء یقول یا رسول اللَّه اغثنی فأقول لا املك لك شیئا قد أبلغتك. لا الفینّ احدکم یجیء یوم القیامة و علی رقبته صامت فیقول اغثنی یا رسول اللَّه، فأقول لا املك لك شیئا قد أبلغتك.»
هر که امروز بچیزی خیانت کند، فردا برستاخیز آن چیز آرد و علی رؤس الاشهاد وی را بآن فضیحت رسد. رسول خدا (ص) گفت: و اگر همه سوزنی بود یا رشته‌ای. و در خبر است که مردی برسول خدا (ص) حبلی آورد خلق، که پیش از قسمت برگرفته و آن را پس از قسمت باز آورده بود، رسول از وی نپذیرفت.
و وی را گفت نگه‌دار تا برستاخیز آن را بیاری! زید بن خالد الجهنی گفت: روز خیبر مردی از یاران رسول خدا فرمان یافت، رسول خدا (ص) برو نماز نکرد. یاران همه متغیّر و مضطرب شدند که تا چه بودست رسول (ص) گفت: «انّ صاحبکم غلّ فی سبیل اللَّه»
خیانت کرده است این مرد در راه خدا، تفحص کردند مهره‌ای بود که برداشته بود، قیمت آن کم از دو درم. و در خبر است که: یکی کشته شد، مردمان گفتند: نوشش باد بهشت جاودان! رسول (ص) گفت: «کلّا!» یعنی چنین مگویید که وی روز خیبر شمله‌ای از مال غنیمت بخیانت برداشت، فردا آتش در آن گیرد و با وی بهم بسوزد. مردی دیگر یك شراك نعلین برگرفته بود چون این سخن از رسول (ص) بشنید آن شراك بیاورد. رسول (ص) گفت: شراك من نار.
کلبی گفت: در تفسیر وَ مَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِما غَلَّ يَوْمَ الْقِيامَةِ: آن چیز که در آن خیانت کرده باشد در قعر جهنم برابر وی بدارند، آن گه گویند فرو رو باین درکات دوزخ و آن را برگیر، وی فرو رود و بردارد راست که بجای خویش باز آید، و دیگر باره از دست وی بیفتد، و هفتاد ساله راه با قعر جهنم

افتد. و وی را هم چنان تکلیف میکنند تا میرود و برمیدارد. مصطفی (ص) از اینجا گفت: «ما من عبد یغلّ غلولا الّا كلّف یوم القیامة أن یستخرجه من اسفل درك جهنّم».
و هر كه خیانت كاری را بپوشد وی را هم چندان گناه بود و همان عقوبت. مصطفی (ص) گفت: «من یكتم غالّا فانّه مثله».
قوله ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ ما كَسَبَتْ وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ «ظلم» در قرآن بر چهار معنی است: یكی معنی نقص است، كاستن چیزی، چنان كه در آن آیت گفت، یعنی از ثواب نیكوكاران هیچ چیز بنكاهند. همانست كه در سورة الكهف گفت: وَ لَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئاً، و در سورة الانبیاء گفت: وَ نَضَعُ الْمَوازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيامَةِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً، و در سورة مریم: وَ لا يُظْلَمُونَ شَيْئاً. وجه دوم ظلم مردمان است بر یكدیگر در تقویت حقوق ایشان، چنان كه در سورة بنی اسرائیل گفت: وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً، و در سورة النّساء گفت: وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ... یعنی قتل النّفس و أخذ الأموال عُدْواناً وَ ظُلْماً، و قال تعالی: إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوالَ الْيَتامى ظُلْماً.
وجه سوم ظلم بنده است بر نفس خویش، در معصیت، بیرون از شرك، چنان كه در سورة البقرة گفت: وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ. و در سورة الطلاق: وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ. و در سورة الملائكة: فَمِنْهُمْ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ.
وجه چهارم ظلم است بمعنی شرك، چنان كه در سورة الأنعام گفت: الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمانَهُمْ بِظُلْمٍ. و در سورة لقمان: إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ.
قوله تعالی: أَ فَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَ اللَّهِ یعنی بترك الغلول، كَمَنْ باءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ فغلّ؟! سیاق این آیت تعظیم اثم غلول است یعنی كه سخط خدای با غلول است و رضوان خدای با ترك غلول. او كه خیانت نكند خوشنودی و رضاء حق با اوست، و آن كس كه خیانت كند خشم و سخط خدا بروست، و آن كس كه امروز سخط خدا برو، فردا دوزخ جای او. چنان كه اللَّه تعالی گفت: وَ مَأْواهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ.
و از بهر آنكه از اهل توحید است هر چند كه گنهكار است و خیانتكار، جای وی جهنم گفت، اول دركه دوزخ كه در آن آتش نیست، اما حرارت آتش بآن میرسد، و جای عاصیان این امت است. و سمّیت جهنّم، لانّها تتجهّم فی وجوه الخلق. پس چون از جهنّم در گذشت دركه دوم «لظى» است. سوم سقر. چهارم حطمة. پنجم جحیم.
ششم سعیر. هفتم هاویه. این شش دركه جای كفار است و مشركان در آن جاودان.
آن گه سرانجام اهل رضا و خوشنودی حق بیان كرد، گفت: هُمْ دَرَجاتٌ عِنْدَ اللَّهِ ای اهل درجات عند اللَّه. اشارتست كه: اهل بهشت همه یكسان نیند، بلكه درجات ایشان متفاوت است، و منازل ایشان مختلف بقدر اعمال و معارف. علی الجملة بهشت صد درجه است بحكم آن خبر كه معاذ بن جبل روایت كرد از مصطفی (ص) قال: الجنّة مائة درجة، بین كلّ درجة الی درجة ما بین السّماء و الارض، و انّ اعلاها الفردوس، و أوسطها الفردوس، و أنّ العرش علی الفردوس، و منها تفجر انهار الجنّة.
و روی انس بن مالك قال: خرج حارثة بن سراقة یوم بدر نظّارا، لم یخرج لقتال، و كان غلاما فأصابه سهمه فقتله، فجاءت امّه و هی الربیع بنت النضر الی النّبیّ (ص) فقالت: یا رسول اللَّه این ابنی حارثه؟ فان كان فی الجنّة فاصبر و الّا فتری ما اصنع؟
فقال (ص): یا امّ حارثة انّها لیست بجنّة واحدة، و لكنّها جنان كثیرة، و انّه فی الفردوس الأعلی.
آن گه در آخر آیت گفت: وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِما يَعْمَلُونَ تا مطیع در طاعت بیفزاید، و عاصی از معصیت حذر گیرد.
قوله: لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ معنی «منّت» تفضّل است، و منّان متفضّل است. و منت كه از خدا بود مدح است، لأنّه تفضّل. و چون از مخلوق بود ذمّ است لأنّه تقریع.
عَلَى الْمُؤْمِنِينَ گفته‌اند كه مؤمنان این جا عرب‌اند، كه هیچ قبیله نیست از قبائل عرب كه نه رسول (ص) را در آن نسبی است مگر بنی تغلب، قومی ترسایان بد كیشان. ربّ العزة رسول خود را از نسب ایشان پاك كرد، و بر عرب منت نهاد كه رسول (ص) هم از نسب شما بشما فرستادم، و كتابی هم از لغت شما بشما فرو فرستادم.

همانست كه جاى ديگر گفت: هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ، و گفته‌اند كه مؤمنان اينجا عامّه مؤمنان‌اند از عرب و عجم. ميگويد: بمؤمنان رسولى فرستادم يكى از ايشان كه كار او شناخته‌اند، و صدق و امانت او آزموده و دانسته، نه فريشته و نه بيرون از فرزند آدم. دليل اين تأويل آنست كه جاى ديگر گفت: لَقَدْ جاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ... الآية.

آن گه ستايش رسول را، صفت وى كرد، و كار وى گفت كه چيست: يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِهِ، يعنى القرآن، وَ يُزَكِّيهِمْ يعنى يصلحهم، وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ اى القرآن و الحكمة يعنى المواعظ الّتى فى القرآن من الحلال و الحرام و السّنّة.

وَ إِنْ كانُوا مِنْ قَبْلُ اى و قد كانوا قبل بعثته لَفِي ضَلالٍ مُبِينٍ.

قوله تعالى: أَ وَ لَمَّا اين الف و واو، استفهام راست، و عرب استفهام كند بالف مجرّد، و الف و واو، و الف و فا، و بألف ممدود و بهمزه مقصور.

أَصابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْها أَصابَتْكُمْ به احد است، و أَصَبْتُمْ به بدر. و اين چنان بود كه روز احد از مسلمانان هفتاد مرد كشته شدند، و روز بدر از كافران هفتاد كشته شده بودند و هفتاد باسيرى برده.

قُلْتُمْ أَنَّى هذا اى: من أين اصابنا هذا القتل و الهزيمة و نحن مسلمون و رسول اللَّه فينا؟ ميگفتند اين قتل و هزيمته بروز احد چونست كه بما رسيد؟ و ما مسلمانانيم! و رسول خدا در ميان ما! ربّ العالمين ايشان را جواب داد: قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ اين كلمت را دو تفسير گفته‌اند: يكى آنست كه: تركتم المركز و طلبتم الغنيمة فمن قبلكم جاءكم الشّرّ. ميگويد: اينكه بشما رسيد از شومى مخالفت شما بود روز احد، آن گه كه مركز بگذاشتيد و طلب غنيمت كرديد. تفسير ديگر آنست كه روز بدر مسلمانان اسيران كفار را باز فروختند و فدا ستدند. رب العالمين جبرئيل را فرستاد كه يا محمد خداى نپسنديد از شما اين فروختن اسيران و فدا ستدن. اكنون قوم خود را مخيّر كن ميان دو چيز، امّا كه اسيران را بكشند و روى زمين را از كفر ايشان پاك كنند، و امّا كه ايشان را باز فروشند و فدا ستانند، امّا بعدد ايشان مسلمانان لا محاله كشته شوند. رسول خدا (ص) اين پيغام كه جبرئيل بياورد با قوم بگفت. ايشان گفتند: اين اسيران همه خويش و پيوند و برادران مااند، ازيشان فدا ستانيم و در وجه و ساز قتال دشمن نهيم، و اگر از ما قومى كشته شوند لا محاله شهيدان باشند. بدان خرسنديم و خوشنود. پس ديگر سال روز احد بعدد آن اسيران از مسلمانان كشته شدند. چون مسلمانان گفتند: أَنَّى هذا؟ رب العالمين گفت: مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ اين بآنست كه فدا ستديد و خود اختيار قتل كرديد.

إِنَّ اللَّهَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ من النّصر مع طاعتكم نبيّكم، و ترك النّصر مع مخالفتكم ايّاه قَدِيرٌ.

وَ ما أَصابَكُمْ اين خطاب با مؤمنانست، يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعانِ روز احد كه هر دو گروه مسلمانان و كافران بر هم رسيدند.

فَبِإِذْنِ اللَّهِ يعنى بقضاء اللَّه و قدره. اين تسليت مؤمنان است، ميگويد: آنچه رفت بقضا و قدر و خواست خداى رفت.

وَ لِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ نافَقُوا اين علم بمعنى «رؤيت» است يعنى تا ببيند مؤمنان را و ثبات ايشان را، و رضاء ايشان بقضا و قدر، و صبر ايشان ببلا و شدّت. و منافقان را بيند، با جزع و با تقدير بخصومت. منافق دو دل است و دو راه، و دو سخن، از «نافقا» گرفته اند. روباه و موش خانه خويش را دو در سازند.

يكى معروف و آشكارا كه بر عادت آنجا آمد و شد كنند بروز امن، و آن را «قاصعا» گويند، و درى دارند نهانى، روز گريختن خود را چون بر در معروف بيم بينند، و اين در نهانى «نافقا» گويند.

وَ قِيلَ لَهُمْ تَعالَوْا قاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوِ ادْفَعُوا آن گه كه مؤمنان بغزاء احد ميرفتند فرا منافقان گفتند عبد اللَّه بن ابى و اصحاب او كه: بيائيد كشتن كنيد از بهر خداى يا از مؤمنان دفع كنيد. درين آيت دفع و قتل در يك نظم كرد، سقّا، و ديده‌بان، و پاسبان، و ستوربان، و طبّاخ، و دليل، و آنچه ازين بابست همه غازيان كرد، چون سرّاج و نعال و امثال ايشان هر كه در لشكر گاهست. سدى و فراء و جماعتى گفتند: «دفع» رباط است. و «رباط» آنست كه كسى در ثغر كافر بايستد، و دشمن را از بلاد اسلام باز دارد باقامت حرب، يا باظهار حجت. و فيه قال النبى (ص): «رباط يوم فى سبيل اللَّه خير من الدّنيا و ما عليها». و فى رواية: خير من ألف يوم فيما سواه من المنازل.

قالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتالًا لَاتَّبَعْناكُمْ عبد اللَّه بن ابى با سيصد مرد منافق جواب دادند كه: اگر ما دانستيمى كه جنگ خواهد بود با شما بيامديمى، لكن جنگ نخواهد بود. و اين سخن بنفاق گفتند، كه اگر جنگ بودى هم نيامدندى. رب العالمين گفت: هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمانِ آن روز آن سخن گفتند و باز گشتند، كفر را اولى‌تر بودند از آنچه ايمان را. آن گه تفسير كرد و گفت: يَقُولُونَ بِأَفْواهِهِمْ اى بألسنتهم، ما لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما يَكْتُمُونَ.
الَّذِينَ قالُوا يعنى المنافقين، لِإِخْوانِهِمْ يعنى لأمثالهم من اهل النفاق.
و قيل لاخوانهم فى النّسب لا فى الدّين، و هم شهداء احد. وَ قَعَدُوا يعنى عن الجهاد.
الواو للحال.
لَوْ أَطاعُونا يعنى شهداء احد فى الانصراف عن النبى (ص) و القعود ما قُتِلُوا فردّ اللَّه تعالى عليهم و قال: قل لهم يا محمد: فَادْرَؤُا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ. ان الحذر ينفع من القدر.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلا غالِبَ لَكُمْ هر كرا رقم نصرت از درگاه عزّت بر ناصيه روزگار او كشيدند، يگانه عالم گشت، و قطب مركز سيادت، و نشانه اهل مملكت، و قبله آمال خداوندان حيرت.
وَ إِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ و هر كرا صفت خذلان از درگاه بى‌نيازى روى نمايد، بحكم قهر پرده تجمّل از روى كار او بردارند، و رقم مهجورى بر حاشيه وقت او نهند، و مردود همه عالم گردانند تا از سر مهجورى و درد بازماندگى اين نوحه با خود مى‌كند كه:

باىّ نواحى الأرض ابغى وصالكم و أنتم ملوك ما لنحوكم قصد
گفتم كه براز اوج برين شد بختم وز ملك نهاده چون سليمان تختم
اكنون كه بميزان خرد بر سختم از بنگه دونيان كم آمد رختم

به داود (ع) وحى آمد كه: يا داود! ان وضعتك فمن ذا الّذى يرفعك؟ و ان رفعتك فمن ذا الّذى يضعك؟ و ان أعززتك فمن ذا الّذى يذلّك؟ و ان اذللتك فمن ذا الّذى يعزّك؟ و ان نصرتك فمن ذا الّذى يخذلك، و ان خذلتك فمن ذا الّذى ينصرك؟.
حديث نصرت ميرود، و نصرت لا محاله بر دشمن بود. و هيچ دشمن ترا چون هواء نفس تو نيست. و اليه
اشار النبى (ص): «اعدى عدوّك نفسك الّتى بين جنبيك».
چون دشمن قوى‌تر نفس بود هر آينه جهاد با وى صعبتر و بزرگتر بود. چنان كه سيّد گفت: «رجعنا من الجهاد الاصغر الى الجهاد الأكبر».
و نشان نصرت بر نفس، آن پير طريقت باز داد كه بدرخت خرما برشد، سيخى بشكمش درشد، از ناف تا بسينه بردريد، بخويشتن نگريست گفت: الحمد للّه كه نمردم تا ترا بكام خويش بديدم، و بر تو نصرت يافتم! رحمت خدا بر آن جوانمردان باد كه كمر مجاهدت بر ميان بستند، و در ميدان عبوديّت در صف خدمت بيستادند، و قدم بر كلّ مراد خود نهادند. با خلق خدا بصلح و با نفس خود بجنگ.

با خود ز پى تو جنگها دارم من صد گونه ز عشق رنگها دارم من
در عشق تو از ملامت بى‌خبران بر جان و جگر خدنگها دارم من

مصطفى (ص) حرب كردن با نفس خود جهاد بزرگتر و صعب‌تر از آن خواند كه حرب كردن با كافر گاه بود و گه نبود، و حرب كردن با نفس پيوسته بود. و از سلاح كافر بر حذر توان بودن كه ظاهر است و پيدا، و سلاح نفس و وساوس و شهوات نهانى است، از آن حذر كردن دشخوار است و صعب. و نيز اندر حرب كافر اگر نصرت دشمن را بود و مؤمن كشته شود شهادتست و رضوان حق جلّ جلاله، و اندر جهاد نفس اگر نصرت نفس دشمن را بود قطيعت است و عذاب جهنم. آن صفت نيك‌بختانست، و اين حال بدبختان. هرگز چون هم نباشند و برابر نبوند! اين است كه رب العالمين

گفت: أَ فَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَ اللَّهِ كَمَنْ باءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ. همانست كه جاى ديگر گفت: أَ فَمَنْ كانَ مُؤْمِناً كَمَنْ كانَ فاسِقاً لا يَسْتَوُونَ، و نيز: أَ فَمَنْ يُلْقى فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِناً يَوْمَ الْقِيامَةِ؟، أَ فَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلى وَجْهِهِ أَهْدى؟ الآية، و هم ازين بابست: قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ، وَ ما يَسْتَوِي الْأَعْمى وَ الْبَصِيرُ، وَ ما يَسْتَوِي الْأَحْياءُ وَ لَا الْأَمْواتُ.

و اليه الاشارة بقوله تعالى: هُمْ دَرَجاتٌ عِنْدَ اللَّهِ اى هم اصحاب درجات فى حكم اللَّه فمن سعيد مقرّب، و من شقّى مبعّد.

29 النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ لا تَحْسَبَنَّ و مپندار البته، الَّذِينَ قُتِلُوا ايشان را كه بكشتند، فِي سَبِيلِ اللَّهِ (از بهر خدا) در راه خدا، أَمْواتاً كه ايشان مردگان‌اند، بَلْ أَحْياءٌ نيستند كه زندگانند، عِنْدَ رَبِّهِمْ نزديك خداى خويش، يُرْزَقُونَ (169) بر ايشان رزق مى‌رانند و نزل ميرسانند.

فَرِحِينَ شادمانان، بِما آتاهُمُ اللَّهُ بآنچه داد اللَّه ايشان را، مِنْ فَضْلِهِ از افزونى نيكويى از آن خويش، وَ يَسْتَبْشِرُونَ و شادى مى‌برند، بِالَّذِينَ بكسان ايشان كه هنوز زنده‌اند، لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ كه نيز بايشان نرسيده‌اند، مِنْ خَلْفِهِمْ از پس ايشان، أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ (شاد مى‌بيند) كه بر ايشان بيم نيست فردا، وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ (170) و اندوهگن نباشند.

يَسْتَبْشِرُونَ شادى مى‌برند، بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ بنواختى از خداى، وَ فَضْلٍ و افزونى نيكوى از وى، وَ أَنَّ اللَّهَ لا يُضِيعُ و (شاد مى‌بيند) كه خداى ضايع نگذارد، أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ (171) مزد گرويدگان.

الَّذِينَ اسْتَجابُوا ايشان كه پاسخ نيكو كردند، لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ خداى را و رسول را، مِنْ بَعْدِ ما أَصابَهُمُ الْقَرْحُ از پس آنكه بايشان رسيد خستگى، لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا ايشان راست كه نيكو در آمدند، مِنْهُمْ از ميان ايشان، وَ اتَّقَوْا و از ابا بپرهيزيدند، أَجْرٌ عَظِيمٌ (172) مزدى بزرگوار.

الَّذِينَ قالَ لَهُمُ النَّاسُ ايشان كه مردمان فرا ايشان گفتند: إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ كه مردمان سپاه گرد كردند شما را، فَاخْشَوْهُمْ بترسيد از ايشان، فَزادَهُمْ إِيماناً و (خبر ايشان) ايشان را ايمان افزود، وَ قالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ و گفتند كه بسنده است خداى ما را، وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ (173) و نيك كاردان و كاربر پذير كه اوست.

فَانْقَلَبُوا بازگشتند، بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ بنيكويى از خداى، وَ فَضْلٍ و افزونى از تجارت، لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ نرسيد بايشان هيچ بدى، وَ اتَّبَعُوا رِضْوانَ اللَّهِ و بر پى راه خوشنودى خداى افتادند، وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ (174)و خداى با فضل و بزرگوار است.

إِنَّما ذلِكُمُ الشَّيْطانُ آن ديو مردم بود، يُخَوِّفُ أَوْلِياءَهُ چون خودان را مى‌ترساند، فَلا تَخافُوهُمْ شما مترسيد از ايشان، وَ خافُونِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (175) و از من ترسيد اگر گرويدگان‌ايد.

وَ لا يَحْزُنْكَ و اندوهگن منما ياد ترا، الَّذِينَ يُسارِعُونَ فِي الْكُفْرِ ايشان كه در كافرى مى‌شتابند، إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئاً كه ايشان خداى را نگزايند هيچ چيز، يُرِيدُ اللَّهُ ميخواهد خداى، أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حَظًّا فِي الْآخِرَةِ كه ايشان را بهره‌اى ندهد در آن جهان، وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ (176) و ايشان را است عذابى بزرگ.

إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْكُفْرَ بِالْإِيمانِ ايشان كه كفر خريدند و ايمان فروختند، لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئاً خداى را بر هيچ چيز نگزايند، وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ (177) و ايشان راست عذابى دردنماى.

وَ لا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مپندار ايشان كه كافر شدند، أَنَّما نُمْلِي لَهُمْ كه آنچه ما ايشان را فرا گذاريم، خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ ايشان را به است، أَنَّما نُمْلِي لَهُمْ ما ايشان را از بهر آن مى‌فراگذاريم، و مهلت دهيم، لِيَزْدادُوا إِثْماً تا بزه افزايند، وَ لَهُمْ عَذابٌ مُهِينٌ (178) و ايشان راست عذابى خوار كننده و نوميد گذارنده.

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ... الآية. مفسّران گفته‌اند كه: اين آيت در شأن شهداء بدر و احد فرود آمد. شهداء بدر چهارده كس بودند، ازيشان شش كس مهاجراند: مهجع بن عبد اللَّه مولى عمر بن خطاب، و هو اوّل قتيل قتل يوم بدر، و عبيد بن الحرث، و عمير بن ابى وقاص، و ذو

الشمالين عبد عمرو بن نضلة، و عقيل بن بكير، و صفوان بن بيضا. و شهداء احد هفتاد كس بودند. ازيشان پنج كس مهاجران: حمزة بن عبد المطلب، مصعب بن عمير، عثمان بن شماس، عبد اللَّه بن جحش، سعد مولى عتبة بن ربيعة. ديگر همه انصار بودند كه در راه خدا، از بهر خدا كشته شدند، و از رب العزة بايشان نواختها رسيد و كرامتها ديدند. ارواح ايشان در شكم مرغان بهشتى تا در مرغزار بهشت پرواز مى‌كنند، و از آن ميوه‌هاى بهشتى مى‌خورند، و آن گه قرارگاه ايشان قنديلهاى زرين در زير عرش ملك. ايشان چون اين نواخت و اين كرامت ديدند و يافتند، قالوا: يا ليت قومنا يعلمون ما نحن فيه من النّعيم. گفتند: اى كاشك كسان ما كه در دنيااند از احوال ما خبر داشتندى، و اين نواخت و كرامت و اين جاى خوش و اين ناز و نعيم كه ما داريم بدانستندى، بودى كه ايشان نيز جهاد كردندى تا باين روز دولت و شادى رسيدندى.
رب العالمين گفت: شما ساكن بويد كه اين خبر من بازرسانم، و از آنچه شما درآنيد ايشان را بياگاهانم. پس اين آيت فرو فرستاد: وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتاً الآية.
و خبر درست است از جابر بن عبد اللَّه، گفت: روز احد پدرم كشته شد، و من دلتنگ و رنجور نشسته بودم، مصطفى (ص) بمن برگذشت، گفت: مالى اراك مكتئبا حزينا؟ قلت: يا رسول اللَّه قتل أبى و عليه دين، و له عيال، فقال: أ لا اخبرك ما كلّم اللَّه احدا قطّ الّا من وراء حجاب، و كلّم اباك كفاحا؟ فقال: يا عبد اللَّه تمنّ علىّ اعطك، فقال: يا ربّ اتمنّى عليك ان تردّنى الى الدّنيا حتّى اقتل فيك الثّانية، فقال: انّه سبق من القول: أَنَّهُمْ إِلَيْنا لا يُرْجَعُونَ. قال: يا ربّ! فبلّغ عنّى اصحابى. قال: ففيه نزلت: وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا الآية.
قراءت شامى «قتّلوا» مشدّد است بر معنى مبالغت، يعنى: بزارى كشتند ايشان را، و آن حمزه بود كه شكم وى بشكافتند، و جگر بيرون كشيدند.
بَلْ أَحْياءٌ ايشان را «احياء» خواند، كه ارواح ايشان را در شكمهاى مرغان از ميوه بهشت روزى ميرسانند روزى مقدر در وقت معين، هم چنان كه زندگان را باشد. و گفته‌اند كه: ايشان را «احياء» خواند از بهر آنكه ارواح ايشان تا بقيامت هر شب زير عرش مجيد بسجود درآيند، همچون ارواح زندگان مؤمنان آن گه كه بوضو در خواب شوند. و گفته‌اند: شهيدان را تا بقيامت هر سال ثواب غزوى بنويسند از آنكه سنّت جهاد بنهادند، پس ايشان را «احياء» بدان خواند كه هم چنان كه زندگان را در جهاد ثواب نويسند ايشان را نيز مى‌نويسند. و گفته‌اند: ايشان را نشويند و با جامه خويش بگذارند چنان كه زندگان را.
قال (ص): «زمّلوهم بدمائهم و كلومهم، فانّهم يحشرون يوم القيامة بدمائهم، اللّون لون الدّم، و الرّيح ريح المسك.»
و گفته‌اند كه: خاك نخورد ايشان را در گور، چنان كه زندگان را نخورد.
در آثار بيارند كه: چهار كس آنند كه خاك نخورد ايشان را بعد از مرگ: انبياء، علماء، شهداء، و حافظان يعنى حمله قرآن. و درين معنى آوردند كه عمرو بن الجموح و عبد اللَّه بن عمرو بن حزام هر دو روز احد شهيد گشتند، و هر دو را در يك گور نهادند، و گور ايشان بر گذرگاه سيل بود. بعد از چهل و شش سال سر ايشان باز كردند، تا بجاى ديگر نقل كنند از بيم سيل، ايشان را تازه ديدند.
چنان كه گويى يك روز گذشته است تا ايشان را دفن كرده‌اند، و خاك ايشان را ناخورده و تباه ناكرده.
قوله: عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ اى من ثمار الجنّة و تحفها. رزق نامى است چيزى را مقدّر در وقتى معيّن چنان كه جاى ديگر گفت: وَ لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيها بُكْرَةً وَ عَشِيًّا. فَرِحِينَ بِما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فضل خدا اينجا «قتل» است در راه خدا، كه فضل دارد بر مرگ در طاعت بى‌قتل. و گفته‌اند كه: «نعيم» بهشت است و رضا و لقاء حق.
وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ اى بكرامتهم. و شادى ميبرند برادران و كسان ايشان كه هنوز زنده‌اند، و بآن پايگاه كه ايشان رسيده‌اند نرسيده‌اند، امّا بشرف پايگاه، اينان را در ايشان رسانيدند، و هنوز زنده‌اند از پس ايشان.
و فى معناه
قول النبى (ص): يشفع الشّهيد فى سبعين من اقاربه.

ثمّ قال: أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ اى: بأن لا خوف على اخوانهم المؤمنين اذا لحقوا بهم. قال السدى: يؤتى الشّهيد بكتاب فيه ما يقدم عليه من اخوانه و اهله، فيقال يقدم عليك فلان يوم كذا و كذا، و يقدم عليك فلان يوم كذا و كذا، فيستبشر حين يقدمون عليه كما يستبشر اهل الغائب بقدومه فى الدّنيا.
يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ اگر كسى گويد فائده اين استبشار در آن جهان چيست چون در دنيا خود دانسته بودند؟ و از فضل و نعمت اللَّه آگاه بودند؟
نه چيزى بينند كه ندانسته بودند، تا بآن شاد شوند؟ جواب آنست كه: در دنيا هر چند دانسته بودند اما از راه خبر و استدلال دانسته بودند، نه از راه كشف و معاينه، و «ليس الخبر كالمعاينة». چون آن خبر عيان گردد، و اميد نقد شود، و اندازه ثواب بحدّ استحقاق و اميد در گذرد، شادى ايشان بيفزايد، و مضاعف شود. و نيز شادى دنيا با خوف خاتمه آميخته شود و شادى عقبى از آميغ خوف و اندوه پذيرفتن پاك باشد، و تا ازين آميغ پاك نشود بحدّ كمال نرسد.
وَ أَنَّ اللَّهَ اى: و بانّ اللَّه، عطف است بر بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ. ميگويد: شادى برندبنعمت و فضل خداى، و بآنكه خداى فضل و نعمت خويش بر ايشان تمام كرد، و از مزد ايشان هيچ چيز باز نگرفت، و نيز بيفزود. قراءت كسايى وَ أَنَّ اللَّهَ بكسر الف است بر معنى استيناف، و ترغيب ديگران بايمان و طلب ثواب آن، فكأنّه قال: و اللَّه لا يضيع اجر المؤمنين. و فى بيان ثواب الشّهداء ما روى على بن موسى الرضا عن ابيه موسى بن جعفر، عن ابيه جعفر بن محمد، عن ابيه محمد بن على، عن ابيه على بن حسين، عن ابيه حسين بن على (ع) قال: بينما على بن ابى طالب (ع) يخطب النّاس و يحثّهم على الجهاد، اذ قام اليه شابّ و قال: يا امير المؤمنين اخبرنى عن فضل الغزاة فى سبيل اللَّه. فقال: كنت رديف رسول اللَّه (ص) على ناقة العضباء، و نحن مقفلون من غزوة، فسألته عمّا سألتنى عنه، فقال النّبي (ص): «انّ الغزاة اذا همّوا بالغزو كتب اللَّه لهم براءة من النّار، و اذا تجهّزوا لغزوهم باهى اللَّه بهم الملائكة، و اذا ودّعهم اهلوهم بكت عليهم الحيطان و البيوت، و يخرجون من ذنوبهم كما تخرج الحيّة من سلخها، و يوكّل اللَّه عزّ و جلّ لكلّ رجل منهم اربعين الف ملك يحفظونه، من بين يديه و من خلفه و عن يمينه و شماله، و لا يعمل حسنة الّا اضعفت له، و يكتب له عبادة الف رجل يعبدون اللَّه عزّ و جلّ الف سنة، كلّ سنة ثلاثمائة و ستّون يوما، و اليوم مثل عمر الدّنيا. و اذا صاروا بحضرة عدوّهم، انقطع علم اهل الدّنيا عن ثواب اللَّه ايّاهم، فاذا برزوا لعدوّهم و اشرعت الا سنّة و فوّقت اسهام، و تقدّم الرّجل الى الرّجل، حفّتهم الملائكة بأجنحتها، و يدعون اللَّه لهم بالنّصر و التّثبيت، و نادى مناد: «الجنّة تحت ظلال السّيوف». فتكون الطعنة و الضّربة على الشّهيد اهون من شرب الماء البارد فى اليوم الصائف، و اذا زال الشهيد عن فرسه بطعنه او ضربة لم يصل الى الأرض حتّى يبعث اللَّه اليه زوجته من الحور العين، فتبشّره بما اعدّ اللَّه له من الكرامة و اذا وصل الى الأرض تقول له الارض: مرحبا بالرّوح الطّيّبة الّتى اخرجت من البدن الطيّب. ابشر فانّ لك ما لا عين رأت، و لا اذن سمعت، و لا خطر على قلب بشر! و يقول اللَّه تعالى: أنا خليفته فى اهله، و من ارضاهم فقد أرضانى، و من اسخطهم فقد اسخطنى. و يجعل اللَّه تعالى روحه فى حواصل طير خضر تسرح فى الجنّة حيث تشاء، و تأكل من ثمارها، و تأوى الى قناديل من ذهب معلّقة بالعرش.
قوله: الَّذِينَ اسْتَجابُوا لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ... الآية مجاهد و مقاتل و عكرمه گفتند: اين آيات در غزوة بدر الصغرى فرو آمد، و قصه آنست كه روز احد بعد از آنكه هزيمت و شكستگى بر مسلمانان افتاد ابو سفيان گفت: يا محمد بيننا و بينك موسم بدر الصّغرى ان شئت. يا محمد (ص)! ازين پس اگر خواهى به بدر صغرى با هم آئيم و جنگ كنيم. و بدر صغرى آبى بود و مرغزارى بنى كنانه را، و در جاهليت بازارگاه ايشان بود هر سال چند روز آنجا رفتندى و بازرگانى كردندى. چون ابو سفيان آن سخن گفت، رسول خدا (ص) جواب داد: آرى چنين كنم، وعدهگاه ما آنجاست. پس ديگر سال ابو سفيان و اهل مكه بوعده بيرون آمدند تا به مر الظهران رسيدند. رب العالمين رعبى و بيمى در دل ايشان افكند، هم از آنجا ابو سفيان همت كرد كه به مكه باز شود. بر نعيم بن مسعود الاشجعى رسيد كه از مكه مى‌آمد، و قصد مدينه داشت، گفت: يا نعيم وعده دارم با محمد (ص) كه ببدر صغرى جنگ كنيم، و اكنون ساز جنگ و وقت آن ندارم، و مى‌خواهم كه بمكه باز شوم، اما مى‌انديشم كه محمد (ص) بيرون آيد بوعده‌گاه، و ما را نيابد، بر ما دلير شود، و خلف از جهت ما بيند، اگر تو تدبيرى

سازى و ايشان را دفع كنى تا از مدينه بيرون نيايند، و خلف از جهت ايشان بود من ترا ده اشتر دهم. و اينك سهيل بن عمرو ضامن است تا بتو رساند. نعيم بن مسعود با ابو سفيان اين قرار بداد، و بتعجيل رفت تا در مدينه شد.
قوم را ديد كه جنگ را تجهيز ميكردند، و ميعاد ابو سفيان را كار ميساختند. نعيم گفت بدرايى كه راى شما است! پارسال ديديد كه بديار و وطن و قرارگاه شما در آمدند و كردند آنچه كردند، اكنون شما بتن خويش ظلم ميكنيد كه بر ايشان مى‌شويد، و خود را در مهلكه مى‌افكنيد. من بو سفيان را ديدم با جمعى انبوه و لشكرى فراوان بيرون آمده، و ساز جنگ و قتل كرده. اصحاب رسول (ص) كه اين خبر شنيدند بسهميدند، و چون امتناعى بنمودند رسول خدا (ص) گفت: و الّذى نفسى بيده لأخرجنّ و لو وحدى.
پس هر چه بد دل و منافق بودند بماندند، و هر چه مسلمانان و دلاور بودند با ساز قتال و صحبت رسول (ص) بيرون شدند، و گفتند: حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ. و براه هر كه بر ايشان رسيد از مشركان، ميگفت: «انّ النّاس قد جمعوا لكم فاخشوهم» و مؤمنان مى‌گفتند: «حسبنا اللَّه و نعم الوكيل» تا ببدر الصغرى رسيدند، بو سفيان همان كه رعب در دل اوفتاد به مكه بازرفت. و اهل مكه «جيش السّويق» بر ايشان نهادند، يعنى كه: «انّما خرجتم تشربون السّويق». پس رسول خدا و ياران يك دو روز آنجا بيستادند و تجارت كردند، پس به مدينه باز رفتند با سلامت و غنيمت. و جبرئيل امين از درگاه عزت در آن حال فرو آمد و آيت آورد كه: الَّذِينَ اسْتَجابُوا لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ ما أَصابَهُمُ الْقَرْحُ اى الجراحات لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ بطاعة الرّسول وَ اتَّقَوْا مخالفته «أَجْرٌ عَظِيمٌ» يعنى الجنّة الَّذِينَ يعنى المؤمنين. قالَ لَهُمُ النَّاسُ يعنى نعيم بن مسعود: إِنَّ النَّاسَ يعنى ابا سفيان و اصحابه قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ و لا تأتوهم.
فَزادَهُمْ يعنى ذلك القول إِيماناً اى ثباتا فى دينهم و اقامة على نصرة نبيّهم. فَزادَهُمْ إِيماناً دليل است كه در ايمان زيادت و نقصان آيد، و اين رد مرجئان است كه ايشان گويند: ايمان نيفزايد و نكاهد، كه ايمان بنزديك ايشان گفتى و عقدى مجرد است بى اعمال و بى‌اكتساب طاعات. تا اگر كسى بزبان بگويد و بدل بداند كه اللَّه موجود است، و آن گه هيچ طاعت ديگر نكند و محظورات شرع بكار آرد، ايشان گويند: او مؤمن است، و ولى خدا، و مستوجب بهشت. و آن گه تفاضل و تفاوت در ميان مؤمنان نبينند، و در طاعت و معصيت اثر زيادت و نقصان بر ايمان اعتقاد ندارند.
و منصوصات قرآن و اخبار و آثار و ظواهر آن دلالت ميكند بر بطلان اعتقاد و خبث مقالت ايشان. قال اللَّه عزّ و جلّ: أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ.
و قال تعالى: أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ و لا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قاتَلَ... الآية و لا يَسْتَوِي الْقاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَ الْمُجاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ. الآية. و صحّ فى الخبر: انّ اللَّه عزّ و جلّ يقول يوم القيامة فى باب الشفاعة: اخرجوا من كان فى قلبه وزن دينار من الايمان، ثم من كان فى قلبه وزن نصف دينار، حتى يقول: و من كان فى قلبه وزن ذرة.
و قال (ص): «بينما أنا نائم رأيت النّاس يعرضون علىّ و عليهم قمص، منها ما يبلغ الثّدى، و منها ما يبلغ دون ذلك. و عرض علىّ عمر بن الخطاب و عليه قميص يجرّه، قالوا: «فما ذا اوّلت يا رسول اللَّه؟» قال: «الدّين».
و قال عمر: لو وزن ايمان ابى بكر بايمان اهل الأرض، او قال بايمان هذه الأمّة، لرجح به». اين آيات و اخبار دليل‌اند كه در ايمان تفاوت و تفاضل هست. و بد مردان هرگز بدرجه نيك مردان نباشند.
و عاصى بدرجه مطيع نباشد. و آن كس كه ايمان وى ضعيف باشد هرگز برابر آن كس نبود كه ايمان وى قوى باشد. و اين ضعف و قوت ايمان از طاعت و معصيت خيزد،هر كرا طاعت و اعمال خير تمامتر، ايمان وى قوى‌تر. و هر كرا معصيت بيشتر و بر طاعت غالب‌تر، ايمان وى ضعيف‌تر و كمتر. ابن عمر گفت: از رسول خدا (ص) پرسيدم كه ايمان افزايد و كاهد؟ رسول خدا (ص) جواب داد: «نعم، يزيد حتّى يدخل صاحبه الجنّة، و ينقص حتّى يدخل صاحبه النّار»، و قال على (ع): انّ الايمان يبدو لمظة بيضاء فى القلب، كلّما ازداد الايمان ازدادت بياضا، حتى يبيضّ القلب كلّه و انّ النّفاق يبدو لمظة سوداء فى القلب، كلّما ازداد النّفاق ازدادت سوادا حتّى يسودّ القلب كلّه. و الّذى نفسى

بیده لو شققتم عن قلب مؤمن وجدتموه ابیض القلب، و لو شققتم عن قلب منافق وجدتموه اسود القلب.
و سئل علی بن عبد اللَّه المدینی عن الایمان فقال: قول و عمل و نیّة. قیل: أ ینتقص و یزداد؟ قال: نعم، یزداد و ینتقص حتی لا یبقی منه شی‌ء. و قیل لبعضهم: ما زیادته و نقصانه؟ قال: اذا ذکرنا ربّنا و خشیناه فذلک زیادته، و اذا اغفلنا و نسینا و ضیّعنا، فذلک نقصانه.
وَ قالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ ای الّذی یکفینا امرهم اللَّه. وَ نِعْمَ الْوَکِیلُ و ذلک امان لکلّ خائف. و قال (ص): «من قال حسبی اللَّه و نعم الوکیل، علیه توکّلت و هو ربّ العرش العظیم، یقول اللَّه تعالی: «لاکفینّ عبدی، صادقا کان او کاذبا».
و قال (ص): آخر ما تکلّم به ابراهیم (ع) حین القی فی النّار: حسبی اللَّه و نعم الوکیل.
فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ... الآیة بازگشتند، یعنی رسول خدا (ص) و مؤمنان که از بدر بازگشتند بعافیت و راحت و افزونی از تجارت، هیچ مشرك نادیده، و هیچ رنج بایشان نارسیده، و آن گه ثواب غزو ایشان را حاصل شده، و بطاعت داری رسول خدا (ص) برضا و خوشنودی حق رسیده. این است که رب العالمین گفت:لَمْ یَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَ اتَّبَعُوا رِضْوانَ اللَّهِ وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِیمٍ.
إِنَّما ذلِکُمُ الشَّیْطانُ آن صاحب خبر نعیم بن مسعود که گفت: بو سفیان با مشرکان به بدر رفت، خود دیو مردم است، و آنچه گفت دیو در دهن وی افگنده بود.
یُخَوِّفُ أَوْلِیاءَهُ اولیاء خود را ترساند، یعنی منافقان که حقیقت ایمان ندارند و در ضلالت قرین دیواند.
و قیل معناه: یخوّف باولیاءه، یعنی یخوّف المؤمنین بالکفّار.
فَلا تَخافُوهُمْ وَ خافُونِ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ: ای مصدّقین بوعدی.
وَ لا یَحْزُنْكَ میگوید: اندوهگن منمایا ترا. و بر قراءت نافع وَ لا یَحْزُنْكَ بضم یا، و کسر زا. معنی آنست که اندوهگن مگذار ترا غائب بودن ایشان که در نصرت کفر می‌شتابند، و بجنگ احد نیامدند، و شما را فرو گذاشتند، از منافقان و جهودان و مشرکان.
إِنَّهُمْ لَنْ یَضُرُّوا اللَّهَ شَیْئاً ای لن یضرّوا اولیاء اللَّه شیئا، و انّما یعود و بال ذلك علیهم. ایشان از یاری که اللَّه ترا و مؤمنان را داد هیچ چیز بنکاهند، و وبال آن هم بایشان باز گردد. و قیل: إِنَّهُمْ لَنْ یَضُرُّوا اللَّهَ شَیْئاً ای لن ینقصوا اللَّه شیئا من ملکه و سلطانه، انّهم یضرّون انفسهم بذلك.
یُرِیدُ اللَّهُ أَلَّا یَجْعَلَ لَهُمْ حَظًّا فِي الْآخِرَةِ این آیت ردّ است بر قدریان که می‌گویند: بنده را قدرت است و استطاعت بر فعل پیش از فعل. و معلوم است که ارادت اللَّه در حرمان ایشان از حظ آخرت، ایشان را از ایمان و طاعت باز داشت، تا نتوانستند و قدرت طاعت نداشتند، و چگونه قدرت آن را دارند و خدای می‌خواهد که ندارند. و نظیر این آیت در قرآن فراوان است، منها: قوله تعالی کَرِهَ اللَّهُ انْبِعاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ، لَمْ یُرِدِ اللَّهُ أَنْ یُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ، کَذلِكَ نَسْلُکُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِهِ، وَ جَعَلْنا عَلی قُلُوبِهِمْ أَکِنَّةً أَنْ یَفْقَهُوهُ وَ فِي آذانِهِمْ وَقْراً، وَ مَنْ یُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَیْئاً، وَ لَنْ تَسْتَطِیعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَیْنَ النِّساءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ، و صدوا عن السبیل و اللَّه ارکسهم بما کسبوا، فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعْمی أَبْصارَهُمْ، إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِها مَنْ تَشاءُ وَ تَهْدِي مَنْ تَشاءُ الی غیر ذلك من الآیات الدّالة علی انّ الهادی و المضلّ هو اللَّه تعالی، و القدرة و المشیئة و الارادة کلّها للَّه تعالی. و فی الخبر أنّ النّبي (ص) قال: «اتّقوا هذا القدر فانّه شعبة من النصرانیة».
قال بعضهم: معناه، و اللَّه اعلم، انّ النّصاری تزعم انّ عیسی یملك النّفع و الضّرر مع اللَّه، کما یملکه اللَّه، فکفروا بأن جعلوا مع اللَّه شریکا او شریکین، و القدریة تزعم انّ الخلق کلّهم شرکاء للَّه، یملکون الضّر و النّفع، ان شاؤوا ضرّوا انفسهم، و ان شاؤوا نفعوها، و ان شاؤوا استقاموا، و ان شاؤوا اعوجّوا، من غیر أن یحتاجون الی توفیق، او یلحقهم خذلان، او سبق بخیرهم و شرّهم کتاب، او تکون فیهم مشیئة تغلب ارادتهم و لا یغلبونها.
قوله تعالی: إِنَّ الَّذِینَ اشْتَرَوُا الْکُفْرَ بِالْإِیمانِ لَنْ یَضُرُّوا اللَّهَ شَیْئاً حین باعوا الایمان بالکفر.
انما یضرون انفسهم بذلك وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ.
وَ لا یَحْسَبَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا قراءت حمزه بیا است بر تقدیر: و لا یحسبنّ الکفّار انّ املاءنا ایّاهم خیر لهم. و دیگران بتا خوانند خطاب با رسول و تسلیت مؤمنان و وعید کافران، یعنی و لا تحسبن یا محمد الذین کفروا... «ان ما» دو کلمه است. نُمْلِي لَهُمْ خَیْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ. «انما» این، یك کلمه توان نهاد، و دو

توان نهاد نُمْلِي لَهُمْ يعنى نمهلهم ليزدادوا اثما بمعاندتهم الحقّ و خلافهم الرّسول. اين آيت در شأن قومى كافران آمد كه: اللّه تعالى بعلم قديم خود دانست كه ايشان هرگز ايمان نيارند، و زندگى ايشان ايشان را كفر و شرك افزايد.
سئل النبى (ص): اىّ النّاس خير؟ قال: من طال عمره، و حسن عمله. قيل: فأىّ النّاس شرّ؟ قال من طال عمره، و ساء عمله.
و قال ابن مسعود: ما من نفس برّة و لا فاجرة الّا و الموت خير لها، امّا الفاجر فمستراح منها، و قرأ: وَ لا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّما نُمْلِي لَهُمْ الآية، و امّا البرّة فمستريح منها، و قرأ: نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرارِ.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْياءٌ الآية:

يا حياة الرّوح مالى ليس لى علمى بحالى تلك روحى منك ملئى، و سوادى منك خالى

الهى زندگى ما با ياد تست، و شادى همه با يافت تست، و جان آنست كه در شناخت تست! پير طريقت گفت: زندگان سه كس‌اند: يكى زنده بجان، يكى زنده بعلم، يكى زنده بحق. او كه بجان زنده است زنده بقوت است و بباد! او كه بعلم زنده است زنده بمهر است و بياد! او كه بحق زنده است زندگانى خود بدو شاد! الهى جان در تن گر از تو محروم ماند مرده زندانيست، و او كه در راه تو باميد وصال تو كشته شود زنده جاودانيست!

گفتى مگذر بكوى ما در مخمور تا كشته نشى كه خصم ما هست غيور
گويم سخنى بتا كه باشم معذور در كوى تو كشته به كه از روى تو دور!

آرى! دوستان را زخم خوردن در كوى دوست بفال نيكوست! در قمار خانه عشق ايشان را جان باختن عادت و خوست.

مال و زر و چيز رايگان بايد باخت چون كار بجان رسيد جان بايد باخت

هان، و هان، نگر! تا از هلاك جان در راه دوست انديشى! كه هلاك جان در وفاء دوست حقا كه شرف است، و شرط جان در قيام بحق دوستى تلف است!

الحبّ سكر خماره تلف يحسن فيه الذّبول و الدّنف
البسنى الذّلّ فى محبّته و الذّلّ فى حبّ مثله شرف

آن شوريده وقت شبلى رحمه اللّه گفت: من كان فى اللّه تلفه كان اللّه خلفه.
باختن جان در وفاء دوستى دولتى رايگانست! كه دوست او را بجاى جانست! اگر صد هزار جان دارى فداء اين وصل كنى حقا كه هنوز رايگانست.

چون شاد نباشم كه خريدم بتنى وصلى كه هزار جان شيرين ارزد؟!

عاشقى بحقيقت درين راه چون حسين منصور حلاج برنخاست، وصل دوست بازوار به هواى تفريد پران ديد. خواست تا صيد كند، دستش بر نرسيد، بسرّش فرو گفتند: يا حسين! خواهى كه دستت بر رسد سر وا زير پاى نه! حسين سر وا زير پاى نهاد، به هفتم آسمان برگذشت.

گر از ميدان شهوانى سوى ايوان عقل چو كيوان در زمان خود را به هفتم آسمان

آیی ور امروز اندرین منزل ترا حالی زیانی | بینی
زهی سرمایه و سودا، که فردا زین زیان بد بینی!

نگر! تا این چنین جوانمردان و جانبازان که ازین سرای رحیل کنند، تو ایشان را مرده نگویی که گوهر زندگانی جز دل ایشان را معدن نیامد، و آب حیاة جز از چشمه جان ایشان روان نگشت. رب العالمین می‌گوید: بَلْ أَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ علیهم رداء الهیبة فی ظلال الانس، یبسطهم جماله مرّة، و یستغرقهم جلاله اخری.

گه ناز چشیدند و گهی راز شنیدند | گاهی ز جلالت بجمالت نگریدند

معروف کرخی یکی را می‌شست آن کس بخندید! معروف گفت: آه! پس از مردگی زندگی؟! وی جواب داد که: دوستان او نمیرند، «بل ینقلون من دار الی دار». چگونه میرند، و عزّت قرآن گوید: بَلْ أَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ؟
شادند و خرم، آسوده از اندوه و غم، با فضل و با نعم، در روضه انس بر بساط کرم! قدح شادی بر دست نهاده دمادم! این است که رب العالمین گفت: يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ وَ أَنَّ اللَّهَ لا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ.
الَّذِينَ اسْتَجابُوا لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ ما أَصابَهُمُ الْقَرْحُ ایشان که فرمان خدا و رسول را گردن نهادند، و از عشق دین، جان عزیز خویش هدف تیر دشمن ساختند.
جان بذل کرده، و تن سبیل، و دل فدا، و آن رنج و آن خستگی بجان و دل خریده! سری سقطی گفت: حق عزّ جلاله در خواب چنان نمود مرا که گفتی: یا سری! خلق را بیافریدم، لختی دنیا دیدند در آن آویختند! لختی بلا دیدند در بهشت و عافیت گریختند لختي از بلا نیندیشیدند محنت بجان و دل باز گرفتند، و نعمت وصال ما خواستند. فمن انتم؟ شما از کدام گروه‌اید؟ و چه خواهید؟ سری گفت: جواب دادم که: «و انّك تعلم ما نرید».

چندم پرسی مرا چرا رنجانی | حقا که تو حال من زمن به دانی!

گفت: یا سری لاصبن علیکم البلاء صبا بجلال قدر ما که تازیانه بلا بر سر شما فرو گذارم! و آسیای محنت بر سرتان بگردانم. سری گوید: از سر نور معرفت بالهام ربانی جواب دادم: أ لیس المبلی انت؟ ریزنده نثار بلا بر سرما نه تو خواهی بود؟

نفس المحبّ علی الأسقام صابرة | لعلّ مسقمها یوما یداویها
چون شفا ای دلربا از خستگی و درد تست | خسته را مرهم مساز و درد را درمان مکن

30 النوبة الاولى
قوله تعالی: ما كانَ اللَّهُ خدای بران نیست، لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ که فرو گذارد گرویدگان را، عَلى ما أَنْتُمْ عَلَيْهِ بر آنچه شما بر آنید، حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ تا جدا کند ناپاك از پاك، وَ ما كانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ و نیست خدای بر آن که شما را مطلع گرداند بر غیب، وَ لكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي لکن خدای میگزیند، مِنْ رُسُلِهِ از فرستادگان خود، مَنْ يَشاءُ آن را که خواهد، فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ پس بگروید بخدای و فرستادگان وی، وَ إِنْ تُؤْمِنُوا و اگر بگروید، وَ تَتَّقُوا و بپرهیزید، فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ (179) شما راست مزد بزرگوار.
وَ لا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ مپندار ایشان را که دست می‌فشارند ببخل، بِما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ بآنچه خدای ایشان را داد از فضل خویش، هُوَ خَيْراً لَهُمْ که آن به است ایشان را، بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ نیست که

بهتر است ایشان را، سَيُطَوَّقُونَ آری طوق کنند در گردنهای ایشان، ما بَخِلُوا بِهِ آنچه دست فرو فشردند بآن، يَوْمَ الْقِيامَةِ روز رستاخیز، وَ لِلَّهِ مِيراثُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ و خدا راست هفت آسمان و هفت زمین بازماندنی از خلق، وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (180) و اللَّه بآنچه میکنید آگاه است.
لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ بدرستی که خدای بشنود، قَوْلَ الَّذِينَ قالُوا سخن ایشان که گفتند: إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَ نَحْنُ أَغْنِياءُ که خدای درویش است و ما بی‌نیازان، سَنَكْتُبُ ما قالُوا آری بنویسیم بر ایشان آنچه گفتند، وَ قَتْلَهُمُ الْأَنْبِياءَ و کشتن ایشان پیغامبران را، بِغَيْرِ حَقٍّ بناسزا و بی حق، وَ نَقُولُ و گوئیم ایشان را فردا، ذُوقُوا عَذابَ الْحَرِيقِ (181) میچشید عذاب آتش.
ذلِكَ بِما قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ و این عذاب بآنست که دست شما پیش فرا فرستاد از کرد، وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ (182) و بآنست که خدای بندگان را ستمکار نیست.
الَّذِينَ قالُوا ایشان که گفتند: إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنا که خدای پیمان گرفت بر ما، أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ که نگرویم هرگز بفرستاده‌ای، حَتَّى يَأْتِيَنا بِقُرْبانٍ تا آن گه که آن فرستاده قربانی آرد بما، تَأْكُلُهُ النَّارُ که آتش بپذیرفتاری آن را بخورد، قُلْ گوی، قَدْ جاءَكُمْ آمدند بشما، رُسُلٌ مِنْ قَبْلِي فرستادگان از پیش من، بِالْبَيِّناتِ به پیغامها و نشانهای درست، وَ بِالَّذِي قُلْتُمْ و آنچه شما گفتید، فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ چرا کشتید ایشان را؟ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ (183) اگر می‌راست گوئید.
فَإِنْ كَذَّبُوكَ پس اگر جهودان ترا دروغزن گیرند، فَقَدْ كُذِّبَ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ دروغزن گرفتند پیش از تو پیغامبران را، جاؤُ بِالْبَيِّناتِ که پیغامهای روشن آوردند، وَ الزُّبُرِ و نامها، وَ الْكِتابِ الْمُنِيرِ (184) و نامه روشن پیدا.
النوبة الثانية
قوله تعالی: ما كانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ... الآية سبب نزول این آیت بر قول سدی آنست که: رسول خدا (ص) گفته بود: «عرضت علیّ امّتی فی صورها فی الطّین کما عرضت علی آدم (ع)، و اعلمت من یؤمن بی و من یکفر الحدیث بطوله...
گفت: امّت مرا بر من عرض دادند در صورتهای خویش، اندر میان گل، هم چنان که بر آدم (ع) عرضه کردند. و مرا خبر دادند ازیشان که ایمان آرند و بمن بگروند، و ایشان که ایمان نیارند و کافر شوند. این خبر بمنافقان رسید ایشان باستهزا گفتند: محمد (ص) میگوید که: من میدانم که مؤمن که خواهد بود و کافر که خواهد بود، تا بقیامت، چونست که از عدم خبر میدهد؟ و ازیشان که هنوز در آفرینش نیامدند، و خود را نمی‌شناسند که با وی میرویم و می‌نشینیم؟ برسول خدا رسید که منافقان چنین گفتند، برخاست و به منبر برآمد و خدای را عزّ و جلّ ستایش و ثنا کرد، آن گه گفت: «ما بال اقوام جهّلونی و طعنوا فی علمی، لا تسألونی عن شیء فیما بینکم و بین السّاعة الّا انبأتکم به. فقام عبد اللَّه بن حذافة السهمی، فقال: یا رسول اللَّه! من ابی! قال: حذافة. فقام عمر بن الخطاب و قال: یا رسول اللَّه! رضینا باللَّه ربّا، و بالاسلام دینا، و بك نبیّا، و بالقرآن اماما، فاعف، عفا اللَّه عنك. فقال النبی: فهل أنتم منتهون؟ فهل انتم منتهون؟ ثمّ نزل عن المنبر، فأنزل اللَّه: ما كانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلى ما أَنْتُمْ عَلَيْهِ.. الآیة.
اهل معانی گفتند: این خطاب با مؤمنانست، یعنی: ما کان اللَّه لیذرکم یا معشر المؤمنین، علی ما أنتم علیه من التباس المنافق بالمؤمن، و المؤمن بالمنافق، حتّی یمیز المنافق من المؤمن. میگوید: خدا بر آن نیست که شما که مؤمنان‌اید آمیخته با منافقان بهم فرو گذارد، تمییز ناکرده یعنی بران است که تمییز کند، و منافق از مؤمن جدا کند، و این تمییز آنست که تکلیف جهاد کند، و بنصرت و تقویت دین اسلام فرماید، تا هر چه منافق بود فاپس نشنید از رسول خدا (ص)، و جهاد نکند.
و هر چه مؤمن بود با رسول خدا (ص) برخیزد و با اعداء دین بکوشد. رب العالمین این بگفت و بجای آورد روز احد، که منافقان نفاق خویش اظهار کردند آن روز، و از جهاد تخلف نمودند. ابن کیسان گفت: معنی آیت آنست که خدا بر آن نیست که شما را باقرار مجرد فروگذارد، و فرائض و واجبات دین بر شما ننهاده، و بجهاد و قتال نفرموده یعنی جهاد فرماید و فرائض طاعات بر شما نهد تا پیدا گردد که پاینده بر ایمان و برقرار کیست؟ و باز پس نشنیده از ایمان کیست؟ ضحاك گفت: این خطاب با منافقان و مشرکانست، میگوید: خدا بر آن نیست که مؤمنان فرزندان شما در اصلاب مردان

و ارحام زنان شما آمیخته فروگذارد، بلکه جدایی افکند میان شما و میان مؤمنان که در اصلاب و ارحام زنان شمااند.
حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ قراءت حمزه، و على، و يعقوب بتشديد است و بضم يا، و باقى بتخفيف و نصب يا خوانند، و معنى هر دو لغت يكسان است. يقال مزت الشّىء اميزه ميزا، و ميّزته تمييزا. گفته‌اند كه: «خبيث» اينجا گناه است و «طيّب» مؤمن، يعنى كه ربّ العالمين از مؤمن گناه فرو نهد، بمحنتها و مصيبتها و بليّتها كه در دنيا بوى رساند. ازينجا مصطفى (ص) گفت: «ما يصيب المؤمن و صب، و لا نصب، و لا سقم، و لا اذى، و لا حزن، حتّى الهمّ يهمّه، الّا كفّر اللَّه به خطاياه».
اما وجوه «طيّب» در قرآن چهار است: يكى بمعنى مؤمن، چنان كه درين آيت و در سورة الانفال:لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ. ديگر بمعنى «حلال» چنان كه در سورة النّساء گفت: وَ لا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ يعنى الحرام بالحلال. و در سورة المائدة گفت: لا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَ الطَّيِّبُ. جاى ديگر گفت: فَانْكِحُوا ما طابَ لَكُمْ يعنى ما حلّ لكم من النّساء. سديگر وجه بمعنى «حسن» است، چنان كه در سورة الملائكة گفت: إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ اى الكلام الحسن، و هى شهادة ان لا اله الّا اللَّه.
وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ يعنى و به يقبل العمل الصّالح. همانست كه در سورة ابراهيم گفت: أَ لَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً... اى كلمة حسنة، و هى شهادة أن لا اله الّا اللَّه. وجه چهارم بمعنى «طاهر» است چنان كه گفت عزّ و علا: فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً اى طاهرا.
وَ ما كانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ اين ردّ است بر اماميان كه امام را دعوى علم غيب ميكنند. ربّ العالمين نفى كرد علم غيب از خلق خويش على العموم، بى استثناء، مگر پيغامبرى را كه بوحى پاك وى را علم غيب دهد. پس هر كه نه پيغامبر و صاحب وحى بود وى را علم غيب نبود، و اگر چه امام بود. همانست كه ربّ العالمين گفت: عالِمُ الْغَيْبِ فَلا يُظْهِرُ عَلى غَيْبِهِ أَحَداً إِلَّا مَنِ ارْتَضى مِنْ رَسُولٍ و وَ ما كانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ ميگويد: خدا بر آن نيست كه شما را ديدار دهد تا فرا علم و حكم پوشيده وى ببينيد، يعنى كه شما مؤمن و منافق از هم باز نشناسيد پيش از آنكه ما تمييز كنيم، و پوشيده بيرون آريم.
و لكن اللَّه يجتبى من رسوله من يشاء اى و لكنّ اللَّه يختار لمعرفة ذلك من يشاء من الرّسل. و كان محمد (ص) ممّن اصطفاه اللَّه لهذا العلم.
فآمنوا باللَّه و رسوله و ان تؤمنوا و تتقوا فلكم اجر عظيم تا اينجا همه در غزاء احد است. پس ازين، چهار آيت عارض است در شان جهودان و پس از آن چهار آيت، دو آيت ديگر: كُلُّ نَفْسٍ... و لَتُبْلَوُنَّ... هم در غزاء احد است و تمامى آن قصّه، چنان كه شرح آن كرده آيد ان شاء اللَّه.
قوله: وَ لا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ... ابن عباس گفت: اين آيت در شأن احبار جهودان آمد، كه صفت و نعت نبوت مصطفى (ص) را بپوشيدند. و معنى «بخل» اينجا كتمان علم است كه اللَّه ايشان را داده بود و ايشان بپوشيدند و بگردانيدند.
و نظير اين آنست كه در سورة النّساء گفت: الَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَ يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَ يَكْتُمُونَ ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ. و برين قول معنى «سيطوّقون» آنست كه: يحملون ائمه و وزره، كقوله يَحْمِلُونَ أَوْزارَهُمْ عَلى ظُهُورِهِمْ.
و بيشترين مفسران گويند كه: اين آيت در شأن ايشان آمد كه زكاة از مال بيرون نكنند. و فضل اينجا نصاب زكاة است از ضروب اموال. و بخل باز گرفتن زكاة.
«و لا تحسبن» بتا قراءت حمزه است، يعنى: و لا تحسبنّ يا محمد! بخل الّذين يبخلون هو خير لهم. و باقى بيا خوانند، يعنى: و لا يحسبنّ الباخلون بما آتاهم اللَّه، البخل خير لهم، بل هو شرّ لهم، لأنّهم يستحقّون بذلك العذاب.
سَيُطَوَّقُونَ ما بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيامَةِ فرداى قيامت ربّ العالمين آن مال كه از آن زكاة بيرون نكنند مارى گرداند در گردن صاحب مال آويخته، و از فرق سر او تا بقدم مى‌گزايد، و مى‌رنجاند، و با وى ميگويد: من آن مال توام، من آن كنز توام باين صفت وى را مى‌برند تا بدوزخ.
روى ابو هريرة قال قال رسول اللَّه (ص): ما من رجل يكون له مال، فيمنعه من حقّه، و يضعه فى غير حقه، الّا مثل يوم القيامة شجاعا اقرع منتن الرّيح، لا يمرّ بأحد الّا استعاذ منه. فيجىء حتّى يدنو من

صاحبه فاذا رآه استعاذ منه. فيقول: ما تستعيذ منّى! و أنا مالك الّذى كنت تدّخرنى فى الدّنيا. فيطوّقه فى عنقه، فلا يزال فى عنقه حتّى يدخل معه جهنّم. قال: و تصديق ذلك فى كتاب اللَّه عزّ و جلّ: سَيُطَوَّقُونَ ما بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيامَةِ.
ابراهيم نخعى گفت: «سيطوّقون» معنى آنست كه: روز قيامت طوق آتشين در گردن آن كس كنند كه زكاة ندهد، تا هم چنان كه طوق از گردن خالى نبود آتش از وى خالى نبود. مصطفى (ص) گفت: «مانع الزّكاة فى النّار»و قال: «لا تخالط الصدقة مالا الّا اهلكته»،و قال: «ما حبس قوم الزّكاة الّا حبس عنهم القطر»، وقال «لا يقبل اللَّه الايمان و لا الصّلاة الّا بالزّكاة».
وَ لِلَّهِ مِيراثُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ همانست كه جاى ديگر گفت: إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَ مَنْ عَلَيْها يعنى يفنى اهلها، و تبقى الأموال و الأملاك، و لا مالك الّا اللَّه عزّ و جلّ.
وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ مكى و بصرى بيا خوانند. خطاب با ايشان كه سَيُطَوَّقُونَ صفت ايشانست. و باقى بتا مخاطبه خوانند، حملا على قوله وَ إِنْ تُؤْمِنُوا وَ تَتَّقُوا....
قوله تعالى: لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَ نَحْنُ أَغْنِياءُ...
اين جهودان‌اند كه چون اللَّه تعالى سخن از قرض گفت در قرآن، و ذلك فى قوله: مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً ايشان گفتند: پس درويش است و ما بى‌نيازانيم! ربّ العالمين بر سبيل تهدّد بگفت: سَنَكْتُبُ ما قالُوا آرى بر ايشان نويسيم آنچه گفتند. يعنى حفظه را فرمائيم تا بنويسند، آن گه ايشان را بآن عقوبت كنيم.
وَ قَتْلَهُمُ الْأَنْبِياءَ بِغَيْرِ حَقٍّ اينجا مضمر است كه: و علم و رأى قتل الأنبياء بغير حق. يعنى: قول ايشان را شنيد و كشتن انبياء را بديد و بدانست.
وَ نَقُولُ ذُوقُوا عَذابَ الْحَرِيقِ يعنى خزنة جهنم فردا با ايشان گويند: ذُوقُوا عَذابَ الْحَرِيقِ اين كلمه با كسى گويند كه وى را از عفو نوميد كنند، گويند: ذق ما أنت فيه اى لست بمتخلص عنه.
قراءت حمزه «سيكتب» بياء مضمومه است، «و قتلهم» بضم لام. و «يقول ذوقوا» بيا.
ذلِكَ اى ذلك العذاب بِما قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ من الكفر و التكذيب فى دار الدّنيا. وَ أَنَّ اللَّهَ اى: و بانّ اللَّه لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ فيعاقبهم من غير جرم.
آن گه حال ايشان را شرح افزود، گفت: الَّذِينَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنا يعنى: و سمع اللَّه قول الّذين قالوا، و هم اليهود: كعب بن اشرف، مالك بن الضيف و اصحابهما.
گفتند: اى محمد! تو مى‌گويى كه پيغامبرم، و اللَّه ما را فرموده در كتاب خويش تورات كه: هيچ پيغامبر را تصديق نكنيم بآنچه گويد، تا نخست قربانى بيارد كه آتش آن را بخورد.
اگر بيارى قربانى كه آتش آن را بخورد، ناچار ترا تصديق كنيم. مفسران گفتند كه: اين عهد با بنى اسرائيل در تورات رفت. اما جهودان تمام بنگفتند. و تمامى آنست كه: حتى يأتيكم المسيح و محمد. فاذا اتياكم فآمنوا بهما فانهما يأتيان بغير قربان.
و شرح اين آنست كه: بنى اسرائيل را قربان و مال غنيمت حلال نبودى قربان و مال غنيمت بنهادندى، و نشان قبولش آن بودى كه آتشى سپيد بى‌دود از آسمان بيامدى. آن را برخوانى و آوازى سخت بودى، در آن افتادى تا بسوختى. و اگر آن قربانى مقبول نبودى، آتش نيامدى و آن بر حال خويش بماندى. و گفته‌اند كه: علامت نبوت و بعثت پيغامبران در آن زمان آن بود كه پيغامبر گوشت قربانى بر دست نهادى، آتش از آسمان بيامدى و آن گوشت را بر دست وى بسوختى و دستش نسوختى. و اين آتش آمدن و قربان خوردن تا بروزگار عيسى (ع) بود. رب العالمين بنى اسرائيل را فرمود كه: عيسى (ع) و محمد (ص) را كه فرستيم، بى‌قربان فرستيم، بايشان ايمان آريد و بگرويد.
پس جهودان دروغ زن گشتند بآنچه گفتند: إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّى يَأْتِيَنا بِقُرْبانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ. آن گه اقامت حجت را بر ايشان گفت: قُلْ يا محمد قد جاءكم رسل من قبلى بالبيّنات و بالّذى قلتم فلم قتلتموهم ان كنتم صادقين؟ پيش از من رسولان بشما آمدند با حجتها و معجزتهاى روشن، و باين قربان كه شما گفتيد، پس چرا كشتيد ايشان را اگر راست گوئيد؟ و مراد باين خطاب، اسلاف ايشان‌اند، كه ايشان بودند كه پيغامبران را كشتند، چون زكريا (ع) و يحيى (ع) و غيرهما. اما جهودان كه بظاهر اين خطاب با ايشان است، بفعل اسلاف خويش مى‌رضا دادند، و آن قتل كردن ايشان

می‌پسندیدند. و آن کس که ببدی رضا داد، همچون آن کس است که بدی کرد. ازین جهت اضافت قتل با ایشان کرد.
آن گه تسلیت مصطفی (ص) را و آرام دل وی را گفت: فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ. یا محمد! اگر ترا دروغ زن گرفتند. دل تنگ مکن! که پیش تو بسا پیغامبران را دروغزن گرفتند. جای دیگر گفت: وَ لَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلى ما كُذِّبُوا وَ أُوذُوا حَتَّى أَتاهُمْ نَصْرُنا. یعنی: چنان که ایشان صبر کردند، تو نیز صبر کن، تا نصرت ما در رسد.
جاؤُ بِالْبَيِّناتِ وَ الزُّبُرِ ای: الکتب المزبورة، و هی المکتوبة، یقال زبور و زبر کرسول و رسل، بقراءت شامی. و در مصاحف شامیان «با» در افزودند. وَ بِالزُّبُرِ معنی همانست، اما تأکید در سخن افزود.
وَ الْكِتابِ الْمُنِيرِ ای الهادی الی الحق.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: ما كانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلى ما أَنْتُمْ عَلَيْهِ این کار چنین مبهم فرو نگذارند! و این قصه سربسته روزی برگشایند! و این دامن فراهم کرده آخر بیفشانند! و این سر و پای درهم کردگان صافیان و جافیان آخر بینی که از هم باز کنند! فَرِيقاً هَدى وَ فَرِيقاً حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلالَةُ و هر کس را بمأوی و منزل خویش فرود آرند، فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ یکی در حزب شیطان، کشته حرمان، و اندوه جاودان أُولئِكَ حِزْبُ الشَّيْطانِ. یکی نواخته رحمن، در زمره دوستان، بمهر ازل شادان، برو داغ وَ عِبادُ الرَّحْمنِ. امروز تو چند بینی و چه دریابی که درهای اسرار فرو بسته، و مسمار غیب بر در خانه توحید و شرك زده، و کلید آن بخود سپرده که: وَ عِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَيْبِ لا يَعْلَمُها إِلَّا هُوَ همین است که گفت عزّ و علا: وَ ما كانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ، و تا نپنداری که آنچه دیده تو بآن نرسد دیده انبیاء نیز نرسد! نمی‌خوانی که: وَ لكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشاءُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ. میفرماید که: ایمان بیارید، و استوار گیرید اللَّه را، که غیب‌دان است و نهان بین، و فرو فرستادگان پیغامبران را که بوحی پاك ایشان را بر غیب همی دارد، و پوشیده مینماید، و چون نماید چندان نماید که خود خواهد، نه چندان که بنده خواهد، کما قال عزّ و جلّ: وَ لا يُحِيطُونَ بِشَيْ‌ءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِما شاءَ. خدای داند که بنده چه برتابد، و وی را چه شاید، و دانستن چیست که وی را بکار آید! مدبّر کار بندگان اوست! کارساز و کارران و نگهبان اوست! صحّ الخبر انّه عزّ و جلّ یقول: ادبر عبادی بعلمی، انی بعبادی خبیر بصیر.
وَ لا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ... الآیة «بخل» بر زبان علم و مقتضی شریعت منع واجب است و واجب از مال اندکی است از فراوان، درویش را اندك دهد، و خود را فراوان بگذارد. باز بزبان طریقت و اهل اشارت بخل آنست که: خود را اندکی بگذارد، ذرّه‌ای از مال، یا نفسی از حال، و المکاتب عبد ما بقی علیه درهم.
مال و حال در راه این جوانمردان صورت سگ دارد، و عشق در عالم خویش صورت فریشته، و شرع مصطفی (ص) خبر میدهد که فریشته با سگ بد سازد، در هیچ منزل با وی فرو نیاید.
لا یدخل الملائکة بیتا فیه کلب او تصاویر.

کی در آید فرشته تا نکنی	سگ ز در دور و صورت از دیوار
کی در احمد رسد و در صدیق	
پرده بردار تا فرود آرند	عنکبوتی تننده بر در غار هودج کبریا بصفّه بار

لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قالُوا کریما! خدایا! که شنواست، و در شنوایی بی‌همتا، شنونده آوازها، و رسنده بشنوایی خود برازها، و پاسخ کننده نیازها. با موسی و هارون (ع) گفت: لا تَخافا إِنَّنِي مَعَكُما أَسْمَعُ وَ أَرى، میگوید: بر فرعون شوید و از وی مترسید، که من بیاری و نگهداشت با شماام، می‌شنوم و می‌بینم! و عایشه صدّیقه در قصه مجادلة گفت: الحمد للّه الّذی وسع سمعه الاصوات.
لقد جاءت المجادلة الی رسول اللّه (ص). تکلّمه فی جانب البیت ما اسمع ما تقول، فأنزل اللّه عزّ و جلّ: قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجادِلُكَ فِي زَوْجِها الآیة. و عن ابی موسی انّ النّبیّ (ص) لمّا دنا من المدینة کبّر

اصحابه، فقال: يا ايها الناس انكم لا تدعون اصم و لا غائبا، ان الذى تدعونه بينكم و هو بين اعناق ركابكم، و فى رواية اربعوا على انفسكم فانكم لا تدعون اصم و لا غائبا و انما تدعون سميعا قريبا.
قالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَ نَحْنُ أَغْنِياءُ اين سخن شبه شكوى دارد، با دوست مى‌راند كه دشمن چه ميگويد تا دوست بنازد، و باشد كه دشمن از آن باز گردد.
و عجب آنست كه نعمت هم چنان به ادرار بدشمن مى‌رساند، و بآن ناسزا كه مى‌شنود نعمت وانستاند، سبحانه ما ارأفه بخلقه! و در بعضى اخبار است: ما احد اصبر على اذى يسمعه من اللَّه، يدعون له ولدا و هو يرزقهم و يعافيهم. از روى اشارت ميگويد: شما كه بندگان و رهيگان‌ايد، از خصمان خويش در گذاريد، و تا توانيد عفو كنيد، و نعمت و رفق خويش از دوست و دشمن باز مگيريد، و خلق نيكو با دوست و دشمن، آشنا و بيگانه كار فرمائيد و به قال النّبيّ (ص): انّ اللَّه عزّ و جلّ اوحى الى ابراهيم (ع): انّك خليلى حسّن خلقك و لو مع الكفّار، تدخل مداخل الأبرار، فانّ كلمتى سبقت لمن حسّن خلقه، ان اظلّه تحت عرشى، و اسكنه حظيرة قدسى، و ادنيه من جوارى.
31 النوبة الاولى
قوله تعالى: كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ هر تنى چشنده مرگست، وَ إِنَّما تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ و مزدهاى شما بتمامى بشما سپارند، يَوْمَ الْقِيامَةِ و اين مزد شما را روز رستاخيز دهند، فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ هر كه را دور كنند از آتش، وَ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ و در بهشت در آرند، فَقَدْ فازَ پيروز آمد و رست، وَ مَا الْحَياةُ الدُّنْيا و نيست زندگانى اين جهانى، إِلَّا مَتاعُ الْغُرُورِ (185) مگر بر خوردارى بفرهيب.
لَتُبْلَوُنَّ ميخواهند آزمود شما را، فِي أَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ در مالهاى شما و در تنهاى شما، وَ لَتَسْمَعُنَّ و ميخواهيد شنيد، مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ مِنْ قَبْلِكُمْ از جهودان كه كتاب دادند ايشان را پيش از شما، وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا و ازيشان كه انباز گرفتند با خداى، أَذىً كَثِيراً ناخوشيهاى فراوان، وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا اگر شكيبايى كنيد بپرهيزگارى، فَإِنَّ ذلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (186) آن از استوارى كارهاى دين است و درستى نشانهاى آن.
وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ خداى گرفت پيمان ازيشان كه تورات دادند ايشان را، لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ كه لا بد پيدا كنند مردمان را شأن محمد، وَ لا تَكْتُمُونَهُ و آن را پنهان نكنند، فَنَبَذُوهُ وَراءَ ظُهُورِهِمْ پس آن را انداختند با پس پشت ايشان، وَ اشْتَرَوْا بِهِ ثَمَناً قَلِيلًا و بفروختن پيمان خداى بهاى اندك خريدند، فَبِئْسَ ما يَشْتَرُونَ (187) بد چيزى كه ميخرند.
لا تَحْسَبَنَّ مپندار، الَّذِينَ يَفْرَحُونَ ايشان كه شاد مى‌شوند، بِما أَتَوْا بآنچه كردند، وَ يُحِبُّونَ و دوست ميدارند، أَنْ يُحْمَدُوا كه ايشان را بستايند.
بِما لَمْ يَفْعَلُوا بآنچه نمى‌كنند، فَلا تَحْسَبَنَّهُمْ مپندار ايشان را، بِمَفازَةٍ مِنَ الْعَذابِ كه اهل رستن‌اند و بجاى رستن‌اند از عذاب، وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ (188) و ايشان راست عذابى دردنماى.
وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ و خدا راست پادشاهى آسمان و زمين، وَ اللَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (189) و اللَّه بر همه چيز توانا است.
النوبة الثانية
قوله تعالى: كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ اى كلّ نفس منفوسة تعالج غصص الموت. ميگويد: هر نفسى منفوسه بر ممرّ انفاس بگذشته مرگ بچشد، و سكرات مرگ ببيند، يعنى اهل زمين. فانّ من فى الجنّة و النّار لا يموتون، خزنه بهشت و حور و غلمان و خزنه دوزخ نميرند چنان كه جاى ديگر گفت: فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شاءَ اللَّهُ و هم من فى الجنّة و النّار من الخزنة. فريشتگان آسمان نيز طمع كردند كه نميرند كه از حضرت عزّت اين آيت آمده بود: كلّ من عليها فان هر چه بر زمين است بسر آمدنى است و مردنى، ايشان گفتند: ما نميريم كه ما آسمانيانيم نه زمينيان. ربّ العالمين آيت فرستاد: كُلُّ شَيْءٍ هالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ يقين شد ايشان را كه مردنى‌اند. و فى ذلك ما
روى عن النبىّ (ص) قال: «عش ما شئت فانّك ميّت، و احبب من احببت فانّك مفارقه، و اعمل ما شئت فانّك مجزىّ به.
و قال: كن فى الدنيا كأنك غريب او عابر سبيل، و عد نفسك من اصحاب القبور.

و قال (ص) فى بعض خطبه: ايّها النّاس انّ اكيسكم اكثركم للموت ذكرا، و احزمكم احسنكم له استعدادا. الا و انّ من علامات العقل التّجافى عن دار الغرور، و الانابة الى دار الخلود، و التّزوّد لسكنى القبور، و التّأهّب ليوم النّشور.
و عن ابن عمر قال: اذا قبض ملك الموت روح العبد، قام على عتبة الباب، و لأهل البيت الضّجّة، فمنهم الصّاكّة وجهها، و منهم النّاشرة شعرها، و منهم الدّاعية ويلها، فيقول ملك الموت فيم الجزع؟ فو اللَّه ما انتقصت لأحد منكم عمرا، و لا اذهبت لكم رزقا، و لا ظلمت احدا منكم شيئا. فان كانت شكايتكم و سخطكم علىّ فانّى و اللَّه مأمور، و ان كان ذلك على ميّتكم فهو فى ذلك مقهور و ان كان ذلك على ربّكم فأنتم به كفرة، و انّ لى فيكم عودة ثم عودة. قال: فلو أنّهم يرون مكانه و يسمعون كلامه، لذهلوا عن ميّتهم، و لبكوا على انفسهم.
وَ إِنَّما تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ اين تهنيت مؤمنانست بمرگ، ميگويد: آن روز رستاخيز است كه مؤمنان بمراد خويش رسند و مزد كردار خويش بينند. پس مرگ تحفه مؤمن است، و سبب رسيدن وى بسعادت و كرامت خويش است.
مصطفى (ص) از اينجا گفت: «تحفه المؤمن الموت».
و جماعتى بزرگان سلف آرزوى مرگ كرده‌اند، چنان كه حذيفه (رض) بوقت مرگ گفت: دوست آمد و بر وقت حاجت آمد، و گفت: بار خدايا اگر دانى كه درويشى دوستتر دارم از توانگرى، و بيمارى دوستتر دارم از تندرستى، و مرگ دوستتر دارم از زندگانى، مرگ بر من آسان كن، تا بديدار تو بر آسايم. «فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فازَ»، يعنى: ظفر بالخير، و نجا من الشّر، قال رسول اللَّه (ص): «من سرّه ان يزحزح عن النّار و ان يدخل الجنّة فليأته منيّته و هو يشهد أن لا اله الّا اللَّه، و أنّ محمّدا رسول اللَّه، و يأت الى النّاس ما يحبّ ان يؤتى اليه»، و قال (ص): «موضع سوط فى الجنّة خير من الدّنيا و ما فيها، فاقرءوا ان شئتم: «فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَ أُدْخِلَ
الْجَنَّةَ فَقَدْ فازَ، وَ مَا الْحَياةُ الدُّنْيا إِلَّا مَتاعُ الْغُرُورِ» لأنّه يغرّ الانسان بما يمنّيه من طول البقاء، و هو ينقطع عن قريب. مى‌گويد: نيست زندگانى درين دنياى فانى الّا متاع الغرور كه مردم فرهيب ميدهد، يعنى امل دراز در پيش مى‌نهد، تا اوميد در عمر دراز مى‌بندد، و آن گه ناگاه مرگ در رسد و اميد بريده گردد. مصطفى (ص) گفت: امل كوتاه كنيد و مرگ پيوسته در پيش چشم خويش داريد، و از خدا شرم داريد، چنان كه حق و سزاى ويست، و گفت: نترسم بر شما از هيچيز چنان كه از دو خصلت ترسم: يكى بر هواى خويش ايستادن، و دوم اميد عمر دراز در پيش داشتن. بآن خداى كه جانم دريد اوست كه هرگز چشم خويش بر هم نزده‌ام كه نپنداشتم پيش از آن كه از هم بر گيرم مرگ در آيد، كه چشم از هم بر نگرفتم كه نپنداشتم پيش از آنكه بر هم نهم مرگ در رسد. عبد اللَّه مسعود گفت: رسول خدا (ص) خطى مربع بر كشيد، و آن گه در ميان آن مربع خطى راست، و از هر دو جانب آن خطهاى خرد بر كشيد. پس بيرون مربع خطى ديگر كشيد، گفت: آن خط راست در درون مربع آدمى است، و آن مربع أجل وى، گرد وى در آمده، كه از آن راه ببيرون نه، و آن خطهاى خرد از هر دو جانب آفات و عاهاتست، و انواع بليّات براه وى در آمده، ناچار آن همه بوى رسد يا بعضى رسد، تا آن گه كه سر ببالين مرگ باز نهد. و آن خط كه بيرون مربع كشيد خود امل دراز است كه فرا پيش گرفته، و دل در زندگانى بسته! هميشه انديشه كارى كند كه در علم خداوند سبحانه چنانست كه آن كار پس از أجل وى خواهد بود.
لَتُبْلَوُنَّ فِي أَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ اين آيت در شأن مهاجران فرود آمد كه مشركان دست در مال ايشان بردند، و ضياع ايشان بفروختند، و چون ايشان را مى‌دريافتند، بانواع تعذيب تنهاى ايشان ميرنجانيدند، و گفته‌اند: آزمون ايشان در اموال بخسران است و نقصان از جائحه سماوى، و آزمون ايشان در تنها به بيمارى است و مرگ خويشان.
قال النّبي (ص): «يقول اللَّه تعالى: اذا وجّهت الى عبد من عبيدى مصيبة فى بدنه او ماله او ولده، ثمّ استقبل ذلك بصبر جميل، استحييت له يوم القيامة ان أنصب له ميزانا او انشر له ديوانا».
و عن ثوبان قال قال رسول اللَّه (ص): «ما اصاب عبدا مصيبة الّا باحدى خلّتين: امّا بذنب لم يكن اللَّه ليغفر له الّا بتلك المصيبة، او بدرجة لم يكن اللَّه ليبلّغه ايّاها الّا بتلك المصيبة».

و قال: «ما من مصيبة يصاب بها المؤمن الّا كفّر بها عنه حتّى الشّوكة يشاكّها».
و قال (ص): يقول اللَّه تعالى: اذا ابتليت عبدى ببلاء فصبر، و لم يشكنى الى عوّاده، أبدلته لحما خيرا من لحمه، و دما خيرا من دمه. فان ابرأته ابرأته، و لا ذنب له، و ان توفّيته فالى رحمتى.
گفته‌اند: آزمايش در مال و نفس فرائض طاعاتست كه بريشان نهادند، از نماز و روزه و زكاة و حج و جهاد.
قوله تعالى: وَ لَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ مِنْ قَبْلِكُمْ جهودان و ترسايان‌اند، وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا مشركان عرب‌اند، أَذىً كَثِيراً ميگويد: ازيشان رنج و ناخوشى فراوان خواهيد شنيد و ديد، هم از گفتار و هم از كردار، اذاى جهودان آن گفت ايشانست كه: إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَ نَحْنُ أَغْنِياءُ، و نيز گفتند: «عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ» و اذاى ترسايان از آنست كه گفتند: إِنَّ اللَّهَ ثالِثُ ثَلاثَةٍ و انّ عيسى هو اللَّه و ابن اللَّه، «تعالى اللَّه عن ذلك علوّا كبيرا» و اذاى مشركان آن بود كه رسول خدا را (ص) سب ميكردند و هجو ميگفتند و قتال و حرب با وى ميساختند. و قومى از ايشان ملائكه را بنات اللَّه مى‌گفتند، و قومى بت مى‌پرستيدند.
ربّ العزّة گفت: وَ إِنْ تَصْبِرُوا يعنى على الأذى، اگر شكيبايى كنيد باين رنج و ناخوشى كه بشما ميرسد، و تَتَّقُوا اى تتّقوا معاصيه، از معصيت او بپرهيزيد، فَإِنَّ ذلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ اين صبر و اين تقوى از حقائق ايمانست و از كارهاى محكم كه اللَّه فرمود. و قيل معناه: انّ ذلك من اخلاق المؤمن الصّادق الايمان المتين اليقين. عزم الامور ما لا يشوبه شبهة و لا يدافعه ريبة، و أصله الجدّ. يقال: عزمت عليك اى امرتك امرا جدّا، و عزمت على الأمر اذا اجتمعت عليه جدّك، و صدق له قصدك، و العزيمة و الصّريمة الرّأى الجدّ. قال اللَّه عزّ و جلّ: فَإِذا عَزَمَ الْأَمْرُ اى جدّ الامر. و منه
قوله (ص): عزمة من عزمات ربّى.
و قال (ص): من صلّى قبل العصر أربعا غفر اللَّه له مغفرة عزما، اى هذا الوعد صادق عظيم وثيق.
و فى دعائه (ص): اسئلك عزائم مغفرتك، اى اسئلك أن توفّقنى للأعمال الّتى تغفر لصاحبها لا محالة.
وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ جهودان را ميگويد، و اين كتاب تورات است. «لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَ لا تَكْتُمُونَهُ» بيا قراءت مكى و بو عمرو و عاصم است، و اينها با شأن نبوت محمد (ص) شود، و لام لام عزم است در موضع قسم تحقيق را در آورد يعنى كه اللَّه پيمان گرفت از ايشان كه لا بد پيدا كنند مردمان را شأن و نعت و صفت محمد (ص)، و آن را پنهان نكنند.
فَنَبَذُوهُ وَراءَ ظُهُورِهِمْ پس آن را پس پشت انداختند، يعنى فرا پيش نگرفتند و در آن نگاه نكردند، و منه قوله تعالى: وَ اتَّخَذْتُمُوهُ وَراءَكُمْ ظِهْرِيًّا تقول العرب: جعل فلان حاجتى بظهر يعنى لم يقضها، و لم يلتفت اليها. قتاده گفت: اين آيت در شأن اهل علم آمد كه اللَّه پيمان ستد از ايشان تا علم پنهان ندارند، و از اهل خويش دريغ ندارند، و باز نگيرند. و به
قال النبى (ص). العلم لا يحل منعه.
و قال: من كتم علما عن اهله الجم يوم القيامة بلجام من نار.
و قال على بن ابى طالب (ع): ما أخذ اللَّه على اهل الجهل أن يتعلّموا حتّى اخذ على اهل العلم أن يعلّموا لانّ العلم كان قبل الجهل.
و قال محمد بن كعب: لا يحلّ لعالم ان يسكت على علمه، فانّ اللَّه تعالى يقول: وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ
الآية. و لا يحلّ لجاهل ان يسكت على جهله فانّ اللَّه تعالى يقول: فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ.
لا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ... فرح در قرآن بر سه قسم است: يكى حرام، ديگر مكروه، سديگر واجب. آنچه حرام است فرح بمعصيت است، و آن آنست كه رب العالمين گفت: لا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ. جاى ديگر گفت: إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ. و آنچه مكروه است بدنيا شاد بودن است، و آن آنست كه اللَّه گفت تعالى و تقدّس: وَ فَرِحُوا بِالْحَياةِ الدُّنْيا. جاى ديگر گفت: وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ و آنچه واجبست شادى بحقّ است، و ذلك فى قوله تعالى: فَبِذلِكَ فَلْيَفْرَحُوا و قال تعالى: فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بايَعْتُمْ بِهِ.
لا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِما أَتَوْا بيان اختلاف قراءت و وجوه آن درين آيت همان است كه در وَ لا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ و شرح آن رفت. وَ يُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِما لَمْ يَفْعَلُوا، اينجا سخن تمام شد و جواب

مضمر است. یعنی: لا تحسبن أنهم ینجون من النار. قتاده و مقاتل گفتند: این آیت در شأن جهودان فرو آمد که بر مصطفی (ص) شدند و گفتند: «نحن نعرفك و نصدّقك» این بزبان میگفتند و در دل خلاف آن داشتند چون از نزدیك مصطفی (ص) بیرون آمدند، مسلمانان ایشان را پرسیدند که چه کردید؟ ایشان گفتند: شناختیم وی را و تصدیق کردیم، مسلمانان این گفت از ایشان بپسندیدند و دعا گفتند و سپاس داری کردند و ندانستند که ایشان با این گفت در دل کفر دارند، و ایشان در آنچه میکردند شاد می‌بودند، رب العالمین گفت: یا محمد مپندار که این شادی ایشان بآنچه کردند از اظهار ایمان و اعتقاد کفر، ایشان را از آتش برهاند، و آن ثنا و حمد مؤمنان که دوست میدارند بآنچه نکردند یعنی بتصدیق که گفتند کردیم و نکرده بودند، مپندار که ایشان باین از آتش و عذاب برهند. اینست که رب العالمین گفت: فَلا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفازَةٍ مِنَ الْعَذابِ ای منجاة من العذاب، مفازة نجات بود و موضع نجات بود، همچون مرحمت. و سمّیت المفازة مفازة لأنّ من قطعها فاز.
وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ ای: خزائن السّماوات و الأرض، و هی المطر و النّبات و ما بینهما من الخلق عبیده و فی ملکه. و اللَّه علی کلّ شیء قدیر.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ ای خداوندی که بندگانت همه فانی‌اند و تو باقی! ای خداوندی که رهیگانت همه برسیدنی‌اند و تو بودنی! بودی تو و کس نبود! بمانی تو و کس نماند! همه مقهوراند و تو قهار! همه مأموراند و تو جبّار! همه مصنوع‌اند تو کردگار! همه مردنی‌اند و تو زنده پاینده! همه رفتنی‌اند و تو خداوندی گمارنده، و با همه تاونده.

ای قوم ازین سرای حوادث گذر کنید — خیزید و سوی عالم علوی سفر کنید

معاشر المسلمین! این سرای فانی منزل‌گاه است و گذرگاه! نگرید تا دل در آن نبندید، و آرام‌گاه نسازید، برید مرگ را بجان و دل استقبال کنید، و حیات آن جهانی و نعیم جاودانی طلب کنید، وَ ما هذِهِ الْحَیاةُ الدُّنْیا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَیَوانُ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ. تو امروز بچشم بیداری در کار و حال خود ننگری! و ساز رفتن بدست نیاری؟ تا آن ساعت که آب حسرت و دریغ گرد دیدت در آید! و غبار مرگ بر عذار مشکینت نشیند! و آن روی ارغوانی زعفرانی شود!

سر زلف عروسان را چو برگ نسترن یابی — رخ گلبرگ شاهان را چو شاخ زعفران بینی

قال النبی (ص): «انّ العبد لیعالج کرب الموت و سکرات الموت، و انّ مفاصله یسلّم بعضها الی بعض، یقول: علیك السّلام تفارقنی و افارقك الی یوم القیامة»!
مسکین آدمی که همیشه خویشتن را نظارگی دیده است! پندارد که همیشه همچنین خواهد بود که نظاره مرگ دیگران می‌کند، و خود نمیرد. مصطفی (ص) از اینجا گفت: کأنّ الموت علی غیرنا کتب، و کأنّ الحقّ فیها علی غیرنا وجب، و کأنّ الّذین نشیّع من الأموات سفر عمّا قلیل الینا راجعون، نبوّئهم أجداثهم، و نأکل تراثهم، کأنّا مخلّدون بعدهم!
اگر خود را می‌دریابی و تدبیر کار خویش میکنی راهت آنست که در احوال گذشتگان و سیرت رفتگان ازین جهانیان و جهان داران که بودند اندیشه کنی، و امروز در سرانجام کار ایشان نگری، آنان که کبر پلنگان داشتند، آن یکی قصر قیصری میساخت، و آن دیگری ملك سلیمان می‌جست، و آن ظالمی از جگر یتیمان کباب می‌کرد، و آن دیگری که از خون مفلسان شراب می‌خورد، گلی بودند در شورستان دنیا شکفته، ناگاه زمهریر مرگ از مهبّ برآمد و عارض رخشان ایشان را تاریك گردانید. پس از آنکه چون گل بشکفتند از بار بریختند، و در گل بخفتند.

سر الب ارسلان دیدی ز رفعت رفته بر گردون — به مرو آتا کنون در گل تن الب ارسلان بینی

و به قال النبی (ص): أ ما رأیت المأخوذین علی العزّة! و المزعجین بعد الطمأنینة، الّذین اقاموا علی

الشّبهات، و جنحوا الى الشّهوات، حتّى اتتهم رسل ربّهم، فلا ما كانوا امّلوا ادركوا، و لا الى ما فاتهم رجعوا، قدموا على ما عجلوا، و نذموا على ما خلفوا، و لم يعن النّدم، و قد جفّت القلم،اگر كسى را در دنيا از مرگ ايمنى بودى، آن كس رسول خدا بودى كه از ذريت آدم هيچ كس را آن قربت و زلفت بدرگاه احديت نبود كه وى را بود. با اين
همه رب العالمين گفت: وَ ما جَعَلْنا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَ فَإِنْ مِتَّ فَهُمُ الْخالِدُونَ و مصطفى (ص) گفت: اذا اشتدّ حزن احدكم على هالك فليذكّرنى و ليعلم انّى قد هلكت.
و خبر درست است از ابن عمر گفت: رسول خدا (ص) خواست كه كسى را به يمن فرستد گفت: يا معشر المهاجرين و الانصار! ايّكم ينتدب الى اليمن؟
ابو بكر صديق برخاست. گفت: أنا يا رسول اللّه. رسول خداوندى اجابت نكرد، ديگر باره همان سخن گفت. عمر برخاست، هم اجابت نيافت، سديگر بار باز گفت آن سخن، معاذ جبل برخاست، تا رسول (ص) گفت: انت لها يا معاذ! و هى لك، آن گه عمامه خويش بخواست، و بر سر وى نهاد و فرا راه كرد، رسول و جماعتى از مهاجر و انصار بتشييع با وى بيرون شدند، معاذ راكب بود و رسول (ص) پياده ميرفت، و معاذ را وصيت ميكرد، معاذ گفت: يا رسول اللّه چون است اينكه تو پياده روى و من سوار باشم؟
فقال: يا معاذ! انّما أحتسب خطاياى هذه فى سبيل اللَّه،آن گه او را وصيت كرد بتقوى و صدق، و اداء امانت، و ترك خيانت، و امر معروف، و نهى منكر، و مراعات همسايه و يتيم و بيوه‌زن، و مجالست فقرا، و نواخت ضعفا. و امثال اين سخنان فراوان برگفت، و نصيحت كرد. آن گه گفت: يا معاذ! چنان دان كه تا بروز رستاخيز ما بر هم نرسيم، و يكديگر را نه بينيم. اين بگفت آن گه وداع كرد و بازگشت.

تمتّع من حبيبك بالوداع فما بعد الوداع من اجتماع

معاذ رفت تا به صنعاء يمن، چهارده ماه آنجا بود. شبى خفته بود، ناگاه هاتفى آواز داد كه: يا معاذ كيف يهنئك العيش و محمد فى سكرات الموت! معاذ گفت: ترسان و لرزان با وحشت و حيرت از خواب درآمدم، پنداشتم قيامت برخاست و عالم زير و زبر گشت، گفت آخر دل خود را تسكين كردم گفتم اين نموده شيطان است، كلمه اعوذ بگفتم. شب ديگر ندايى شنيدم از آن قوى‌تر و عظيم‌تر كه: يا معاذ! كيف يهنئك العيش و محمد بين اطباق التراب؟! معاذ را يقين شد كه مصطفى (ص) شربت مرگ چشيد. دست بر سر نهاد، و بانگ برآورد كه «يا محمداه» پس بران مركوبى كه داشت نشست و روز در شب و شب در روز پيوست در رفتن، تا آنجا رسيد كه سه مرحله به مدينه بود. در ميانه شب از چپ راه آوازى شنيد كسى ميگفت: يا اله محمّد اعلم معاذا بأنّ محمّدا قد ذاق الموت، و فارق الدّنيا.
معاذ گفت: «يا ايّها الهاتف فى هذه اللّيل! من انت رحمك اللَّه؟ قال: أنا عمار بن ياسر، و هذا كتاب ابى بكر الى معاذ باليمن، ليعلمه بأنّ محمّدا قد ذاق الموت، و فارق الدّنيا.
معاذ گفت: يا عمار اگر محمد (ص) از ميان رفت پس كارساز و غمگسار ضعيفان و يتيمان و بيوه زنان كيست؟ يا عمار! بحق محمد (ص) كه بگوى اصحاب محمد (ص) را چون گذاشتى؟ و چون‌اند پس از وى؟ عمار جواب ميدهد: «تركتهم كأنّهم لا راعى لها». يا عمار! بحق محمد (ص) كه بگوى تا مدينه را بى وى بر چه صفت بگذاشتى؟
عمار جواب داد: «تركتها و هى اضيق على اهلها من الخاتم». چون بنزديكى مدينه رسيدند پير زنى را ديدند با چند سر گوسپند كه بچرا داشت، و آن گريستن معاذ ديد و ذكر محمد (ص) كه بسيار ميكرد، پير زن گفت: يا عبد اللَّه! امّا محمّدا فلم اره، و لكن رأيت ابنته فاطمة (ع) تبكى و تقول: «يا ابتاه الى جبرئيل تنعاه! انقطعت عنّا اخبار السّماء! يا ابتاه لا ينزل الوحى الينا من عند اللّه ابدا! و رأيت عليا يبكى، و يقول: يا رسول اللّه. و رأيت الحسن و الحسين (ع) يبكيان و يقولان: و اجدّاه، و اجدّاه.
معاذ هم چنان ميرفت بميانه شب در مدينه شد بدر حجره عايشه و در ميزد.
عايشه گفت: كيست كه بر در ماست در ميانه شب؟ معاذ گفت: أنا خادم رسول اللّه (ص).
عايشه گفت: يا عفوة! افتحى لخادم رسول اللّه. چون در بگشاد، و يكديگر را تعزيت دادند، معاذ گفت يا

عایشه! کیف وجدت رسول اللَّه عند شدّة وجعه؟ عایشه گفت: رو از فاطمه بپرس که من طاقت گفتن ندارم! معاذ بدر حجره فاطمه رفت، و گفت: أنا معاذ خادم رسول اللَّه (ص)، چون فاطمه خواست که در بگشاید حسن (ع) گفت: «یا امّاه خذینی معك حتّی اعزّی معاذا بوفاة جدّی».
پس فاطمه (ع) قصّه در گرفت و وفات وی گفت. و فی ذلك حدیث مشهور یذكر فی غیر هذا الموضع ان شاء اللَّه تعالی.

32 النوبة الاولى

قوله تعالی: إِنَّ فِي خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ در آفرینش آسمانها و زمین، وَ اخْتِلافِ اللَّيْلِ وَ النَّهارِ و آمد و شد شب و روز، لَآياتٍ نشانهایی است، لِأُولِي الْأَلْبابِ (190) خردمندان و زیركان را.
الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ. ایشان كه یاد میكنند خدای را، قِياماً ایستادگان، وَ قُعُوداً نشستگان، وَ عَلى جُنُوبِهِمْ و بر پهلوهای خویش خفتگان، وَ يَتَفَكَّرُونَ و می‌اندیشند، فِي خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ در آفرینش آسمان و زمین كه مینگرند در آن، رَبَّنا خداوند ما، ما خَلَقْتَ هذا باطِلًا این بگزاف و باطل نیافریدی، سُبْحانَكَ پاكی و بی‌عیبی ترا، فَقِنا پس بازدار از ما، عَذابَ النَّارِ (191) عذاب آتش.
رَبَّنا خداوند ما، إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ تو هر كه را در آتش كردی، فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وی را رسوا كردی، وَ ما لِلظَّالِمِينَ و نیست ستمكاران را، مِنْ أَنْصارٍ (192) از یارانی هیچ كس.
رَبَّنا خداوند ما، إِنَّنا سَمِعْنا ما شنیدیم، مُنادِياً آواز دهنده‌ای يُنادِي لِلْإِيمانِ كه آواز میداد استوار گرفتن و گرویدن را، أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ
 كه استوار گیرید و بگروید، فَآمَنَّا استوار گرفتیم و بگرویدیم، رَبَّنا خداوند ما، فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا پس بیامرز ما را گناهان ما، وَ كَفِّرْ عَنَّا سَيِّئاتِنا و ناپیدا كن از ما بدیهای ما، وَ تَوَفَّنا مَعَ الْأَبْرارِ (193) و بمیران ما را با نیكان، رَبَّنا خداوند ما، وَ آتِنا ما وَعَدْتَنا ما را ده آنچه ما را وعده داده‌ای، عَلى رُسُلِكَ بر زبانهای فرستادگان خویش، وَ لا تُخْزِنا يَوْمَ الْقِيامَةِ و ما را رسوا مكن روز رستاخیز، إِنَّكَ لا تُخْلِفُ الْمِيعادَ (194) بدرستی كه تو وعده خویش بنگردانی، و خلاف نكنی.
فَاسْتَجابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ پاسخ نیكو كرد خدای ایشان را، أَنِّي لا أُضِيعُ كه من ضایع نگذارم، عَمَلَ عامِلٍ مِنْكُمْ كردار هیچ كارگری از شما، مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى، از مردی یا از زنی، بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ همه از یكدیگراید، فَالَّذِينَ هاجَرُوا ایشان كه هجرت كردند از خان و مان خود ببریدند، وَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيارِهِمْ و بیرون كردند ایشان را از سرایهای ایشان، وَ أُوذُوا فِي سَبِيلِي و رنجانیدند ایشان را در راه دین من، وَ قاتَلُوا وَ قُتِلُوا و جنگ كردند تا ایشان را بكشتند، لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئاتِهِمْ تا پیدا كنم ازیشان بدیهای ایشان، وَ لَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ و در آرم ایشان را در بهشتهایی كه میرود زیر درختان آن جویها، ثَواباً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بپاداشی از نزدیك خدای، وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوابِ (195) و خدای آنست كه بنزدیك اوست نیكویی ثواب.
لا يَغُرَّنَّكَ ترا مفرهیباد، تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا گشتن و گردیدن ایشان كه كافر شدند، فِي الْبِلادِ (196) در شهرها، مَتاعٌ قَلِيلٌ آن برخورداری اندكست، ثُمَّ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ پس بازگشتنگاه ایشان دوزخ است، وَ بِئْسَ الْمِهادُ (197) و بد آرامگاهها كه آنست.
لكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لكن ایشان كه بپرهیزیدند از شرك آوردن با خدای خویش، لَهُمْ جَنَّاتٌ ایشان راست بهشتهایی، تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ میرود زیر درختان آن جویها، خالِدِينَ فِيها جاویدان در آن نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ نزلی از نزدیك خدای، وَ ما عِنْدَ اللَّهِ و آنچه نزدیك خدای است، خَيْرٌ لِلْأَبْرارِ (198) به است نیكان را.
وَ إِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ و از اهل تورات، لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ كس است كه استوار میگیرد و میگرود بخدای، وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ و آنچه فرو فرستاده آمد بشما از قرآن، وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ و آنچه فرو فرستاده آمد بایشان از تورات خاشِعِينَ لِلَّهِ فرو داشتان‌اند خدای را، لا يَشْتَرُونَ نمی‌خرند، بِآياتِ اللَّهِ بسخنان خدای، ثَمَناً قَلِيلًا بهای اندك، أُولئِكَ ایشانند، لَهُمْ أَجْرُهُمْ كه ایشان راست مزد ایشان، عِنْدَ رَبِّهِمْ بنزدیك خداوند ایشان، إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسابِ (199) خدای سبك شمار است زود توان.
يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای ایشان كه بگرویدند، اصْبِرُوا شكیبایی كنید، وَ صابِرُوا و با كاوید (1) وَ رابِطُوا

و بحرب و حجت دین بپای دارید، وَ اتَّقُوا اللَّهَ و بپرهیزید از خدای، لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (200) تا جاوید پیروز آئید.

النوبة الثانية

قوله تعالى: إِنَّ فِي خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ ابن عمر در پیش عایشه صدّیقه شد گفت: یا عایشه! از آن کارها و سرگذشتهای رسول (ص) که مردم را شگفت آید و خیره سر کند یکی با من بگوی. عایشه گفت: یا ابن عمر! کارهای رسول (ص) همه آنست که مردم را شگفت آید، و از آن درماند چون بشنود. در حجره و نوبت من بود، شبی در جامه خواب خفته بمن گفت: یا عایشه! اوفتد که مرا دستوری دهی امشب تا خدای را عبادت کنم و با ذکر وی پردازم. گفتم: یا رسول اللَّه هر چند قرب تو و هوای تو دوست دارم، اما ترا بآنچه می‌گویی دستوری دادم. پس برخاست و وضوی برآورد و در نماز شد، آن گه قرآن خواندن گرفت، و گریستن بر وی افتاد، چندان بگریست که خاك زمین از اشك وی تر شد، تا بوقت صبح برین صفت بود. پس بلال آمد تا او را از نماز بامداد آگاهی دهد، وی را دید که نهمار میگریست. گفت: یا رسول اللَّه این همه گریستن چراست؟ نه گناهانت گذشته و آینده آمرزیده‌اند؟

گفت: یا بلال! أ فلا اكون عبدا شكورا؟ پس بنده سپاس‌دار نیم؟ یا بلال! چرا نگریم؟ و امشب این آیت بمن فرو فرستادند: إِنَّ فِي خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّيْلِ وَ النَّهارِ... الى آخر الآيات يا بلال ويل لمن قرأها و لم يتفكّر فيها! على بن ابى طالب (ع) گفت: رسول خدا (ص) چون نماز شب را برخاستی در آسمان نگرستی این آیت بر خواندی: إِنَّ فِي خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ تا آنجا که گفت: فَقِنا عَذابَ النَّارِ. و بخبری دیگر می‌آید که: اشدّ آية فى القرآن على الجنّ هذه الآية إِنَّ فِي خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ. میگوید: در آفرینش آسمان و زمین، و شد آمد شب و روز از پس یکدیگر، این بجای آن و آن بجای این، نشانهایی است و عبرتهایی خداوندان خرد را، همانست که جای دیگر گفت: يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ إِنَّ فِي ذلِكَ لَعِبْرَةً لِأُولِي الْأَبْصارِ، گفته‌اند که: شب فرا پیش روز داشتن در ذکر از بهر آنست که شب اصل است، و روز از آن بیرون آورده، و فرا پی آن داشته، بحکم آن آیت که گفت عزّ جلاله: وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهارَ اى ننزع و نخرج منه النّهار. ابن عباس گفت: قریش پیش جهودان شدند، گفتند: موسی (ع) بشما چه نشان آورد بر دلالت وحدانیت اللَّه و نبوت خویش؟ گفتند: عصا و ید بیضا. بپیش ترسایان شدند گفتند: با عیسی (ع) چه بود از دلائل نبوت؟ ایشان جواب دادند که: كان يبرئ الأكمه و الأبرص و يحيى الموتى. پس بر مصطفی (ص) آمدند. گفتند: یا محمد! ما را نیز نشانی باید، و نشان آن خواهیم که رب العالمین این کوه صفا بازر کند! اللَّه بجواب ایشان این آیت فرستاد: إِنَّ فِي خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ الآية.

روایت کرده‌اند از ابن عباس در آفرینش آسمان و زمین، که ربّ العزّة جلّ جلاله اول نوری بیافرید پس ظلمتی، و آن گه از آن نور جوهری سبز بیافرید چندان که هفت آسمان و هفت زمین، آن گه آن جوهر را بر خود خواند، جوهر از هیبت و سیاست نداء حق بر خود بگداخت، آبی گشت مضطرب و لرزنده، و تا بقیامت هم چنان مضطرب خواهد بود. این آب که تو می‌بینی که در روش خود می‌لرزد و می‌جنبد از هیبت و سیاست آن نداء حق است. پس رب العالمین باد را بیافرید و آب بر پشت باد بقدرت بداشت، پس عرش عظیم بیافرید و بر آب نهاد، فذلك قوله عزّ و جلّ: وَ كانَ عَرْشُهُ عَلَى الْماءِ. پس از آب آتش پدید آورد، تا آب بر جوشید و از آن دخانی بر آمد و کفی بر سر آورد. ربّ العزّة از آن دخان آسمان بیافرید و از آن کف زمین بیافرید. اختلاف است میان علما که اول کدام آفرید؟ و درست‌تر آنست که اول جوهر زمین آفرید، پس قصد آسمان کرد، و آسمانها را بیافرید. چنان که گفت عزّ و علا: ثُمَّ اسْتَوى إِلَى السَّماءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَماواتٍ. پس از آن زمین را دحی کرد، چنان که در قرآن است: وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذلِكَ دَحاها. و در خبر ابن عباس است: ثمّ نزل ببطن وجٍّ فدحيها، اى بسطها، و تمامی این خبر در سورة البقرة بیاورده‌ایم. و آسمانها که آفرید هفت آفرید، و زمین هفت، چنان که آنجا گفت: اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَماواتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ

همه زبر یکدیگر آفرید، بر هیأت صنوبر، هر چه بالاتر فراختر، و هر چه زیرتر تنگتر، آسمان هفتم فراختر است که برتر از همه آسمانهاست، و زمین هفتم تنگتر است که زیر همه زمینهاست. و

گفته‌اند: آسمان هفتم بر رنگ زمرّد است سبز، نام آن عاليه، و تسبيح سكّان آن: سبحان ربى الأعلى. و آسمان ششم بر رنگ ياقوت سرخ، نام آن عرش، و تسبيح سكّان آن: سبحان الذى لا يبقى الا وجهه. آسمان پنجم برنگ زر و نام آن حيقوم، و تسبيح اهل آن: «سبحان ربنا العظيم». آسمان چهارم برنگ سيم سپيد، نام آن ازيلون و تسبيح اهل آن: «سبّوح قدّوس ربّنا الرّحمن لا اله الّا هو». آسمان سيوم برنگ شبه، نام آن ماعون، و تسبيح اهل آن: «سبحان الحىّ الّذى لا يموت». آسمان دوم برنگ مس نام آن قدوم و بروايتى قيدوم، و تسبيح اهل آن: «سبحان ذى الملك و الملكوت». بعضى علما گفته‌اند: زير آسمان دنيا هفت فلك است، فلك اول قمر راست، قمر از آنجا تابد، برجى بدو روز و سيك روزى گذارد. فلك دوم زهره راست برجى به هفده روز گذارد. فلك سيوم عطارد راست برجى به بيست و شش روز گذارد. فلك چهارم آفتاب راست برجى بسى روز گذارد. فلك پنجم مريخ راست برجى بچهل و پنج روز گذارد. فلك ششم مشترى راست برجى بسالى گذارد. فلك هفتم فراخ ترين افلاك است و زير آسمان دنياست، زحل از آنجا تابد، و زحل گران رواست، هر روز دو دقيقه رود، برجى بدو سال و نيم گذارد، فلك بسى سال برد (؟). و اين خلاف قول منجمان است كه ميگويند: هفت آسمان‌اند، گويند وراء اين هفت فلك، فلك هشتم است كه آن را فلك الافلاك گويند، و اين نزديك اهل حق عرش عظيم است، و بالاء اين يكى ديگر ميگويند و آن را فلك الاثير ميخوانند، و ميگويند محرّك افلاك است، و بنزديك اهل حق آنكه ايشان فلك الاثير ميخوانند خداست جلّ جلاله، و عزّ كبرياؤه، و عظم شأنه.

الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِياماً وَ قُعُوداً روايت كنند از على بن ابى طالب و از ابن عباس كه: ذكر اينجا نماز است، و معنى آنست كه ايشان كه نماز كنند بپاى ايستاده، پس اگر نتوانند عذرى را، نماز كنند نشسته، پس اگر نتوانند بپهلو خفته، اينست كه ربّ العالمين گفت: قِياماً وَ قُعُوداً وَ عَلى‌ جُنُوبِهِمْ، و بر وفق اين تفسير مصطفى (ص) گفت عمران حصين را: «صلّ قائما و ان لم تستطع فقاعدا، فان لم تستطع فعلى جنب».

ديگر مفسران بر آنند كه: اين ذكر زبان است و صفت ايشان است كه پيوسته بر مداومت خداى را ياد كنند، كه آدمى ازين سه حال خالى نيست، يا بر پاى است يا نشسته يا خفته، يعنى بهمه حال و همه وقت ذاكر است، و ذكر فراوان كليد سعادت بندگان است، و سبب پيروزى جاودان، كما قال اللَّه عزّ و جلّ وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيراً لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.

و عن معاذ بن جبل قال قال رسول اللَّه (ص): اكثروا من ذكر اللَّه على كلّ حال فانّه ليس من عمل احبّ الى اللَّه و لا أنجى للعبد من كلّ سيّئة فى الدّنيا و الآخرة من ذكر اللَّه. قالوا: و لا القتال فى سبيل اللَّه؟ فقال: لو لا ذكر اللَّه لم يؤمر بالقتال فى سبيل اللَّه، و لو اجتمع النّاس على ما امروا من ذكر اللَّه ما كتب اللَّه القتال على النّاس، و ذكر اللَّه لا يمنعكم من القتال، بل هو عون لكم على ذلك، فقولوا: لا اله الّا اللَّه، فقولوا: اللَّه اكبر، و قولوا: سبحان اللَّه، و قولوا: الحمد للَّه، و قولوا: تبارك اللَّه، و انّهنّ خمس لا يعدلهنّ شى‌ء، و قال: طوبى لاقوام يحسبهم النّاس مجانين لكثرة ذكر اللَّه، و قال: من عجز منكم عن اللّيل ان يكابده، و بخل بالمال أن ينفقه، و جبن عن العدوّ أن يجاهده، فليكثر ذكر اللَّه، و قال: الغفلة فى ثلاث: الغفلة عن ذكر اللَّه، و الغفلة فيما بين طلوع الفجر الى طلوع الشّمس، و الغفلة عن أن يغفل الرّجل حتّى يركبه الدّين، و قال: من صلّى الغداة ثم قعد يذكر اللَّه حتّى تطلع الشّمس جعل اللَّه بينه و بين النّار سترا. و قال: يقول اللَّه عزّ و جلّ: يا ابن آدم! اذكرنى بعد صلاة الفجر ساعة، و بعد صلاة العصر ساعة، اكفك ما بين ذلك.

وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ مقداد اسود گفت: در پيش بو هريره شدم، شنيدم از وى كه رسول خدا (ص) گفت: «تفكّر ساعة خير من عبادة سنة».

گفتا: و در پيش ابن عباس شدم شنيدم از وى كه گفت: رسول خدا (ص) گفت: «تفكّر ساعة خير من عبادة سبع سنين».

گفتا: پس در پيش ابو بكر صديق شدم، شنيدم از وى كه ميگفت: سمعت رسول اللَّه يقول: تفكّر ساعة خير من عبادة سبعين سنة.

مقداد گفت: اين بر من مشكل شد. پيش مصطفى (ص) شدم، و قصه با وى گفتم. مصطفى (ص) گفت:

صدقوا فيما قالوا، آن گه خواست كه تحقيق آن با من نمايد، ابو هريره را بخواند، گفت: يا باهريرة فيما ذا تتفكّر؟ فقال: فى خلق السّماوات و الأرض و اختلاف اللّيل و النّهار. فقال رسول اللَّه: تفكّرك خير من عبادة سنة.
آن گه ابن عباس را بخواند، گفت: يا ابن عباس فيما ذا تتفكّر؟ قال: فى الموت و هول المطّلع. قال: تفكّرك خير من عبادة سبع سنين.
آن گه بو بكر را بخواند، گفت: يا ابا بكر تو تفكّر بچه كنى؟
گفت: يا رسول اللَّه چون از احوال و اهوال قيامت بر انديشم، و آن سياست و انواع عقوبت كه اللَّه تعالى عاصيان و مجرمان را ساخته است با خود انديشه كنم، كه چه بودى اگر اللَّه تعالى مرا شخصى عظيم دادى در قيامت، چنان كه دوزخ را بمن پر كردى، تا وعده وى راست شدى! و اين بيچارگان بدبختان را از آتش و عقوبت برهانيدى! رسول خدا گفت: يا ابا بكر تفكّرك خير من عبادة سبعين سنة.
رَبَّنا ما خَلَقْتَ هذا باطِلًا اينجا مضمرى است، يعنى: و يقولون ربّنا ما خلقت هذا باطلا، اى خلقا باطلا، يعنى خلقته دليلا على حكمتك و كمال قدرتك.
سُبْحانَكَ اى تنزيها لك من أن تكون خلقتهما بالباطل.
فَقِنا اى اصرف عنّا عذاب النّار. جايى ديگر گفت: رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذابَ جَهَنَّمَ. اين دعاهايى است كه ربّ العزّة مؤمنانرا مى‌درآموزد، و ميگويد: مرا چنين خوانيد، و بمن تقرب چنين كنيد. رَبَّنا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ از «خزى» است و خزى رسوايى است و خوارى، و گفته‌اند از «خزايت» است، و خزايت شرمسارى است، يعنى كه مؤمن عاصى را شرمسار كند و كافر را رسوا و خوار كند. سعيد مسيب گفت: اين خصوصا كافرانراست كه هرگز از دوزخ بيرون نيايند، معناه انّك من تخلد النّار فقد اخزيته اى اهلكته، وَ ما لِلظَّالِمِينَ يعنى الكفّار «مِنْ أَنْصارٍ يمنعونهم من عذاب اللَّه.
رَبَّنا إِنَّنا سَمِعْنا مُنادِياً.. يعنى محمدا (ص)، و قيل هو القرآن يدعو الى الايمان، و ذلك شهادة أن لا اله الّا اللَّه، و أنّ محمدا عبده و رسوله. قتاده گفت كه: اللَّه تعالى خبر داد از مؤمنان انس و مؤمنان جنّ كه چه گفتند؟ مؤمنان جنّ را گفت: فَقالُوا إِنَّا سَمِعْنا قُرْآناً عَجَباً يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ. انس را گفت: رَبَّنا إِنَّنا سَمِعْنا مُنادِياً يُنادِي لِلْإِيمانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنا فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا وَ كَفِّرْ عَنَّا سَيِّئاتِنا اى: و استر عنّا ذنوبنا بقبول الطّاعات حتّى تكون كفّارة لها.
وَ تَوَفَّنا مَعَ الْأَبْرارِ و هم الأنبياء و الأولياء، يعنى: توفّنا فى جملتهم حتّى تحشرنا معهم و فى زمرتهم.
رَبَّنا وَ آتِنا ما وَعَدْتَنا عَلى رُسُلِكَ اى على السنتهم من النّصر لنا، و الخذلان بعدوّنا. ميگويد: بار خدايا آنچه ما را وعده دادى بر زبان پيغامبران كه مؤمنانرا نصرت دهم، و كافران را مقهور و مخذول كنم، و قرآن بدان ناطق كه إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَياةِ الدُّنْيا. جايى ديگر گفت: كانَ حَقًّا عَلَيْنا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ
، خداوندا! اين وعده نصرت كه ما را دادى منجز كن، و اعلاء كلمه حق را اعداء دين مقهور و مخذول كن.
آن گه گفت: إِنَّكَ لا تُخْلِفُ الْمِيعادَ خداوندا! دانم كه تو وعده خلاف نكنى، لكن ما را صبر نيست، هر چه كنى زود كن. پس ربّ العالمين اين بى‌صبرى مؤمنانرا عذر بنهاد، گفت: آدمى را شتابنده آفريدم، از آنست كه مى‌صبر نكند، كما قال عزّ و جلّ: وَ كانَ الْإِنْسانُ عَجُولًا، خُلِقَ الْإِنْسانُ مِنْ عَجَلٍ سَأُرِيكُمْ آياتِي فَلا تَسْتَعْجِلُونِ.
روى انس بن مالك قال قال رسول اللَّه (ص): «من وعده اللَّه عزّ و جلّ على عمل ثوابا فهو منجزه له، و من وعده على عمل عقابا فهو بالخيار».
يكى از ابو عمرو علا پرسيد كه: اللَّه تعالى وعده خلاف كند؟ جواب داد كه نكند خلاف وعده، پرسيد كه: وعيد خلاف كند؟ جواب داد كه: كند. گفت: چه معنى را چنين است؟ گفت: خلاف وعده نشان عيب است، و اللَّه از عيب پاكست و منزّه، و خلاف وعيد اظهار كرم است، و اللَّه تعالى از همه كريمان كريمتر، و از همه بخشايندگان بخشاينده‌تر، و فى معناه انشد:

و انّى و ان اوعدته او وعدته ... لمخلف ايعادى و منجر موعدى

فَاسْتَجابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ قال الحسن (ع): ما زالوا يقولون ربّنا! ربّنا! حتّى استجاب لهم ربّهم.
و روى عن جعفر الصادق (ع) قال: من حزنه امر فقال خمس مرّات ربّنا، نجاه اللّه ممّا يخاف و أعطاه ما اراد. قيل له: و كيف؟ فقرأ: الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِياماً وَ قُعُوداً الى قوله، إِنَّكَ لا تُخْلِفُ الْمِيعادَ.
قال عثمان بن عفان: من قرأ فى ليلة: إِنَّ فِي خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ الى آخرها، كتبت له بمنزلة قيام ليلة.
فَاسْتَجابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ اين «فا» فاء جوابست، و اين استجابت جواب آن قول مضمر است كه: يقولون ربّنا... أَنِّي لا أُضِيعُ عَمَلَ عامِلٍ اين نصب همزه از بهر آنست كه تفسير اجابت است. ميگويد: پاسخ كرد ايشان را خداوند ايشان، كه من ضايع نكنم كردار هيچ كارگر را، يعنى چون كردار نيكو بود بصفت شايستگى.
چنان كه جاى ديگر گفت: إِنَّا لا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا. ضياع و ضلال در لغت يكى است. مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ سبب نزول اين آيت آن بود كه ام سلمه گفت: يا رسول اللّه چونست كه اللّه تعالى همه ذكر مردان ميكند در هجرت، و ذكر زنان نمى‌كند؟ ربّ العالمين اين آيت بجواب وى فرستاد كه: مزد هيچ كارگر ضايع نكنم از مردان و از زنان شما كه مؤمنان‌ايد، و معنى بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ آنست كه: شما همه از يكديگرايد، يكديگر را برادران و خواهران، و يكديگر را همدينان، و يكديگر را خويشان. يعنى خويشى در دين، و در نصرت، و در موالات، چنان كه جايى ديگر گفت: وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ. و گفته‌اند: معنى آنست كه: حكم همگان در ثواب يكسان است.
فَالَّذِينَ هاجَرُوا وَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيارِهِمْ اين مصطفى (ص) است و مهاجرة الأولى آنان كه مشركان ايشان را از مكه بيرون كردند.
وَ أُوذُوا فِي سَبِيلِي يعنى فى طاعتى و دينى، اين سابقان مسلمانان‌اند.
وَ قاتَلُوا وَ قُتِلُوا اين عامّه مهاجران‌اند. قراءة حمزة و الكسائى «و قتلوا و قاتلوا» يعنى قتل بعضهم و قاتل من بقى منهم. و قيل: فيه اضمار «قد»، اى: و قتلوا و قد قاتلوا. مكى و شامى وَ قاتَلُوا وَ قُتِّلُوا مشدّد خوانند، يعنى: انّهم قطعوا فى المعركة. باقى وَ قاتَلُوا وَ قُتِلُوا بتخفيف خوانند، اى: قاتلوا حتى قتلوا.
لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئاتِهِمْ الآية، روى عبد اللّه بن عمير، قال: سمعت رسول اللّه (ص) يقول: انّ اللّه عزّ و جلّ يدعو يوم القيامة بالجنّة، فتأتى بزخرفها و زينتها، فيقول الرّبّ: اين عبادى الّذين قاتلوا فى سبيل اللّه، و اوذوا فى سبيلى، و جاهدوا فى سبيلى؟
ادخلوا الجنّة بغير حساب و لا عذاب. فتأتى الملائكة فيسجدون و يقولون: نحن نسبّح اللّيل و النّهار، و نقدّس لك، من هؤلاء الّذين آثرتهم علينا؟ فيقول الرّبّ: هؤلاء عبادى الّذين اوذوا فى سبيلى. فتدخل عليهم الملائكة و تقول: سَلامٌ عَلَيْكُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ.
لا يَغُرَّنَّكَ مخفف. قراءت رويس است از يعقوب، لا يَغُرَّنَّكَ قراءت عامّه قرّاء است، و هر چند كه خطاب با پيغامبر است امّا مراد باين امت است، اى: «لا يغرنكم ايها المؤمنون»، مؤمنان امّت را ميگويد: نگر تا شما فريفته نشويد بآنكه كافران در شهرها ميگردند بايمنى و برخوردارى! اين بآن گفت كه بعضى مؤمنان مشركان عرب را ديدند با تنعّم و تفرج كه در شهرها ميگشتند و بازرگانى ميكردند، و خوش مى‌زيستند بآسانى و فراخى و راحت، گفتند: چونست كه دشمنان خدا و رسول (ص) چنين‌اند؟ و ما كه مؤمنانيم به بى‌كامى و بى‌مرادى روزگار بسر ميبريم؟
رب العالمين آرام دل ايشان را اين آيت فرو فرستاد، و همانست كه جاى ديگر گفت: فَلا يَغْرُرْكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلادِ.
آن گه گفت: مَتاعٌ قَلِيلٌ اينجا ضميرى است، اى ما يتقلّبون فيه متاع قليل و مثله قوله عزّ و جلّ: قُلْ مَتاعُ الدُّنْيا قَلِيلٌ، و قال النّبي (ص): ما الدّنيا فى الآخرة الّا مثل ما يجعل احدكم اصبعه فى اليمّ فلينظر بم يرجع؟!
و قال (ص): ما الدّنيا فى ما مضى منها الّا كمثل ثوب شقّ باثنين، و بقى خيطه، الا فكان ذلك الخيط قد

انقطع.
ثُمَّ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمِهادُ. ای بئس المستقرّ الّذی یمهدون الیه.
لكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ الآیة «لکن» کلمتی است در موضع استثناء، در آن موضع است که پارسی گوید باری.
لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ نزل نامی است پیشین چیزی که در منزل نازل را حاضر کنند.
ثم قال: وَ ما عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرارِ یعنی: خیر لهم من متاع الکفّار، همانست که آنجا گفت: وَ الْباقِياتُ الصَّالِحاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَواباً، ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ باقٍ، وَ رَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ، وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقى، وَ لَدارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَ فَلا تَعْقِلُونَ.
قال عمر دخلت علی رسول اللَّه (ص) فاذا هو مضطجع علی رمال حصیر لیس بینه و بینه فراش قد اثر الرّمال بجنبه، متّکئا علی وسادة من ادم، حشوها لیف. قلت: یا رسول اللَّه ادع اللَّه فلیوسّع علی امّتك، فانّ فارس و الروم قد وسّع علیهم و هم لا یعبدون و اللَّه، فقال: أوفی هذا انت یا ابن الخطاب؟! اولئك قوم عجّلت لهم طیّباتهم فی الحیاة الدّنیا. و فی روایة أخری. «أما ترضی أن تکون لهم الدنیا و لنا الآخرة».
وَ إِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ الآیة ابن عباس و جابر و انس و قتاده گفتند: این آیت در شأن نجاشی فرود آمد ملك حبشه. جبرئیل آمد مصطفی (ص) را از مرگ وی خبر کرد، رسول (ص) بگورستان بقیع بیرون شد، با یاران وی، رب العالمین حجاب از پیش دیده مصطفی (ص) برداشت، تا از مدینه بزمین حبشه نگرست، و آن سریر که هیکل نجاشی بر آن بود بدید، بر وی نماز کرد بچهار تکبیر، آن گه از بهر وی آمرزش خواست، و یاران را گفت که از بهر وی آمرزش خواهید. منافقان گفتند این چیست که بر علجی حبشی نصرانی که نه بر دین ویست نماز میکند؟ پس رب العالمین این آیت فرستاد در شأن وی، و گواهی داد بایمان وی. عطا گفت: چهل مرد از اهل نجران از بنی الحرث بن کعب و سی و دو مرد از زمین حبشه و هشت مرد از روم بر دین عیسی (ع) بودند. پس به مصطفی (ص) ایمان آوردند، رب العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد. ابن جریح و ابن زید گفتند: در شأن عبد اللَّه خزرجی آمد ابو یوسف امام بنی اسرائیل و گواه اللَّه که رب العالمین در حق وی گفت: قُلْ كَفى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ، و کم کسی را در قرآن چندان آیتهای مدیح است مکشوف و مبیّن، که ویراست.
وَ إِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ یعنی القرآن وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ یعنی التوریة و الانجیل، «خاشعین» ای متواضعین للَّه عزّ و جلّ، لا يَشْتَرُونَ بِآياتِ اللَّهِ ثَمَناً قَلِيلًا ای عرضا یسیرا من الدّنیا، کفعل الیهود ممّا اصابوا من سفلتهم، من المآکل، من الطّعام و الثّمار عند الحصاد.
أُولئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسابِ فیه ثلاثة اقوال: احدها اذا حاسب حاسب حسابا یسیرا، و الثّانی سریع الخبر یجازی بحساب العمل، و الثّالث حافظ اعمال العباد، لا یدخل علیه فی ذلك ما یدخل علی المحاسب من التّذکیر و الغلط، جلّ اللَّه عن ذلك.
يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا... این صبر است بر گزاردن احکام شرع، و فرمانهای حق، و بر مقاسات انواع بلا که بإراده و تقدیر حق ببنده رسد، و حقیقت آن ترك شکوی است، و صدق رضا، و قبول قضا بجان و دل، و منه
قوله (ص) حکایة عن اللَّه عزّ و جلّ: «من لم یصبر علی بلائی، و لم یشکر نعمایی، و لم یرض بقضایی، فلیطلب ربا سوای».
وَ صابِرُوا این صبر است در قتال مشرکان، و کوشیدن در دین حق، و نصرت مسلمانان. وَ رابِطُوا معنی «مرابطه» آنست که لشکر مسلمانان در ثغرهای کفّار اسپان ساخته دارند، بر آخرها بسته، تا اذای کفار از مسلمانان باز دارند و نصرت دین اسلام را بکوشند. از ربط گرفته‌اند و معنی «ربط» بستن است و استوار کردن، وَ مِنْ رِباطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ ازین است. پس هر کسی که در ثغر نشیند و دین اسلام بپای دارد، باقامت حرب یا باظهار حجّت، او را «مرابط» گویند اگر چه مرکب و خیل ندارد.

قال رسول اللَّه (ص): «من رابط یوما فی سبیل اللَّه جعل اللَّه بینه و بین النّار سبع خنادق، کلّ خندق منها سبع سماوات و سبع ارضین.
و قال (ص): رباط یوم و لیلة خیر من صیام شهر و قیامه، و ان مات جری علیه عمله الّذی کان یعمله، و اجری علیه رزقه.
و گفته‌اند: معنی «مرابطه» مراقبة است و انتظار، یعنی انتظار الصّلاة بعد الصّلاة. و دلیل برین قول خبر مصطفی (ص) است.
قال (ص): أ لا اخبرکم بما یمحو اللَّه به الخطایا، و یرفع به الدّرجات؟ قالوا بلی یا رسول اللَّه! قال: اسباغ الوضوء علی المکاره، و کثرة الخطأ الی المساجد، و انتظار الصّلاة بعد الصّلاة، فذلکم الرّباط.
وَ اتَّقُوا اللَّهَ ای: فی کلّ ما امرکم به، و نهاکم عنه، فمن فعل فقد أفلح، فذلك قوله لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ.
روی ابو هریرة عنه: انّ رسول اللَّه (ص) کان یقرأ عشر آیات من آخر آل عمران کلّ لیلة.
النوبة الثالثة
قوله تعالی: إِنَّ فِي خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ الآیة کلام خداوندی که جز وی خداوند نیست، و آسمان و زمین را جز قدرت و قهر وی عماد و پیوند نیست، خداوندی که فلك آفرید، و بر ذروه فلك ملك آفرید، آسمان آفرید، داغی از قدرت بر وی نهاد، و زمین آفرید، سمتی از قهر بر وی نهاد، آسمان بأمر وی گردان! و این زمین بجبر و قهر وی بساط و میدان! جنبش اندر آسمان بامر و جبر اوست. آرام اندر زمین بامر و قهر اوست. جنبش اندر آسمان و آرام اندر زمین هر دو اندر یکدگر بسته، و بهم پیوسته، اگر فلك آرام گیرد اجزاء زمین پست شود، و گر زمین از مرکز خود دور شود نظام بروج فلك منبتر گردد. پاکست آن خداوندی که جنبش را علت آرامش کرد، و آرامش را علت جنبش. از ضدی ضدی بر آورد، و ضدی را سبب قوام ضدی کرد، تا یقین گردد که وی خداوندی است که از نیست هست کند، و آن هست را هم وی نیست کند.
آن گه گفت: لَآیاتٍ لِأُولِي الْأَلْبابِ، در آسمان و زمین و اختلاف شب و روز کردگاری و یکتایی خدای را نشانها است، در هر نشانی از لطف وی برهانها است.
چشم باز کن و بر نگر تا ببینی این جرم را هر ساعت بلونی دیگر، گاه بسان دریای سیماب، گاه بسان طیلسان، گاه بسان بوستان. این گردش و تلوّن بیان راه توحید است، و کردگاری و دانایی خدا را دلیل است.
اگر مردی در صحرایی گذر کند، قاعا صفصفا بیند، پس از آن بمدتی گذر کند قبّه‌ای بیند بر کشیده و آراسته، عقل وی فتوی کند که این قبه اندرین صحرا بی بنّایی نباشد، و یا این سرای اندرین صحرا بی کدخدایی نبوده است، پس مؤمن چون تأمل کند و نشان حدوث بیند، سرّش فتوی کند که: چون روا نباشد قبّه و سرایی اندر صحرا بی بنّایی و کدخدایی، روا نبود چنین هوایی و سمائی اندر چنین فضایی بی قدرت خدایی.
باز بیندیش و نظر کن، اندر شب دیجور بیرون آی، و اندر آسمان نظاره کن، تا آسمان بینی بسان لشکرگاه، ستارگان بسان سپاه، و ماه بر مثال شاه، این نمودار روز رستاخیز است، ظلمت شب نشان قیامت، ستارگان نشان رخسار مؤمنان، مجرّة نشان نهر کوثر، جمال ماه نشان محمد رسول اللَّه (ص). چنان که شب تاریك بود چون ماه رخسار بنماید عالم روشن شود، و فلك گلشن گردد، خلق قیامت در ظلمت و زحمت باشند، چون جمال این مهتر پیدا آید، اهل ایمان را سعادت و امان پیدا آید.
چنان که ماه اندر فلك بستارگان گذر کند، آن مهتر عالم آن روز بمؤمنان گذر همی‌کند، و برخسار ایشان نظر میکند، و اهل ایمان بشفاعت همی‌درآرد، این مثال بحکم تقریبی رفت اندرین تقریر، و گر نه جمال و کمال آن سیّد بیش از آنست که بمهتاب برابر کنند یا بآفتاب مثل زنند.

ماه را آن جاه نبود کو ترا گوید که چون؟ | زهره را آن زهره نبود کو ترا گوید چرا؟
نی خدا از چاه جاه حاسدان از روی فضل | بر کشید و بر نشاندت بر بساط کبریا؟

الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِياماً وَ قُعُوداً وَ عَلى‏ جُنُوبِهِمْ ذاكران سه كس‏اند: يكى اللَّه را بزبان ياد كرد، و بدل غافل بود، اين ذكر «ظالم» است كه نه از ذكر خبر دارد نه از مذكور. ديگرى او را بزبان ياد كرد بدل حاضر بود، اين ذكر «مقتصد» است و حال مزدور، در طلب ثوابست و در آن طلب معذور. سيوم او را بدل ياد كرد، دل ازو پر، و زبان از ذكر خاموش، من عرف اللَّه كلّ لسانه، اين ذكر سابق است، كه زبانش در سر ذكر شد و ذكر در سر مذكور، دل در سر مهر شد و مهر در سر نور، جان در سر عيان شد و عيان از بيان دور! ذكر دام نهاد و غيرت دانه ريخت، مزدور دام ديد بگريخت، عارف دانه ديد بر دام آويخت.

پير طريقت گفت: ذكر نه همه آنست كه بر زبان دارى، ذكر حقيقى آنست كه در ميان جان دارى. توحيد نه همه آنست كه او را يگانه دانى، توحيد حقيقى آنست كه او را يگانه باشى و ز غير او بيگانه باشى.

وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ بو على دقاق از بو عبد الرحمن سلمى پرسيد كه ذكر تمامتر است يا فكر؟ بو عبد الرحمن جواب داد كه: ذكر تمامتر است از فكر، از بهر آنكه ذكر صفت حق است عزّ جلاله، و فكر صفت خلق، و ما وصف به الحقّ اتمّ ممّا اختصّ به الخلق، اين تفكّر دل را هم چنان است كه بوئيدن نفس را، و تفكّر در كردار و گفتار خويش واجب، و در صنايع صانع مستحبّ، و در ذات صانع جل جلاله حرام، كه در خبر است: «لا تتفكروا فى اللَّه فانكم لا تقدرون قدره». ميگويد: در ذات اللَّه تفكر نكنيد كه شما بقدر او نرسيد، و او را بسزاى او نشناسيد، و مبادى جلال و عظمت او در نيابيد، نه از آنكه جلال او پوشيده است بر خلق، لا بل از آنكه بس ظاهر و روشن است، و بصيرت آدمى بس ضعيف و عاجز، طاقت دريافت آن ندارد بلكه در آن مدهوش و متحير و سرگردان شود، همچون خفّاش كه بروز بيرون نيايد از آنكه چشم وى ضعيف است، طاقت نور آفتاب ندارد، اين خود درجه عوام است، امّا بزرگان و صدّيقان را قوّت اين نظر باشد گاه‏گاه امّا بر دوام نه، همچون مردم كه در قرص آفتاب يك نظر تواند امّا بيش از يك نظر نه، كه اگر مداومت كند بيم نابينايى بود. پس اگر خواهد كه تفكر كند، در عجائب صنع وى ميكند، كه هر چه در وجود است همه نورى است از انوار قدرت و عظمت حق جلّ جلاله، و اگر طاقت ديدن قرص آفتاب بر دوام ندارد طاقت شعاع نورى كه بر زمين است دارد، و از آن جز روشنايى و دانايى نيفزايد.

رَبَّنا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ... الآية خداوندا! شرمسار و رسوا كردى كسى را كش بآتش عقوبت بسوختى، و ازين صعب‏تر كار آن كس كش براندى، و گفتى: أُولئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ.

رَبَّنا إِنَّنا سَمِعْنا مُنادِياً الآية خداوندا! منادى سنّت بر سر وادى شريعت ما را خواند كه: وَ أَنِيبُوا إِلى‏ رَبِّكُمْ. خداوندا! بجان و دل شنيديم آن منادى در آن وادى، و بازگشتيم و گردن نهاديم، چه بود كه يك بار خود خوانى، و اين دل مرده زنده كنى؟ كه خود گفتى: دَعاكُمْ لِما يُحْيِيكُمْ.

گر كافرم اى دوست مسلمانم كن!	مهجور توام بخوان و درمانم كن!
گر در خور آن نيم كه رويت بينم	بارى بسر كوى تو قربانم كن!

رَبَّنا فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا... الآية خداوندا! عيب پوش بندگانى، و عذر نيوش معيوبانى، و دستگير درماندگانى خداوندا! منتظر است اين درويش دل ريش، نيوشان بهفت اندام از پس و پيش، تا كى آواز آيد كه بيامرزيديم منديش! رَبَّنا وَ آتِنا ما وَعَدْتَنا عَلى‏ رُسُلِكَ... الآية خداوندا! وعده‏اى كه خود دادى بسر آر، و درختى كه خود نشاندى ببر آر، چراغى كه خود افروختى روشن دار، مهرى كه بفضل خود دادى آفت ما از آن باز دار، خداوندا شاد بدانيم كه تو بودى و ما نبوديم، كار تو درگرفتى و ما نگرفتيم، قيمت خود نهادى، رسول خود فرستادى.

خداوندا! تومان برگرفتى و كس نگفت كه بردار، اكنون كه برگرفتى بمگذار! و در سايه لطف مان مى‏دار! جز بفضل خودمان مسپار!

گر آب دهی نهال خود کاشته ور پست کنی بنا خود افراشته
من بنده همانم که تو پنداشته از دست میفکنم چو برداشته

فَاسْتَجابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ وفاء وعده است که مؤمنانرا داده بود که: ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ، و تحقیق این وفاء وعده آنست که: داعی را اجابت داد، سائل را عطیّت داد، مجتهد را معونت داد، شاکر را زیادت داد، صابر را بصیرت داد، مطیع را مثوبت داد، عاصی را اقالت داد، نادم را رحمت داد، محبّت را کرامت داد، مشتاق را دیدار داد. فرمان آمد که یا محمد (ص) نومیدی را روی نیست، و کار رهی در پیروزی از سه خصلت بیرون نیست: گر مطیع است ثواب او آن گه بجا، گر عاصی است شفاعت تو آن گه بجا، و هر چه باز ماند رحمت من او را بجا.

گر جرم همه خلق کنم پاك بحل در مملکتم چه کم شود مشتی گل

فَالَّذِينَ هاجَرُوا وَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيارِهِمْ وَ أُوذُوا فِي سَبِيلِي وَ قاتَلُوا وَ قُتِلُوا صفت دوستانست، آئین مشتاقان است، قصّه جانبازان است، سرانجام کار عاشقان است، دل بداده، و جان درباخته، خسته تیر بلا گشته، تیغ قضا جاه و حشمت برانداخته، وز خان و مان آواره.

یکسر همه محواند بدریاء تفکر بر خوانده بخود بر همه «لا خان و لا مان»

گهی سوزند و گدازند! گهی زارند و نالند! سوز بینند و سوزنده نه! شور بینند و شورنده نه! درد بینند و درمان نه! وزین عجب‌تر که بدرد خویش شادند، و از پی دردی بفریادند.

جانان ندهم ز دست تا جان ندهم من جان بدهم ز دست و جانان ندهم!
اکنون باری بنقد دردی دارم کان درد بصد هزار درمان ندهم!

پیر طریقت گفت: الهی هر که ترا جوید او را بنقد رستخیزی باید، یا بتیغ ناکامی او را خون ریزی باید، عزیز دو گیتی! هر که قصد درگاه تو کند، روزش چنین است یا بهره این درویش خود چنین است؟! لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئاتِهِمْ وَ لَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ ثَواباً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ چنان دردی بباید تا چنین مرهمی پدید آید! طوبی و حسنی و وصل مولی، در جنات مأوی. قومی را طوبی و نعیم بهشت نوش! قومی را دیدار و رضای مولی دست در آغوش! زبان حال بنده از سر ناز و دلال میگوید: الهی محنت من بودی، دولت من شدی، اندوه من بودی، راحت من شدی، داغ من بودی، چراغ من شدی، جراحت من بودی، مرهم من شدی.
یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا این باز مرهمی دیگر است و نواختی دیگر! نداء فضیلت، و خطاب کرامت، و رهی را گواهی دادن بایمان و طاعت. اصْبِرُوا خطاب با نفس است، صابِرُوا با دل است، «رابطوا» با جان است. نفس را میگوید: بر طاعت و خدمت صبر کن. دل را میگوید: بر بلا و شدّت صبر کن. جان را میگوید: با سوز شوق و درد مهر صبر کن، و اللَّه هو الصّبور.

ازین زندان اگر خواهی که چون یوسف برون آیی بدرد دوری یوسف صبوری چون زلیخا کن

و قیل اصبروا فی اللَّه، و صابروا باللَّه، و رابطوا مع اللَّه. الصّبر فی اللَّه صبر عابدان است در مقام خدمت بر امید ثواب. الصّبر باللَّه صبر عارفان است در مقام حرمت بر آرزوی وصال. الصّبر مع اللَّه صبر محبّان است در حال مشاهدت در وقت تجلّی، دیده در نظاره نگران، و دل در دیده حیران، و جان از دست مهر بفغان.
پیر طریقت گفت: الهی! همگان در فراق میسوزند، و محبّ در دیدار! چون دوست دیده‌ور گشت محبّ را با صبر و قرار چه کار؟! وَ اتَّقُوا اللَّهَ تقوی درختیست که بیخ آن در زمین وفا، شاخ آن بر هواء

رضا، آب آن از چشمه صفا، نه گرمای پشیمانی بآن رسد نه سرمای سیری، نه باد دوری، نه آفت پراکندگی! میوه آرد میوه پیروزی، فلاح ابدی، و صلاح سرمدی، نعیم باقی، و ملك جاودانی. اینست که ربّ العالمین گفت: وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.

قال النّبي (ص): عليك بتقوى اللَّه فانّه جماع كلّ خير، و عليك بالجهاد فانّه رهبانيّة المسلم، و عليك بذكر اللَّه، فانّه نور لك.